پانچ شد
باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۸۱۴۲
رده‌بندی دیویی:	م ۶۵۷ آ ۲۹۷/۹۵ مرجع
سرشناسه:	آقا نجفی، محمدتقی بن محمدباقر، ۱۲۶۲-۱۳۳۲ ق.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	منتخب الفضائل
شرح پدیدآور:	
کاتب:	تاریخ کتابت:
محل نشر:	[بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: [بی‌تا]
صفحه شمار:	۲۴۰ ص مصور درسی گراور یا افست
زبان:	فارسی ابعاد: ۱۷×۲۴ نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی اهدایی خریداری ✓ ارسالی
واقف:	خریداری تاریخ ثبت: آبان ۱۳۲۷
یادداشتها:	۱. عنوان دیگر: روح الایمان
موضوع(ها):	۱. چهارده معصوم - فضایل ۲. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. - فضایل
شناسه(های) افزوده:	الف. عنوان.
فهرستنگار:	اسفراد تاریخ فهرستنگاری: تیر ۸۸

۲

امانت احمد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۱۲۹۸۳

۲۱

هذا کتاب منتخب
الفضائل که از آثار نوشتجات شمس
بقلم نور صحیفه خساره خود از مؤلفات خورشید
جهان افروز شریعت ماه عالم آرای علم و فضیلت مجمع محاسن
و طریقت و حقیقت مصدر جمیع فنون و ادب مغرب محیی قواعد و آثار
سنن مؤسس اساس تقوی و سخا و بانی بنای علم معرا فانی الشیخ
محمد تقی دام الله افاداته الحنفی الحلی ارحجة الاسلام
المسلمین الحاج الشیخ محمد باقر دام ظله
العالی بجاه محمد و آله الطیبین
الطاهرین

۲ بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلقنا بقدرته لمعرفته و عبادته و غرس فی افئدتنا اشجار محبته و ولاء اهل طاعته فسبحانک اللهم ربنا اتمم لنا انوار معرفتک و اهلنا لعبادتک و هیم قلوبنا لارادتک و فرغ فوادنا لحبک و اجعلنا ممن اصطفیته لقربک و اخلصته لودک و محبتک و رغبنا فیما عندک و الهمنا ذکرک و اوزعنا و ثبت فی صدورنا رضوانک و وفر مزیدنا من صلاتک و حبک و حب من یحبک و حب کل عمل یوصل الی قربک و جوارک حتی یکون لنا احب من سواک و صل اللهم علی حبیبک و نجیبک سید الانبیاء و اکرم الاصفیاء محمد المصطفی و علی آله الائمة الابرار الاتقیاء اصول اشجار اکرم اولیاء النعم **و بعد** بدان ای برادر که مجموع سعادت و تمامیت فضل تامل در اخبار نبی و عترت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین می باشد بخصوص خبری که مشتمل بر فضیلتی از فضایل شریفه یا مقامی از مقامات علیه یا اظهار شانی از شانهای کبیره ایشان علیهم السلام باشد بدرستی که بدون ذکر اخبار و نوشتن و استماع آن هر ایشه فضیلتی بسیار و اجری بیشمار است ثواب او زیاده تر از آنست که بتوان بیان نمود و خلاق متعال غرامت معصیت عده و رحمت نهایت بکاتبین و مستمعین متذکرین فرموده که امر الهم علیهم السلام صاحب حدیقه رحمه الله نقل از کتب مناقب فرموده روایت از رسول مکرم که فرمود ان این است که بدرستی که خداوند عز و جل قرار داد از برای برادرم علی بن ابی طالب فضیلتهای بسیار از جمله آنها آنکه کسی که ذکر کند فضیلتی از فضایل او مرد خالقی که اعتقاد داشته باشد می آمرزد خدا از برای او گناهی که از او سرزده از پیش و آنچه بعد از او سر میزند و هر کس بنویسد فضیلتی از فضایل علی را همیشه ملائکه استغفار میکنند از برای او مادامی که اثر از آن کتابت باقی باشد و هر کسی که گوش کند فضیلتی از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام را می آمرزد از برای او گناهانی که از او سرزده بسبب شنیدن و کسی که نظر کند بسوی کتابی که فضیلت علی در او نوشته باشد می آمرزد خدا تعالی گناهانی که بچشم کرده و از نظر ناشی شده پس سزاوار است از برای کسانی که طالب سعادت جاوید

۳ باشند که جهد نمایند در تحصیل این تشریفات و سعی و کوشش کنند و احراز این نوع مثوبات و تحقیق کرده اند در این طریقه مستقیم و سلوک نموده اند در این مسلک قویم جمعی از اعیان علما مسلمین از خاصه و عامه و تالیف نموده اند در این خصوص رساله های بسیار و بدرستی که بودم من که اراده و منکرم که متابعت کنم طریقه ایشان را و قدم زنم و ظیفه ایشان را تا اینکه توفیق عظا فرمود خلاق متعال از لطف بی منتها و فضل عظیم خود در ایام شباب و زمان مجاورت در بهترین مواضع و اشرف اماکن ارض الله المقدسة المطهرة افضل بقاع الجنان مدفن سیدنا و مولینا ثانی سید شباب اهل الجنة ثالث الائمة ابی عبد الله الحسین علیه السلام التالیف رسالة فی هذا الشان قد اودعت فیها من جواهر الحقایق التی القیت فی روعی من فضل الله المنان ببرکة تلک المجاورة جملة وافیة و الحمد طابقه من اسرارهم و کشفت النقاب عن وجوه غرایس شرذمة من شئونهم بعون الله المتعال المخلد فی خلدی و جلد فی خاطری بعد ذلک باعوان العود الی ذلک بتوفیق الله العلام و الهام منه سبحانه و توصیف مصنف ابسط و مؤلف اطول و افید بتوضیح لما الهم فی السابقة و تصنیف لها بعض ما حذف منها و لم یودع فیها حثا للعنود بمزید المثوبات و رغبة فی وصول الکمال فبهذا الحال فشرعت فیه متوکلا علی الله مالک الملک و الملکوت و رب العزة و الجبروت و هو حسبنا و نعم الوکیل و قد اذن الله تعالی لنا بما اجراه علی لسان بعض الاعیان من الاخوان ان اسمیته بروح الایمان فسمیته بروح الایقان و نور العرفان و نور الجنان و الله المتفضل و المنان **مقدمه** بدان بدرستی که از برای ائمه طاهرین علیهم السلام است درجات رفیعه و مقام پسندیده و مکانیکه نزد خدای تعالی معلوم است به ما نه نزد او جل اسمه دانسته معصومان مکان را و از برای ایشان است مرتبه عظیم و شان بلند و بنیاد بزرگ قرار داده است خدا تعالی ایشان را امناء سر خود و واسطه قرار داده است ایشان را میان خود و خلقش و مقرون ساخته است اطاعت ایشان را با اطاعت خود چه قدر اصل است اسمهای ایشان و چه قدر کرامی است نفسهای ایشان و چه عظیم است شانهای ایشان و چه عظیم است قدر و منزلت ایشان نزد خدا و چه قدر وفی العهد اند و چه قدر صادق الوعد اند کلام ایشان نور و امر ایشان رشد و هدایت و صفت ایشان شیعیان تقوی بوده کار ایشان جز خیر چیزی نه و عادت ایشان غیر از احسان امری نبوده طبیعت ایشان بخیر و کرم و سعی ایشان مقرون بجود و صدق و مذاق و قول ایشان حکم و حتم و رای ایشان علم و حلم و ایشانند منشا کل خیرات و اصل و فرع و معدن او و جمیع مبرات محل رجوع ایشان و منتهای آن و بتحقیق که رسانده است خدا ایشان را بهترین محل بزرگواران و بلندترین منزلهای مقربان و رفیع ترین درجات مرسلان بقسمیکه نمیرسد بایشان احدی و برتری نمی جوید بایشان طالب برتری و پیشی نمیگیرد بسوی ایشان پیشی گیرنده و طمع ندارد در درک جلالت بزرگی شان صاحب طمعی حتی اینکه باقی نمانده ملک مقربی و نه نبی مرسلی و نه صدیقی و نه شهیدی و نه

عالمی و نه جاهلی و نه واصلی و نه مؤمن صالحی و نه فاجر بدکاری و نه جبار عنیدی و نه شیطان مریدی
و نه خلقی دیگر ما بین اینها مگر آنکه می‌شناسد اینها را جلالت امر شان و عظیم بودن قدر شان و بزرگی
شأن شان و تمامیت نور شان و صدق مقاصد شان و ثابت بودن مقامشان و شرافت محل و منزلت شان
نزد خدای عز و جل و گرامی بودن شان و خصوصیتشان و قرب منزلتشان نزد او غرضم صلوات الله علیهم
مختصر کلام آنکه قدرت ندارد وصف‌کننده بذکر حسن شأن اینها و وصف کردن قدر اینها و نمی‌تواند
بشمارد احدی بسیاری نعم اینها را و نمیتوان تعریف و مدح کردن بکنه شان زیرا که داده است اینها را
خدا چیزی که نداده است بآن چیز احدی از اهل عالم خلق کرد خدا اینها را چند نور پس قرار داد اینها
را طواف‌کننده عرش خود حتی اینکه منت نهاد بر ما بسبب اینها چگونه منتی نباشد و حال اینکه اینهایند
نور اخیار و هادیان ابرار و حجتهای جبار با اینها فتح کرد عالم را و ابتدا نمود و با اینها ختم مینماید بسبب
اینها میفرستد باران را و با اینها نگاه میدارد آسمان را از اینکه بیفتد بر زمین و با اینها رفع میشود غموم و
کشف میشود هموم نزد اینهاست آنچه که نازل شده بر پیغمبران و فرود آورده اند ملائکه مقربان اینانند
اهل بیت نبوت و موضع رسالت و محل نزول ملائکه و محل هبوط وحی و محل بروز رحمت و خزینه‌های
علم و منتهای حلم و اصلهای کرم و رهنمای امم و اولیاء نعم و اصول ابرار و ستونهای اخیار آمرین عباد
و ارکان بلاد و رهنمای ایمان و امناء رحمن سلاله پیغمبران و صفوه مرسلان و عترت برگزیده پروردگار
عالمیان و اوصیاء مرقوم که فی الحقیقة نسبت باینها علیهم السلام بمنزله قطره است نسبت بدریا و ذره است نسبت جمیع صر
بهوا اندکی از زیاده جامعه غیرها مینماید و در عیون مرویست مسندا عن عبد العزیز بن مسلم از حضرت
رضا علیه السلام حدیث طویلی که از جمله آن حدیث شریف کلماتیکه مفاد آن این است که فرمودند امامت قدر
آن بزرگتر و شأن آن عظیمتر و مکان آن بلندتر و امتناع آن زیادتر و فرورفتن باو و تامل در او دورتر
است از اینکه مردم بعقلهای خود بتوانند درک کرده و برأیهای خود بخواهند متولی شده یا اینکه بر
پا بدارند امامت را باختیار خود آیا می‌شناسند قدر امامت را و محل امامت را از امت و تمیز میتوانند
داد بدرستی که خدای تعالی تخصیص داده است ابراهیم خلیل خود را بامامت بعد از نبوت تا اینکه فرموده
اند بعد از کلام زیادی که امام مثل آفتابیست که طلوع در عالم مینماید و حال اینکه آن آفتاب در افق
بعینه است که نمیرسد بسوی او دستها و چشمهای صاحب بصیرت دیدهای صاحب دیده امام مانند ماه شب
چهارده است که نور او احاطه دارد در هر مکانی و چراغ افروخته و روشنائی دهنده ایست که هر که خواهد مؤثر
نمیشود بعد فرمودند پس از کلام طویلی که مشتمل بر صفات امام بود فرمایشی که مفاد اینها این است
که پس کیست که برسد بمعرفت امام و متمکن باشد از اختیار او هیهات هیهات گمراه شدند عقلها و نمی‌دانند و با
عقلها و حیران شد اینها و در تعب شد عقلها و خسته میشوند اعیان و کوچک گردند بزرگان و حیران شدند حکما و قاصر شدند

حلما و ممنوع و در تعب شد خطبا و جاهل شدند جمعا و مزاح میکنند و باطل میشوند شعرا و عاجز شدند ادبا و بلغا
از وصف شأنی از شأنهای امام یا فضیلتی از فضائل او پس سزاوار است اقرار بعجز و تقصیر چگونه وصف
کرده میشود از برای او یا نعت کرده شود بکنه او یا فهمیده میشود چیزی از امر او و یا اینکه موجود شود
کسی که بایستد مقام او و بی‌نیاز بشود مثل بی‌نیازی او و چگونه میشود و حال اینکه امام بصفتی است که
مثل ستاره مینماید از دستهای کسانیکه میل بگرفتن دارند پس کجاست اختیار این مطلب و چگونه راه
باید عقل بسوی او تا آخر آنچه را که فرموده اند از کلام طولانی که در آن بیان صفات امام علیه السلام است
که خلاصه آن عدم وصول عقلها است بسوی آن تا اینکه اختیار کنند او را و نیز مرویست از حضرت
باقر علیه السلام روایتی که مضمون آن این است که ممکن نیست وصف کردن خالق عز و جل و امامی که واسطه مابین خدا
و خلق است چگونه متصور است وصف کردن و حال آنکه خلاق متعال در کتاب مجید بیان فرموده که و ما قدروا
الله حق قدره که تفسیر ظاهری آن این است که امام اعظم است از هر چیز وصف کرده بشود و بدرستیکه ممکن
نیست وصف نبی چگونه ممکن است وصف بشود بنده که گذشته است از هفت حجاب و قرار داده است خدای تعالی
اطاعت خود را با طاعت نبی و فرموده است در کتاب مجید خود من یطع الرسول فقد اطاع الله و من عصاه
فقد عصی الله هر کس اطاعت رسول نماید اطاعت خدا را کرده و هر که معصیت رسول نموده معصیت خدا
را نموده و چگونه وصف میشود و حال آنکه خدای تعالی مفوض نموده است امر دین را باو و ممکن نیست وصف
کردن ما اهل البیت را و چگونه متیسر است وصف کردن جمعی که پاک و پاکیزه کرده است خدای تعالی اینها
را از هر شک و شبهه و گناهی و بر داشته است از اینها گناه را و پاکیزه کرده است اینها را از هر عیبی و
نقصی و ممکن نیست اینکه وصف کرده شود مؤمن پس بدرستی که مؤمن هر گاه ملاقات نماید برادر مؤمن
خود را و مصافحه نماید او را نظر میکند خدای تعالی بسوی اینها بنظر رحمت و میریزد از اینها گناه همچنانکه
میریزد برگ از درخت این است خلاصه فرمایش امام علیه السلام و بدانکه غرض ما اینجا این است که ممکن نیست
معرفت امام و فضل او مگر خدای تعالی و نبی او و ائمه علیهم السلام زیرا که ممکن نیست اینکه دیده بشود بچشم ما
و بدل کنه او درک ببصیرت باشد مگر کسی که برسد بمقامی اگر قابل دیده داد ادراک باشد و اگر بگوئی که شرط
معرفت از برای ما موجود نیست بجهت انتفاء شرط رؤیت بعینه که سزاوار است پس ما مکلف نیستیم بمعرفت امام
میگوئیم که مکلف هستیم بمعرفت اینها علیهم السلام و اثبات صفات کمال از برای اینها و نفی صفات نقص از
اینها بقدر طاقت ما و بر جهت معرفت ما نسبت بخلاق عالم بوجهی که کمال ما بآن میرسد و الا پس منزه است خداوند
از اینکه بتوانیم او را وصف کرد و منزهند ائمه الهی از این فلا یمسهم الا المطهرون المعصومون نمیرسد احدی
را کنه اینها جز خودشان فالطلب مردود و الطریق مسدود و این قدر تکلیف هم از جهت این است که طلب و ثنا
بنمائیم بچراغ اینها و هدایت بیابیم بهدایت اینها و الحمد لله رب العالمین علی حد الممکن و المقدور و المستطاع مصر

خاصل اینکه مقامات ائمه هدی و فضایل ایشان بلندتر است از اینکه برسد ایشان از دستهای کسانیکه میل بر همه بان مقامات دارد و فرود و فتن و تامل در ایشان ابعد است از اینکه درک بکند ایشان از دیدهای متحلین و بیشتر است از اینکه بتوانند بشمرند شمرندکان عالمین در حدیث نبوی است که اگر دریاها مرکب شوند و درختها قلم کردند و آسمانها کاغذ شوند و انس و جن نویسنده باشند هر اینه فانی میشود عمر ایشان و بود نش و تمام میشود کاغذها و بر طرف میشود قلمها و حال اینکه نوشته نشده باشد ده یک از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام و اگر زیاده بر این میخواهی بر تو روشن شود تامل نما در اینکه بعضی که خلاق عالم در قدیم مبارک شیم خود میفرماید مخاطبا النبیه الکریم قُل لَوْ کانَ البَحْرُ مِدَاداً لِکَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ البَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ کَلِمَاتُ رَبِّی الآیه که ظاهر تفسیر این شریفه اینست که بکو یا رسول الله بآنجماعتی که معرفت در حق تو و عترت طاهره تو ندارند که اگر دریا مداد شود از جهة نوشتن فضایل کلمات پروردگار من هر اینه فانی میشود دریا پیش از آنکه تمام بشود فضایل کلمات پروردگار من و شکی نیست که ائمه هدی علیهم السلام اند کلمات الله الناطقه در این آیه و غیر این آیه چنانچه تفاسیر معتبره و روایات مستفیضه دلالت بر آن دارد و نمیباید در شکی که بلندی فضایل ایشان و مقامات ایشان علیهم السلام لهیّنی است که بسیار رسد بسوی ایشان دستهای مردم از برای خفای مقامات ایشان بنفسها و شرافت دقت ایشان از ائمه هدی علیهم السلام و بسیاری از ایشان مطالبی است که درک نمی توانند کرد عقول ایشان و از این جهة پنهان نمودند خدا تعالی و رسول او و ائمه طاهرین علیهم السلام فضائلی که از برای ایشان است از مردم بجهة اشفاق و مهربانی و تفضل بر بندکان تا اینکه کمراه نشوند بواسطه شنیدن مطالب دقیق کافر نشوند بعضی دیگر هیچ که در اخبار مسطور است از جهة نکاه داشتن نفسهای شریفه خود از منافقین و حال اینکه بسیاری از اخبار مشتمله بر مناقب ایشان علیهم السلام در دستهای فسقه و معاندین دین مخفی نموده اند بواسطه بغض و عداوتشان نسبت بائمه هدی علیهم السلام پس باقی نماند مگر اندکی از آن که در دست مردم میباشد و این قدر را متمکن شوده اند از اخفای ایشان و با وجود این بحمد الله المتعالی مملو است فضایل ایشان ما بین مشرق و مغرب والله متم نوره ولو کره المشرکون و بدانکه بدرستی که مراتب ناس در معرفت ایشان و معرفت فضایل ایشان متفاوت است و هم چنین محبت و ولایت ایشان و دیدن آثار مثل معرفت خداوند و محبت او جل اسمه لله المثل الاعلی اگر چه از برای خداوند است و صف عجیب الشان مثل قدرت کامله عامه تامه و وحدت ذات و صفات که برتر است و غیر او را زوا نیست که تصور او داشته باشد یا آنکه قریب بآن باشد و هر یک از انبیا و ملائکه و انس و جن و جمیع مخلوقات خدا تعالی منتفع میشوند بمعرفت نبی و ائمه معصومین علیهم السلام و بولایت ایشان و محبتشان هر یک بقدر شعور و استعداد آن و مرتبه کمال او و مقامات متابعت ایشان امام خود را از جهت قول

و عمل و خلق چنانچه حضرت سلمان به متابعت کردن ایشان را بقول و فعل و متابعت نمودن ایشان را در اعمال مقرب شد بفرمانه انا از منا اهل البیت که ما فوقان از برای او متصونیست و هم چنین مقامات دیگر که در محل خود مسطور است و این رساله کنجایش تفصیل آن ندارد پس از جهت متابعت ایشان بعضی را مرتبه خلت خاصل جمعی را وصول بسوی درجه اصطفاء و اجتبا حاصل قومی را امناء وحی خواندند برخی را حملهٔ عرش قرار دادند کروهی را خلعت نبوت پوشانیدند فرقه را مؤمنین ممتحنین و شیعه مخلصین و احرار اتقیا و صلحا نامیدند بر احدی مخفی نیست که شیرینی ایشان و پاکیزگی میوها مستند بایشان میباشد و جمیع نعمتها بسبب ایشان و برکت ایشان موجود شد چگونه چنین نباشد حال اینکه اصل نعمت و مبدا فیوضات و منتهای ایشان میباشند حتی اینکه اگر اراده نمایند ازالهٔ عرش را هر آینه قدرت دارند و قادرند بر اینکه تغییر خلق نمایند بقرار دادن مرد را زن و زن را مرد چون صنعهٔ از برای ایشان هر مخلوقی و مطیع و منقاد اند هر مجعولی و شواهد آثار در اخبار بسیار و زیاده تر از آنست که بتوان احصا نمود والله الهادی و بهمین قیاس است مراتب دشمنان ایشان لعنهم الله بالنسبه بمخالفت حق و تاثیرات که عبادات از برای ایشان باشد و بدانکه جمیع آنچه ذکر شد از تاثیرات ولایت و محبت ایشان در عوالم تعینیه را اسما طاهر از ایشان نیز موجود است و آثار نبویه و اخبار مصطفویه شواهد بر این مطلب موجود و تنصیصات وارده در اخبار از حد حصر بیرون است و نبیه اند در مراتب مرقومه رب مجید خود و خالق خود الا اینکه بندکانی مقرب و مخلوقی مطهر و مربوب منوّرند صلوات الله علیهم اجمعین والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و ظالمیهم و غاصبی حقوقهم اجمعین و چون کلام در مقدمه مطلب باین مقام رسید پس شروع مینمایم الان در آنچه را که مطلوب و مقصود است و نرجو من الله المنان ان یوفقنا بحفظ اربعین حدیثا فی فضائلهم و ذکرها و شرحها و بیانها فی مطاوی تلک الابحاث لعل الله ان یبعثنا یوم القیمة فی زمرة العلماء و الفقهاء سبحانک اللهم لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و ثبت جنانک فی صدورنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب و لنذکر المقصود فی فصول

الفصل الاول روایت شده است بخبرهای متعدده از عامه و خاصه و از طرق مختلفه و سندهای متکثره از رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اینکه آنحضرت فرمودند خبری که مضمونش این است که هر گاه اجتماع میکنند مردم بر دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام هر اینه خلق نمیشد آتش جهنم و نیز از ابان بن تغلب از عکرمه از ابن عباس مرویست که فرموده اند رسول خدا که خدای عز و جل فرموده هر گاه اجتماع نمایند مردم بر محبت امیر المؤمنین علیه السلام کل ایشان خلق نمیکردم آتش را و اخبار باین مضمون متواتر و جمعا در مقامی تحدید نداده اند که بعضی از ایشان مبتنی بر محبت آنحضرت و ترجیح بر ولایت آن برکزیده رب العزة است که در

تمام اینها موجب بسط کلام است در خواننده اگر کسی تتبع نماید بسیار است و نیز در مناقب خوارزمی مسطور است در ذیل
حدیث معراج از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل خبر که مضمونش این است که جبرئیل امین عرض
کرد خدمت حضرت خاتم النبیین که یا محمد قسم به آنچنان کسی که مبعوث کرده است تو را به راستی و درستی بر رسالت
و نبوت که هرگاه اهل زمین دوست می داشتند علی بن ابی طالب را همچنانکه دوست می دارند او را اهل آسمانها
هر اینه خلق نمی فرمود خدا تعالی آتش جهنم را و عذاب نمی فرمود با احدی را و مخفی نماند اینکه سوق
اخبار مسطوره دلالت تمام می دارد بر اینکه آتش جهنم حرام است بر شیعیان و دوستان آن بزرگوار و مخصوص
است به دشمنان آن حضرت و دلالت می کند بر این مطلب اخبار بسیار و نصوص بی شمار که از حد تواتر گذشته
و دلالت می کند نیز بر همین مطلب به نحو اکمل مولای متقیان در دعای کمیل ذکر فرموده که مضمونش این است
که الها به عین الیقین می دانم که هرگاه حکم و حکمت تو تعلق نگرفته بود به تعذیب کردن منکرین تو و قضای
تو بر این جاری نشده بود بر مخلد بودن دشمنان و معاندین تو هر اینه قرار می دادی آتش جهنم را سرد و
سالم و نبود احدی را در او محل و قرار و مقام لکن تو که این صفت داری که منزه است اسمهای اعظم تو قسم خورده ای
که مملو نمائی از ذات کافرین از جن و انس و مخلد نمائی در او دشمنان خود را و بیان این مطلب مفصلا بعد
از این ذکر خواهد شد بعون الله الملک العلام پس معلوم و محقق شد اینکه خلق کردن آتش جهنم
بواسطه این است که مردم اجتماع بر ولایت و محبت آن بزرگوار نکردند و بعد از آنکه حق تعالی خلق
فرموده است او را اگر جمیعا متفق باشند بر محبت و ولایت آن جناب البته حق تعالی احدی را معذب به آتش نمی فرماید و او را
سرد و سالم می گرداند و چون مردم دو فرقه شده اند بعضی گوی سبقت از میدان محبت ربوده اند و برخی از این
سعادت عظمی محروم مانده اند خلاق متعال فرقه اول را از نعمتهای بهشت نصیب وافر داده اما آتش اینها را هلاک
کرده و طایفه ثانیه را از حرارت نار قسمتی و از نعمتها خلاصی مثل سبب نار و ستانی که از در نار
معذب است بواسطه قبول نکردن ولایت آن عالی مقدار و محبت آن قسیم جنت و نار و اینها
فرموده داخل می شوند در بهشت عنبر سرشت محبین آن حضرت و مخلد می شوند در درکات اسفل از
جحیم مبغضین آن برگزیده حضرت رب العزت و این است نکته اینکه آن جناب قسیم جنت و نار است و این
مطلب پوشیده و مخفی نیست که مردم اجتماع بر محبت آن بزرگوار ننمودند زیرا که این مرتبه مشاهد
محسوس است چگونه محبت حاصل شود که بسیاری از اینها اظهار نفاق نمودند و در اظهار دشمنی و عداوت
چیزی فرو گذار ننمودند چه شاهدی از این بهتر که خلاق متعال در کتاب مجید در بسیاری از آیات
خبر داده و چه علامتی از این نیکوتر که منع خلافت و وصایت از آن زبده عالم اکبر نموده و براه مجبور
کرده و طریقه شام برای نموده و تقدیم جبت و طاغوت را بر بهترین جبروت و لاهوت داشته و انواع
ظلمها و اذیتها نسبت بخود آن حضرت و اهل بیت او که خانواده عصمت و طهارت بوده اند نموده و اینها را هم

نشر

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ...

نشر کرده اند هیهات هیهات چه دشمنی از این بالاتر و چه بدفطرتی از این زیادتر و چه شقاوتی از این بیشتر
که باعث قتل آن بزرگوار شده بلکه اراده قطع نسل حیدر کرار نموده اگر چه خلاق عالم و موجد نوع
بنی آدم تمام کننده انوار مقدسه و ارواح مطهره خود می باشد عز من خود انصاف بده چگونه
خدا خلق نفرماید آتش جهنم را و حال آنکه اسیر نمودند مثل اسیران روم و روس فرزندان عترت
طاهره او را و زیاده بر آنچه من و تو می دانیم که این رساله گنجایش آنها را ندارد مترجم گوید که
بعضی از تحقیقات رشیقه و تدقیقات لطیفه که لایق به آن بود که نوشته شود بالتبر علی الاحداق الا بالحبر علی الاوراق
که مصنف مرحوم اعلی الله مقامه ملتفت شده مرقوم فرموده از قلم شکسته ترجمه افتاد چون مقصود
اصلی و مطلوب کلی از ترجمه این بود که مطالب عالیه که جمع شده بود علماء اعلام و اهل سواد
را از آن حظی بسیار و بهره بیشمار عاید شده و منتفع می شوند و عوام را از آن بهره نبوده لهذا ترجمه شد
که اینها هم از این منفعت عظمی بی نصیب نباشند و مطالب عالیه و تحقیقات رشیقه که فی الحقیقه بسیاری از
علما را نمی رسد که ادراک نمایند بهره ای مجال عوام ندارد از اینجهت از قلم افتاد و بدانکه منطوق اخبار
مقرر که سابقا ذکر شد مبتنی بود بر خلق نکردن آتش است بر محبت و ولایت امیر مؤمنان و مولای
وجه اول
متقیان علیه السلام و سر این مطلب چون در ظاهر اشکالی دارد معلوم می شود که وجوهی چند وجه
اول که مجملترین وجوه است این است که از اخبار مستفاد می شود این است که هرگاه داخل شدن بهشت و
دوزخ حب آن حضرت و بغض او است اگر اجتماع بر محبت آن جناب نمایند احدی معذب نباشد نخواهد بود
پس فایده در خلقت دوزخ نیست و اگر اتفاق بر بغض او نمایند احدی متنعم بنعم بهشت داخل در او نمی شود
بلکه مخصوص بخود اینها است علیهم السلام و هرگاه مختلف شدند در بغض و محبت کما اینکه به همین قسم واقع
شده هر اینه هر دو قسم حاصل است و آتش از برای مبغضین و بهشت از جهت محبین و جود و مخلوقیت خلاق
عالم هر دو را خلق فرموده با هم و از این جهت گردیده آن حضرت قسیم جنت و نار و اگر بگوئی که از این کلام
مفهوم می شود اینکه محبین داخل در آتش نمی شوند هر چند مبتلا باشند به انواع معاصی و این قول خلاف
مختار است میگوئیم مراد بعدم دخول محبین در نار آتش اصلیه است و این منافاتی ندارد که بعضا
در آتش دیگر بسوزند یا آنکه میگوئیم که مقصود از داخل کردن در آتش نیز از جهت عذاب نیست از باب
تطهیر است و محبین اگر هم داخل شوند از قسم دوم هستند وجه ثانی که اینهم از وجوه مجمله است اگر چه
از حیثیت رفع اشکال اولی از اول است این است که حب آن جناب ایمان و بغض او کفر است و نفاق و جمیع طاعات
و عبادات و اعتقادات حقه راجع بسوی حب آن بزرگوار و کلیه کفر و معاصی و اشتداد از کارات فاسده
ناشی از بغض آن عالی مقدار است پس در حقیقت ایمان و کفر بعینه همان حب و بغض است و اخبار بسیار وارده
از ائمه اطهار و برخی دیگر از علامات صدق آثار شاهد صدق قند بر مدعی و نکته این مطلب و بیان این مقصد

تمام اینها موجب بسط کلام است و رخوانید اگر کسی متشکک خبر است و نیز در مناقب خوارزمی مسطور است در ذیل
حدیث معراج از رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام خبر که مضمونش این است که جبرئیل امین عرض
کرد خدمت حضرت خاتم النبیین که یا محمد صلی الله علیه و آله با رحمن کسی که مبعوث کرده است تو را به راستی و درستی بر رسالت
و نبوت که هرگاه اهل زمین دوست می‌داشتند علی بن ابی طالب را همچنانکه دوست می‌دارند او را اهل آسمانها
هر آینه خلق نمی‌فرمود خدای تعالی آتش جهنم را و عذاب نمی‌فرمود با او احدی را و مخفی نماند اینکه سوق
اخبار مسطوره دلالت تمام دارد بر اینکه آتش جهنم حرام است بر شیعیان و دوستان آن بزرگوار و مخصوص
است به دشمنان آن حضرت و دلالت می‌کند بر این مطلب اخبار بسیار و نصوص بی‌شمار که از حد تواتر گذشته
و دلالت می‌کند نیز بر همین مطلب بحر زاکم مولای متقیان در دعای کمیل ذکر فرموده که مضمون آن این است
که الها به یقین می‌دانم که هرگاه حکم و حکمت تو تعلق نگرفته بود به عذاب کردن منکرین تو و قضای
تو بر این جاری نشده بود بر مخلد بودن دشمنان و معاندین تو هر آینه قرار می‌دادی آتش جهنم را سرد و
سالم و نبود احدی را در او محل و قرار و مقام لکن تو که این صفت داری که منزه است اسمهای اعظم تو قسم خوردی
که مملو نمائی آن را از کافرین از جن و انس و مخلد نمائی در او دشمنان خود را و بیان این مطلب مفصلا بعد
از این ذکر خواهد شد بعون الله الملک العلام پس معلوم و محقق شد اینکه خلق کردن آتش جهنم
بواسطه این است که مردم اجتماع بر ولایت و محبت آن بزرگوار نکردند و بعد از آنکه حق تعالی خلق
فرموده است او را اگر جمیعا متفق باشند بر محبت و ولایت آن جناب البته حق را معذب به آتش نمی‌فرماید و او را
سرد و سالم می‌گرداند و چون مردم دو فرقه شده‌اند بعضی گوی سبقت از میدان محبت بوده‌اند و برخی از آن
سعادت عظمی محروم مانده‌اند خلاق متعال فرقه اول را از نعمتهای بهشت نصیب وافر داده و ما آتش اینها را هلاک
کرده‌اند و طایفه ثانیه را از حرارت نار دشمنی و ارد و خصوصا جناب مثل سیب و نار دوستانی که از در نار
معذب گشته‌اند بواسطه قبول نکردن ولایت آن عالی مقدار و محبت آن قسیم جنت و نار و اینها را دم
فرموده داخل می‌شوند در بهشت عنبر سرشت محبین آن حضرت و مخلد می‌شوند در درکات اسفل از
جحیم مبغضین آن برگزیده حضرت رب العزت و از اینجا نکته اینکه آن جناب قسیم جنت و نار است و این
مطلب هویدا شده و مخفی نیست که مردم اجتماع بر محبت آن بزرگوار ننمودند زیرا که این امر بسیار مشاهد
محسوس چگونه محبت حال اینکه بسیاری از اینها اظهار نفاق نمودند و در اظهار دشمنی و عداوت
چیزی فرو گذار ننمودند چه شاهدی از این بهتر که خلاق متعال در کتاب مجید در بسیاری از آیات
خبر داده و چه علامتی از این نیکوتر که منع خلافت و وصایت از آن زبده عالمیان اکبر نموده و بر او هجوم
کرده و طریقه سالم بر ایشان پوده و تقدیم جبت و طاغوت را بر بهترین خیر البریة لاهوت داشتند و انواع
ظلمها و اذیتها نسبت بجود آن حضرت و اهل بیت او که خانواده عصمت و طهارت بوده‌اند نموده و اینها را اعلام

نیز

نشین کرده‌اند همه اینها از دشمنی از این بالاتر چه بد فطرتی از این زیادتر و چه شقاوت از این بیشتر ٩
که باعث قتل آن بزرگوار شده بلکه اراده قطع نسل حیدر کرار نموده اگرچه خلاق عالم و موجد نوع
بنی آدم تمام کننده انوار مقدسه و ارواح مطهره خود می‌باشد غرض من خود انصاف به چگونه
خدا خلق نفرماید آتش جهنم را و حال آنکه اسیر نمودند مثل اسرای روم و روس فرزندان عترت
طاهره او را و زیاده بر آنچه من و تو می‌دانیم که این رساله گنجایش اینها را ندارد مترجم گوید که
بعضی از تحقیقات رشیقه و تدقیقات لطیفه که بلیق بود این کتاب بالتبر علی الاحداق الا بالحبر علی الاوراق
که مصنف مرحوم اعلی الله مقامه ملتفت شده مرقوم فرموده از قلم شکسته مترجم افتاد چون مقصود
اصلی و مطلوب کلی از ترجمه این بود که مطالب علیه که جمع شده بود علمای اعلام و اهل سواد
را از آن حظی بسیار و بهره بی‌شمار عاید شده و منتفع می‌شوند و عوام را از آن بهره نبوده لهذا ترجمه شد
که اینها هم از این منفعت عظمی بی‌نصیب نباشند و مطالب علیه و تحقیقات رشیقه که فی الحقیقه بسیاری از
علما را نمی‌رسد که ادراک نمایند بسی مجال عوام ندارد از این جهت از قلم افتاد و بدانکه منطوق اخبار
متقدمه که سابقا ذکر شد مبتنی بود بر خلق نکردن آتش است بر محبت و ولایت امیر المؤمنین و مولای
متقیان علیه السلام و سر این مطلب چون در ظاهر اشکالی دارد معلوم می‌شود که وجوهی چند وجه
اول که محملترین وجوه است این است که از اخبار مستفاد می‌شود این است که مدار داخل شدن بهشت و
دوزخ حب آن حضرت و بغض او است اگر اجتماع بر محبت آن جناب نمایند احدی معذب به نار نخواهد بود
پس فایده در خلقت او نیست و اگر اتفاق بر بغض او نمایند احدی متنعم به نعم بهشت داخل در او نمی‌شود
بلکه مخصوص بخود اینها است علیهم السلام و هرگاه مختلف شدند در بغض و محبت کما اینکه به همین قسم واقع
شده هر آینه هر دو قسم حاصل است و آتش از برای مبغضین و بهشت از جهت محبین موجود و مخلوق پس خلاق
عالم هر دو را خلق فرمود با هم و از این جهت گردید آن حضرت قسیم جنت و نار و اگر بگوئی که از این کلام
مفهوم می‌شود اینکه محبین داخل در آتش نمی‌شوند هر چند مبتلا باشند به انواع معاصی و این قول خلاف
مختار است می‌گوئیم مراد بعدم دخول محبین در نار آتش اصلیه است و این منافاتی ندارد با اینکه
در آتش دیگر بسوزند یا اینکه می‌گوئیم که مقصود از داخل کردن در آتش یا از جهت عذاب است یا از باب
تطهیر است و محبین اگرهم داخل شوند از قسم دویمند وجه ثانی که اینهم از وجوه محمله است اگرچه
از حیثیت دفع اشکال اولی از اول است این است که حب آن جناب ایمان و بغض او کفر است و نفاق و جمیع طاعات
و عبادات و اعتقادات حقه راجع بسوی حب آن بزرگوار و کلیه کفر و معاصی و اشتداد ارکان فاسد
ناشی از بغض آن عالی مقدار است پس در حقیقت ایمان و کفر بعینه همان حب و بغض است و اخبار بسیار وارده
از ائمه اطهار و برخی دیگر از علامات صدق آثار شاهد صدق بر مدعی و نکته این مطلب و بیان این مقصد

وجه اول

ازین

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی شماره اموالی

در ضمن مطالب بکر عما قریب ذکر میشود انشاء الله و مقصود از این کلام این است که حب ائمه اطهار علیهم السلام
مستلزم ایمان است زیرا اگر کسی که ایشان را نشناسد و اعتقاد بامامت ایشان نداشته باشد و حب طاغوت
را با ایشان مقدم بدارد در حقیقت شمر ابتدا ایشان را و معلوم شد که مراد بحب مؤمن است از باب تلازم
پس هرگاه دوست بدارد ایشان را کافری اثری بر او مترتب نیست پیش از خلق نار هر چند بعد از خلق آدم
دارد در منع عذاب بواسطه اینکه مکافات بر خلق نکردن اجتماع جمیع مردم است بر محبت ایشان زیرا که جنت
مختص بمؤمنین و دوزخ از برای کافرین است هرگاه در قلب تو شکی یا وهمی مانده باشد و طالب وضع آن
باشی پس بیا بنمایم از برای تو بعضی از آیات و اخبار که بعین الیقین مشاهده نمائی **در خبر است**
که قبله هفتم امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند بمامون ملعون که قسم بخدا اهل
نمیشود در آتش مؤمنی حال اینکه وعده بهشت باو داده شده و بیرون نمی آید از آتش کافری حال آنکه
وعید آتش باو داده اند و مخلد بوده اند در آن و خدا نمی آمرزد مشرک را و می آمرزد موحد را هر چند
معاصی کثیره از او صادر شده باشد و گناه کاران اهل توحید مخلد در آتش نیستند و بیرون می آیند از آن
و جایز است از برای ایشان شفاعت تا آخر حدیث و مقصود از جواز شفاعت اگر چه بر ظاهر در ابتدا امر است
که اولا و بالذات داخل آتش نشوند ولی منافات ندارد با اینکه واجب باشد بر ایشان عدم خلود پس غرض
امام علیه السلام ظاهر این باشد که داخل در آتش میشوند ولی مخلد نیستند و بشفاعت شفعا خارج میشوند
و از این کلام معلوم میشود که مراد بشفاعت اعم است از اینکه در اول امر باشد یا بعد از دخول هر چند مستحق
باشند خلود را پس بدرستی که جزا دادن خدا تعالی بندگان را اگر از باب عدل باشد باول معصیتی که
بندگان میکنند مستحق خلود میشوند و مغفرت بکلی از سر خیر میشود تا بتوبه یا بعفو از رب مجید
یا بشفاعت شافعین در اول امر یا بعد از دخول در نار و بنا … ماخوذه سند فرمایش امام
همام ابو الائمه حضرت زین العابدین سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در صحیفه سجادیه …
نیز روایت کرده است شیخ صدوق علیه الرحمه در عیون از تمیم بن عبد الله تمیم قرشی که او گفت نقل کرد پدرم
از احمد بن علی انصاری از ابی الصلت هروی که مامون ملعون عرض کرد خدمت حضرت امام رضا علیه السلام
ای ابو الحسن خبر بده مرا از جدت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که چگونه قسیم جنت و نار است و چیست معنی
این کلام پس بتحقیق که بسیار شده است فکر من در این مطلب پس فرمودند آن حضرت که ای مامون آیا روایت نشده
است … از پدرت از اجدادت از عبد الله عباس اینکه عبد الله گفت شنیدم از رسول خدا
که فرمودند دوستی علی بن ابی طالب ایمان و دشمنی آن جناب کفر است مامون عرض کرد بلی پس حضرت فرمودند
که بعد از آنکه ملاحظه نمودند دوستی و دشمنی جدم علی بن ابی طالب باشد پس او است قسیم جنت و نار مامون گفت
از آن مامون عرض کرد ای ابو الحسن خدا باقی بگذارد مرا بعد از تو شهادت میدهم که تویی وارث علم رسول خدا

ابو الصلت

ابو الصلت هروی میگوید چون آن حضرت تشریف فرمای منزل خود شدند خدمت آن بزرگوار مشرف شدم و عرض کردم
یا ابن رسول الله چه قدر نیکو جواب دادی خلیفه را حضرت فرمودند ای ابو الصلت بدرستی که من تکلم کردم
با او بمقدار فهم او و بعد … تبلیغ نمایند در جواب ای ابو الصلت هر آینه بتحقیق که شنیدم از پدرم که نقل
کرد از پدران بزرگوار خود از جدم علی بن ابی طالب علیه السلام اینکه فرمودند بمن رسول خدا که ای علی تو …
… که یا علی تو قسمت کننده بهشت و دوزخ در روز قیامت میگویی با آتش این مؤمن از من است و بهره مند ترا
اینکه فرا بگیر او را و این کافر از تو است … در دنیا … اینکه در خدمت من به بهشت عنبر
سرشت وارد **مترجم گوید** که مضمون همین خبر است شعر اینکه منسوب بآن حضرت است خطاب به حارث همدانی
همدان … ای حارث هر که از عالم فانی رحلت بعالم غیب بنماید و از این دار محنت قرین بجوار حضرت
رب العالمین میرود می بیند مرا مؤمن باشد یا منافق در حالتی که میشناسم من او را باسم و وصفات او
و هر چه کرده از اعمال قبیحه و حسنه و تو هم ای حارث نزد صراط بمن بر میخوری پس در آن وقت مترس و اهتم بخود
راه مده و غم مخور و مضطرب مباش من با آتش در وقتی که میخواهد متعرض دوستی از دوستان من بشود اگذار او را
نزدیک او میرسد … زنهار بدرستی که ریسمان او بریسمان وصی رسول خدا متصل است و نیز
روایت شده است خبری از ابو الصلت هروی از حسن علی بن فضال از پدرش که سؤال نمودم از حضرت رضا
علیه السلام که یا ابن رسول الله از چه سبب است که جدت رسول خدا مکنی شده است بابی القاسم حضرت
فرمودند بجهت آنکه قسمت کننده است میگویند پس عرض کردم یا ابن رسول الله آیا مراقب و زیاده بر این میکنی
حضرت فرمودند بلی ای ابو الصلت آیا علم داری باینکه رسول خدا فرموده اند من و علی هر دو پدر
این امتیم عرض کردم بلی فرمود آیا علم داری اینکه حضرت رسول پدر است جمیع امت را و علی هم از امت است
عرض کردم بلی فرمود آیا میدانی که علی بن ابی طالب علیه السلام قسمت کننده بهشت و دوزخ است عرض کردم
بلی فرمودند پس از اینجهت گفته شد باو ابو القاسم بواسطه اینکه آن حضرت پدر کسی است که قسمت کننده بهشت
و دوزخ است پس گفتم چه چیز است معنی این مطلب فرمودند بدرستی که مهربانی پیغمبر است با امت و مرحوم بر لطف
شفقت و مهربانی پدر است نسبت با اولاد و بهترین امت آن حضرت علی بن ابی طالب است بعد از آن حضرت مهربانی
امیر المؤمنین مثل مهربانی آن حضرت است بواسطه اینکه علی بن ابی طالب وصی و خلیفه آن جناب و امام است
بعد از او پس از اینجهت فرمودند من و علی پدر این امت میباشیم و بعد از آن بر منبر تشریف بردند و فرمودند
ایها الناس بدانید که هر که از دار دنیا ارتحال نمود و دینی از او باقی مانده و ضایع کردن امانتی با او مانده پس
بر من و بسوی من است که در آخرت دستگیری نمایم او را و شفاعتش کنم و هر بنده که مالی از او باقی مانده پس
از برای ورثه او می باشد تا آخر فرمایش آن حضرت حضرت فرمودند یا ابو الصلت که پس از اینجهت گردیده آن
جناب بهتر از پدر و مادر نسبت بامت بلکه بهتر از نفس ایشان خود چنانچه خبر میدهد باین مطلب خدا تعالی و هم چنین

ارتقیم

در توجیه حدیث شریف حب علی ایمان و بغضه کفر

است حدیث امیر المؤمنین که بعد از او صادر شد از آنجناب در بالای منبر مثل اینکه حضرت فرمودند و نیز روایت
کرده شیخ صدوق علیه الرحمه از مفضل بن عمر که عرض کردم بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام که بچه سبب
کردند علی بن ابی طالب قسمت کننده بهشت و دوزخ فرمودند بواسطه اینکه دوستی او ایمان و بغض او
کفر است و بدرستی که خلق کرده شد بهشت از برای اهل ایمان و خلق کرده شد آتش مخصوص اهل کفر پس
باین جهت کردند آن بزرگوار قسیم جنت و نار و به بهشت داخل نمیشود مگر اهل محبت او و آتش عذاب نمینماید
مگر اهل بغض او را مفضل عرض کرد یا ابن رسول الله پس انبیا و اوصیا دوست میداشتند آنجناب را و دشمنان
او بغض میورزیدند آن حضرت را حضرت فرمودند بلی عرض کردم دلیل این کدام است فرمودند ای مفضل
آیا نمیدانی اینکه پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمودند هر آینه عطا مینمایم البته فردا
رایت علم را بمردی که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او برنمیگردد
تا اینکه فتح مینماید بدست او حق تعالی عرض کردم بلی فرمودند آیا نمیدانی اینکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله چونکه عطا کرده شد بآن حضرت مرغ بریان شده عرض کرد خدایا برسان بمن و بیاور محبوبترین خلق
خود را که بخورد با من این مرغ را و مقصود او علی بن ابی طالب بود عرض
کردم بلی فرمودند ای مفضل ممکن است میشود مطلبی که کسی که خدا و رسول او را دوست داشته باشد
او خدا و رسول او را دوست داشته باشد انبیا و اوصیا او را دوست نداشته باشند عرض کردم نه فرمودند
ای مفضل میشود که بوده باشند مؤمنین از امتهای ایشان دوست نداشته باشند دوست خدا را و دوست
رسول خدا را و دوست پیغمبرهای خدا را عرض کردم نه فرمودند پس بتحقیق که ثابت شد اینکه جمیع انبیا و
اوصیا و اولیا و مؤمنین بودند دوست علی بن ابی طالب محقق گردید اینکه مخالفین ایشان بودند دشمن
آن بزرگوار و دشمن دوستان آنجناب عرض کردم بلی فرمودند پس داخل نمیشود بهشت را مگر کسی که دوست او
باشد از اولین و آخرین پس آن بزرگوار این هنگام قسمت کننده بهشت و دوزخ است مفضل میگوید عرض
کردم یا ابن رسول الله دفع غم از دلم نمودی خداوند دفع غم از تو کناد پس زیاد کن از برای من از علمی
که خداوند بتو عطا فرموده حضرت فرمودند سوال کن از هر چه خواهی مفضل عرض کردم یا ابن رسول
الله سوال میکنم از تو اینکه علی بن ابی طالب علیه السلام داخل میکند دوستان خود را بهشت و دشمن خود را
در جهنم یا اینکه رضوان بهشت و مالک دوزخ حضرت فرمودند ای مفضل آیا نمیدانی اینکه حق تبارک
و تعالی مبعوث کرده است رسول خود را در حالتیکه روح مجرد بود بسوی انبیا و حال آنکه ایشان ارواح
مجرده بودند پیش از آنکه خلق فرماید خلق را بدو هزار سال عرض کردم بلی فرمودند آیا عالم نیستی باینکه
رسول خدا دعوت کرد ایشان را بتوحید خدای واحد و اطاعت او و متابعت امر او و وعده داد ایشان را بهشت
بواسطه این مطلب و وعید نمود مخالفین او اشخاصی که جواب رد نمودند (بودند) و منکر آن شدند در زمان

عرض

عرض کردم بلی فرمودند آیا ضامن نشد رسول خدا امر را که وعده و وعید فرمود از جانب پروردگار خود
عرض کردم بلی فرمود آیا نیست علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه و جانشین و امام امت او عرض کردم بلی فرمود
آیا نیستند رضوان و مالک از جمله ملائکه و استغفار کنندگان از برای شیعیان آن بزرگوار که نجات یابنده
اند بدوستی آنجناب عرض کردم بلی فرمودند پس علی بن ابی طالب علیه السلام این هنگام قسیم جنت و نار
است از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و رضوان و مالک امتثال کننده امر او میباشند بامر حق
تبارک و تعالی ای مفضل فرا بگیر این مطلب را پس بدرستی که این از مخزنهای علم است و مطلبی پوشیده
اظهار ممکن مگر بسوی اهلش و بعد از تامل در این اخبار صحیحه و آثار و فرو رفتن در نکات و دقایق فرمایشات
ائمه اطهار که نبی الحقیقه ... که منیر نماید از قلب هر کافر عنادی و تمام فرقه های نابکار و باعث میشود زیادتی
اعتقادات اخیار و سبب میگردد روشنائی قلوب ابرار را میگویم که بعد از عطا فرمودن خدای تعالی
ترا توفیقات فهم حکمت که منتفع شوی از آن در زمان رجعت و متنعم گردی بنعمتهای گوناگون جنت که فی
الحقیقه از آثار و حصول مینمایند این قرائت بدانکه از برای کلمات رسول و بیانات معبر در و قبول فرمایشات
اولاد بتول سلام الله علیهم محملهای کثیره و مخرجهای بعیده و باطنهای بی اندازه و ظاهرهای مرتبه که بر
هفتاد نوع از انواع مذکوره متصور است امام علیه السلام جمیع معانی را اراده میفرماید با احدی از ایشان مبطلند
بیکی از معانی و با دیگری بمعنی دیگر بمقتضای فهم او و بمقدار شعور او تکلم میفرماید با مردم بمقدار عقلهای
ایشان و معالجه مینماید جهلهای ایشان را بملاحظه مرضهای ایشان و جمیع ایشان مقرون بصحت و تمام ایشان ملحوق
بصدق و لیست و ابدا کذب را در ایشان راهی نه منزه است ذات با برکات ایشان از آن و معصوم و مسدد از سوی آن
متخلقند باخلاق حسنه متصفند بصفات الهیه و از برای هر یک از معانی اهلی و بجهه هر کدام از تفاسیر
محلی خواهد بود ... اینست معنای اینکه فرمودند کلماتنا صعب مستصعب نمیتواند متحمل شود
ایشان را مگر پیغمبر مرسل یا وصی مطلق یا ملک مقرب یا مؤمنی که امتحان کرده باشد قلب او را حق عز و جل
پس می افکنند بسوی کسی معانی اگر آن شخص اهل است از برای او و بسوی دیگری بی دیگری و هکذا و فرمایش
که افکنده شود بسوی جماعت مردم اراده میکنند از هر یک مرتبه از معنی را که غیر از معنای دیگر است و هر یک از
ایشان اهلند از برای هر یک از معانی که مستعدند از برای او و بدانکه کما اینکه از برای الفاظ مراتبی است
همچنین از برای معانی هم مراتبی میباشد روحی و صوتی و ظاهری و باطنی پس کذبی در میان نه و استعمال
در معانی متعدده نیست کل اینها از برای اصلاح و از جهت این است که گمراه نشوند مردم و هدایت بیابند و
ظلم کرده نشوند و هلاک نشوند از قبیل مریضی که معالجه بدوائی میشود که اگر دیگری با او معالجه شود
هر آینه هلاک میشود و نظیر این است واجب مشروط که افکنده شود بسوی جماعتی مختلفه که بعضی واجد
شرط و قسمی فاقد شرط باشند اراده میشود از واجد وجوب و قصد میشود از فاقد بی عدم وجوب و حال آنکه

طلب

نسبت بهم بودند همه علی السواء می‌باشد مثل ائمه شریعه فلله علی الناس حج البیت که اشخاصی که قدرت دارند بر
آنها واجب است و بر غیر آنها لازم نیست و از همین قسم است درجات آخرت و نعمتهای آن بسیار است که در صورت
جمعی متحدند باهم و هر یک در مقام خود متنعمند بنعمتهای ابدی و فیوضات سرمدی الا آنکه بعضی را درجه
هست بالای درجه دیگری که فضلنا ابن شریعه و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات می‌باشد و مشاهده می
نمایند متنعمین بنعمتهای اعلی مرتبه جمعی که پائین‌ترند از آنها و خوشوقت می‌شوند از آن و از الطاف نامتناهی
حضرت اله آنکه طایفه پست‌تر از آنها از قدر خود نداده بر آنکه ملاحظه مقام بالاتر از خود نمایند تا آنکه بر
بلکه باعث خلاصی ایشان لطف فرموده خشنود باشند هر کدام بقدر نگهبودن نزد آنها منبسط و دلشاد باشند و
این مفاد کلام حضرت رب العالمین و هو اصدق القائلین کل حزب بما لدیهم فرحون و تشبیه این است نیز
عطای سلطان بهر دو نباید درجینی که بنای عطا به تو نسبت بکافه رعایا با آنکه عطا در حقیقت یک
عنوان است و جمیعاً از او بهره‌مند و ملتذ می‌شوند ولی با اختلاف اشخاص مختلف می‌شود و تبدیل
اصناف منقلب می‌گردد بیچاره فقیر را عطا آنست که او را از صدمات فقر و فاقه برهانند و زیر با تدبیر
ذا الله چنان است که او را بمقام قرب بحضرت سلطان برسانند و بین بین آنها از اتفاقات آنست که
آنها را از ظلم و جفای زمانه نگاه دارند بزرگان دین را رسم آنست که درازای عطاهای دیگر آنها را
ترویج و احترام نمایند **حاصل** کلام اینکه کلمات امام هم چون مراتب مختلفه دارد و آنها خود عالمند
با استعداد مخاطب بهتر از علم خود مخاطب و مستمع تکلم می‌فرمایند با آنها بمقدار استعداد ایشان بلکه این
معنی مرکوز در ذهنهای مردم بوده و مبتلا اصحاب عالی مقدار ایشان را طریقه همین بوده و آداب
هذا بیشتر از این وظیفه نبوده هرگز احدی قدم جرأت از مبدأ کلام زیاده بر آنچه می‌فرمودند بر نداشتند
اگر قانع نمی‌شدند سؤال از اهل بیت نمودند هیچ که سابقا ذکر شد که مفضل سؤال نمود بعد از
جواب حضرت که آیا میت ما را اهل زیاده بر این جواب فرمودند بلی و جواب فرمودند زیاده از بیان اول
تعریف می‌نمایند اختلاف درجات را بحسب اختلاف مردم و ادراکات آنها اگرچه بظاهر متعدد است ولی
در معنی جمیعا حق و مصدق خاشاک الا از اینکه ذره خلاف در کلمات ایشان باشد ایشانند حکما
الله و امناء رب العالمین رعایت می‌کنند مصلحتهای عباد و دلالت می‌نمایند آنها را براه خالی از فساد
می‌کشانند هر چیز را در مقام خود و طبابت می‌فرمایند نفسهای اعتبین خود تکمیل می‌کنند آنها را
و معالجه می‌نمایند مرضهای ایشان را مثل معالجه طبیب مریض را تعلیم می‌کنند آنها را آداب و معارف و معالم
دین از نکات خفیه و دقایق جلیه آن بر حسب قابلیت آنها اظهار می‌کنند اسرار را از ابرار و پنهان می‌دارند
آنها را از اشرار و حمایت می‌فرمایند شیعیان را مثل حمایت طبیب مریض را از هر چه ضرر می‌رسانند باو و اعداها
می‌کشایند بهای امید را از برای کسانی که مأیوس از رحمت حق مانده و باز می‌کنند ابواب ترس را بر اشخاص

که مغرور

که مغرور بلطف نهادند و بواسطه این مطلب بود که خلاصه موجودات و فخر کائنات صلی الله علیه و آله مخفی
می‌داشتند زیادتی فضایل و مناقب امیر مؤمنان را از جهت اینکه در آن وقت صاحبان عقل ضعیف و گمراه
نشوند و کافر نگردند و انکار نکنند کما اینکه امر منکر بودند اصحاب خود را باینکه مخالفت نمایند طریقه
حق را و اتقا کنند گروه ضاله را از جهت اینکه نگاه بدارند نفسهای مطهره خود را از شرهای آنها و یا
اینکه صدمه نرسد بدوستان و شیعیان ایشان هیچکه در دوره واده بر علی بن یقطین و غیر او بهمین طریق واقع
شد تقصیر نماید و فرمایش حضرت صادق علیه السلام نسبت بزراره که مذمت فرمودند او را که چرا تقیه نمود
و حال آنکه تقیه دین من و دین آباء من است و اشاره بهمین مطلب است فرمایش حضرت خیر الانام که مکرر از آن حضرت
شنیده شده مضمون این مطلب که اگر عالم بود ابوذر از خفایای امور سلمان و اعتقادات او هر آینه بقتل می
آورد او را پس آگاه منکر شد آنها را با اینکه از برای هر چیزی اهلی است و نیست هر احدی که قابل باشد
فهمیدن اسرار را پس هر این کلام اشاره است باینکه نباید امور قابلیت را اظهار کرد نزد اشخاصی که اهل
نیستند و امر بمنع فرمودند در ضمن این مقام خفایای امور که بنای آن مستور است منکر شده در نزد
دنیا و مؤید این است خبر صحیحی که مفاد این است که فرمودند در نزد ما علومی هست که بیان ها را کاه نیابد
شود از علوم جز حمل کردن بخانه منیب چونا از عهده بر نتوانند آمد و این مطلب در نزد اصحاب ایشان واضح
و مبین بود شاهد بر این است اینکه صاحب سر امیر مؤمنان کمیل بعد از سؤال از حقیقت و جواب آن
حضرت باینکه چکار است ترا بالحقیقه عرض کرد یا علی آیا نیستم من صاحب سر تو تفصیلی که در محل خود
مرقوم است فی تامل نماید در اینکه از حضرت خامس آل عبا سید الشهدا صلوات الله علیه واقع شد در صحرای
کربلا که بچه قسم آنجناب بیان فرمودند نسب شریف خود را و بدست مبارک گرفتند و بلند نمودند طفل
صغیر خود را و فرمودند بقوم در هیچ مذهبی طفل را گناه نمی‌باشد که ما او را بیک قطره آب ترک نمی‌کنید
و در جواب گفتند آنچه گفتند و کردند آنچه کردند بعد فرمودند با قوم آیا حرام خدا را حلال کرده‌ام
یا حلال خدا را حرام نموده‌ام که خون من غیر شما حلال شد و غیر اینها از جهت اینکه متنبه شوند
و متذکر گردند مردم و بفهمند عملی را که آنها مرتکب شدند که عقاب بر آنها قبیح باشد و هم چنین عمل حضرت
سید الساجدین نسبت بحبانان در زمان احرام و اظهار لطف و مهربانی آنجناب بر او و فرمایش آن بزرگوار
باو که تو و امثال تو شعار اسلام می‌باشید و هم چنین معاصره سید جوانان اهل بهشت حضرت حسنین
علیهما السلام در باب وضوی پیر مردی که وضوی او صحیح نبود و نخواستند از برای مهربانیشان
نسبت بکافه شیعیان که صریحا بآن مرد بگویند که وضوی تو صحیح نیست در ظاهر معاصره نمودند باهم که هر
یک می‌فرمودند بدیگری که وضوی تو صحیح نیست تا آخر آن پیرمرد را ممیز قرار دادند و در نزد او هر یک
وضو گرفتند آن پیرمرد متنبه شد و عرض کرد حال که بر من ظاهر شد وضوی شما هر دو صحیح و مثل اینکه از من فاسد آ

دیه

ستو تیر کرده و بعد از آن از خود باز نشاندند چنین اطوار اینها بوده و در تمام مدت حضرت خیر البشر و برگزیده
ثنای اکبر خاتم النبیین و حبیب رب العالمین که سرچشمه نبوت و منبع سعادت بوده‌اند غایت مدد
دستکاری است و اقوالش باعث هدایت مردمان دون همه حتی چنین بسیار غیره از حضرت صلوات الله
علیهم اجمعین ما اخلقه تماما ق لجمع را چگونه هدایت نمود فعل ایشان را بانظر تو که اولا در هدایت بعد
وادی را از برای او باز نمود چون در کمال یاس و نا امیدی بود بعد از آن باب توبه را باز نمود پس از آن
که آن غالب نو میشد دری دیگر گشود که باهمان اصرار او از او را اخبار فرمود و جلوه داد اینها را در نظر او
تا اینکه مستعد تلافی و مهیا تدارک شود معصیتها که از او سر زده بود و گردید از مقربان درگاه
حضرت الرود الزنیت باخاص و دوستان خالق همه و تقصیر فرمایی روز رفتن بتول زهرا فاطمه زهرا
سلام الله علیها را از جهت شکایت کردن زوج خود امیر مؤمنان و مولای متقیان را ابا بکر گواه خود و حضار
فرمودن رسول خدا ابوبکر و عمر را و ضرب زدن با ایشان با اینکه فاطمه بضعه منی است هر که اذیت نماید
او را که اذیت نموده است مرا از جهت اینکه متنبه شوند اینها را تمام حجت کرد بر ایشان هیچ کدام بر شد
از مطلب بعد از وفات آن حضرت اذیت نمودند بعد از وفات پدر غاصبی فدک او را با اینکه منکر نمود
اینها را و متنبه نشدند و نیز اشاره را بفرمایش آن حضرت و عرض کردن با رضای او اذیت نمودند مرا
و تکلم نمودن با اینها تا آنکه بجوار رحمت رفت و بیوست از جهتها [illegible] باقی ماند بیست و غیر اینها و نیز
تأمل کن در اینکه حضرت کلکون کفن خامس آل عبا جمع کرد مسلمین را و طلب نمود فرقه مؤمنین لسوی چه‌گونه
هیچ در زمانیکه اسلام مشرف بجز اینکه بود و از اثر معاویه امور دین مبین را رواج نبود در دنیکه ال
قبل از شهادت آنجناب در درج اظهار نموده است اند را و شبههای حد نرد کوار خود را از برای اینها
تمام نمود آنچه را که باقی بود در رسالت و تم سبب شهادت آنجناب بجهت تقویت دین و استحکام شرع مبین
و از جهت دفع شبههای معاویه و اتباع او لعنة الله علیهم و اثبات امر اینها و اظهار بدعتهای او باز ملاحظه نما
فعل حضرت کاظم الله را در اینکه بعد از مراجعت از طور در حینی که تخلف از و بنده فرمود و مردم طریقه
سامری را اهل موا انملعون پیش گرفتند و از شرع آنجناب دست کشیده لوحها ساختند را بر زمین زد و گرفت
[illegible] مردم را بخود داد [illegible] که [illegible] از جهت اینکه امت و متنبه شوند در بندگی گوساله و بر
کردند از آن طریقه فاسده و مستعد شوند مر توبه را و غیر اینها از طریقه انبیا و اولیا و ائمه معصومین
حاصل کلام اینکه اقوال ائمه ما و نبی مجید و انبیا حالات و حیله فعلهای اینها و ترکهای ایشان
و جمیع امور دیگر از اینها صادر شده است از حکم و مصالح مبنا شده هر چند بر ما مخفی باشد بمقتضای
عقول ناقصه ما تمام ثنا [illegible] را از برای شیعیان و محبان اینها تسلیم مر امر اینها و اطاعت مر
فرمان اینها لازم هر اینها [illegible] از جمیع اینها از جنبه لطف و مهربانی و حکمت و مصلحت و افعال خداوند

نسبت به بندگان در خلق کردن اینها را از ذکور و اناث و فقیر و غنی و تعلیم کردن اینها را بعض علوم و منع از
علوم دیگر و توفیق دادن اینها را در زمانی بطاعت و تسلط دادن خواب بر اینها در زمانی دیگر و غیر اینها
از جهت تربیت اینها و بسبب صلاح حال ایشان است نعوذ کلام این ذات مقدس و منزه کرده در کتاب
مجید خود میفرماید ان الله لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون پس از برای کلمات اینها تعبیری
که ذکر شد مخارج و محامل و ظواهر و بواطن است و هم چنین از برای قرآن معانی متعدده و درجات متکثره
و صور و حقایق مبنا شده و کذلک از برای صلوة و زکوة و سایر طاعات و عبادات معانی و فحشا و منکر
پس ائمه اطهار علیهم السلام اصل و حقیقت هر خیر و طاعت و اعدا اینها منشا هر شر و معصیت اند تفسیر قرآن
با اینها محقق مبنا باید اینها بند کلمات الله الناطقه و ایشانند صلوة و زکوة و سایر طاعات و عبادات بلکه
مؤمن قرآن است و لعل العظم از آن باشد اعدا اینها بند فحشا و منکر پس ثابت محقق شد اینکه جمیع تفسیرات
که از برای قرآن وارد شده و از جهت اخبار صادر گردیده جمیعا صدق است و خلافی و کذبی در اینها نیست پس
اراده میشود از قرآن واجب الاذعان خدا تعالی بقول خود اقیموا الصلوة ایمان با این ارکان مخصوص و نصب امیر
مؤمنان با مامت و خلافت و حال اینکه اختلافی ما بین اینها نیست که هیچ اراده شده با و نیز پیغمبر و وصی
او و سایر انبیا و ملائکه و کل اینها حق و صدق اند و هم چنین قوله سبحانه الله یتوفی الانفس حین موتها
که در ظاهر منافاتی دارد با آیات دیگر که دلالت دارند بر اینکه عزرائیل قبض روح میکند هم چنین با آیات
دال بر اینکه ملائکه انسان را فانی مینمایند در واقع هیچ منافاتی ندارد بیانیکه در مقدمه چهارم انشاء
الله ذکر میشود علاوه بر اینکه در لسان ام و هر طایفه خصوصا در لغات عربیه بهمین قسم بسیار واقع میشود
هم چنانکه صاحب تفسیر صافی نقل میکند بعد از ذکر حدیث مفضل با این طریق که میگویم من تحقیق که گشوده
است در این حدیث بابی از علم که از او گشوده میشود هزار باب دیگر از این قبیل استخطابات که خلاق عالم بسبب
اسرائیل که در زمان پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله بودند نموده از کارهای اینکه پیشینیان کرده بودند و نا
آنکه اسلاف اینها کرده بودند مثل نجات اینها از غرق شدن و سیراب کردن اینها از سنگ و تکذیب کردن
اینها آیات را و غیر اینها از جهت اینکه اینها هم از نسل اینها بوده اند و راضی بودند با آنچه اینها از ایشان بودند
و ناخوش بودند با آنچه را که اینها ناخوش بودند در لسان دیگر اینکه قرآن نازل شده است بلغت عرب از عادت
عرب است که هرگاه از طایفه از اینها عملی سر زند و در میان اینها احدی باشد که آن عمل از او صادر نشده
باشد همان نسبت را با و میدهند با اینکه آن عمل را نکرده و این دلیل ماخوذ است از فرمایش حضرت سید ساجدین
علیه السلام در وقتیکه سؤال نمودند از آنجناب این مطلب را فرمودند بدرستی که قرآن نازل شده است بلغت
عرب و خطاب مینماید اهل هر لغتی را بلغت او ای سؤال کننده آیا نمیگوئی از برای مرد تمیمی که غارت نموده
قوم او بر بلدی و کشتند کسی را و یکی از اینها فرار نموده اینکه غارت کردند بفلان بلد و تمام دست انداختند که

روایت شده است در احتجاج از حضرت باقر علیه السلام از پدر بزرگوار خود اینکه سؤال نمود شخصی از انحضرت که
یا بن رسول الله چه تقصیر کردند اولاد اشخاصی که پدران انها معصیت ورزیدند و نافرمانی کردند
خدای تعالی را و حال انکه اعمال مغصوبین از انها سر نزده با وجود اینکه خلاق متعال میفرماید و لا تزر
وازرة وزر اخری پس فرمودند ان حضرت انچه که ذکر شد که حاصل ان این است چون قران بلغت عرب
نازل شده و عرب را قراری است که نسبت عمل را بجمیع میدهند خواه اخلاف انها ان عمل را کرده باشند یا نه
خدای تعالی هم بمقتضای قرار انها با انها معامله میفرماید و سر این خطابات در لغات انها انچیزیست
که ما گفتیم و ازو چنانچه کسی تا ابانی نماید در این تحقیق روشن میشود بر او بسیاری از مشکلات و
شبهات در تاویل ایات وارده از ائمه علیهم السلام بلکه کفایت میکند ما را ذکر این تاویلات در ذیل این
ایات زیرا که مخفی نیست بعد از معرفت این اصل جاری ساختن این تاویلات در ایه علامتی بر صاحبان
عقلها الا اینکه زود باشد که بیان نمائیم پاره از ایات را در محل خود ان شاء الله تعالی والحمد لله علی ما
انعمنا ذلک والمنا انتهی و هر گاه تامل نمودی در انچه را که مذکور شد بر تو اسان میشود و ظاهر میگردد
جواب ایرادی که شاید در مقام بشود که چرا معذب شوند و حال اینکه فعلی از انها سر نزده که مستحق
عذاب باشند حاصل جواب اینستکه چون راضی هستند باعمال اباء و اجداد خود و اخبار کثیره وارد
است بر اینکه کسی که راضی باشد بفعل دیگری گویا ان عمل را خود مرتکب شده از این جهة معذب بشوند و توبیخ
میکنند انها را و روشن میشود نیز بر تو انچه را که ایراد نمودند در مقام باینکه هر پیغمبری وصی او و دوستی او و مؤمنین
دوستی علی بن ابی طالب دشمنان انها دشمنان انهایند و حاصل ان جواب همین است که مذکور شد و نیز
منحل میشود از برای تو دو شبهه که سابقا مذکور شد از اینکه بعد از انکه مقرر شد که ائمه مذکوره در مقام
مخصوص این است و ربطی با امم سابقه ندارد بر این فرض چگونه خلق نشده اند از برای سایر امم و اگر گفته
که چگونه میشاید در مقام باشد پس میگوئیم که چگونه تعقل میشود اجتماع امم و حال اینکه مکلف بودند
بمعرفت و شناختن ان جناب را و حاصل جواب اینستکه چون محبت امم مؤمنان با محبت انبیا و اوصیا
مقرون است از هم منفک نمیشوند پس هر مؤمنی در عصر خود دوست بود با پیغمبر خود و هر کافری بغض
داشت با رسول خود دلیل کانه دوست و دشمن بودند ان جناب را سایر امم و تحقیقی که متعرض این مطلب و
جواب او شده است مرحوم فیض در صافی و بعد از ان استشهاد کرده بر مطلب خود بحدیث مفضل مذکور را
وفاهم در انجا متابعت مینمائیم انها را و متابعت میکنیم اسلاف را در ذکر این مطلب و اخبار وارده در این
بدان بدرستیکه روایت شده است اخبار بسیاری از اهل بیت عصمت و طهارت و خانواده نبوت و رسالت
و سر چشمهای رشاد و هدایت بر اینکه ایات قرانی و کلمات سبحانی غالب انها در حق انها نازل شده و با اولیا و مقربان ایشان
خطاب مستقل حاصل گردیده و بدشمنان ایشان از مصدر جلال و عبد بسیار صادر گردیده حتی اینکه

جمع

جمع کثیری و جم غفیری از اصحاب ما رضوان الله علیهم تصنیف نموده اند در تاویل قران کریم و کلام الله
العظیم کتب بسیاری از بر همین طریق و تالیف کرده اند رسائل بیشمار در این مجرا و جمیع جمع کرده اند
در مصنفات خود اخبار وارده در این خصوص و بیان نموده اند در مؤلفات خود مجموعه اخبار و نصوص را بترتیب
قران مجید و باندازه فرقان حمید که بعضی از انها را در حق شیعیان ایشان نسبت داده اند و دیگر برای دشمنان
انها مختم است بخشوده اند و از جمله کتب مذکوره است کتابی که نزدیک به بیست هزار بیت کتابت است
که خود مشاهده نمودم و تحقیق که روایت شده است در بحار و در تفاسیر عیاشی و علی بن ابرهیم قمی و تفسیری
که از حضرت عسکری علیه السلام مسموع شده اخبار بسیاری از این قبیل و تمام انها را مفاد و مضمون خبری
است که در بحار باسنادهای چند از حضرت ابی جعفر ع نقل کرده و ان این است که فرمودند مراد و مقصود
خلاق عالم از فرمان واجب الاذعان خود نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان
عربی مبین ولایت امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و نیز در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از حضرت ابی
جعفر علیه السلام روایت شده خبری که مفاد ان این است که ای محمد هر زمانی که بشنوی از خداوند در ایه
از ایاتی که یاد کرده امت طایفه از امت ما بخوبی پس بدان که مقصود ما ئیم و هر گاه بشنوی از خلاق لا
یزال در ایه از ایات که یاد کرده باشد گروهی را ببدی پس بدان که مقصود دشمنان ما میباشند و در
تفسیر است از عمر بن حنظله از حضرت ابی عبد الله ع در حینی که سؤال نمودند از انجناب از تفسیر قول شریف
قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب سائل میگوید که چون انجناب دید که مرا که
طالب فهمیدن این مطلب و امثال او را از قران فرمودند ان حضرت مطلبی را که مفاد ان این است که بس است
ترا یاد گرفتن این کلام از من از این قسم مطالبی که بنظر تو میرسد از ایات خداوند از اول فاتحة الکتاب
تا اخر قران که هر ایه از ایاتی که خبری در او می باشد و بنظر تو میرسد پس بدانکه مقصود ائمه می باشند
هر گاه این مطلب را فهمیدی بطریق اجمال و طالب زیاده بر این باشی بیان شافی تر بر وجه اکمل تقریر کنیم
مطلب منکشف میشود به بسط کلام و نکته این مقصد مبین میگردد بتحقیق مقام فنقول و بالله التوفیق
بدانکه چون مشیت خلاق عالم و موجد نوع بنی ادم بر این بند کان خود خلعت وجود را بپوشاند و در
انها را از کتم عدم بعرصه وجود بعد از تعلق اراده او جل شانه از اینکه بشناسند ذات واجب الوجود
خود را بصفات خود تا اینکه عبادت نمایند او را و بندگی کنند ذات اقدس را و این حاصل نمیشد بدون وسائط
چون مشیت تعلق گرفته بود که بدون اسباب و بغیر از توسط وسایط شیئی صورت نبندد و بدون اسباب
امری حاصل نشود پس ممکن نیست معرفت بدون اسباب و اسباب از برای معرفت بهتر از این نیست که خلق فرماید
اشخاصی که واسطه باشند میان خود و مخلوق و از جنس همان مخلوق باشند و از ملک نباشند تا اینکه بهر
تمامی باشد ما بین انها و علاقه کاملی محقق باشد میان المجانستان و از مخلوقی باشند که نفوس در بین جماد

شق از مصلحتهای امثال جنه و سایر مخلوقات دیگر کسانیکه متصف باشند بجمیع اینها نیستند مگر انبیا و مرسلین
و اوصیا و مقربین صلوات الله علیهم اجمعین پس از اینجهة خلق فرمود اینها را و سبب گردانید از برای اعانت
خلق خود و هدایت ایشان تا اینکه نبوده باشند در ضلالت و بعد از این مطلب امر فرمود بندگان خود را
باینکه بشناسند اینها را و قبول نمایند ولایت اینها را و بیزاری جویند از دشمنان اینها و از هر چیز باز مانند از
از محبت و ولایت اینها تا اینکه ملتفت شوند بعطاهای پروردگار خود و نعمتهای آفریدگار خود و از جمله الطاف
و نعمتهای خلاق متعال و قادر لایزال آنکه تکلیف نفرمود عباد خود را بمعرفت زیاده بر قدر طاقت اینها
و بیشتر از وسع و اندازه ایشان بلکه مکلف فرمود باینکه بشناسند خالق خود را بقدریکه ممکن است معرفت
انبیا و اوصیا و مقربان درگاه خود زیرا که بمعرفت اینها میشناسند مردم خدای تعالی را و بولایت اینها
مقرب میشوند بحضرت الله و جمیع اوامر و نواهی و بشارت و انذار و نصایح و مواعظ و سایر اینها
که از مصدر جلال کبریائی صادر گردیده از جهت همین مطلب بوده و بواسطه این مقصد بوده و اگر بگوئی
که انبیا و مرسلین و مقربان بحضرت رب العالمین جمیعا درین مکرمت شریک و کلا درین سعادات
با نصیب پس وجه تخصیص چه چیز تنزیل آیات بر پیغمبر ما و عترت طاهره آن بزرگوار چیست میگوییم
که چون خاتم انبیا محمد بن عبد الله و وصی آنجناب علی مرتضی صلوات الله علیهما جامع بودند کمالات
سایر انبیا و اوصیا و مقامات اینها را و همچنین فضایلی که از برای جمیع اینها بود و امیر مومنان هم
نفس پیغمبر بود بجا است و صحیح است که تمام فضائلی که منسوب باینها است نسبت بدهند باین دو بزرگوار
و این معنی بر احدی مخفی نیست که کسی که مرتبه اکملیت داراست البته از وصف کاملیت خالی نمانده
لاجرم این شیوه رضیه را در منزله عذر دل کار ده پس از این جهت تخصیص داده در تاویل آیات قرآن مجید
و کلمات فرقان حمید بر آن دو خزینه های علم خدا و هادیان گمگشتگان راه هدی و سایر اهل بیت عصمت
و باقی اولیای حضرت عزت که از آثار و نتایج اینها و مصداق کلام هدایت کلام ذریة بعضها من بعض هستند
و از جامهای شراب محبت مستند و عطا نموده شد باینها صفتی که مشتمل است بر معرفت و محبت و متابعت
اینها مر خلاق متعال را و ولایت ایشان **نکته دیگر** و هم اینکه احکام صادره از حضرت باری و بیانات نازله
از دربار معدلت شعار جاری میشود بر حقایق کلیه و مقامات نوعیه باین معنی که نظر بافراد ندارد
بیکدیگر از اشخاص که آن حکمی بمنفرد باید بلکه بر سبیل کلیت حکم اینها را می نوازد مثلا هر گاه قوم مخاطب
فرماید یا مخاطب نسبت باینها دهد داخل در این خطاب متصفا و در این فعل مدح باشند جمیع کسانی که از این
سلسله باشند و تا اینکه اشخاصی که متصف بصفات این طایفه باشند پس خطاب که بصفوة خود میفرماید
بخطاب محبت آمیز و بنیان که برگزیدگان خاص خود مینماید مقصود نه یکی از اینها است و نه جمیع و نه مخصوص
بلکه کلیه متصفین باین صفت و مجموع از است کار باین خصلت میباشند **حاصل** اینکه تاویل آیاتی که مخصوص

بخاتم

بخاتم پیغمبران و وصی او امیر مومنان قرار داده شد نه اینکه سایر انبیا را از اینها حظی نباشد بلی چون مجموعه صفات
دران دو بزرگوار جمع است و اولویت هم دارند نسبت بسایر انبیا و اوصیا از این جهة تخصیص داده شده
و الا فی الحقیقه چون اشتراک در صفات دارند سایر انبیا با آن دو و اشرف موجودات اینها هم در تاویل آیات
شریکند و از این مکرمت بی نصیب و محروم نیستند و همچنین شیعیان اینها هر گاه مخاطب گردند شوند بخیری
یا آنکه نسبت داده شود بسوی اینها عملی نیکی داخل در این خطاب جمیع اشخاصی که طینت اینها با مخاطبین متحد
میباشند و سنخیت با هم داشته باشند و کذلک الخطاب بدشمنان ایشان ببدی یا نسبت دادن اینها را به
بدی **و سر** این بنا اینکه کلیه اشخاصی که مفتخر بدوستی خدا و رسول میباشند فطرة جمیع مومنین و دوستان را
دوست دارند از خلق اولین و آخرین و کسانیکه مبغوض خدا و رسولند فی الحقیقه مبغوض هر مومنی
میباشند که از ابتدای خلق و انتهای او بوجود آمده بلکه او هم دوست میدارد مبغوضین و دشمن میدارد
محبین را پس جمیع مومنین و مومنات که در عالم وجودند و فرقه از اینها که از این دار فانی سفر کشیده اند
و طایفه دیگر که بعد از این در این عالم خواهند آمد تا روز قیامت جمیعا از محبان و شیعیان خواهند
بود و کل منکرین و قتل معاندین که وجود پیدا کرده یا کنند الی یوم القیمة از مخالفین و مبغضین اینها
خواهند بود و اشاره باین مطلب است آنچه را که از دولتسرای حضرت صادق آل محمد استفاده
نموده مفضل بن عمر در حدیثی که منسوب باو است و روایت کرده است او را شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب
علل الشرایع از خود مفضل که گفت عرض کردم خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام مطلبی که مضمون آن
سابقا ذکر شد **و** هر گاه این مطلب را تامل نمودی پس بدان که چون بر تو معلوم شد که فائده خلق کردن
خالق ارض و سما این عالم کون و فساد را نبوده جز معرفت و این مطلب ماخوذ است از فرمان واجب الاذعان
حضرت باری در حدیث قدسی که مضمون آن این است که ای پسر آدم بدان بدرستی که من گنجی بودم مخفی
نبود احدی که علم بعضی صفات واجبه مرا داشته باشد پس میل و اراده کردم اینکه شناخته شوم بعد از آن خلق
کردم خلقی را تا اینکه شناخته شوم و این حدیث در ظاهر چون منافاتی دارد با مضمون آیه شریفه و ما خلقت
الجن و الانس الا لیعبدون که مفاد ظاهری آن این است که من خلق نکردم جن و انس را مگر از جهة عبادت
از آیه شریفه استفاده میشود مطلب و لکن علت غائی معرفت باشد لابد از ذکر مطلبی که دفع توهم
تو شود و منافیه ظاهریه مرتفع گردد و آن این است بدانکه از برای عبادت درجات میباشد و مقاماتی از برای
او متصور است و ذکر اینها باعث خروج از عنوان میشود و در محل خود مسطور است و مطلب نافع در اینمقام
یک قسم از اینها و یک جزء از او است و آن معرفت است و این مطلب مسلم است که معرفت اصل ایمان و عبادت نتیجه
آن است و این مقصد در جمیع عنوانات تامه با تعیین مراتب و نیت هم معلوم است که معرفت خدا تعالی و انبیا
مقربین و اوصیا او و ایمان و اعتقاد باینها و تصدیق بما جاء به هر پیغمبر عبادات ولهذا سعادت شاهد

بابن

براین بیبا است ملاحظه نماید در عالم کفار که هر چه عبادت نمایند اثری بر او مترتب نیست تأمل فرماید در مضمون
حدیث شریف که فرموده‌اند اگر مردی در مدت عمر خود روزه باشد و در تمام زندگانی مشغول بنماز باشد
و در جمیع روزگار حج نماید و تصدق نماید بجمیع مال خود و نشناسد ولی خدا را اعمال او نفعی نمی‌بخشد با
و نمی‌باشد او را نزد خداوند ثوابی و امر بمعرفت فرموده است تا اینکه عبادات از او متولد شود و متمکن باشند
بندگان بعبادات و بنا میشود که بعبادت معرفت حاصل میشود و اگر نباشد کامل میگردد چون نیست هر قلبی
که قابل باشد معرفت حق تعالی را و تا نور ایمان در قلب حاصل نشود معرفت حاصل نمیشود و بعبادات و ریاضات
و مجاهدات قلوب نور ایمان پیدا میکنند و اهل میگردند از برای معرفت پس معلوم شد که عبادات و معرفت
هر یک سبب باشند از برای دیگری و نیز محقق گردید از بیانات سابقه اینکه معرفت تامه حاصل نشد مگر
از برای ائمه معصومین و عالم خلق نشده جز از برای معرفت پس ثابت و مبرهن شد اینکه جن و انس خلق نشده‌اند
مگر بتوسط ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین **و بیان دیگر** اینکه خداوند خلق فرموده سید انبیا را
از جهت معرفت و خلق نموده ائمه هدی را بواسطه آن جناب و موجود کرده سایر انبیا و اوصیا را بطفیل وجود
ایشان و ظاهر کرده سایر مردم را بجهت متابعت انبیا و اولیا و اوصیا و خلق فرموده سایر مخلوقات را بواسطه
مردم و مضمون همین مطلب است قول خلاق عالم در حدیث قدسی که مخاطب فرماید نبی خود را که ای رسول من اگر
بواسطه تو نبود هر اینه خلق نمیکردم آنچه مابین افلاک است از مخلوقات و نیز چنین فرمایند که از خود ایشان صادر
شده از قبیل خبر دیگر که مفاد آن اینست که فرموده‌اند ما ائمه صنایع خداوند تعالی و مخلوقات دیگر جمیعاً مخلوق
ما هستند و معنی این است که سایر مخلوقات را خلق کرده است خدای تعالی بواسطه ما یا اینکه خلق کرده است خداوند
ما را بواسطه پیغمبر و خلق کرده است خلق را بواسطه ما بتقریری که سابقاً ذکر شد و نظیر این خبر است مفاد
احادیث قدسیه که بر حضرت کلیم الله نازل شده ملکه در کتب انبیای ازمنه سابقه تماماً صراحتی دارد بر مطلب و از جمله
آنها این است که اگر بواسطه خاتم النبیین نبود خلق نمیکرد حق تعالی احدی از انبیا و ملائکه خود و سایر خلق را
پس خلق فرمود ما سوای آنحضرت را بواسطه او بجهت تتمیم مرام آنچه مقصود او است جل شانه که عبادات و معرفت
باشد زیرا که بواسطه تکمیل ایشان عبادات کرده میشود و تکمیل از برای ایشان حاصل نمیشود مگر با خدمت کردن
مخلوقات ایشان را و همچنین خلق سایر مخلوقات پس بدرستی که ایشان هم از جهت این خلق شده‌اند که متمم مطلب باشند
زیرا که از برای هر یک از ایشان شعوری میباشد بتکلیفی و حتی و بعضی از ایشان ثابت است **وجه دیگر آنست**
بیان سبب بودن ایشان بطریق دیگر و آن اینست که معرفت خداوند و عبادات او جل شانه ممکن و میسر نشود مگر
بواسطه انبیا باین معنی که چون تا افاضه از جانب حق نشود هیچ احدی را قدرت بر عبادات و معرفت نباشد
و همه کس قابل این معنی نبوده و نیست که حق تعالی با او افاضه فرماید و سبب گردد وصول او را بسوی حق بلکه مخصوص
است این مطلب بانبیا و اوصیا زیرا که ایشانند اهل وحی و الهام خلاق و متعال پس ناچارند مردم بمعرفت ایشان

دجر

وجوب مودت ایشان تا اینکه بتوانند فرا بگیرند از ایشان معالم دین خود و تمام شود غرض و فایده خلقت که مذکور
شد پس ایشانند درهای خداوند که نیست چاره مگر اینکه داخل شوند از آن درها بسوی معرفت و اطاعت
و قبول نمیشود از هیچ کسی عمل و طاعتی مگر بمعرفت ایشان و فرا گرفتن معالم دین را از ایشان بتفصیلی که بعد
از این ذکر خواهد شد انشاء الله و لازم است بر خدا تعالی قرار دادن ایشان را ائمه دین و واجب است بر مخلوق
اقتدای بایشان و مقدم داشتن ایشان را بر هر حاجتی از حوائج زیرا که ایشانند که افکنده میشود بسوی ایشان
نعمتهای خدای تعالی و اگر ایشان نبودند جمیع خلق محروم بودند از این نعمتها پس ایشانند اصل هر خیر
و دشمنان ایشانند منشأ هر شری و اصل اصل خیر پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مبدأ کل اگر
ذکر شود خیری در احادیث بوده‌اند و میباشند ایشان اولش و اصلش و اصل اصل هر شر و اعدا و دشمنان آن
جنابند و اوصیا آن حضرتند جمیع اشخاصی که هدایت یافتند و طریق نجات جستند از انبیا و ملائکه و
سایر مخلوقات پس ایشان سبب بودند و بواسطه ایشان بوده و کسانیکه گمراه شده‌اند بواسطه دشمنان ایشان
بوده صلوات الله و سلامه علیهم کما خلقنا و هدینا بهم و لعنة الله علی اعدائهم کما ظلمونا و ضاعف علیهم
و علی اتباعهم لعنا **حاصل** این است که ایشانند صراط مستقیمی که واجب کرده است خداوند معرفت
ایشان را و لازم کرده است ولایت ایشان را و سبب هدایت بندگان فرموده است ایشان را زیرا که هدایت یافتن
یافت نمیشود بدون واسطه ایشان و بواسطه سایر انبیا هر مؤمنی و مطیع خدا و رسول گردیده و دشمنان ایشان را و بر مخالف
کردن فرمانی کنند خدا و انبیا را دشمنان ایشان و مقصود از اجتماع مردم بر ولایت ایشان مؤمنان فی الحقیقه
اجتماع ایشان است بر اطاعت و ایمان بخداوند متعال و سلوک کردن بر راه راست و مراد از سلوک کردن بر صراط
المستقیم همان ولایت ایشان است و منظور از منع سلوک کردن بطریق جبت و طاغوت بیعت دشمنان ایشان
لعنة الله علیهم **و ممکن** است قرار دادن جمیع مردم را دوست آنحضرت بوجوه دیگر **از جمله** وجوه اینکه
کل مخلوقات مکلف شده‌اند بولایت پیغمبر ما و وصی آن جناب و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در اخبار جنانچه
کثیره وارد است که بعضی از آنها ذکر میشود انشاء الله **وجه دیگر** اینکه در اخبار وارد است که خدای
تعالی در عالم ذر چون عهد و پیمان گرفت از ارواح بندگان خود مکلف نمود ایشان را بولایت امیر المؤمنین پس هر که
قبول نمود در آنجا ولایت را گردید در دنیا مؤمن از امت و شیعیان ما و هر که قبول ننمود از اهل آنجا ایمان
نیاورد و گردید کافر در این عالم و روز جمیع امم هر چند از اشخاصی باشد که نشنیده باشد اسم آن جناب را
در دنیا پس مراد از اجتماع کردن در خبر مذکور است باین تقریر اجتماع در عالم ذر است و علامت قبول ایمان در این
عالم ایمانست و اطاعت خدای تعالی و علامت عدم قبول در آن عالم کفر در دنیا است و مخالفت حضرت باری تعالی
پس اگر کسی در دنیا خبر یا بعضی از اخبار را نشنیده باشد ناشی از آن عالم است **وجه دیگر** اینکه
ائمه معصومین دوست خداوند و انبیا و رسل او و جمیع مؤمنین و دشمن نیستند کسی که از صفت دور باشد و

ببیر

سبیل عموم هر چند نشناسند او را بالخصوص و چه جای انکه جمیع مؤمنین و مؤمنات که ایمان بخدا و انبیا و
اوصیا اورده اند از اولین و اخرین اکر ادراک میکردند پیغمبر را و دوستی انجناب را میداشتند صفات حمیده
انها را و یا مشاهده میکردند افعال پسندیده ایشان را البته ایمان میاوردند بانها و محبت میورزیدند
ذات مقدسشان را زیرا که شغل ان بزرکوار از خضوع مر امر و فرمان خدا ایشان بوده و بنای عملشان بر طاعت
و ایمان و انقیاد پیوسته بسبب خدا و انبیا او بوده چکونه دوست ندارد مؤمن انها را و حال انکه معنی ایمان
این است که تابع مراد خدا تعالی باشند باین معنی که دوست بدارند هر که خدا او را دوست دارد و دشمن
باشند با کسی که خدا ایشان با او دشمن باشد پس یعنی که بمجرد شنیدن اسما مطهره انها و ذکر اطوار مرضیه
ایشان دوست میداشتند انها را از اهل هستند و کفار نیکه بطریق مذکور دشمن و بغض نداشتند انوار مقدسه
را از اهل اتش اند و دلالت دارد بر همین وجوه مذکوره حدیث مفصل که سابقا مذکور شد و با قطع نظر
از ام سابقه میتوان وجهی دیکر ذکر کرد از برای تاویل حدیث شریف مذکور که مفاد از خلق نکردن اتش
جهنم است بر فرض اجتماع مردم بر دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و ان این است که از این امت مرحومه کما
که شنیدند خبر ان بزرکوار را و مکلف شدند بولایت انجناب هر کاه اجتماع مینمودند بر ان خداوند خلق
نمیفرمود اتش را و لو از برای ام سابقه از جهت اینکه این امت افضل از همه امم اند چنانچه اصل اینکه ام سابقه
نیز معذب نبودند بتبعیت این امت مرحومه و افضلیتشان بر امم ماضیه از این جهت است بسیار و نظر
بیشمار است و محتمل است جهت دیکر از برای ان با اینکه مثل حدیث مذکور و غرض از بیان اشرفیت ان
بزرکوار و ذکر افضلیت انجناب باشد که مرتبه ان حضرت بمثابه ایست که خداوند عذاب نمیفرماید دوستان او را
و بکیفیتی است که اکر جمیع اهل عالم او را دوست داشتند خداوند بجاه و مبتلا انها را و خلق نمیفرمود اتش را
بفضل او و برکت انجناب و تعظیم و حق حضرت ختمی مآب پس از کرامت و شرافت مخصوص با امت و او است مستحق این
مرتبه **نکته** بدانکه ذکر کرده است شیخ المحدث البارع الحر العاملی علیه الرحمه در جواهر السنیه وجهی دیکر
از برای مطلب مذکور که فی الحقیقه توجیهی است از برای خبر مذکور که لو اجتمع الناس الی اخره باشد تا رد
حاصل ان تاویل محبت است بمحبت کامله که معنی تشیع است بعد از ذکر خبر مذکور میکوید که توجیه حدیث شریف
اینست که ولایت ان بزرکوار از شرط صحت او و قبول از اقرار بوحدانیت خداوند و عدل او و نبوت و معاد است و داخل
میشوند در ولایت او اقرار بولایت و امامت ائمه هدی که از صلب انجناب متولد شده اند و همچنین قبول نمیشود
این معانی مکر با قرار بولایت انجناب و این مطلب معلوم است براهین قطعیه و ادله عقلیه و نقلیه و این مطلب
که وجوب اقرار بولایت انجناب باشد بتفصیل مذکور مخصوص نیست باین امت بلکه عهد و میثاق کرفته شده است
از جمیع انبیا و امم انها بر چنانچه اخبار متواتره دلالت بر ان دارد علاوه بر اینکه حضرت صادق علیه السلام
فرمایند مضمون حدیثی که ان این است که قبول نمیکند خداوند تعالی هیچ عملی را مکر بمعرفت ما حاصل نمیشود مکر بعمل

کردن

کردن و اشتغال بطاعات و ریاضات و همچنین خبری که از ائمه هدی ماثور است و مضمون ان این است که فرموده اند
که شیعیان ما کسانی هستند که پرهیزند خدای تعالی را و در مقام عبادت اشتغال بعبادت داشته باشند و در
زمانی لحب اب و معیا نمایند کذلک الخبر که مفاد ان این است که فرموده اند نیست از شیعه ما کسی که در شهری
باشد که در ان شهر صد هزار نفر یا زیاده از خلق باشند و در میان انها کسی باشد که اورع از او کس باشد
و غیر اینها از اخبار بسیار که جمیعا بهمین مضمون میباشند و این معنی مشخص است که اکر جمیع مردم اقرار بوحدانیت
خداوند تعالی و عدل او و اعتراف بنبوت جمیع انبیا و بامامت جمیع اوصیا داشته باشند و ملازم با تقوی و عمل
باشند و اقرار بمعاد نمایند هر اینه احتیاج بخلق اتش نمیشود **و اکر** بکوئی وجه تخصیص و لایت و قبول ان بعلی
ابن ابی طالب علیه السلام چیست با اینکه جمیعا در این مطلب شریکند **جواب** اینست که غرض از ذکر زیادتی
اعتنا و شرف ان بزرکوار است و اولویت انجناب نسبت بدیکران و قبول نشدن چیزی از ایمان است بدون قبول
ولایت ان حضرت با اینکه نجات از اتش موقوف بولایت انجناب است و الله اعلم **و ذکر** کرده اند علی بن عیسی
و حافظ برسی ره تاویل حدیث بمعنی که با این تاویل متحد است در معنی و تمام کرده است شیخ مرحوم
در این باب همین مطلب را لکن بعد از تدبر کلمات مرحوم معلوم کردید که مرجع همه از کلمات بسوی ان
خبریست که ما ذکر کردیم و ان حمل محبت است بر حب کامل و تشیع بتصریح دارد بر این تاویل فرمایش حضرت در قول
خود که فرموده اند شیعتنا الی اخره و همچنین فرمایش دیکر که فرموده اند نیست از ما الخ و کذلک قول دیکر
ان حضرت که فرموده اند ملازمین للتقوی الخ و همچنین اخبار که سابقا مرقوم کردید که از جمله انها حدیث
معراج است **تتمیم** بدانکه ظواهر کلمات شیخ مذکور علیه الرحمه دلالت دارد بر اینکه حقیقت تشیع یا ایمان بخدا
و رسول و قبول ولایت عترت او و ملازمت تقوی و عمل میباشد از ظواهر مضامین اخبار مذکوره هم همین
مستفاد میشود و لکن توقف در این خبر که ملازمت تقوی و عمل باشد محل اشکال و موجب قیل و قال است و
بیان اقوال در ان موجب بسط کلام و باعث تطویل مقام است و حق در مقام اینست که کفایت میکند در تحقق
تشیع ایمان و ولایت و تبری است و سبب عدم خلق نار نیز در مطلب یا انضمام اجتماع ناس بر محبت هر چند تقوی
در میان نباشد و ثمره اجتماع بر ولایت عدم خلق نار است لکن بعد از فعلیت او اتش جهنم در کار است زیرا که
از مؤمنین هم کسانیکه تقوی را از دست داده و مرتکب معاصی شده بسیار و بیشمار است و همین مطلب
محتاج ببیان چند مقدمه و چون در کلمات شیخ قدس سره تصرفاتی لازم است که مقدمات هم در انها ربط
تامی دارد شروع میکنیم در ذکر مقدمات و در ذیل انها متعرض میشویم در کلمات شیخ ره فنقول و من الله
المعونه والتایید **مقدمه اولی** اینکه حالات ناس نسبت باین مطلب که حب و بغض باشد مختلف است
و اقسام متصوره این مقام بر سه قسم است اجتماع بر ولایت و اتفاق بر بغض و عداوت و اختلاف پس بنابر اینکه
حال هر کاه اجتماع مینمودند جمیعا بر ایمان و ولایت و تقوی و سعادت خلق نمیشد اتش و اکر ترک میکردند

ننوز

تقوی و عبادات و اطاعات می‌نمودند و معاصی و شبهات را باز هم خلق نمی‌شد آتش و هرگاه اجتماع می‌نمودند
بر ولایت و محبت و اتفاق منکر بودند بر عدم ایمان یا اینکه مخالف می‌شدند در آن باز هم خلقت نار مفقود بود
اگر چه این فرض محال است به مقتضای حکمت این قسم صورت ندارد زیرا که کفر محقق می‌باید مگر بعضی انوار مطهر
و هم چنین نسبت به مخلوق کردن بهشت که در آن هم همان اقسام مذکوره متصور است نسبت به بعضی و بعد از
اختلاف ایشان در حب و بغض پس بنابر خلق جنت و آتش هر دو موجود است داخل می‌شود در جنت محب کامل
و داخل نمی‌شود در آتش ابداً و داخل می‌شود مبغض کامل در آتش و داخل نمی‌شود در بهشت اصلاً و داخل می‌شود
محب ناقص در آتش معذب هم می‌باشد به تقریبی که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله و بعد از آن داخل
در بهشت می‌شود و با ایمان داخل می‌شود در آتش و معذب نخواهد بود چنانچه عنقریب خواهد آمد و سرّ
این مطالب کشف می‌شود که بعضی از نکات و چندی از اخبار پس بدان بدرستی که جنت خلق شده است
از نور پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت و از انوار معرفت و ایمان ایشان و پس از
آن از انوار سایر انبیا پس اصل آن و اول آن مستند به نور آن بزرگوار است و هر چه زیاده شده است
بر آن به سبب انوار ایمان و معرفت اتباع آن جناب و هم چنین زیاد می‌شود آناً فآناً به واسطه اعمال صالحه دو اهدا بود
ایشان و از این جهت است که بنای او را خدا به تعالی قرار داده بر رضوان و خوشنودی خود و بر روح و راحت و امن
و امان و سلامت و رحمت و نظر فرموده است به سوی او و حق سبحانه و تعالی به عین رحمت و نگاه شفقت و محکم
کرده است بنای او را و زیاد می‌کند نعمتهای او را و وسعت و منظر و روشنائی او را و پاک و پاکیزه
گردانیده و روشنی داده است اهل او را بحیثیتی که فنائی از برای آن نیست و نقصانی از جهت و متصور
نمی‌شود و ابداً شائبه کدورت و هموم و غموم در او راه ندارد و اصلاً حزنی در او پیدا نخواهد شد و دلیل
بر آنچه ذکر شد از مبدأ خلق جنت روایتی است که نقل شده از رسول خدا به سندهای متعدده و مفادش
اینست که خداوند خلق فرمود مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را پیش از خلق آدم زمانی که خلق نشده بود
آسمان و نه زمین و نه ظلمت و نه نور و نه آفتاب و نه ماه و نه جنت و نه آتش پس عرض کرد عباس عم او که چگونه بوده
است ابتدای خلق شما یا رسول الله فرمودند یا عم چونکه اراده فرمود خداوند اینکه خلق کند ما را ایجاد
کرد کلامی را و خلق کرد از او نوری بعد خلق فرمود کلامی دیگر و خلق فرمود از او روح را پس ممزوج
و مخلوط فرمود آن نور را با آن روح بعد از آن خلق کرد مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین را پس تسبیح می‌کردیم
ما خدای تعالی را و حال آنکه تسبیح کننده نبود غیر از ما و تقدیس می‌نمودیم ما او را و حال آنکه نبود تقدیس
کننده غیر ما و بعد از آن که اراده فرمود اینکه خلق فرماید سایر خلق را شکافت نور مرا و از او عرش را خلق
نمود پس عرش از نور من است و نور من از نور خدا است و نور من فضیلت بر عرش دارد پس شکافت نور برادرم
علی را و از او ملائکه را خلق فرمود پس ملائکه خلق شدند از نور علی علیه السلام و نور علی از نور خدا است و علی

بعض

افضل از ملائکه می‌باشد پس شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق نمود از او آسمانها و زمینها را پس خلق شد ۲۷
آسمانها و زمینها از نور فاطمه و نور فاطمه از نور خدا است و او افضل است از آسمانها و زمینها بعد از
آن شکافت نور ولدم حسن را و خلق فرمود از او آفتاب و ماه را پس آفتاب و ماه خلق شدند از نور
حسن و نور حسن افضل است از آفتاب و ماه پس شکافت نور ولدم حسین را و خلق نمود از او بهشت و
حور العین را پس خلق کرده شد بهشت و حور العین از نور ولدم حسین و نور حسین از نور خدا است و
ولدم حسین بهتر است از بهشت و حور العین و نیز نقل شده است در بحار خبری از ابن مسعود با مضمون
که ابن مسعود می‌گوید داخل شدم روزی خدمت حضرت خاتم النبیین و برگزیده رب العالمین عرض
کردم یا رسول الله علیک السلام بنما به من حق و حقیقت را تا اینکه نظر کنم و یقین من زیاده شود فرمودند
ای بنده خدا داخل شو در میان خانه کوچکی که واقع در میان خانه بزرگ می‌باشد پس داخل شدم
در او و دیدم مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام مشغول نماز و با خدای خود در راز
و نیاز بود چون گوش فرا داشتم شنیدم که در سجود خود عرض می‌کند بار خدایا بحق محمد که عبد
تست بیامرز گناهان و خطاهای خطاکنندگان شیعه مرا پس بیرون رفتم تا اینکه خبر کنم رسول خدا
را از این واقعه دیدم که آن حضرت نیز مشغول نماز است و عرض می‌کند الها بحق علی که بنده خاص تست
بیامرز گناهان و خطاهای گناه کاران از امت من پس از استماع این دو کلام حیرت عظیمی بمن دست
داد پس دریافت آن حضرت در بین نماز حیرت مرا و بعد از فراغ فرمودند ای پسر مسعود آیا کافر شدی
و بی اعتقادی بعد از ایمان و اذعان عرض کردم حاشا و کلا یا رسول الله از اینکه نقصانی در اعتقاد من
پیدا شود ولکن حیرت من از این است که دیدم علی را سؤال می‌کرد خداوند را بحق تو و دیدم تو را که قسم
می‌دادی خدا را بحق علی علیه السلام پس نفهمیدم و علم ندارم از اینکه کدام یک از شما افضلید نزد خداوند عز و جل
فرمودند بنشین ای پسر مسعود پس نشستم ما بین هر دو دست آن جناب فرمودند به من بدان بدرستی که خداوند
خلق فرمود مرا و علی را از نور قدرت خود پیش از آنکه خلق فرماید خلق را به دو هزار سال وقتی که تسبیح
کننده و تقدیس کننده نبود پس شکافت نور مرا و خلق فرمود از او آسمانها و زمینها را و من والله بزرگترم
از آسمانها و زمینها و شکافت نور علی بن ابی طالب علیه السلام را و خلق نمود از او عرش و کرسی را و علی افضل
است از عرش و کرسی و شکافت نور حسن را و خلق نمود از او لوح و قلم را و حسن افضل است از لوح
و قلم و شکافت نور حسین را پس خلق کرد از او بهشتها و حور العین را پس ظلمت نمود تاریک کرد مشارق و
و مغارب را تا اینکه شکایت کردند ملائکه به سوی خداوند از ظلمت و سؤال نمودند اینکه برطرف نماید
او را پس ایجاد سخن فرمود خداوند بکلمه و از آن کلمه روحی را خلق فرمود تا از آنجا بکلمه دیگر فرمود و خلق
فرمود از آن کلمه نوری را پس روشن شد آن روح بواسطه آن نور و برپا داشتند آن را در زیر عرش پس روشن

کرد بر

کرم نمایند شافی و معاد و همین نور نور فاطمه زهرا بود و باز چهره است که نامیده شده است بزهرا که بود
او در و شنائی دهنده آسمانها است ای پسر مسعود هر گاه قیامت بر پا شود خطاب مستطاب از مصدر جلال
رب الارباب در رسد و فرمان ولجب الاذعان از جانب خداوند ودود بمن و علی شود که به بهشت در آورید
هر که را خواهید و بجهنم افکنید جمیع کفار عنید را و این است مفاد آیه شریفه القیا فی جهنم کل کفار
عنید و مراد بکافر در آیه شریفه کسی است که انکار نبوت من کرده و مقصود از عنید شخصی است که قبول
ولایت علی بن ابی طالب علیه السلم نکرده و از عترت طاهره بیزاری جسته پس بهشت مختص است بشیعیان و محبان
آنحضرت تنبیه بدان بدرستی که انوار مقدسه ائمه اطهار در حقیقت واحد و طینت ایشان متحد است
لکن با اختلاف مراتب در بعض مناقب مختلفند مصداق ذریة بعضها من بعض در ایشان حاصل و بجمیع ایشان
ایمان کامل است و جهت تعدد همین است هر یک از ائمه اطهار امری نمودند که منسوب بخود او بود
اگر چه دیگری هم متمکن بود و جمیع امور منتسب بهر یک از ایشان متصف بحسن و خرق عادات بنا شد از
ایشان خالی از قبح بوده افاضه فیضی که از آخر ایشان می شد کانه از اول ایشان حاصل شده و هدایت و ارشادی که
از اول ایشان شده فی الحقیقه از اعلای ایشان یافته گردیده و بمقصود تمام در این بیان مستولی بعقل تمام
لباطن فیوض صادره از ایشان در زمانی و تکثر ایشان در آنی دیگر باین معنی که چون فهمید که ائمه هدی علیهم السلم
انوار شان متحد است و غیریتی در ایشان ملحوظ و مقصود نیست پس فیضی که مثلا از حضرت حجت علیه السلم به
شیعیان رسیده در حقیقت از جدش امیر المؤمنین علیه السلم حاصل شده و صحیح است که همان نسبت را بامیر
المؤمنین علیه السلم بدهی و همچنین سایر ائمه دین و مروجین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین
و از برای هر یک از ایشان امری مقرر شد که غایت نجات و باعث قوت شیعیان و دین گردیده از حیثیت بروز و ظهور
از قبیل صلح حضرت مجتبی سلاله علی مرتضی و نور دیده محمد مصطفی با معاویه علیه الهاویه که اگر کسی تعقل
این مطلب نماید و مصلحت این امر را درک کند میداند که چه امر عظیمی است و چه مطلب بزرگی است حتی که
وارد شده از ائمه طاهرین اینکه صلح حضرت حسن افضل است از اعمال کسانیکه آفتاب بر ایشان طلوع کرده
و فاه بر ایشان روشنائی داده و نیز فرمودند که اگر صلح آنحضرت با معاویه واقع نمیشد و شهادت برادرش
حضرت حسین علیه السلم حادث نمی نمایند این شریعت غرای مصطفوی بالمره از میان رفته و بنیان او
خراب منکر دید و همان تحمل صدمه ها وارده بر آنجناب که الحق صعبتر بن صدمه ها وارده بر ائمه طاهرین سلام الله
علیهم حتی شهادت حضرت حسین بوده باعتقاد جل علماء اعلام از جهت نجات شیعیان و دوستان آنسرور
اقوی شاهد است بر مطلب زیرا که این نوع صدمه ها از قوه بشریت بیرون و از طاقت انسانیت افزون
خواهد بود و اگر بنا جزئی از ایشان نبود البته توهم اذعان باین مطلب میشد ولی چون وضع رساله از
جهت ذکر فضایل ایشان که موجب انبساط شیعیان باشد بیان این مطالب محول بکتب مطوله مراثی است و ختم بر

جهاد حضرت حسین علیه السلم با تبعه شیطان و اصحاب عدوان با آن کیفیات خاصه از بهترین ادله بی اندازه که
احدی از آحاد شیعیان را تاب شنیدن نیست و غرض نجات شیعیان و دوستان بوده پس فرقه ناجیه
از میان فرق باطله همان طایفه هستند که متمسک شده اند باین دو بزرگوار و سایر ائمه اطهار سلام الله
علیهم و داخل شدند در سفینة النجاة و ولایت ایشان و کامل شدند بمتابعت ایشان کما اینکه بتصریح
همین مطلب فرموده است پیغمبر مختار و رسول پروردگار حضرت خاتم الانبیاء در زمانیکه فرمودند
بعد از من امت منقسم میشوند بهفتاد و سه فرقه یک فرقه از ایشان ناجیه باقی در ضلالت و هلاکند و عمده
سبب نجات و جهت حیات ابدی ایشان که دخول جنت باشد جناب خامس آل عبا حضرت ابی عبدالله ع
می باشد زیرا که در زمان حیوة ظاهریه خود در سال قبل از شهادت احیا نمود مردم را بمواعظ وافیه
و نصایح کافیه و اوامر شافیه در موسم حج بمنی که قریب هفتصد نفر از جمعیت حاضر بود حضرت امر فرمود
که اشخاصی که مشاهده نموده اند ایشان را حاضر کردند و مبالغه بسیاری نمودند در اظهار شریعت
مصطفوی و تجدید کردند بیعت ایشان را و اظهار فرمودند مفاسد حبتر و طاغوت و تلبیسات اعادی
دین مبین بعد امر فرمودند ایشان را باینکه برسانند این مطالب را بسوی غائبین از مؤمنین و در سال
بعد روشن نمود این امر را منتهای روشنائی بعد از اثبات خود و از گذشتن نفس و اهل و عیال
خود و بذل فرمود جمیع نهایت را در راه رضای حضرت رب العالمین و تبیان معجزهای خود را شانمودند
مردم را بقسمی که یقین کردند بطلان ظالمین و ضلالت ... هلاک کرده مضلین فی
الحقیقه باید جز اختصاص این حضرت ... که ممکن نبود اظهار ... مگر بشهادت آنحضرت و
لکن باید بدانی و از خواب غفلت بیدار شوی و از عالم مستی هشیار گردی که فرقه که نجات یابند هم نیز
بسبب ارشاد و هدایت آنجناب است از برای نجات ایشان مقرر از جانب خلاق متعال باشد که بر یک
در محل خود مسطور و اسباب امتداد ری شیعیان است و عمده ایشان محبت آنحضرت و زیارت آن بزرگوار
رب العزه و برپا داشتن عزای آن بزرگوار و گریستن بر آن نور دیده حیدر کرار و خدمت زوار آن
و اعانت دوستان آنجناب است و همچنین سایر امور یکه متعلق با نحضرت است لیکن بر صاحبان
بصیرت این امر مخفی نیست که تشبث بسایر اعمال صالحه و تمسک بباقیه افعال حسنه و اتکال بر اینها لازم
نیست زیرا که مفاسد اینها زیاد و اسباب حبط اینها بسیار است ولی این مطلب عظیم و این امر جسیم ابدا
شائبه خلافی در او راه ندارد و اصلا اسباب زوالی نسبت باو صورت نپذیرد از جاهل و عالم و از
کافر و مسلم همگی در درجه قبول است اگر چه باقیه اعمال الشان در درگاه خداوند مردود و اخبار وارده
در این خصوص بسیار و شواهد لطیفه از روایات و نصوص بیشمار است و حکایات و قصص و خوابهائی
که در این باب نقل شده از حصر بیرون اگر خواهی که بر تو روشن شود این مطلب پس رجوع کن بکتب مطوله

وقطع نظر از اینها بر جمیع علماء شیعه و صاحبان ذکا و سلیقه این امر مشخص است بعض المقربین مانند
که بهشت و حور و جنت و قصور از نور ان بزرگوار خلق شده و از طفیل وجود ان زبده بندگان خداوند تعالی
از کتم عدم بعرصه وجود امده چگونه محبین و خادمین را از ان بی نصیب میفرماید و حال انکه در بعضی از فقرات
زیارات مخطبه بدین مضمون وارد است که منزل و قرار انجناب در قلبهای محبین و موالی میباشد و فرع هر شیء
تابع اصل خود است و برگ هر درختی مقتضی حالت اوست و نص بر این مطلب است صریح فرمایش حضرت
خاتم انبیاء که بنا بر انچه مذکور شد در باب خلق جمیع موجودات از انوار خمسه مطهره و این امر سبب از
اسباب و الطاف منتهای خالق جنت و نار است که بندگان عاصی مخلوقات فانیه بعد از انکه متمسک باین
حضرات هستند از اتش جحیم فارغ و بنعمت ابدی بهشت ملتذ باشند که از جمله فواید محبت ثمرات ولایت
است و تفصیل ان این است که خداوند تعالی ولا قرار داده در قلوب موالین انجناب محبت ورا و بعد از ان مقدر
فرموده از برای انجناب شهادت و ظلم بر خود و بر اهل و عیال و سایر اصحاب بقسمیکه فوق ان در عالم تصور
نیست پس مغموم و مهموم شوند بواسطه این امور در کمال ان و گریه کنند علی الدوام بر انجناب بطریق
ثکلی و سایر انچه ذکر شد که حاصل از جمیع انواع خدمت و کل اقسام دوستی خوانی از حضرت است انکه
رحم فرماید خداوند علی اعلا و بیامرزد اینها را باین سبب باین شفاعت مخصوص ان بزرگوار است و اینجه مخصوص
انجناب است که تعبیر بشفاعت کبری شده و ممکن نبوده از شفاعات عظمی و تحقق نمی یافت این امر در قیامت
کبری مگر بشفاعت ان حضرت از جهة همین نکته و از این قبیل است محبت سایر عترت طاهرین و باقیه ائمه راشدین
ولکن بالخلاف شدت و ضعف مختلفند ملکه در محبت اباء و امهات و اولاد و صوبتین و اخوان و اخوات و
سایر اقارب و ارحام ملکه اختیر و دوستان هم همین حالت متصور است و منتفع میشوند مردمان بعاص شدن از برای بر
دردی از برای اینها و واقع شدن مرگ اینها و حادث شدن امریکه اسباب تالم اینها باشد و بتحقق الام و هم
و غم اینها پس جمیع اینها نیست مگر اسباب بهشت بتفضل خداوند منان و اگر بگوئی که بعد از انکه خداوند تعالی
بنای بفضل و احسان فرموده چه احتیاج باین اسباب و مقدمات است گوئیم که مکرر مذکور شد از مطلب که قدرت
خلاق عالم تعلق دارد بهر چیزی و ایجاد اشیا محتاج باین است فی حکم حکمتیس و اراده اش تعلق گرفته بر انکه بدون
اسباب امری واقع نشود و بفقدان الانتهیج صورتی تحقق نپذیرد و الا بقدرت کامله اش احداً مغفره جمیع
ناس را ابتدا بدون مزید و ما دری فاشم را شاء مهدیا ان الله لا یظلم الناس و لکن الناس لا خیرفیهم خدا
جلیل نسبت میدهد کان جز تفضل و احسان اراده نفرموده و نمیفرماید از صفات ثبوتیه او غراسهم عدالت و لکن
مردم چون قابل فیوضات ربانی نیستند و خیری در اینها پیدا نمیشود محروم مانند و لکن سزاوار است که کسی که در
الجمله معرفت بصفات او دارد اینکه مایوس از رحمتش نشود و قطع نکند رجاء خود را از او و بجد و بیر تو بجود
را امیدوار شاد زیرا که در خوان خالق موجودات از یاس بر است و نا امیدی از درگاه معدلت شعار او عیب است

نعمتهایش

نعمتهایش انا فانا میجوید بطریقی که نمیتوان احصاء نمود انهار او والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله و صلی الله علی محمد و اله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین و اما
اتش پس بتحقیق که خلق کرده است از ظلمت بعض اینها و ظلمت مبغضین لعنة الله علیهم اجمعین و اصل
ندا و اصحاب تابوت و رئیس ایشان جبت و طاغوتند ولی بسبب ظلمت متابعین اینها زیاد میشود ظلمت اینها و مولا
نسبت باینها که در معنی بعض اینهاست با ائمه طاهرین پس اصل نار بواسطه ظلمت بعض خداوند تعالی پس از ان
از ظلمت متابعین و شرکاء اینها و فرع ان از جهت اعمال قبیحه و ظلم اینهاست و از اینجهت است که خداوند متعال هرگز
نظر بغضب نموده و نظر نمیکند بسوی اهل اتش بنظر رحمت مقرون کرده است بکاره و المهای شدیده و تخفیف
نمیدهد از اهل اتش فی الجمله از عذابیکه از برای اینها مقرر است و کسی را نمیرسد که اذن در تخفیف دهد
بواسطه انکه منشا اتش نمیباشد مگر از غضب و انتقام و هر چه باز داشته شوند در جهنم زیاد میشود عقوبت
اینها که مضمون ایه شریفه کلما خبت زدناهم سعیرا و کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب
میباشد و کسانیکه اعتقاد دارند انقطاع الم دوزخ و بر طرف شدن ان از انسبب یک قدری پس از جاده شریعت
بتاریه ضلالت افتاده و کذب و افترا از وضعه خود قرار داده اند حاصل کلام انکه بهشت مقام رحمت
و اهل ان رحم کرده شده اند و محل غضب خداوند متعال نیست جاهائی در ان هست که کل اینها نور و مخلوق
از نور است ظاهر قصرهای ان بروز میدهد باطن ان را و هویدا است ساقهای اهل ان از زیر هفتاد حله و اتش
خلق شده است از ظلمت برخلافیکه نوری از برای ان نیست روح و راحتی در ان مفقود است و سعتی در ان
پیدا نخواهد شد انستکه حضرت سید الساجدین و زین العابدین در صحیفه خود عرض میکنند در دعای بعد
فراغ از نماز شب مطلبی که مفاد ان این است که بخدای مزید پرستیکه من پناه میبرم بتو از اتشی که سخت فرمودی
ان اتش را بر کسیکه نافرمانی ترا میکند و وعید فرمودی باو کسی که رو گردانیده از رضای تو و از اتشی که نور ان
ظلمت است و عذای که ادای ان عذاب سخت است و دوران بسیار دور است و از اتشی که میخورد بعضی از اینها بعضی
دیگر را و میرسد بعضی از اینها بر بعضی دیگر و از اتشی که میگذارد استخوانها را و خاکستر میکند و می اشامند
اهل ان از عوض اب حمیم را و از اتشی که باقی نمیگذارد کسی را که تضرع کند بسوی ان و رحم کرده نمیشود
کسی که طلب مهربانی از او نماید و قدرت بر تخفیف عذاب ندارد نسبت بکسیکه خشوع نماید از برای ان و تکیه
میشوند سکان ان بکرمی انچه در نزد او است از سختیت نکال و شدت و بال تا اخر دعا مذکور در جمیع
انچه اشاره باو شد از عدم نور و رحمت و عدم تخفیف عذاب و خلقت او از ظلمت و بعض و اشتداد المهای
ان و عذاب ان بر سبیل دوام در ضمن فقرات دعای انحضرت موجود است که ذکر اینها باعث طول کلام است
کما اینکه دلالت بر این دارد فرمایش حضرت امیر المومنین علیه السلام در دعای کمیل باین مضمون که تخفیف داده نمیشود عذاب
از اهل اتش بواسطه اینکه مستند اتش غضب و سخط تو میباشد که مقصود انجناب بیان اشتداد عذاب بر اهل

جهنم

مجیم بر سبیل دوام بجهت علت مذکوره بلکه در ایهٔ شریفهٔ کلما خبت زدناهم سعیرا و ایهٔ شریفهٔ کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب دلالت بر این دارد که علاوه بر استمرار عذاب ناگاهان زیاده میشود
عقوبتهای ایشان و مکرر دفع عفونت ایشان و صریح ایات منطوقه دو ایات اینست که عذاب بر اینها اثر می‌
کند و متاثر میشوند و بعینه بغیر از برای اینها نیست پس بر مکلفین لازم است که سعی تمام کنند و جد و جهد نمایند
در استخلاص این نوع از عذاب خود را مستحق اتش ننمایند بعینه که هرگز راه خلاصی از برای اینها نباشد
و بیاره گفتگوهائیکه از بعضی اشخاص که ایات و اخبار را از دست داده و بعقول ناقصهٔ خود خواهند کیفیات
معاد را تصور نمایند با اینکه بسیاری از اینها در امر معاش خود حیران و در طریقهٔ زندگانی دنیا ایشان هم
گرفتار مثل قولهایکه خداوند عادلست و از شرایط عدالت این است که بعذاب ابدی معذب نفرماید بنده‌ٔ خود
را بواسطهٔ اینکه یک خلافی از او سر زده و یا اینکه یک کلمهٔ کفری از دهان او بیرون آمده و هم چنین قول دیگر که
منقول از اینها است و خلاصهٔ آن این است که بر فرض عدم دفع عذاب طبیعت سمندری از برای اینها پیدا خواهد
شد که اتش بر اینها اثر نمیکند و متالم نمیشوند از آن بلکه متشفی میشوند و لذت میبرند از اتش و متالم
میشوند از فراق آن مثل کسانیکه از بوهای خوش لذت میبرند و از فقد آنها متالم میشوند و غیر اینها
از گفتگوهائیکه ذکر اینها از لغویات و بنای اینها عبث است **و عجب این** است که متکلمین باین کلمات فاسد
و معتقدین باین عقاید باطله منتسب بشیعه و متشرع بشریعتند و عجب تر از این اینکه بعضی از اینها در مقام
طعن بعلما و مجتهدینی که عمل بظنون کرده در تحریر نجابت فرع دین بر آمده و تشنیع میزنند و طریقهٔ اینها از ابا
وجود اینکه خود در اصول دین و اعتقادات متشبث بامثال این قسم از استحسانات و تخریجات و شواذ اخبار
احاد شده مثل عمل کردن بخبر واحدی که دلالت دارد بر اینکه در قعر جهنم کیا میهٔ میباشد که او زا جرجیر مینامند
و غیر اینها نعوذ بالله من هذه الاعتقادات الفاسدة **و بیان** بد رستی که انچه ذکر شد از اینکه اصل سرور
خیری در دنیا و اخرت خاتم انبیا و عترهٔ طاهره او صلوات الله علیهم میباشند و اصل هر شری اعدای اینها
هستند و تابعین اینها که متابعت مینمایند مثل عقلهای اینها بز دکهای خود را و اقتدای کنند اماد
ائمه خود را بمظاهر خود باقی نیست بلکه باید را نسته شود اینکه ائمهٔ طاهرین ع اصل شرور و نیستند قرار شرور
بر اینها نشده بلکه شر ظل خیرات و انوار اینها است علیهم السلام و می توان گفت که منشأ خلق شر و ظلمه هم
ائمه ع میباشند با ینطریق که اگر نبود بواسطهٔ پیغمبر و عترهٔ طاهره از حیثیت حکما اگر هر این خلق کرده
نمیشد انچه در دنیا افلاک است و موجود نمی گشت بهشت جهنم و نه شرور و ظلم چنانچه در احادیث قدسیه وارد
است پس ظلمت ظل نور و شر تابع خیر است اصل نار مخلوق از غضب خداوند قهار و ظلمت اعدای ائمه اطهار
و بعض اینها مقر بان خالق جحیم و نار است اگر اینها نبودند بعضی در دنیا نبوده و اگر نبود انوار شان ظلمت حاصل
نمیشد جمیع مخلوقات از برکت وجود اینها موجودند از جنت و نار بواسطهٔ انکه نار مخلوق از اعادی اینها شد

و بواسطهٔ طینت و صفات و اعمال و شمنان ایشان از عدم بوجود امده زیرا که اگر ائمهٔ اطهار نبودند نه خود اینها
موجود میشد و نه صفات و اعمال و بعضیها بلکه هیچ مخلوقی خلق نمیشد نه محبی و نه مبغضی و نه حجی
و نه بعضی بجهت انکه مخلوقات از این دو قسم خارج نبودند زیرا که در وقتیکه عرض و لایت بر اینها شد بر دو
قسم شده اند بعضی از اینها قبول ولایت نمودند و برخی بجادهٔ ضلالت رفته منکر شدند و اگر نبودند
مبغضین امتیاز داده نمیشد خیر و شر و ثابت کرده نمیشد صفات اینها که مقتضی اوصاف و اعمال اینها
بوده که شرور در دنیا و اخرت و نار در اخرت باشد **پس معلوم** شد که ائمهٔ طاهرین علیهم السلام اصل
هر خیر و اعدای اینها اصول هر شرند اگر چه جمیعاً از برکت انوار اینها خلق شده اند و خداوند تبارک و تعالی
هر دو طایفه را مختار نموده در اطاعت و قبول ولایت و مجبور نفرموده اینها را چنانچه در کلام مبارک خویش
خود میفرماید که کلاً نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظوراً انظر کیف فضلنا
بعضهم علی بعض مفاد ان این است که هر یک را از این دو گروه را که طالبان دنیا و جویند کان عقبا باشند
مدد میکنیم اینها را از روی مصلحت که دهی را بمقدار کفایت و طایفه را باندازهٔ همت یعنی هیچکدام را
محروم نکردانیم از عطای خداوند تو و نیست عطای پروردگار تو منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر
در دنیا و در اخرت از مؤمن **پس** تصور نما که ببین ادم چگونه متنعم است بنعمتهای مختلفه و محظوظات
بالاء متکثره و مع ذلک جامهٔ بیحیائی زا در بر کرده و پیراهن بیشرمی را پاره کرده هر انی خود را بانواع معاصی
الوده مینماید با اینکه بنعمتهای خدای تعالی قوت بر معصیت دارد و قدرت بر نافرمانی هم میرساند
اگر اراده او تعلق گرفته بود بر اینکه احدی را از اخاد بندگان هیچ کونه معصیتی را مرتکب نشوند احدی را
قدرت بر ان نبود ولی بواسطهٔ حکمتهای بسیاری که در علم او مخزونست اینها را اجبار نفرموده بر عدم معاصی
و شاهد بر اینست مضمون ایه هدایهٔ و افیه کلام الله المجید و فرقانه الحمید و لو شاء ربک لامن من فی الارض
کلهم جمیعاً که ظاهر تفسیر این است که چون حبیب حضرت اله بر ایمان اوردن قوم خود بغایت حریص بود
و انقوم ایمان نیاوردند عناد و ضلال بر اینیهٔ دل ان برگزیدهٔ حضرت ذو الجلال نشسته خدا این ایه را
تسلیهٔ فرمود باین ایهٔ شریفه که با رسول الله ع م و غصه اندوه بخود راه مده از ایمان نیاوردن قوم تو
زیرا که اگر خواستی پروردگار تو که با جبار مردمان ایمان اورند هر اینه ایمان اوردندی بر وجه الجاء و
اضطرار بدون اختیار هر که در روی زمین است جمیعاً و تو میتوانی که مردمان را باکراه بر ایمان مبادا
چه این در تحت قدرت تو نیست و خدا بتو که باین قادر است نیز باکراه و اجبار ایمان نهاده زیرا که منافی
حکمت و تکلیفست پس معلوم میشود که حق سبحانه و تعالی ایمان کل نخواسته بمقتضای حکمت و مصلحت و از
جهت اختلاف حاصل شده مابین مردم و از قبیل ایات سبحانی بسیار است مثل ایهٔ شریفهٔ و لو شاء الله لجعلکم
امة واحدة و لکن لا یزالون مختلفین الی اخره و غیر این و نیز دلالت میکند بر این مطلب بعضی از فقرات احادیث

قد تنبیه کند کرانی بنامه باعث خروج از عنوانست و اجمال آن این است که ای پسر آدم اگر نبودند بعضی از مردم که
مستحق عذاب و عقاب من باشند و جمیعاً در اطاعت من بودند هر آینه خلقی دیگر را خلق میکردم که معصیت
مرا بنمایند و مستحق عذاب شوند و در این کلام اشاره است باینکه در وجود مخالفین حضرت حق یک نوع از
مصلحت خواهد بود و یک قسم از حکمت در او ملحوظ هست اگرچه خداوند اراده نفرموده اینکه احاد مکلفین
و بندگانش یکی از معصیتهای مقرره خود مرتکب شوند و اقوال در این مسئله بسیار و کلمات علمای اعلام در این
باب مضطرب است **و از جمله** اقوال این است که جمیع افعال بندگان برضای حضرت سبحان میباشد و لکن
جمیع افعال به برکت وجود ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین خلق شده و می شود و ایشانند قسمت کننده
بهشت و دوزخ و خیر و شر بر حسب قابلیت و استعدادات و لی باذن خدای تعالی اگر بواسطه ایشان نبود البته
هیچ مخلوقی موجود نمیشد چنانچه از یکی از ائمه هدی ماثور است که فرمودند انا لولم اکن لکنتم لا مفقود
آن حضرت از اینکلام آنکه اگر بواسطه نور من نبوده هرگز شما را از ذره عدم بیرون نمیکشانید بعد
خالق محض ذات مقدس باری تعالی شانه میباشد از موت و حیوة و خیر و شر و غیر اینها بواسطه
امتحان و آزمایش اینکه کدام یک از بندگان نیکوترند از عمل کردن و اشتغال بطاعات و صبر در
مصائب و عبادات و از برای هر یک از مخلوقات خود از خیر و شر و موت و حیوة و فقر و ذلت و غنا و ثروت
و جنت و دوزخ اهلی قرار داده مثلا بهشت را از برای مقربان خود که ائمه اطهار و تابعین این بزرگواران
میباشند خلق فرموده و اینها را اصل آن خوانده پس وجود جنت بواسطه اینها و از برای اینها است
و همچنین وجود نار و شر و بواسطه وجود اینهاست و لی ماهیتش از جهت دشمنان اینهاست یا بطریقی
که بزرگان اعادی اصل‌اند از برای نار و شر و اتباع ایشان فرع‌اند از برای اینها لکن چنان نیست
که اهل خیر اصلا از اینها شری صادر نمیشود و اهل شر ابدا خیری از اینها وقوع نمی یابد بلکه خداوند
متعال بمقتضای حکمت باهره خود مزج و خلط فرموده اشیاء متضاده را در این نشأه فانیه مثل اینکه
در شخص واحد هم خیر موجود است و هم شر و در انسان متحد هم فرح در او پیدا می شود و هم هم و غم و
غیر اینها مثل خلط کفر و ایمان و همچنین سایر اشیاء **حاصل** اینکه خدای تعالی جمیع اشیاء را زوج قرار
داده و اینها را مرکب فرموده و همه را با هم ممتزج کرده تا محبوب در یکی از این دو نباشند بلکه
بهره دو داشته باشند که هر کدام را خواسته باشند اقدام نمایند از جهت حکمت و مصلحت و ابتلا و آزمایش
بندگان خود و در دار باقیه و نشأه آخرت ذات تمیز اینست که خیر و شر و کفر و ایمان و غیر اینها از هم امتیاز
داده خواهد شد و رجوع میکنند هر یک از اینها بسوی اهل خود با بطریقی که اگر کفار و اهل شر خیری
از اینها یافت کرده شده باشد عطا می کنند بمحبین ائمه اطهار چون اهل خیرند و چنانچه از محبان
و شیعیان سیئه حاصل شده باشد بر منکران با هلش که اعدای آن بزرگواران باشند پس بعد از جزا

دادن هر یک از دو فرقه است و سایر فرقه دیگر بعمل خود و تامل تام در این مقام لازم است فافهم موفقاً ارشدا
مهدیاً پس معلوم و محقق گردید که از برای نار اصلی و ظلی خواهد بود کما اینکه در جنت هم همین قسم
خواهد بود و همچنین از برای اهل این دو نیز اصلی و ظلی خواهد بود ضعفا هر طایفه متابعت میکنند
بزرگان خود را و مشایعت مینمایند آثار ائمه خود را در دنیا و آخرت و ائمه و بزرگان هر دو قسمند بعضی
از اینها بمقتضای ائمة یدعون الی الخیر ساعیان و هادیان خیرند و برخی موذای ائمة یدعون الی الشر
داعیان شرند اصل جنت ائمه اطهار و کسی از اینها شیعیان و موالیان آن بزرگوارانند که زینت می کنند
بر مقام سادات و قائدین خود با اعتقادات صحیحه و اعمال صالحه صادره از ایشان و در دنیا باشد که بمقتضای
مجاوره و مجاورت دوستان اینها با محبان اعمال صالحه از اینها ناشی میشود و خداوند متعال بازای اعمال
و قصوری با نعمتی دیگر در بهشت خلق میفرماید پس عطا میفرماید حق سبحانه و تعالی او را بمؤمنین و محبین
و وارث منکرانند اینها را نسبت بکفار و لی بمقتضای لطف و رحمت و مهربانی که خداوند نسبت بکافرین
دارد و هرگز عمل صالح احدی را خالی از اجر و مزد و ضایع نخواهد گذاشت اعمال صالحه کفار که در آخرت
از برای اینها نصیبی قرار نداده جزاء اعمال اینها را در دنیا میدهد یا صحت بدن یا بسلطنت یا زیادی
دولت و ثروت یا بسهولت مرگ یا نعمت دیگر غیر از اینها و این از مقتضیات لطف او است **و اما نار** اصل
آن از بزرگان اعادی ایشان است و ارث میبرند از اینها اتباع و اعوان اینها و زیاد می کنند بر آن آتش بهر
اعتقادات فاسده و اعمال باطله خود و تنبا می شود که مؤمنین و محبین هم شریک می شوند با اینها در
آن اعمال پس عطا می کند خدای سبحانه او را بدشمنان اینها بواسطه آنکه اعمال فاسده هر چه واقع شود
از اینها است و لکن نه این است که اثری از برای مؤمنین باشد از جهت اینکه عمل فاسد بلکه خلاف متعارف میباشد
آن مؤمن را در دنیا بهمان جزائیکه از برای کفار مقرر فرموده در آخرت مبتلا همای دنیا بطریقیکه دنیا بر
او خوش نباشد و در مدت حیوة مبتلا باشد با ضیق معاش یا با ناخوشی بدن یا ابتلا بموت و سایر
برزخ یا غیر اینها از شداید دنیا پس از برای هر یک از مؤمن و کافر مقامی است در جنت و مکانیست در
دوزخ وارث میبرند هر یک از اینها از دیگری در حال آنکه ظلمی متصور نیست بلکه خلاف این ظلم است تعالی
شانه و تقدس عن ذلک و بعد از تامل در این مطالب میتوانی بر استخراج مطلبی که سابقا مذکور شد از
اینکه اگر اجتماع منتهی شوند جمیع مردم بر ایمان منتفی بود ماده نار که بعض اهل بیت عصمت و طهارت یا
و خواه معصیتهای دیگر حاصل نباشد نار نه منتهای امر این بود که چون بهشت محل پاکان است و اهل
معصیت را و راهی نیست خداوند تطهیر می نمود اینها را بمطهرات دنیا از بلاء دنیا و اهوال قیامت
بلکه معقول و متصور نبوده و نمی شد عصیان بواسطه آنکه فرض این است که در دنیا اینها معدوم باشند
و اگر اجتماع جنت و لایت میشوند با وجود کفر هم نیز خلق نمیشد آتش بواسطه آنکه بعضی که ماده نار باشند

٣٦ حاصل نبوده اگرچه این معقول نیست زیرا که بنا بر مذهب جمعی محبت ایشان بزرگواران با کفر منافات دارد و
در مقدمه ثانیه تحقیق این مطلب خواهد شد که اجتماع بر محبت جمع نمی‌شود با کفر بلکه با معصیت اگر
کافری دوست ایشان باشد البته دیگر داخل در آتش نمی‌شود بعد از آنکه خلق آتش شده و لیکن نمی‌رسد
او را از آتش اگرچه مجرد دخول نار و محشور بودن با دشمنان اهل بیت و مخلد بودن در آن خود یعنی
نفس عذاب و ذلت و اهانت است قطع نظر از احساس جسم الم را اینکه هرگاه معصیت نماید یکی از مؤمنین
و خداوند او را بیامرزد داخل در آتش می‌شود و معذب هم خواهد بود در آن و خارج می‌شود از آن
لکن در حقیقت عذاب نیست اگرچه احساس می‌نماید الم جسمانی زیرا که این نوع از عذاب غرض تطهیر و تنقیه
باشد بواسطه مرافقت با ائمه هدی و اهل جنت چنانچه پدر مهربان معالجه می‌نماید ولد عزیز خود را
بفصد و حجامت و مداوای بقطع بعضی از اعضا او از جهت خون زیاده الاکل مواد و اگر اجتماع می‌نمودند
اهل دنیا بر بغض انوار خداوند مجید هرگز بهشت خلق نمی‌شد و جمیع آنها را می‌برد و می‌انداخت بدوزخ
لکن این فرض نیز منتفی است بواسطه آنکه جنت مخلوق از انوار ایشان است هرچند متعذر برای ایشان
نباشد و این صورت هم فرضی از برای او نیست نسبت با طاعت مردم خداوند را و عدم اطاعتشان اگرچه
اطاعت با بغض جمع نخواهد شد پس محقق شد اینکه اجتماع بر ایمان مانع از خلق نار است هرچند
تقوی با او نباشد بواسطه انتفاء ماده نار لکن بعد از آنکه ما قائل شدیم که معقول و متصور نیست
اجتماع بر ایمان با عدم تقوی پس ایمان مقصود از او کمال و تقوی است یا عدم صدور معصیت مال و
مرجع این تحقیق بسوی این خبر است که شیخ قدس سره فرموده و سابقا مذکور گردید الا اینکه ما بیان
دادیم از چند وجه فتامل **تتمیم** بدانکه از بیانات مذکوره و مثال الاثر قوم معلوم و محقق
گردید که هریک از مؤمن و کافر ارث می‌برند از پدر حقیقی خود بهشت و دوزخ را باین معنی که چون
ائمه طاهرین علیهم السلام اصل خیرند و بهشت بواسطه ایشان خلق شده شیعیان و محبان ارث می‌برند از
ایشان بهشت را بواسطه آنکه پدر حقیقی شیعیان می‌باشند و چون اصل شر اعدای دین و دشمنان ائمه
طاهرین باشند و آتش از برای ایشان موجود و مخلوق شده پس اتباع ایشان میراث می‌برند آتش و دوزخ را از
جهت آنکه در حقیقت پدر حقیقی ایشان می‌باشند و نیز مشخص شد که مؤمنین و کفار و فرق اخیار و اشرار
هریک بکر زاده شده‌اند چنانکه سابقا مذکور شد **و مثال اصغر** این است که اعمال سیئه مؤمنین
اخیار را فرقه کفار و اشرار بارث می‌برند و افعال حسنه گروه ضالین و طایفه فاسقین را قاطبه مؤمنین
و سالکین ائمه طاهرین وارث می‌شوند بعد از اینکه واضح گردید بر تو این دو قسم از ارث پس بدانکه سبیله
معنی دیگر هم می‌توان بیان کرد از برای وراثت اهل بهشت بهشت را و آن این است که پدر و مادر ما
که حضرت ابوالبشر آدم و حوا باشند چون داخل بهشت شدند و پس از آن خارج شدند بارث می‌برند بهشت

اولاد

باولاد ایشان ولی چون جنت قبول نمی‌کند مگر طیب و طاهر را و فرقه اشرار را از آن نصیبی و ارثی نمی‌باشد لکن ٣٧
این قسم از توجیه بنا بر این است که ما قائل شویم بر اینکه بهشتی که حضرت ابوالبشر و حوا داخل شدند بهشت
آخرت بوده و با قطع نظر از این قول این توجیه را صورتی نمی‌باشد کما اینکه از بعض اخبار مستفاد می‌شود
که آن بهشت بهشت آخرت نبوده بلکه در دنیا خلق شده بود و قول بعضی از عرفاء که قائلند باینکه بهشتی که
مخلوق خداوند بوده در دنیا و آخرت جز یکی نبوده ولی از جهات مختلفه مختلف می‌شود که از جهتی بهشت
دنیا می‌نامند و از جهتی جنت آخرت می‌گویند و محتمل است که وجه را بعینهم در مقام بیان شود با اعتبار
که گروه مؤمنین ارث می‌برند از حضرت ابوالبشر بواسطه آنکه آن حضرت پدر صوری می‌باشد بلکه بمعنا
آنکه پدر حقیقی جمیع مؤمنین است و وجوه دیگر هم در این مقام ذکر شده ولی بنظر دقت مرجع جمیع آنها بسوی
وجوهی است که مذکور گردید و حاجتی بذکر آنها نیست و از یکی از آنها مستفاد می‌شود مطلبی که حاصلش
است که ایجاد خداوند نار و شرور و کفار را لغو و عبث نیست بلکه نعمتی است از جانب او و محض خیر است
و خالی از مفسده ملامت و قبح بر کسی است که اختیار آنها را نماید و مرتکب اسباب آنها گردد پس خلق کردن
خالق کل اشیاء کافر را مقتضای حکمت و مصلحت بوده اگرچه اصلح از برای بعد از کفر این بوده که خلق
نشود و از جمله حکم و مصالح این است که مؤمنین منتفع می‌شوند در دنیا از شرور و مکاره با اینکه چون
مبتلا شوند با آنها تالم و صبر کنند مزد می‌یابند بر آنها و در زمانی دیگر نجات یابند از آنها و شکر
کنند پروردگار خود را و جزا داده شود از برای آنها و همچنین منتفع شوند بکفار در معاش خود
و محتاج بندگی نیست در معاششان بواسطه صبر بر اذیتهای آنها و تالم با آنچه مشاهده می‌نمایند از
کفر آنها و معصیتهای پروردگار خود و ظلم کردن بر اولیای خداوند نسبت بر انبیا و ائمه راشدین
و امثال آنها و همچنین منتفع می‌شوند بسبب خلق نار با اینکه اقبال نمایند بر عبادت خداوند جبار
و لذت می‌برند در آخرت بعذاب دشمنان خداوند قهار و دشمنان دوستان حضرت آفریدگار و نجات بمشاهده
آنها از آن آتش و حال آنکه از جمله نعمتهای بهشت هم این است و تمام نمی‌شود مگر بمشاهده این گونه از عذاب
و آن این است که حضرت جل و علا مقرر فرموده که جمیع بندگان وارد بر صراط شوند که از جسر کشیده
شده بر جهنم که اهل جنت و مؤمنین مشاهده نمایند عذاب اهل جهنم و صدمات آنها را و در آیات و اخبار
و عقول شواهد بسیار است بر این مطالب و مصالح کثیره دیگر هم در این باب محقق است که بر صاحبان
عقول مخفی و پوشیده نیست والله الموفق للصواب **مقدمه ثانیه** در بیان شرح اجزاء کلمات شیخ مذکور
رحمه الله علیه و الینا آنکه بکلمات آن مرحوم وارد است **لیس منکم** ونزل الله سبحانه التأیید و به
الاعتصام اینکه کلام او قدس سره مشتمل است بر چند مقصد و مهمات مطالب بسیاری از آنها محل نظر
گفتگو است دومین از جمله آنکه شیخ مرحوم قدس سره منبر فرموده که لابد است مؤمنان علیهم السلام شرط صحت ایمان و تر

ازرقه

اثر می‌شود تغیر آن اقرار بوجود آمده خدای واحد و عدل او و لعنها بنبوت انبیا و امامت ائمه هدی که واحدا
بعد واحد میباشد تا وجود کفر و عدم اقرار نماید که وزاثاثری بر و کلاینه مترتب نیست فایده بر محبت ایشان
بود ولکن بنظر تحقیق خلاف آن ثابت است زیرا که از اخبار مستفاد می‌شود که مجرد محبت و ولایت باعث دفع
عذاب سبب سبکتری از عقاب خواهد بود از جمله آنها اینکه وارد شده که شخص یهودی دوست
داشت تلبیه حضرت حسنین و اظهار اخلاص کیشی میتوان بزرگوار از روزی سؤال نمودند از نور
دیده زهرا و سبطین رسول مصطفی و پرورده دامان علی مرتضی از حال آن یهودی که آیا نفع
می‌بخشد او را این محبت حضرت معصومین مطلب را فرمودند که بلی منتفع میشود باین محبت لیکن بنظر نه که
داخل نار می‌شود ولکن او را در خوانی از کل میتابند که آتش میسوزاند از خوان را و نمی‌سوزاند یهودی
را و روزی میدهد خداوند او را بطریقیکه در دنیا روزی میداد و نیکی در او نیست و نظیر اینست
خبریکه مرسل از ابن عباس ثبت یا منقول که ابن عباس می‌گوید که شخص یهودی دوست میداشت علی بن ابیطالب
علیه السلام را بدوستی شدید و با همین حالت از دنیا رفت و اسلام نیاورد پس خداوند تبارک و تعالی
فرمود که از بهشت من او را نصیبی نیست ولکن ای آتش اذیت مکن او را و نیز در تفسیر نقل شده است از فضائل
احمد فردوس دیلمی اینکه عمر بن الخطاب گفته که رسول خدا صلعم فرمودند دوستی علی بن ابیطالب سبب
برائت از آتش است و انشاد نمود این شعر را حبّ علیٍّ جنّة للورى احطط بها یا ربّ اوزاری ولو
ان ذمیا نوی حبّه حصّن فی النار من النار یعنی حب علی بن ابیطالب علیه السلام سپر است برای خلق و این
بر طرف کن خداوندا بآن دوستی وزر و وبال مرا و اگر یهودی یا نصاری قصد کند دوستی ایشان را آنگاه
محفوظ میشود در میان آتش از آتش لکن این مطلب اعلی و مقصد اقصی بظاهر منافی ندارد با آنچه سابقا مذکور
شد از اینکه جز مؤمنین محبت بعلی بن ابیطالب ندارند مثل اینکه غیر از کفار بعض احباب دوزخ بکار
اگر چه این مطلب مخصوص بزرگوار است [illegible] ندارند و ممکن است دفع تنافی باینکه
حمل کنیم اخبار و شواهد داله بر اختصاص محبت بمؤمنین بر قضیه غالبه چون غالب محبت آن جناب از
قلوب فرقه کفار [illegible] کرامت این نعمت عظمی میباشد کالمعدوم بوده در
در جمیع موارد احکام منزل بر غلبه است لا انه این است که محبت بکفر نیاید نیز از کفار نسبت بآن جناب آنها که
و مستفاد باشد هر چه کلام در تمام این است که قبول شدن اعمال بندگان و افعال مؤمنان و صحت آنها
هر چند منوط و مربوط [illegible] و ایمان است [illegible] عبادات با افعال بلیغ
مترتب نیز و [illegible] از برای [illegible] و اطلاع کامل
از [illegible] بر کرده [illegible] مستفاد می‌شود که در بسیاری از موارد با عدم تحقق شرایط
در نفس آنها نیز [illegible] خدای تعالی محبت خلاصی از عقاب و موجب فراغت از عذاب میشود و اسبابا متمرد [illegible]

است که بواسطه از اشتباه مرتب تأدیب می‌شود که حال امتی از صدمه عقاب خداوند قهار و موجب برائت از عذاب
حضرت جبار باشد و آن محبت اهل بیت عصمت و مودت خانواده طهارت است از جهت اظهار شرافت و
بزرگی آنها و بواسطه کرامت و فضیلت ناقص ایجاد جناب ایشان صلوات الله علیهم و همچنین زیارت ایشان و بر
پا داشتن عزای ایشان و گریه کردن بر مصیبت وارده بر آنها و احسان بذریه و اولاد و دوستان و شیعیان و
زوار ایشان و برآوردن حاجات آنها و سایر اقسام مهربانی نسبت بهر یک از طوایف مرقومه و محکم کردن
دوستی با ایشان و شواهد بسیار در این خصوص از آثار و نصوص وارد است از جمله آنها اخبار وارده در
باب مختار بن ابی عبیده ثقفی است که تفصیل حالات و اعتقادات او در کتب مطوله مسطور است و اجمال
حال او این است که بدعتهای بسیاری در دین از او ظاهر و هویدا شد و ظاهر این است که اگر مشکک است قلب
او ظاهر اینست پیدا می‌شد محبت شیخین لعنة الله علیهما در او با وجود اینها مؤدای اخبار وارده در باب او
این است که حضرت ابی عبد الله روحی له الفداء بفریاد او رسیدند در حین عذاب بیرون آوردند او
را از قعر جهنم بسبب قتل او قاتلین آن جناب را کما اینکه وارد است که در حین عقاب استغاثه نمود از حضرت
که یابن رسول الله در دنیا طلب خون ترا نمودم از قتله تو و امروز از تو یاری میخواهم پیغمبر امی فرمودند
با آنجناب که یا حسین اجابتش نما او را بفریاد او برس پس بیرون آورد او را از جهنم در حالتیکه مثل مرغ
در هم شکسته بود و نظیر مختار است در خصوص خبریکه وارد است در باب شیخ مجوسی و رسم قبله
که رسول خدا صلعم عطا فرمودند در عالم رؤیا قصری از زمرد سبز را باو در مقابل احسانی که بعلویه بلخیه
دلپذیر نموده بود از مهمان کردن و پوشانیدن و طعام دادن با آنها و منع فرمودند از شیخ مسلمان
و دور کرد این ها از آن پیرزادان بواسطه اینکه بعد از خواهش علویه از او چیزی با آنها عطا نکرد و القای
با آنها نمود و شیخ مجوسی هر چند اسلام قبول کرد بعد از [illegible] باشد و زنگ کفر از او زدوده ولی احسان
در حال کفر او واقع شد و آنجناب قصر مرقوم را بازاء عمل او در حال کفر باو کرامت فرمودند و اسلام او
منافاتی ندارد با مطلب ما بلکه اسلام خود و اهل و قبیله اش نیز ببرکت همین عمل شد و این خود نعمتی
دیگر بود که بواسطه احسان کردن بذریه حسین علیه السلام حاصل آمد و از این قبیل است حال مجوسی دیگر که
اجمال او این است که از مجوسی بزم [illegible] بود از برای دختر خود و طعامهای لذیذه مهیا کرده بود
از برای ولیمه او و دعوت نموده بود مردم زیادی ولی جمعی از سادات عظام و اشراف ذوی العز و الاحترام
در همسایگی او بودند در حالتیکه از فقر و فاقه و تنگی معاش امری از برای آنها نبود از شیخ مشغول تهیه
اسباب بود ناگاه شنید او از دختری که بمادر خود می‌گفت ای مادر بسیار اذیت مینماید ما را بوی
طعام شیخ مجوسی چون کلمات را شنید بسیار متأثر شد طعام زیادی و لباسهای بسیاری و مبلغ خطیری
از برای آنها فرستاد چون نظر کردند آنها [illegible] شیخ [illegible] خواستند تا مشغول غذا خوردن

شوند از دختر بسیار شنیدم که گفت والله سیر از دنیا نرفت جز دنیا طعام و نمی خوردیم تا اینکه بیغای خیری در ماتم
ابو عبدالله پدرم دستهای خود را بلند نموده و بعد در نکاه قاضی الحاجات کرده که بار الها محشور فرما این شیخ را
با امام جعفر رسول الله و امین گفتند بعضی از ایشان تا بر دعای ایشان بعد اجابت رسیده شب در عالم رؤیا
مرید حضرت رسول خدا را دید که با او فرمود ای مرد پیر شیخ مجوسی بشارت ده که دعای ایشان در حق تو
مستجاب گردید اسلام روزی تو می شود و حشر تو با ما است بعد از فاصله جزئی آن شیخ بطریق توفیه گور
مسلمان شده و از زمان اعتقاد او گردید و البته جزء اخبارهم تحقق خواهد یافت و نیز از اینها
است حکایت زنی که محتاج باتش شد و رفت در مجلس عزای حضرت کلکون قبای عرصه کربلا و آتش
بر گرفت و بعد از آن چون آتش خاموش شده بود برافروخت از دود در چشم او رفت اشکهای چشمان
او جاری گردید خداوند غفار بان سبب آمرزید گناهان او را و این حکایت معروف و بر جمیع مردم
پوشیده نیست بلکه ثابت و محقق شده باستماع از معتبرین اینکه در هندوستان طایفه هندو بر پا میدارند
عزای آن بزرگوار را در دهه اول از ماه محرم و گریه می کنند بر آنجناب و این مطلب اعلی و مقصد اقصی را
بر خود فرض کرده و اسباب برکت بر خود قرار داده در این ماه و بهمین طریق هم شده و می شود بواسطه اینکه
گریه بر آنجناب و بر پا داشتن مصیبت آن بزرگوار سبب بهشت و دخول آنست و بهشت کفار دنیا است ایشان
پس جزای ایشان را خداوند در دنیا باینها عطا میفرماید و لکن توهم نشود که این بیان از ادله ما باشد
و نیز اگر مطلوب غرض نفع آخرت است و در آخر نفع آخرت مقصود نیست مگر بتاویل بعیدی در مقصود
از ذکر اخبار باید مطلب است اینکه خدمت آنجناب بای نحو حصل اسباب نجات است در دنیا یا آخرت
وفقنا الله تعالی لتحصیل هذه المثوبة و دیگر از اسباب نجات از عذاب پناه دادن مؤمنین است از
این جهت سایر امور تفصیل این مطلب علمای اعلام در علم اخلاق متعرض شده اند و ما در اینجا متعرض
می کنیم یکی دو تا از اینها و آن این است که از حضرت باقر علیه السلام مرویست که مردی از مؤمنین
فرار کرد از سلطان جور کننده و داخل شد بملک پادشاه جور کننده دیگر پس پناه داد او را مردی
از کفار و مهمانی کرد او را و بعد از مردن آن کافر خدای تعالی باو فرمود که بعزت و جلال خودم اگر بود از
برای تو مقامی در بهشت هر آینه جای میدادم و ساکن میکردم ترا در آن بواسطه این عملی که از تو صادر
گردید لکن چون بهشت بر مشرکین حرام است بواسطه آزاده من پس ترا از نصیبی مهیا باشد و بعد
از آن فرمود باتش اینکه دعا بسوزانند او را و اذیت نرسانند او را و برسانند بار و روزی او را
در هر صبح و شام شخصی عرض کرد خدمت آنجناب که یابن رسول الله روزی او را از بهشت میبرند
یا از جای دیگر حضرت فرمودند از هر جا که مشیت خداوند باو تعلق بگیرد و بخواهد و جهت اینکه کرامت
از برای مؤمنین این است که محبت آن بزرگوار دارند و جمیع امم سابقه فی الحقیقه از امت خاتم پیغمبرانند و از

جماعتی

از جمله اسباب کسر ذاتی تسبیحی که از گل قبر مطهر آن بزرگوار ساخته باشند که مجرب گردید اینکه بیدست
خالی فراموشی ثواب تسبیح در نامه عمل او ثبت می شود هر چند تسبیح کرده نشود و از برکت خاک قبر آن
جناب از آتش جهنم فارغ می شود و آن از جمله است سخاوت وجود که هرگاه کافری متصف باین صفت
حمیده باشد با وجود کفر او بر نسبت از آتش جهنم و خلاق عالم این صفت را دوست میدارد تصور
نما در حاتم با وجود اینکه کفر او مسلم است و از اسلام بهره نداشت از آتش جهنم و عذاب الیم فارغ
است و بعینه همان خبر یکه در باب یهودی مذکور و وارد شده و مذکور گردید در خصوص حاتم هم
مذکور گردیده و وارد شده بلکه از ثمرات آخرت که نشمرده این صفات و افعال ثمرات دیگر حاصل
است که راجع بامور دنیویه می باشد و باعث تغییر احکام خداوندی است در دنیا مثل کشتن و اسیر
کردن و غیر اینها باین معنی که اگر مستحق کشتن شده باشد شرعا و این صفات در او موجود باشد تغییر
ندارد که او را بکشند بلکه مقتضای بعضی اخبار نباید بکشند کما اینکه در زمان رسول خدا همین
قسم واقع شد در حق کافری که نزد آنجناب وارد شد حضرت بمولای متقیان امر فرمودند که بزنند گردن
او را ناگاه جبرئیل از جانب حضرت رب العالمین بخدمت خاتم النبیین آمد و عرض کرد یا محمد پروردگارت
ترا سلام میرساند و میفرماید موقوف فرما قتل این مرد را پس بدرستی که این مرد متصف است بدو صفت حمیده
و دو خصلت پسندیده یکی از آن حسن خلق است دیگری سخاوت و اطعام در قوم خود تا آخر حدیث و نظیر این
بسیار واقع شده و اگر بحث شود که چطور خلاق عالم شاید بواسطه علم او بوده که بعد از این حاصل باشد
یا اینکه جهت حسن خلق او بوده گوئیم که هر یک از دو وارد است منافاتی با مقصود ما ندارد بهمان بیانی که
سابقا مذکور شد و هم چنین تو بزدن زانیه مر بوده که او هم بعینها همین ایراد شده و جواب همان است
تنبیه بدرستی که اخبار دیگر از این قبیل زیاد وارد است و معقول ناقصه ما تمامیتی ندارد از برای هر یک
از اینها نزد خداوند عالم احکام مصالحی و معقول و موجود است که احدی قدرت بر آن ندارد که درک کند بعضی از
مصالحی که در السنه و افواه علماء اعلام جاری است و در مصنفات ایشان مذکور است پاره از آنها ماخوذ
از ائمه علیهم السلام و برخی مقتضای استحسانات است پس وجه مصلحت و حکمت الهی از قتل کافر بعد از آنکه
اینکه مناقشاتی شده در اصل حدیث و ایرادی وارد آمده در سندان که ذکر آنها بفهم عوام مناسبتی
ندارد و شاید از اموری باشد که فهم ما بان نرسد لکن در ظاهر میتوان وجهی از برای آن ذکر کرد و آن این
است که وجه مصلحت در این مقام بیان بعض کسی است که فرستاده آنجناب بوده و عدم قابلیت شخصی
است که رسالت آنجناب نموده از جهت تبلیغ و مرتبه تبلیغ و رسالت آیات قرآنی و کلمات ربانی و این از
الطاف بینهایت حضرت حق در کار مطلق بوده و می باشد که مردم بدانند و بفهمند نقص ایشان را
و متذکر شوند عدم قابلیت ذاتی اعتبار ما است بغیر حق را تا اینکه بعد از رحلت پیغمبر خدا تغییر دهند احکام

مدارا

خدا او مجملی و تلبیسات و شبهات خود فریب ندهند مردم را و بدنام نمیکنند ایشان را باینکه ایشان را امام و
خلیفه رسول خدا نمیدانند اگرچه ما همه این تفصیل کردیم آنچه را خواستند و خواننده نشین نمودند خلیفه
برحق را نتوانستند ای کاش همین قدر را اکتفا میکردند و با مقتدا امتناع داشتند بهر حال از این
قبیل افعال و اطوار از آن بزرگواران بسیار و در صور متعدد و مواضع بسیار ظاهر کردید از جمله اتمام حجت بر خلق
از آن جمله است غزوه خیبر که آنجناب اول مرتبه رایت اعطا فرمودند بابابکر و فرستادند او را با جمعی
از لشکر سعادت اثر بگرفتن قلعه خیبر و فرقه یهود از بد اختری و عماقریب راه گریز را پیش گرفته فرار نمود و دفعه
ثانیه عمر را سرکرده فرمود و علم را باو عطا فرمود او هم مثل برادر دین فرار را بر قرار اختیار نمود و امر باطنی
خود را اظهار کرد و مقصود آنجناب هم همین بوده که لشکر بصیرت اثر بدانند استعداد ایشان را و امثال
ایشان حق و ناحق را از هم و بعد از بروز این مطالب اظهار فرمودند حق و حقیقت را و عطا فرمودند رایت
را باهل او که علی بن ابی طالب علیه السلام باشد و فرمودند که البته عطا میکنم فردا رایت را بمردی که دوست
دارد او را خدا و رسول او و هم دوست میدارد خدا و رسول را کرار است که هرگز فرار نخواهد نمود و همین
طریق را مشد در روز دیگر و علاوه بر فتح آنجناب امور عجیبه و کیفیات غریبه از ایشان ظاهر گردید مثل کندن
در قلعه و فتح آن و ثبات قدم آنجناب و تفرق کردن لشکر شقاوت اثر با آن همه جمعیت کثیره و داخل کردن
عسکر مسلمین را در قلعه بعد از آن آنجناب ایشان را و غیر ایشان را که مقام مناسب ذکر ایشان نیست مجملا در
قول پیغمبر و فعل رسول خدا اگر دقت هم چنین و متی از حبیب خالق شمس و قمر اشارات است مطلب عظیمی
و امر بزرگی که ملتفت باشند کسانیکه طریقه علم و فهم را بیشتر دارند و شیوه عقلا را بر خود پسندیده
در این مقام اشاره باین است که دو نفر را ولیکن عذاب محتمند و دشمنان هستند خفیا اگر بزودی
زود اقدام میکنند بر نفس شریف رسول خدا جور و ظلم و بهانه میکنند از برای خود در خصوص فرار اجتهاد
عدد غیره و جهی فتح این امر در دست ایشان نشاید و هدایت قوم با ایشان راه نیابد ذاتشان مقتضی ضلالت
امت علیکما نصیحت بعد او تست اتر اساس تخریب اسلام و باعث قوه اهل کفر و عصیان بین فرقه
عدوان دلهای ایشان خالی از ایمان معتقد طرفه عینی ایمان نیاورده و بقدر نال مکسی محبت خدا و رسول
در دل خود جای نداده و باین صفات در دل خدا و رسول را ایشان بیزارند و نیز اشاره باین است که فتح قلعهها
باب کفر بسته میشود بید مظهر العجائب و مظهر الغرائب ید الله الغالب مطلوب کل طالب صلح ابوآء
ذی العذر ابی الحسنین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بر آنکه آنجناب است که دوست میدارد خدا
و رسول را و دوست میدارند او را خدا و رسول و دوستی او ایمان و بغض او کفر است از جمیع بندگان محبت
او را داده شده هر که محبوب خدا و رسول است دوست دار دشمن خدا و رسول است کرار است که هرگز فرار
نکرده در جهادهای مدام ثابت قدم بوده و همیشه هادی و رهنمای امت بوده است او ست از ده هنده

گذشتن

گذشتن از صراط و داخل کننده شیعیان خود را در بهشت و دار السلام را فکننده دشمنان خود را در نار
و او ست که رسیده است ببزرگی بسوی مقام بلندی و مکان ارجمندی و قدمهای خود را گذاشته بر کتفهای
ملائکه و خیال آنکه جمیع مخلوقات در زیر قدم آنجنابند و از برای او مقامی است فوق مقامات ایشان
و قدر و مرتبه است که در گذشته قدر و منزلت ایشان جمیع موجودات در تحت سلطنت او مادّه
طلعت ایشان مشرفند و غیر اینها از مراتب و مقامات آنجناب که لا یعد و لا یحصی منتها فهم را شیدا
میکند با ویر ان ابنا بسته قصه عطیه بن مهراخ جنی و اینحکایت بتفصیل در و اجمال ان ذکر میشد در این
مقام باشد این است که آمد بخدمت حضرت رسول ص و عرض کرد یا رسول الله قومی دارم که ایمان
بشما نیاورده و از دین اسلام بری هستند یکی را بفرست که هدایت نماید ایشان را و تعلیم کند
بایشان احکام خدا را آنجناب از باب حکمت و مصلحت اولا امر فرمودند بابابکر که برود همراه او و
حکم کند در میان ایشان بحق و هدایت کند ایشان را پس اعتراف بعجز نمود و عذر خواست از رفتن در زیر
زمین و امتناع کرد از حکم کردن ما بین ایشان بعد از اینکه کلام ایشان را نمیفهمم بعد از آن امر فرمودند بفرق
صد بنو او را عمر و همان طریق جواب داد و اعتذار خواست پس امر فرمودند مولای متقیان امیر مؤمنان او نیز هم
علیه السلام را و اجابت فرمود آنجناب امر پیغمبر بشیر و نذیر را و تمام نمود این امر عجیب را بنحوی که تعجب آمد
جمیع مردم را از دیدن این واقعه و همه اینها از جهت اظهار شقاوت و عدم قابلیت ایشان است **و دیگر**
از جمله اسبابی که مایه نجات از آتش است عدالت است با این بیان که عدالت را موجبی که باعث بر عدم
تاثیر آتش است بر کسی که این صفت پسندیده در او موجود باشد مثل انوشیروان پس تحقیق که وارد
شده از برای او مثل آنچه از برای حاتم مذکور شد شاهد بر این آنکه زمانیکه امیر مؤمنان تشریف نزول
در مداین ارزانی فرمودند جمجمه را بعد از سؤال خبر دادند آنجناب را باینکه انوشیروان است و اینکه هلاک
کرده شده از عذاب نار ببرکت عدل او و بواسطه انصاف او ما بین رعیت اگرچه از مؤمنان نیست بهره نخواهد
امد **و از جمله** اسباب شجاعت است بر اگر خبری وارد است در باب رستم نظیر آنچه که در باب حاتم نقل
شده و بعضی از اسباب مقرره سیر بر عولیت و از صفت دهند او ند لیسا ممدوح است که فابیت را میکند
اجماع الافراد فان واجب لا ذعان حضرت حق که در کتاب مجید خود فرموده ان شرهینه که بقسط طاهری
آن این است که کسانیکه دوست میدارند اینکه شایع شود فاحشه در میان مؤمنین از برای ایشان است عذابی
است ... و حکایت بحر العلوم علامه طباطبائی قدس سره با شخص حلبی اینجا که صنعت و حرفه
او فروش قهوه و تتن بوده و اجرت برای ایشان از خود قرار داده معروف و مشهور است و در این حکایت
مطالبی درج است که اثبات مطلب ما و خاصیل و مجری را از اخبار دیگر هست و بعضی از ایشان از مکارم اخلاق
حسنه است که در کتب اخلاق معنون است و متتبعین و مطلعین بهانات شرع اطهر را نادر وارده در او ظاهر

ادبی نیز

و دوش است و بعضی از اسباب بیت خیر است ولی در این سببیت شرط نیست الا انسان لازم نخواهد
و شرطیت و تسمیه در سایر اسباب نیز و محل اشکال است که کلام ملکه ضبط کلی از او حاصل آید بر نخورده‌ام بکلمات علماء
اعلام مگر آنچه از شهید ثانی قدس سره مستفاد شده در باب قرض الحسنه که حاصل آن این است که مبغوض اثابه
و ثنا می‌شود بتفضل واقع می‌شود بر بسیاری از اعمال بر بدون ملاحظه اعتبار قربت و صریح ظاهر این کلام
عدم اعتبار نیت است و نظیر این کلام است آنچه ذکر از مرحوم شیخ اجل محقق بهائی رحمة الله علیه در کتاب
خود کشف الغطا مشاهده شده الا اینکه شیخ مرحوم قدس سره ضبط بتفضل این اعمال بر نغز نموده
بلکه تعلیق بمکارم الاخلاق فرموده لکن در هر یک از این دو کلام مناقشه واضح و ایراد لایح هست که
ذکر آنها مناسب با فهم عوام نیست و از خواص هر که بخواهد رجوع باصل کتاب مستطاب نماید و تحقیق اجمالی
در خصوص تبرید اینمقام این است که عدم نیت قربت در بعضی از آنها چون ممکن و میسر نیست مثل نیت خیر
از اینجهت شرط نیست و در برخی از آنها شرطیت معلوم نیست بلکه محقق العدم است بواسطه جلالت خود
آنها که از نزد عند الله و عند اولیاء الله مطلوب محمود هستند بدون قصد قربت موجب ثواب است و ترتب اثر
بر او می‌شود آنها هم اقسامی دارند و بعضی از آنها از جهت این است که جلالت و عظمت دارند بواسطه انتهاء
آنها بسوی اعاظم و اجله دوستان خداوند و اصفیا و برگزیدگان او پس تعظیم آنها و تسهیل امر در آنها
بواسطه شایع تعظیم و اکرام اشخاصی که این امور منتسب بآنهاست مثل زیارت حضرت حسین علیه السلام و سایر ائمه
دین و گریه کردن بر آنها و بر پا داشتن عزای ایشان و مثل روزه گرفتن در روز غدیر و غیر اینها از اموری که
نسبت بآنها دارد بیک جهتی از وجوه زیرا که در این امور بسبب ترتب مزدهای کثیره وارد است تعظیم اهم با اینکه
در حقیقت این مزدهای کثیره از ثمرات اعمال خود آنهاست بواسطه آنکه بذل کردند نفسهای خود را در راه
خشنودی خداوند جلیل و کامل نمودند جمیع مراتب بندگی که در کار خود را و در زمانی نخود شکر کردند و در
زمانی خرابی و شکل بوده طریقی نیز نمودند پس از اینجهت مفتخر شده‌اند از جانب خدا ایشان باین تشریفات
و مقرر و مستفیض گردیده‌اند باین تکریمات بلکه جمیع منسوبات که شیعیان و موالی آنها در سبد از مزدهای اعمالشان
ببرکت آن بزرگواران و از جهت بستگی بآنهاست و الا اعمال الصادره از بندگان بواسطه اینکه عمل از او سر
زده موجب این شود این فضل از منسوبات مقرره و مزدهای مقدره حتی اینکه کسی که نسبت بآنها ندارد بهیچ وجه
من الوجوه مزدی از برای عمل او نخواهد بود و ثوابی بر فعل او مترتب نیست مگر آنچه که سابقا مذکور
شد از اینکه خداوند کریم است اینکه بنده عمل خیری از او سر زند و مزدی نداشته باشد که لابد که خداوند
در دنیا هم چیز کسبی مزد میدهد در منتسبان آن بزرگواران بواسطه تحقق شرط مزد کثیر ثابت است و مانعی
از برای آنها نیست و باز بیان روشن می‌شود از برای تو نکته آنچه در اینمقام ذکر شده و آن این است که جمعی
تعبد شمردند ترتب مزدهای کثیره بر این اعمال جزئیه در ظاهر مثل اینکه چگونه متصور است که اگر کسی بقدر بال مگسی

ترشو

تر شود چشمهای او در مصیبت حضرت خامس آل عبا مظلوم کربلا خداوند جمیع گناهان او را بیامرزد و مثل ثواب یکه
بر زیارت آنجناب مترتب است و مثل صوم روز غدیر و امثال اینها و مشکل شده است این مسئله بر بسیاری از علما
اعلام قدس الله اسرارهم و تاویل کردند این مطلب را بوجوهی که در اکثر آنها تعسف و در بسیاری از آنها اشکال
عظیم است و بعضی از علماء بمجرد التفات باین استبعاد است منع باب انکار کرده و طریقه بی انصافی را پیموده
که چگونه می‌شود زیادتی داشته باشد اجر زیارت حضرت حسین علیه السلام بر حج بیت الله سبحانه مثلا بهزار درجه
با اینکه در حج مشقت بیشتر و تکلیف زیادتر است و غربت از وطن و اولاد بیاورد زیادتر حاصل میشود
و صرف مالی که محبوب همه مردم است بیشتر میشود و حال آنکه افضل اعمال آنست که زحمت و مشقت بیشتر
داشته باشد که مؤدای افضل الاعمال احمزها و اشقها است ولی قائل باین قول و معتقد باین اعتقاد
در موضوع اشتباهی کرده و تامل تامی در مطلب ننموده زیرا که فی الحقیقه زیارت آنحضرت افضل اعمال
و اشق اعمال است بواسطه اینکه اقتدا از جهت اجتناب است و مذکور شد که این تشریف از جهت بعض زائرین است — اینکه مع
و بعد از اینکه آنحضرت بذل نفس و عیال و اولاد را فرمود در راه رضای رب العالمین و صبر بر شهادت
فرمود و تحمل نمود مشقتهای آنرا چگونه زیارت آنجناب احمز نباشد پس آنچه را فاذکر کردیم احسن وجوهی
است که منکرین کرده‌اند و اصح و اوضح از همه وجوه است و اگر مؤمن نادیده به بصیرت و بچشم حقیقت
تصور نماید بر سبیل یقین از برای او پیدا خواهد شد که ابدا بوی استبعاد بمشام او نمی‌رسد و ذره شک در
قلب او باقی نماند و اوضح از این بیان تامل در حدیث قدسی نبوی است که خلاق متعال خطاب بحضرت
حبیب خود نموده که ای رسول برگزیده من بشارت ده برادرت علی بن ابیطالب علیه السلام را باینکه عذاب نمی
کنم من کسی را که دوست تو باشد و متولی ولایت تو کرده باشد و رحم نمیکنم کسی را که دشمن تو باشد و
در حدیث قدسی دیگر فرموده که یا محمد عذاب نمیکنم کسی را که دوستی داشته باشد علی بن ابیطالب را
هرچند معصیت نماید مرا و رحم نمیکنم کسی را که دشمن او باشد اگرچه اطاعت مرا نماید پس برای اینکه بیان
اشاره است آنچه ذکر کردیم بنا بلکه در جمیع احادیث ولایت و اطاعت بجا اینکه دلالت دارند بر اینکه
نجات بولایت و هلاکت ببغض است اشاره دارد است بسوی این مطلب هیچکه پوشیده نیست بر مرشد
خبیر بصیر **و قسم** دیگر از آنها از چیزیست که جلالت و عظمت از جهت تشبیه بصفات خداوند تعالی است
و بواسطه تخلق باخلاق اوست و جمله از مکرمات از اینهاست مثل سخاوت و عدالت و ستر عیوب و درو
گرفتن اگرچه صفات خداوند بعضی از آنها در احدی از ممکنات یافت نخواهد شد ولی چون صفات او جل
جلاله بر دو قسم است بعضی از آنها مختص بذات احدیت است مثلا و هر که اراده نماید شرکت را در آنها ذلیل و مقهور نماید
و مخذول میسازد او را مثل تکبر و عزت که چون بزرگی مختص باو است غیر او احدی را که بر خود بندد این صفت را
ادعا نماید با مثیت در برخی از آنها امور است که جایز است بلکه واجب اتصاف بندگان بآنها و صحیح است شرکت در

ذلی

او نیز هر که متصف شد بآن امور و شرکت کرد با حکما خود دز آنها دوست میدارد خداوند علی اعلا و بیامید
او ز او تعظیمش میکند و مکان او ز امکان بزرگی قرار میدهد شاهد بر اینکه وارد شد که خلاق عالم
فرموده الصوم لی و انا اجزی به یعنی روزه و غذا نخوردن از صفات خاص منست و من بذات مقدس خود
جزا میدهم بکسی که روزه بدارد تصور نما که خلاق عالم هیچ نسبت داده این عمل را بذات واجب خود با
اینکه جمیع عبادات و جمل تکلیفات از امرا و میباشد که از اقدام مینمایند پس وجه تخصیص همین است که این صفت
چون مختص باو است دوست میدارد که بندگان هم در این صفت با او شریک باشند **و ممکن** است اینکه
این قسم هم راجع بقسم اول باشد باین بیان که چون بواسطه ارتکاب این صفات پسندیده تشبیهی است
دوستان خداوند و انبیا و اولیا ارجمند و اعمال اینها عظیم و جلیل است اعمال کسانیکه متصف باین صفات شدند
نیز عظیم و جلیل است فرقیکه هست این است که در قسم اول عظمت و جلال بواسطه عملی است که تعلق بخود
اینها دارد مثل شهادت و غیرها و در قسم دوم از جهت اعمالی است که شباهت باعمال اینها دارد و تخلق
باخلاق اینست که شبیه اخلاق اینها است خداوند تبارک و تعالی چنانچه دوست میدارد نفوس مقدسه
اینها را همچنین دوست میدارد صفات آنها را و کسانیکه متصف بصفات اینها باشند از علم و سخاوت
جود و کرم و حلم و صبر و شجاعت و غیر اینها شاهد این انکه روایت شده مضمون این مطلب که مردی بود در
عصر فرعون که اسباب مضحک آن ملعون بود و در مسخرگی در عصر خود ممتاز بود بعد از تبلیغ حضرت کلیم
الله بفرعون رسالت خود را چون آن جناب لباس پشمینه مندرس پوشیده بود و زبانش فی الجمله لکنت
و گرفتگی داشت آن مرد داخل شد بر فرعون در حالتیکه خود را شبیه آن حضرت نموده بود در لباس خود
و تقلید نمود آن جناب را در اقوال و افعال او و باعث ذهب و غضب کلیم الله گردید و وقتیکه غرق فرمود
تعالی فرعون و عسکر او را در دریا آن مرد نجات یافت از آن بلا و بفضل فرمود خدای تعالی بر او چون
حضرت موسی این امر را مشاهده نمود عرض کرد پروردگارا این مرد آنکسی است که مرا بغضب آورده بسبب
تقلید من پس چگونه غرق نفرمودی او را خطاب مستطاب رسید که ای موسی چون این مرد تشبیه کرد خود
را بتو در لباس و تکلم کردن از این جهت نجات دادم او را و جمیع اشخاصی که شبیه بدوستان من هستند هم را با
طریق با اینها معامله میکنم و این مطلب اختصاصی ندارد بمحبت حقیقیه و بعالم حقیقت بلکه نظیر او در عالم
کشف و شهود نیز محقق و مشاهده شده مثل اینکه نقل شده که لیلای از دو قصه و خلفای بنی امیه می دانستند
این طریقه را از او روزی داخل شد بر عبد الملک مروان پس گفت قسم میدهم ترا بحق علی بن ابی طالب که آیا
دیدی کسی را عاشق تر از خود گفت بلی روزی از روزها سیر کردم در بیابانها ناگاه برخوردم بمردی
که در بحر بود و چند صیدی که صید کرده بود گفتم با و چه چیز ترا باعث شده که در این مکان نشستی گفت هلاکی
کرده مرا و اهل و عیال مرا گرسنگی این صیدها را صید کردم که کفایت کند مرا و اهل و عیال مرا در این روز

از گرسنگی گفتم باو اگر من مدد کنم ترا با این و صید که نکرده ای مزدی از برای من خواهد بود پس برخواستند تا که آن صیدها
باو برخورد و گرفت او را سرعت بعد از آن رها نمود او را گفتم چه چیز ترا واداشت بر اینکه رها کنی او را
گفت از مشاهده او رقتی بر من حاصل شد بواسطه آنکه شباهت تمامی داشت بلیلی و این اشعار را انشاد
نمود الا شبه لیلی لا تراعی فانّنی لک الیوم من وحشیة لصدیق اقول وقد اطلقتها من وثاقها لانت لیلی من بین الوحوش صدیق
لو عرفت عتیق فعیناک عیناها و جیدک جیدها ولکن عظم الساق منک دقیق ولما اسرعت العدو
جعل یقول اذهبی فی کلائة الرحمن انت منی فی ذمة و امان لا تخافی من انه تهابی الیوم ما تغنی الحمام
فی الاغصان و عما قریب در فصول آتیه انشاء الله در معنی محبت و مقامات او ذکر میشود بعضی از این مقوله
و حکایات که محقق نماید این معنی را و چیزهائیکه شبیه باینها است از اینکه دوست حقیقی انسان که دوست میدارد
جمیع چیزهائیکه نسبت بدوست خود داشته باشد از خوانه و بلد و اولاد و دیوار خانه او و ملکه بل او و
امثال اینها و نباید دوست بدارد چیزیرا که شبیه باو است اینکه جمیع اینها منافات ندارد در تفرد محبت
خلوص از برای محبوب بلکه جمیعا راجع بمحبت حقیقیه است و غیر اینها **تنبیه** بدان بدرستیکه مشکل
شده است بر علماء اعلام رحمهم الله در معنی حدیثیکه در باب صوم ذکر شد و هر یک توجیهی از برای آن
نموده و هر کدام مسلکی را پیش گرفته ولی توجیه را با نچه اشاره شد احسن وجوه و اجود تاویلات است
بدرستیکه دلهای خالیه و دستهای گرسنه شبیه اند بصفت صمدیت که از برای ذات اقدس باری تعالی
ثابت است بواسطه اینکه نیست از برای او سبحانه اکل و نه شرب و نه امثال اینها و مراد پیغمبر از اینکه امر
فرموده امت خود را که متخلق شوند باخلاق خداوند بقوله تخلقوا باخلاق الله از امور یستکه خدا
دوست داشته باشد شرکت با او مثل نخوردن و نخوابیدن و سخنان بیفایده و لغو ترک کردن و حمد و ثنا
گفتن و حلم و استغنا و جود و احسان و اطعام کردن و نیز خود قرار دادن و امثال اینها از صفات کمالیه
اینها نیکه اخلاق متعال از بندگان طلب فرموده نه از اموریکه از خواص خود باشد مثل عظمت و کبریا و جلال
بتفصیلیکه گذشت پس از نسبت دادن و اختصاص او باینکه روزه مخصوص من است از جهت همین نکته است
و از جمله توجیهاتیکه در دو اخبار ذکر شده این است که روزه گرفتن باعث صفا و عقل میشود و سبب یاد
فکر میکند چون قوای شهویه بسبب گرسنگی کم میشود و ضعیف میگردد و از اینجهت است که فرمودند داخل
نمیشود حکمت در قلب کسیکه پر باشد از طعام و صفای قلب زیادتی فکر سبب میگردند از برای حصول معارف
دیانتیه که اشرف خلال نفس انسانیه است و همین که معارف الهیه حاصل شد ثمره آن محبت خداوند است و
این است نکته اینکه بعضی از علما انا اجزی به بصیغه معلوم نخوانده بلکه اجزی به بصیغه مجهول خوانده اند که
مقصود این است که روزه بدارد جزای او معرفت خداوند و محبت او است و این تاویل هم اگر چه از تاویل بلا
نباشد نازل منزله او است در حسن و جودت در قدسیات احمد بهمین قدر داشته یا احمد اگر بچشی طعم جوع و سکوت

وخلوة با حکما خود با عزلت از دنیا و آنچه از برای تو حاصل میشود البته ترک میکنی عرض کرد پروردگارا کسی که چنین
حاصل میشود خطاب رسید که حکمت و حفظ قلب و تقرب بسوی من و خزینه ایمنی و سبکی مؤنه میان مردم و تولی
خود در دنیا زندگانی نباشد چه براو زندگانی آسان باشد پس اشکال ای احمد این میکند دو چیز وقت تقرب
منا بنده بسوی من عرض کرد خدایا پروردگارا من خطاب رسید وقتیکه گرسنه باشد یا در سجود باشد
الحدیث و نیز در همان قدسیه است که یا احمد سه اجزا تراست صفات آدم برسانه البته عرض کرد بار الها
نمیدانم خطاب رسید بسبب خلق و حسن خلق و سخاوت نفس و مهربانی تو بخلق من و هم چنین اند اوتاد در زمین
که اوتاد نمیشوند مگر با این خصلتها ای احمد بدرستی که بنده من هرگاه گرسنه باشد شکم او و محفوظ باشد
زبان او تعلیم می نمایم او را حکمتهای خود را و اگر کافر گرسنه باشد حکمت من حجتی است براو و وبال آنست او را
و اگر مؤمن باشد حکمت من نسبت با و نور است و برهان و شفا و رحمت میداند چیزها شکی نمیداند و
می بیند مطالبی که نمی دید اول چیزیکه می بیند ملتفت میشود عیوب نفس خود است تا اینکه مشغول بخود
شود و از عیوب دیگران باز ایستد و بصیرت پیدا می کند بدقایق علم بحیثیتی که داخل نشود و رخنه نکند
با و شیطان ای احمد نیست در میان اقسام عبادتها نزد من محبوبتر از سکوت و روزه پس کسی که روزه بگیرد
و حفظ نکند زبان خود را مثل کسی است که بایستد بنماز و نخواند قرائت را پس عطا می کنم مزد ایستادن
را و اجر نماز از برای او حاصل نخواهد بود الحدیث پس مستفاد شد از این حدیث شریف اینکه مطلق
جوع لااستبعاد رو وقتیکه مقرون بحفظ زبان باشد مورث علم و حکمت می شود هر چند بقصد روزه گرفتن
نباشد و نیز تقرب هم نشود بلکه در حال کفر هم چنین است که فرموده و مشابهت و از اینجهت است که ریاضت
کم خوردن و حفظ فرج و شکم و لسان باعث بر صفا میرساند نفس میشود نسبت بجمیع مذاهب و ادیان و کل
اینها از این صفات حسنه محظوظ و بهره مند میشوند بواسطه ثمرات اینها که علم و حکمت باشد ولی نه هر حکیمی را از او
است که حکمت را از او اخذ شود و نه هر عالمی هنر در کسی انتفاع علم از او شود بلکه حکیمی که جایز است اخذ حکمت از او و
صحیح است متابعت او و اهلیت دارد از منصب و قابلیت دارد اقتدا کردن او را کسی است که قلب او مطلع باشد بر
آنچه از زبان او جاری میشود و ضمیر او واقف باشد بکلمه که از او صادر می گردد و ملتفت و مشاعر باشد افعال حسن
بتبع خود را حکمت او نور و برهان و شفا و رحمت باشد و الا پس عالمی که مفتون و فریفته دنیای دنی باشد بسیار
و حکیمی که چشم از خدا اش پوشید و مستحق دوزخ است باعمال فانی کرده بلکه پیشما را منتظر نهای حکمت زیاد ولی
ترتیب آثار بر اینها و بر بودن اینها خالی از یاد است نهاد زنهار بر عوام پوشیده نشود که هر کرد را حکمت و علم نصیب
شده اهلیت و قابلیت از برای او باشد بلکه حرام است ترویج بسیاری از اینها مادامی که نفهمند قابلیت اینها را
البته بر عوام لازم است که فریب نخورند بفریبهای دنیا اینها زیرا که در بعضی از اینها از صفت خبیثه حاصل است
بلکه در دنیا تحصیل علم و حکمت نموده بواسطه همین خیال علت غائی را از مطالب ذاتند نکاتی ملتفتند در تحصیل

دنیا

دنیای دنی و حیلهای آن خبر ندارد رام ادوون عوام و البته شیطان از اینها خبری نیست بهر حال هر که عطا کرده شد
با و فهم و حکمت بر او است که از اهل اینها باشد تأمل نما در حدیث نبوی که فرمودند یا اباذر علیه الرحمة ای
اباذر زاهد نشد در دنیا کسی مگر اینکه ثابت کرد خلاق عالم حکمت را در قلب او و بعثت کند زبان او را بآن حکمت
تنطق کند و بیرون برد خداوند او را از دنیا در حالتیکه سالم است از جمیع معاصی بسوی دار سلام ای اباذر
هرگاه دیدی برادر خود را که سعادت شده نصیب او شد پس گوش بده از او آنچه را که بتو میگوید
پس بدرستی که میگوید اینها سبب فهم حکمت است بتو و نیز در همان نبوی است که فرمودند ای اباذر هرکه
با و عطا کرده شود علمی که با و عمل کرده نشود نمیرسد سزاوار است اینکه از اشخاصی باشد که علمی با و عطا
شود که منتفع نشود با و زیرا که فایده علم ترتیب اثر است بر آن خلاق عالم وصف فرموده علما را در آیه
شریفه باینکه ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان
ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا الی آخره تفسیر ظاهری آیه این است که بدرستی که علم با اینها عطا شده کسانیکه
از پیشینیان تحقیق صفتی بودند که هر زمانیکه خوانده میشد برایشان آیات خداوند اشک از چشمهای
اینها جاری میشد و گریه میکردند در حالتیکه سجده میکردند خدای خود را و میگفتند منزه است
پروردگار ما و پناه میبریم باو در وقتیکه وعدههای او بعقلیت پیوسته گردد پس از این آیه و سایر آیات
دیگر بلکه اخبار کثیره معلوم میشود که علمائیکه بعلم خود عمل کنند بلکه علم را اسباب معیشت خود قرار
داده اند اثری بر علمشان مترتب نمیشود و ثوابی از برای آن حاصل نیست بلکه بجهتی مرتبه از عوام حالشان
پستتر است چنانچه بتفصیل آن خواهد آمد و نیز در همان نبویست که فرمودند بدرستی که خدای عز و جل
میفرماید که نیستم من قبول کنم جمیع کلمات حکیم را و نیست هر کلامی از او که بپذیرم قبول من اهتمام او و هم
او و تفکر او در مطالب خود را از اموری که مرضی و محبوب من است باشد مطلوبیت قرار داد پس قرار دادم سکوت
او را تفکر و حمد خود کما اینکه در حدیثی است که فرمودند بدرستی که جاهل متنسک و عالم منهتک
شکننده هستند پشت رسول خدا را بواسطه اینکه مردم مغرور میشوند باینها داولی بزهد و دیگری
بعلم پس کسی که اهلیت این دارد که مردم با و اقتدا نمایند کسی است که جامع مابین این دو امر باشد که علم و زهد
باشد در دنیا اللهم فاجعل ما علمتنا حجة لنا و علمنا ما جهلنا بحق الحکمة و اهلها صلی الله علیهم اجمعین
و اما توجیهات دیگر که در این مقام بیان شده پس لازم نیست تکلم در اینها و تعرض بر تفصیل اینها الآن
بواسطه اینکه مناسبتی ندارند با اصل مطلب و کفایت میکند ترا آنچه را که بیان کردیم والله ولی التوفیق
و محصل کلام اینکه از برای محبت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام درجاتی است بسیار و مترتب شود ثمرات بسیار هم
در دنیا و هم در آخرت از برای مؤمنین و کفار و سایر مخلوقات از زمین و میاه و طیور و حیوانات و غیر اینها
چنانچه از ابن عباس روایت نقل است اینکه چون روز بدر سلمان را در طرف رود در جنب مقام و مرتبه رجعت شود

نمود

٥ نمود از او که ای سلمان هیچ چیز و هیچ کدام عمل صالح که از تو سر زده باین مقام و مرتبه نرسیده فرمود ای رسول
الله نرسیدم باین مقام مگر بدوستی علی بن ابی طالب و نیز از علی بن محمد صوفی که در زمان حضرت باقر ع
بود نقل است که چون شیطان رجیم را دید سؤال نمود که خداوند جلیل آنکه بنا فرمود با عملی که
بار دیگر از مقربان حضرت رب العزة کرد جواب داد که کردار من در دنیای خود قناعت نمایکفاف و
عفاف و طلب آزادی بود در امر آخرت بدوستی علی بن ابی طالب و بغض بر اعدای آنجناب بواسطه آنکه من
عبادت کردم خدا را در آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و مطلع گردیدم بحالات اهل آسمانها
و زمینها پس ندیدم ملک مقربی و نه نبی مرسلی مگر آنکه تقرب میجست بسوی خدا تعالی بدوستی علی بن ابی
طالب و توسل میجست در حوائج و مهمات خود بآنجناب و منکر نشدند او را شفیع خود نزد خدای تعالی پس
چه قدر با معنی کلامی است آنچه در السنه و افواه مردم است که بنا علی ناش و بالجمله پس ولایت و محبت آن
جناب جامع است مر جمیع مراتب خیر و بغض آنحضرت بعکس و امر دنیا و آخرت منوط باین دو فقره است هر که
کمال او زیادتر است نسبت بولایت آنجناب قدرش زاید در انزال عرش خداوند جبار و آسمانهای مصنوع حضرت
آفریدگار و بتدریج هر چه کمتر حاصل آید قدرش کمتر شود تا اینکه برسد بسوی کفار پس داخل میشوند در
آتش قهر خداوند و ادنی از برای ایشان حاصل نخواهد شد و آتش ایشان را نمیسوزاند بلکه در پستهای از جبال
هم چه مستفاد میشود که بسیاری از کسانیکه دوست میدارند آنجناب و سایر ائمه هدی را و اعتقاد بامامت ایشان
ندارند و دشمن اعدای ایشان نیستند از برای ایشان نجاة از عذاب خدا تعالی و داخل شدن در بهشت عنبر
سرشت بلکه هر چیزی که مردم بر سه قسم اند مؤمن و منغض و مستضعف و حیوانات و جمادات و از برای جمیع مخلوقات
نصیبی و حظی حاصل است از ولایت آنجناب و منتفع میشوند هر یک بقدر شعور و ادراک خود از محبت آن برگزیده
رب الارباب پس صحیح است قول باینکه طاعات خداوند عالم و تقوی منوط بمحبت آنجناب و نجات از عقاب
موحد نوع بنی آدم مربوط بولایت آن هادی اولی الالباب و همین خیال نیز در بعضی از بعض اصحاب اعم
از اینکه در این امت مرحومه موجود باشند یا در امم دیگر و مسمای هستند در این خصوص ملائکه و انبیا
و سایر مردم اگر چه اجتماع بر ولایت آنحضرت مانع از خلود نار است هر چند ولایت ناقصه هم باشد مگر
بملاحظه نهایت که سابقا مذکور گردید **تنبیه** بدانکه مستفاد شد از کلام شیخ مرحوم قدس سره در ضمن
کلمات خود اینکه لازم قبول ولایت آنجناب اقرار بامامت سایر ائمه هدی است ولیکن این کلام منظور فیه از چند
وجه است **وجه اول** اینکه حاصل این کلام این است که منفک نمیشود ولایت بعضی از ایشان از بعضی دیگر
باین معنی که هر که محبت ولایت امیر مؤمنان را دارد لابد باید محبت و ولایت سایر ائمه اطهار را هم داشته
باشد و بطلان این کلام بر تو مشخص شد در ضمن بیان حدیث یهودی علاوه بر اینکه در زمان پیغمبر خدا مردم
مامور شده اند بولایت آنجناب در سالهای عدیده و حال اینکه نشنیده اند اسمهای مطهره سایر ائمه اطهار را

دانکه

دانکه خواص از اصحاب و بسیاری از ایشان کسانی بودند که قبول ولایت آنجناب را نموده و لیکن علم بسایر ائمه نداشتند ٥١
وجه دویم اینکه لازم کلام شیخ مرحوم است اینکه هر که محبت و ولایت او را دارد لابد باید اقرار بولایت
و امامت او را نماید و این کلام منتقض و بی وجه است باعتبار اینکه در زمان حیات حضرت خاتم النبیین رسول
خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله کسانیکه از جهت اعتقادات شربت شهادت چشیده و بعالم آخرت سر کشیده اند
در زمان حیات ایشان مامور نبودند باین اقرار بلکه بسیاری از ایشان یا جمیع ایشان مگر خواص نشنیده و استماع
ننموده اند این مطلب را و با وجود این محبت داشتند آنجناب را و اظهار ولایت میکردند او را پس لازم نیست مابین
محبت آنحضرت و اقرار بامامت ولی رب العزت ملازمه نباشد **وجه سیم** اینکه داخل میشود در امامت و
اقرار بر ولایت آنجناب اقرار بر امامت سایر ائمه هدی باین معنی که اگر کسی اقرار بامامت یکی از ائمه دین
نکرده من اولهم و آخرهم کانه اقرار بامامت امیر مؤمنان نموده ولیکن بنظر تحقیق خلاف آن ثابت است زیرا که
این مطلب منتقض است بحالت بسیاری از شیعیان که در زمان آنحضرت بودند تا اینکه برسد بشیعیانیکه
درک لقای حضرت حجت را نمودند زیرا که هر شیعه که در عصر یکی از ائمه هدی بوده مکلف نبوده باینکه امام
بعد از ایشان را بشناسد بلکه یا جمیع ایشان یا اکثر ایشان معتقد این بودند که همان امام مشاهد قائم آل محمد است
این بود که بسیاری از ایشان سؤال مینمودند از هر یک از ائمه اطهار ع که آیا توئی صاحب العصر جواب میفرمودند
بلی از جهت تسلیه ایشان و بواسطه آنکه فی الحقیقه جمیع ایشان در عصر خود صاحب العصر بودند پس لازم کلام
شیخ قدس سره این است که کل شیعیان یا اجل ایشان الا ما شذ و ندر در این زمان طویل از موالیان و
دوستان آنجناب نباشند چه جای اینکه از شیعیان باشند بلکه اشخاصی که در مرتبه تشیع فوق آن را
داشتند و در این صفت ممدوحه بسر حد کمال رسیده مثل حضرت سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار و جابر و
متابعین ایشان از اصحاب خواص حضرت خیر البشر و هم چنین خواص اصحاب هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام
این مرتبه از برای ایشان حاصل و در این مقام کامل بودند نیز اینکه جمیعا در این صفت شریک و کلا از این
فضیلت محفوظ نباشند و حال اینکه علماء رجال رضوان الله علیهم ذکر فرموده اند که واقفیه بر دو قسمند
کسانیکه در زمان حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام وفات نموده و اشخاصی که ادراک زمان
حضرت ابی الحسن الرضا ع کرده و اگر بگوئی که جمیع اصحاب نبی مکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام شنیده اند
باینکه ائمه هدی دوازده نفر بوده و کل ایشان از قریش میباشند و مقصود از اینکه باید اعتقاد داشته باشند
بامامت جمیع ایشان همین معرفت اجمالیه میباشد و داخل در ولایت امیر مؤمنان میباشد جواب این است که بلی
کفایت میکرد ایشان را همین قدر از معرفت ولیکن همین قدر هم در محل منع است زیرا که از سؤال ایشان از هر یک
از ائمه طاهرین ع باینکه توئی قائم معلوم میشود که علم اجمالی هم از برای ایشان نبوده و هیچ جهت معرفتی
حاصل نبوده مختصر کلام آنکه منافاتی نیست مابین ولایت امیر مؤمنان با عدم اعتقاد بسایر ائمه طاهرین

دیگر

ودر این قول نیز اشکالی که اشتراط ولایت با نجات و صحت ترتب ثواب نیز ممنوع است بلی کسی که
نشناسد امامت ایشان را و منکر شود یا اقرار ننماید با امامت غیر ایشان یا امام عصر خود مثل فرقه شیعه
از زیدیه و واقفیه و غیر ایشان و معتقد نباشد ولایت کسی که مقدم بر او باشد و اقرار با امامت او ننموده باشد
و هم چنین است حال از زمان قائم آل محمد تا زمان ما و بعد از او پس چاره نیست از اقرار با امامت جمیع
ائمه طاهرین که دوازده نور از انوار خداوند متعال و انکار هر یک از ایشان مثل انکار کل است بلکه
فی الحقیقه انکار رسول خدا است بلکه انکار خدا است از آن و شاهد بر این از اخبار بسیار و نظر
در معاودات بسیار است بلکه تاثیری ندارد بر ولایت ایشان اصلا البته حال ایشان بدتر است
از حال از یهودی که محبت حضرت حسنین نداشته بلکه کسی که ضعیف باشد عقل او و ولایت ایشان را اصلا
نباشد و حقیقت حال را اطلاع نیابد و واقعیت امر را واقف نباشد پس ایشان امید دارند در رحمت خدا
جلیل از ابا عذاب مینماید ایشان را تا توبه نمایند بعد از ایشان را بعد از اتمام حجت بر ایشان و تحقیق مقام آن
است که ولایت بمعنی محبت مؤثره از محبتی است که معرفت با او باشد که بشناسد حقوق ایشان را و
اعتقاد کند امامت ایشان را و سلوک نماید در طریق مستقیم و این حالت در مردم مختلف است باختلاف
اشخاص و ازمان و این باکر در امم سابقه معرفت نبوت نبی عصر خود منشا اصل بوده و نبوت انبیا
که پیش از او بوده و در صدر اسلام با ایمان به پیغمبر خیلی ظاهر بوده و پس از آن بولایت وصی آنجناب
و هکذا در هر زمان امنا فرمی شود معرفت امام زمان علیه السلام با کسی که سابق بر او باشد و زیاده بر
این لازم نبوده و نیست مگر کسی که معرفت اجمالی داشته باشد با امام متاخر یا معرفت تفصیلی و هم چنین
مکلف همین علم اجمالی یا تفصیلی است پس ولایت شیء واحد است که مقدار آن در جمیع امم و ملاک سعادت
و نجات همین است و هم چنین بعض از ایشان در جمیع امم است و مناط شقاوت و هلاکت پس از برای هر
یک از ایشان نصیبی است از محبت و بعض ایشان از جمیع امم جمیع امم مکلف بولایت ایشان هستند تا مو سلوک
در صراط مستقیم مینمایند و کسی که محبت داشته باشد ایشان را ولی معرفت با امامت ایشان نداشته باشد
که تعبیر بضعفا مینمایند ایشان را مکلف بتکلیف دیگر نمایند و امید نجات در ایشان هست بواسطه ضعف ایشان
و دنیا مشهود که نفع می بخشد محبت ایشان در دنیا و آخرت از برای بعض کفار هم چه که سابقا مذکور شد
اجمالا الا اینکه کفار از اهل ولایت نیستند هیچ چه کما اینکه نباشی شود معذب باشند بعضی از آنها
که محبت ایشان را ذکر و از آن آزاد نمیشد دعا رضیه که در فی الحقیقه این آتش سابقه آتش اصلی است و تفصیل این در
فصل آتیه ان شاء الله خواهد آمد و توهم نشود که ایشان از جمله عذاب خدا دانند جلیل است بلکه تطهیر تنقیه شخص
عاصی است و انبیا با بلیتهم رسانیده بهشت است و هم چنین است ابتلاء بلاهای دنیوی که ایشان نیز با دعا و دعا
است که سابقه را اصلیه است و مصیبت ایشان از ماهیت است کما اینکه کفار در دار دنیا احاطه نموده ایشان را

ولی بسبب روی صفا در دلها و بسبب اعمال ناپسندیده اگرچه خود ایشان را ادراک این مطلب نمایند تصوری در این
باب ندارند در عنقریب بتفصیل این مطلب ان شاء الله خواهد آمد و از بیانات مرقومه معلوم شد که ره
از چنانچه مانع از اجتماع مردم است بر انوار ولایت ز خلوص و نورانیت ولایت کامله است با این جهت که مذکور
شد لکن آن ولایت غیر از ولایتی است که مقصود شیخ است پس ملخص کلام این است که محبت تنها بعد از اجتماع خلوص
نار را مانع از این است که شیخ قدس سره فرموده که فقد ماده نار باشد ولی میتوان گفت که مرجع این کلام
که ما ذکر کردیم با کلام شیخ مرحوم یکی باشد باین بیان که میگوئیم محبت تنها قصر در این هنگام منعدم
میشود زیرا که کفر و معاصی منتفی میشوند نیز با انتفاء روشنائی پس بتامل تام در این تا و بدل خواهی نمیشد
اتحاد این دو کلام را و اما قول شیخ مرحوم قدس سره در ضمن کلمات خود که فرموده و کذلک لا تقبل
تلک المعارف الی آخره پس این کلام خوب است در ولی از برای این مقصود نیست بلکه سایر اعمال فرعی از
قبیل صلوة و زکوة و حج و غیر ایشان صحیح نیست بدون این اقرار بلکه مجرد این اقرار هم کفایت نمیکند محتاج
است بقبول آن و ناچار است از بیان بر این اقرار با امامت و ولایت جمیع ائمه هدی و مراد شیخ مرحوم هم نیز
همین است نهایت این است که اخذ کرده است اقرار با امامت جمیع ائمه طاهرین زاد و ولایت امیر مؤمنان
و از این جهت تعبیر باین مطلب نموده و برد فوق تعبیر او اخبار وارد شده و تحقیق این مطلب نیز عنقریب که خواهد
شد و بدانکه کلام شیخ مرحوم قدس سره مشتمل بر مطلبی است که مفاد آن اشتراط صحت این معارف است بر این
ولایت و در صحت ولایت است از معارف ولکن خوب در مقام اشتراط صحت این معارف بر ولایت که صریح فرمایش
حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام است در مقامی که فرموده اند هر که با عقیده کامل بگوید
لا اله الا الله داخل بهشت خواهد شد بشرطها و شروطها و انا من شروطها که مفاد فرمایش آنجناب این است
که مجرد اقرار بوحدانیت خدای واحد سبب دخول جنت نیست بلکه از شروط کلمه توحید و صحت آن قبول ولایت
نیز است و اما ولایت و اعتقاد امامت ائمه هدی پس فرع از معارف اند و تحقق ایشان منوط و مربوط بتحقق معارف
و در این مقام ایراد دوری شده که ذکر آن مناسبتی ندارد و اجمالا مطلوب ولایت توقفی از برای ایشان در تحقق
ندارد و کذلک در صحت از معارف و فرمایش حضرت رضا دلالتی بر مطلب ندارد که انفکاک ولایت باشد
از اقرار بعض و لازم ادا اقرار با امام عصر است یا امامی که سابق بر او بوده از این جهت است که فرموده اند
انا من شروطها که خود آنجناب باشد و امامی که سابق بر او بوده بواسطه آنکه فرمایش از جناب ایشان باشد
رد بر کسی که توقف بر یدیه در کاظم نموده و اگر اشتراط بر اقرار با امامت کل مقرر بود مینمودند انا
و من بعدی من شروطها اگرچه از عبارت ذا بعضی توجیهی کرده اند باینکه انا نیست تخفیف بلکه انا
بتشدید است که متکلم مع الغیر است ولی توجیه بعیدی است و بالجمله اقرار با نبیا و اوصیا لازم است
اقرار علی التفصیل در کسانی که علم بتفصیل داشته باشند و هم چنین در خصوص پیغمبر ما صلی الله علیه

والروایة الا در کسانیکه معرفت نداشته باشند تفصیلاً و بائمه معتقد تفصیلاً تا امام عصر خود اما کسی که بعد
از او بوده پس بر سبیل اجمال باید بدانند و اعتقاد کنند اوصیاء پیغمبر را هر چند در عدد اینها و معدود اینها
علم نداشته باشد تفصیلاً و اما قول شیخ مرحوم قدس سره و للبس وجوب الاقرار الی اخره پس این کلام هم
ثابت است لکن بر سبیل اجمال نه بر طریق تفصیل و لزوم ان عدد و معدود باد پس ایراد نشود در این مقام
که چگونه منکر میشوی این مطلب را در اکثر این امت و خیال اینکه اعتراف مسکین برام سابقه ستم اینکه قول
او قدس سره و یضاف الی ذلک الخ تماما مبنی بحسب ظاهر ندارد زیرا که فرمایش حضرت صادق عم تا اینکه
مجمل است و محتمل وجوهی است ممتنع است استدلال با وجود مقام اگر چه مسلم میدایم ظهور و عموم او را
بحیثیتی که شامل مقام را باشد و لکن چون اول و مستثنی امد کو واست که بملاحظه اینها اخص از مقام
می شود پس مقدم خواهد بود بر او از مستثنیات و بملاحظه استثنا مزبور دانسته می شود اینکه صحت
ولایت مطلقا و ترتب اثر بر ان و لو فی الجملة مشروط باین اعتقادات نیست هم شیعیان علاوه بر اینکه انچه که
مذکور در ضمن روایت الجناب بقبول و لایت اگر چه ممکن است که فرد یا باین صحت و قبول باشد مخیّاً
مسلم بنا دیم عدم قبول را پس مطلق ترتب اثر و لو فی الجملة غیر از صحت تامه است و ترتب جمیع اثار یا اکثر اینها
چهارم اینکه قول او قدس سره و قولهم انما شیعتنا الی اخره این کلام نیز تماما مبنی ندارد و مخدوش است
باین اعتبار که شیعه در لسان اهل بیت علیهم السلام اخص است از موالی و محب چنانچه که معلوم می شود از مطلب
بملاحظه اخبار و بتامل در اثار ائمه اطهار علیهم السلام ظاهر و معلوم میگردد پس شیعه و مؤمن و ولی الله در
و امثال اینها در اخبار و کلمات اخیار اطلاق بر کاملین عاملین باعمال صالحات بر تبع علیهم السلام می شود و محب
و موالی اعم است از کامل و غیر کامل نتیجه اینکه قول شیخ مرحوم و معلوم انه لو کان جمیع الناس الخ هر چند
صحیح است فی نفسه در ظاهر الا اینکه ظاهر این است که توقف نداشته باشد خلود نکردن اتش بر بودن جمیع
مردم باین طریق بلکه اگر جمیع اینها ولایت و محبت انجناب را داشته لو محبت ناقصه بر این خلق نار نمیشد و لکن
بر تو معلوم شد که اجتماع بر محبت ناقصه نه بلکه لازم است در این مقام کمال محبت و ولایت پس کلام شیخ مرحوم
صحیح است با بملاحظه انچه که سابقا مقدم شد **فصل** بدانکه بعد از انکه بر تو معلوم و محقق گردید
حکم اجتماع بر محبت و ولایت انجناب و منتفی بودن اجتماع مزبور و خلق شدن اتش بمقتضای انچه سابقا مذکور
شد بعلاوه احادیث معراج و سایر اخبار بلکه ایات قرانیه نیز بلکه ضرورت مذهب پس بدانکه اختلاف
شده است مابین علماء اعلام که کسی که ولایت انجناب را داشته باشد از عذاب نجات می یابد هر چند اتیان
باعمال قبیحه نموده باشد یا انکه فساق و فجره معذب باعمال سیئه و لو فی الجملة و حق در مقام قول
ثانی است هر چند ممکن است جمع او در قسم اول بطریقی که انشاء الله ذکر خواهیم کرد و ما چون بیان کردیم
سر حکم اجتماع را از برای این مطلب نیز شرح لطیفی مناسب باشد ناچار باید بیان شود و کلام شیخ مرحوم قدس سره

نیز از اینجا معلوم شد [illegible]

دلالت دارد بر اینکه نجات و توقف ان بر جمیع انچه ذکر نموده از اعتقادات و ملازمت تقوی و غیر اینها از خیرهائی
که از صفات شیعه مخلصین و مؤمنین کاملین انچنانکه فی الحقیقة اعز از کبریت احمر و این کلام نیز در او
نظر و تامل است زیرا که نجات از مخلصین از این طایفه و نیست ای از فساق بلی فساقی که جد و جهد نمودند در فسق
و فجور و عصیان و در این اعمال ناشایسته بسر حد نهایت رسیدند و بتطهیرات از مطهرات دنیا از مصائب
دنیا و اعمال صالحه و توبه و شدت معاش و نزع و عذاب برزخ نشده و ادراک عفو و شفاعت نبی مختار
و سایر شفعا را ننموده بنا هست که داخل می شوند در اتش تا اینکه پاک و پاکیزه شوند و پس از ان خارج
میشوند و داخل جنت میشوند برحمت خداوند متعال و شفاعت ائمه اطهار علیهم السلام نه اینکه فی الحقیقه
نجات از نار توقف دارد بر جمیع مذکورات و اختصاص دارد بشیعیان کاملین کما اینکه اعتقاد کرده است او را
شیخ مرحوم زیرا که این مطلب در این عقیده باطل است بملاحظه اخبار کثیره بلکه بضرورت مذهب و هم چنین
قول باینکه نجات منوط بمحبت است مطلقا هر چند منتهی شود در فسوق و عصیان منتهای ان هم چنانکه اعتقاد
کرده اند او را جمعی از علما پس او هم نیز باطل است و این دو قول در حقیقت در کمال افراط و تفریط است و بمقتضای
خیر الامور اوسطها سواء طریق و وسط ان انسب است و اعتقاد با ان اقرب است بصواب بلی ممکن و میسر است
که بگوئیم بنظر دقت این دو قول هم راجع بقول مختار است و در حقیقت منافاتی با هم ندارند باین طریق و
بیان که فساق و فجره مادامیکه تطهیر نشوند و نگردند از کاملین داخل نمیشوند بهشت را و کسانیکه داخل
نار می شوند از دوستان انجناب در واقع داخل اتش اصلیه نمی شوند بلکه داخل در ظل ان می شوند یا
اینکه داخل شدن اینها در اتش اگر اتش اصلیه هم باشد بواسطه عذاب نیست بلکه بواسطه تطهیر است و
امثال ان لکن این کلام خلاف ظاهر قولین بلکه صریح در خلاف است چنانچه که پوشیده و مخفی نیست و لا بد است
از تنقیح مقام اولا و بیان حق نیز بانچه استفاده کردیم ما او را از دلیل عقل و حکمت متعبه و از اخبار عتره
طاهره صلوات الله علیهم اجمعین و از روشنائی انوار مطهره اینها و پس از ان تعرض هر چیز یکه ممکن است اینکه
گفته شود نسبت بهر دو قول و ادله اینها و جمع مابین اخبار و ادله متعارضه **پس میگوئیم** که بهشت خلق کرده
شده است از انوار ائمه الطاهرة و نفوس مقدسه اینها و پس از ان از انوار شیعیان و محبین اینها و کسی که دوست
باشد مر دوستان اینها را و نار خلق شده است بواسطه کفار و از بغض اینها و از جهت دشمنان ایشان و بعلت
بزرگان اینها و پس از ان بواسطه اتباع ایشان و از ظلمت کفر ایشان بتقریبی که سابقا ذکر شد و از برای هر یک
از بهشت و نار اصلی است و ظلی کسی که داخل جنت می شود مخلد در او است و کسی که در اتش است نیز مخلد است
اصل جنت از برای مخلصین از مؤمنین و اصل نار مخصوص کفار و منافقین است و ظل جنت از برای کسی
است که پست تر از مؤمنین باشد از فرق مسلمین که فساق موالین باشد و مؤمنین از اجنه و اولاد زنا
و اعراب اینها و ظل نار از برای فساق مؤمنین و فجره مسلمین است که بمطهرات دنیوی از قبیل بلاء در دنیا و

وصدمها و زان پاک نشده باشد که این فرقه را داخل در آتش میکنند و بعد از آن بیرون میآورند ایشان را و داخل
در جنت خود شان مینمایند و در اخبار این فرقه را تعبیر نموده‌اند باهل الطبقة العلیا از سایر طبقات جهنم پس
چاره نیست از داخل شدن ایشان بهشت را مگر بتطهیر کردن ایشان تا اینکه اهلیت بهم رسانند مصاحبت اخیار و معاشرت
حور حسان را و دور افتادن از شر و دشمنان خدا وند و اما کفار پس داخل میشوند در آتش اصلیه بعد از
تمییز طینت مؤمنین از ایشان و جزا دادن ایشان را بواسطه اعمال الصالحه که از ایشان سر زده و بر دستهای ایشان
جاری شده از برکت مجاورت با مؤمنین در دنیا از وسعت و دولت و راحت و سایر نعمتهای دنیوی و اسنای (?)
نزع ایشان پس از آن عطا مینمایند جزای اعمال الصالحه ایشان را و مقامات ایشان در بهشت بمؤمنین بواسطه
آنکه در حقیقت این اعمال از مؤمنین است و از طینات ایشان و جاری شده بر دست ایشان بمقتضای کسب و دست
کرده شدنی داده است ایشان را بسبب خلط و مزج شدن طینت علیین و سجین از جهت حکمتی که حکیم علی الاطلاق
عالم با آن بوده کما اینکه معصیتهائی که از مؤمنین سر میزند در حقیقت از کفار است بمقتضای خلط و مزج
این دو طینت و جمیع اینها مقرون بعدل و حکمت است و خلاف این منافی با عدل و حکمت میباشد چنانچه مخفی و
پوشیده نیست بر اهل اشاره و صاحبان عقل پس مؤمنین داخل در بهشت می شوند یا اولا و بالذات
یا بعد از تطهیر ایشان در دنیا یا در آخرت بسختی کردن اهوال محشر بر ایشان یا بطلان (?) و پس از آن مخلد در
بهشتند و جمیع کفار داخل در آتش میشوند و مخلدند در آن یا اولا و بالذات یا بعد از جزا دادن اعمال
صالحه ایشان در دنیا اگر حسنات ایشان است و گاهی میشود که بعضی کفار معذب باتش نمیشوند بواسطه بعضی
صفاتیکه در ایشان هست از قبیل سخاوت کامله و عدالت تامه و امور دیگر که سابقا اشاره بآنها شد
ولکن با عدم معذب بودن ایشان مخلدند در آتش ابدا اگرچه در واقع همان خلودی که از برای ایشان حاصل
است و حشرشان با دشمنان خدا خود فی نفسه عذابی است شدید بلکه بنظر اهل نظر این نوع از عذاب
سخت تر است از همه اقسام عذابها تامل کن در فقرات دعای کمیل و غیر آن که چگونه استعاذه فرموده است
جناب امیرالمؤمنین ع بخدای خود از حشر با شیاطین و دشمنان خدا و اضطراب فرموده در این نوع از عذاب
و از فراق احبه و دوستان خود بلکه در فقرات همان دعا است اینکه آن حضرت تسلیم بر عذاب نموده و لی
اظهار عدم صبر بر فراق کرده نعوذ بالله منها پس حاصل آن است که نصیب مؤمن از آتش آنچیزیست که در
دنیا باو رسیده و مصیبتهائی است که باو وارد آمده از شدت تبها که عارض او شده و صعوبتها
که باو مبتلا شده و اهوال محشر و عذاب برزخ و شدت موت و مشقتها و بلاها و فی الحقیقه ناری از برای
مؤمن نیست نه در دنیا و نه در آخرت بلکه دنیا زندانیست از برای او و اسباب تالم او است و راحت او
بخروج از دنیا است و نصیب کافر از بهشت نعمتهای دنیاست و الا در واقع بهشتی از برای او نیست پس
اخباریکه دلالت دارد بر اینکه محبین معذب باتش نیستند محمول است بر کامل از عذاب یا اینکه محب محمول است بر محبت

کامله

کامله بواسطه آنکه محبت کامله مستفاد میشود از لفظ مطلق محبت یا آنکه معذب نبودن ایشان حمل شده است بعدم
معذب بودن ایشان باتش اصلیه پس بنا بر این مغرور نشوند مردم باینکه ما محبت امیرالمؤمنین و اولاد انجاب
علیهم السلام را داریم خلاق عالم ما را عذاب نمیفرماید زیرا که اولا مراد از محبت غیر از آنست که کسی بخود
ببندد بلکه از برای او علامات نسبت و آثاری است که شمار که بتفصیل ایشان ذکر خواهد شد و مطالب
ایشان و ثانیا تا تطهیر نشوند بمطهرات دنیا یا آخرت و قابلیت بهشت بهم نرسانند ابدا ایشان را از نعمتهای
بهشت نصیبی نخواهند عطا فرمود و مطهرات ایشان یا ابتلاء ببلاهای دنیا است چنانچه مذکور شد
یا بسوزاندن ایشان است بظل آتش اصلیه و همچنین مؤمنین نباید که این قسم از ابتلاها را اسباب قهر خداوند
رؤف بدانند و باعث سستی و خواری خود قرار دهند زیرا که اینها اظهار شفقت و رحمت و
مهربانی و التفات نسبت بمؤمنین تا اینکه قابلیت بهم رسانند بهشت را و پاک و پاکیزه شوند از بعضی امور دی
که سزاوار نبوده مرتکب شوند یا بواسطه اینکه درجات ایشان زیاده گردد از آنچه موجود بوده و امثال
اینها از چیزهائی که در علم حکیم خداوند مکنون است و ما را علمی بآنها نیست و این بعینه مثل پدر مهربانیست
که مینشاند عزیزترین اولاد خود را باید دواهای تلخ و ناگوار بواسطه اصلاح مرض او و از جهت امریکه
عظیم تر از آنست که صحت بدن او باشد و بسا باشد که بعضی حجامت مینماید او را بسبب این مطلب بلکه
زیاده تر از اینهم رضا میشود و بعضی از این مبتلا مینماید او را مثل قطع کردن بعضی از اعضای او را
مثل دست و پای او بملاحظه اینکه سرایت نکند از مرض در زیاده بر اعضائیکه از مرض در او بوده یا
از بسر هلاکت او از جهت مرض موجود در او و مکرر ضرب شدیدی از او صادر میشود نسبت بولد عزیز
بواسطه تعلیم احکام یا آداب کما اینکه اینها هیچیک منافاتی ندارند با شفقت که در مرضعیت والد پس تطهیر
کردن خلاق عالم مؤمنین را بنوعی از ابتلاء دنیوی و اخروی بمقتضای لطف و محبتهای شفقت است و در این
مقام مناسبست که حدیث شریفی که ما از تو ان اکتفا نمودن باین است که ذکر شده است در تفسیر امام همام
حضرت حسن بن علی العسکری علیهما السلام در تفسیر آیه و انی هذا بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک
اصحاب النار هم فیها خالدون که امام علیه السلام فرموده که سیئه محیطه آن سیئه است که بیرون برد او را از دین
خدا و سلب کند او را از ولایت او و ایمن گرداند او را از غضب جبار و این سیئه نیست مگر شرک بخداوند و
کفر باو و کفر بنبوة محمد ص و کفر بولایت علی بن ابیطالب ع و هریک از اینها سیئه هستند
که احاطه باعمال دارند پس باطل مینمایند اعمال او را و بعضی بود منکر آنند که اولا و بالذات متحمل ایشان شد
بمرتبتی اولی و انسب خواهد بود و اشخاصی که مرتکب این اعمال گردند اصحاب آتش خواهند بود در حالتیکه
مخلدند در آن و ابدا خلاصی از برای ایشان نخواهد بود بعد از ذکر این حدیث فرمودند که پیغمبر خدا محمد
مصطفی ص فرمودند که ولایت علی بن ابیطالب حسنه ایست که ضرر نمیرساند با آن هیچ سیئه از سیئات هر چند بسیار

[illegible]

[illegible]

عظیم

عظیم باشد مگر انچه ذکر میرسد باهل ولایت محبت محبان محمد از دنیا و بعض عقاب اخرت و غرض از انها هم بدست مکر
بواسطهٔ تطهیر ایشان از معاصی است که بشفاعت شفعاء و موالی اهل بیت طاهره ان مؤمن موفق میشود و بدرستیکه
ولایت و محبت امیر المؤمنین علی ع و مخالفت انجناب سیئه ایست که با ان سیئه نفعی نمی بخشد هیچ حسنه از حسنات اولو السیئه
برسد در مقام طاعت و توقان مگر از نفعی که عاید بایشان شود بواسطهٔ طاعات در دنیا کر نعمت دنیوی
باشد از صحت بدن و وسعت رزق و اولاد و دوستان بعضیها و پس از ان بر منکر ولایت ایشان از در اخرت و در انجا
نمیباشد از برای ایشان مگر عذاب دائمی که هرگز خلاصی از برای ایشان نیست بعد از ان فرمودند بدرستیکه کسیکه
انکار کند ولایت علی بن ابی طالب را نمی بیند بهشت را ابداً مگر با بمقامیکه باو بنمایند که اگر ولایت
انجناب را داشتی مقام از برای او ثابت بود و این مکان از برای او حاصل بود تا اینکه موجب حسرت و
ندامت و کرب او گردد و کسیکه ولایت انجناب را داشته باشد و بری باشد از دشمنان انجناب و متولی اولیاء
او را داشته باشد ابداً اتش را نمی بیند مگر انچه را باو بنمایند و بگویند که اگر بر غیر از این اعتقاد بودی
این نوع از عذاب از برای تو حاصل بود و سوی این قسم از مشاهده مباشرت نمیکند مؤمن جهنم را هر چند
اسراف در معصیت کرده باشد بر نفس خود سوای کفر بخدا و شرک باو مگر اینکه داخل شود در جهنم بواسطهٔ
تنظیف خود بجهت کینه دو متاذی بوده و پاک میکند او را حرارتی که پاک میکند حمام نجاست بدن او را و بعد از
ان بشفاعت موالی خود نقل میشود از جهنم بسوی بهشت بعد از ان جناب ختمی مآب فرمودند بپرهیزید ای
گروه شیعه پس بدرستیکه بهشت فوت نمیشود از شما و اگر باز دارد شما را از بهشت قبایح اعمال شما پس
باز کشت کنید بسوی ان شخصی عرض کرد در خدمت انحضرت که یا رسول الله ایا داخل میشود در جهنم احدی
از دوستان شما و دوستان علی بن ابی طالب فرمودند کسی که نجس کند نفس خود را بمخالفت محمد و علی و واقع
سازد محرمات را و ظلم نماید مؤمنین و مؤمنات را و مخالفت نماید رسوم شرع اقدس را میاید در روز
قیامت نجس و بد بو پس میفرمایند محمد و علی ای فلان تو نجس و بد بوی میباشی و قابلیت نداری مرافقت
و مصاحبت اخیار را و معانقه حوریان را و ملائکه خدا را که مقربند نزد او و نباید اقامه نمائی در
این مقام و داخل بهشت نشوی مگر اینکه پاکیزه شوی از گناهان خود بعد از ان داخل در طبقه اول از جهنم
مینمایند او را پس عذاب مینمایند او را ببعضی از گناهانیکه از او سرزده و حالات ایشان مختلف است در
تطهیر از گناهان و بعضی از ایشان پاک و پاکیزه میشوند بشدائد محشر و اهوال قیامت و انچه در دنیا بایشان رسیده
و برخی از ایشان گناهان کمتر داشته اند نسبت بفرقه اولی تطهیر ایشان حاصل میشود بشدائد و همومی که از سلاطین
بایشان رسیده و از ظلمی که از سایر اهل ظلم بایشان صادر گردیده و غیر ایشان از افات و سوی در بدن ایشان یا
بدنشان و این طایفه زمانیکه وارد قبر خود میشوند طاهر از ذنوب خود میباشند و گروهی بسبب موت پاکیزه
از گناه میشوند اگر چیزی دیگر باقی نماند نزع را تا قبر گرایشان شدید مینمایند تا اینکه کفاره گناهان ایشان

گردد

گردد و اگر زیاده باشد بوحشت قبر کفاره میشود و اگر گناهان او زیاده بر اینها باشد و عظیم تر باشد در محشر
پاکیزه مینمایند او را بشدائد قیامت و اگر زیاده بر ان باشد در طبقه اول از جهنم او را تطهیر مینمایند
و این فرقه اخیره سخت تر است عذاب ایشان از سایر فرق و از دوستان ما کسانی هستند که عذاب ایشان زیاده بر ان
فرقه باشد و گناهان ایشان بیشتر باشد نیستند ایشان شیعیان ما و سزاوار نیست که کسی ایشان را شیعه بنامد بلکه این
فرقه محبین ما هستند و دوست دارند دوستان ما را و دشمن دارند دشمنان ما را شیعیان ما کسانی هستند که از شیعیان
ما متولد باشند و متابعت نمایند اثار ما را و اقتدا کنند اعمال ما را و چون انجناب صلوات الله علیه کلام
را باینجا رسانیدند ساکت شدند و بعد از ان فرمایشات مطوله فرمودند که حاصل ایشان فرق ما بین شیعه
و موالی بوده و ما از جهت طول کشیدن مطلب که مقتضی کتاب نیست متعرض ایشان نشدیم اگر چه در اینجا بیان
شد کفایت است در مقام از برای اشخاصی که طالب بصیرت و ارشاد اند و لکن تامل در منطوق فرمایش انجناب
و فحوای کلام و قبول زان و اشارات و رموزی که در ضمن انست سزاوار است و اکثر مطالبی که متعرض شدیم
استنباط از همین خبر بوده **تنبیه** بدان بدرستیکه تطهیر کردن خداوند بندگان خود را از ابتلاءها
دنیوی و امراض و شدائد در دنیا از برای اشخاصی است که فی الحقیقه معصیت کرده باشند و اما دوستان
خداوند و اولیائی که ابدا معصیتی از برای ایشان نبوده ابداً یا اینکه معصیت از برای ایشان حاصل بوده و محو
شده پس مزد ایشان در صبر بر بلاها رفع درجات و زیادتی در مقامات ایشان است زیرا که وارد ساختن خداوند
المهای نسبتا بر بنده خود بدون عوضی قبیح است از حکیم پس تطهیر بلاها و مشقتها منفک از
اجر و رفع درجه نمیشود در حینی که صبر نماید پس اینها و جهت البته را او خواهد بود شاهد بر این انکه
روایت شده است که عیادت فرمود امیر مؤمنان سلمان فارسی را در زمان مرض او و فرمودند باو که ای بنده
خدا در چه حال صبح کردی از علت مرض خود عرض کرد یا علی حمد میکنم خداوند را بسیار و شکایت میکنم بسوی
او از بسیاری درد و شدت فرمودند جزع مکن ای بنده خدا پس نیست احدی از افراد شیعیان ما که بر بدنش درد
و وجعی وارد شود مگر بسبب گناهی که در سابق از او بروز کرده و این درد و محنت سبب تطهیر او است سلمان
عرض کرد که پس اگر امر چنین است که فرمودید و حال انکه امر از قراری است که ذکر شد پس نیست از برای ما در چیزی
از این دردی سوای تطهیر حضرت فرمودند ای سلمان بدرستیکه از برای شما اجر است بسبب صبر کردن بر او و تضرع
بسوی خداوند و غراست دعا از او و بسبب اینها مینویسد از برای شما حسنات و بلند میکند از برای شما درجات
و اما وجع خاص پس از نیست مگر تطهیر و کفاره از گناهان پس بوسید سلمان ما بین هر دو چشمان او را
گریه کرد و عرض کرد یا علی که تمیز میداد از برای ما این مطالب را اگر وجود مقدس تو نبود و تمام این مطلب را
نفهمید پس بدانکه ممکن است استدلال کردن بر عذاب نکردن محب علی بن ابی طالب علیه السلام را باتش جهنم
امری که بسیاری از ایشان قواعد کلیه است و بعضی دیگر ادله مخصوصه اول قاعده نفی استوست و این قاعده مقتضی

حکم عقل و شرع هم روا است و تفصیلا آن بسیار است و لی چیزیکه در این مقام مناسب باشد و بحال عوام انفع
باشد ترک تفصیل آن و اکتفا نمودن ببیان اجمالی آنست و آن این است که تسویه ما بین مستحق و غیر مستحق قبیح
است عقلا و همچنین است تسویه ما بین فاضل و مفضول باین معنی که هرگاه دو نفر باشند و یکی از آنها اطاعت
نموده مولای خود را و دوستی داشته باشد و دشمن مولای خود را دشمن داشته و در مقام اطاعت بندگی با صدمات
بسیار و مشقتهای بیشمار و صدمات بی اندازه کشیده و دیگری مدة العمر خود مخالفت مولای خود را نموده
و بمقتضای خواهش نفس خود عمل نموده و هر چه اراده او تعلق گرفته از محرمات و منکرات بجا آورده و با دوست
مولای خود دشمنی کرده و با دشمنان او دوستی کرده و تعبدا لله مولی این دو نفر را در یک مرتبه قرار
دهد و ترجیح ما بین آنها ندهد هر آینه قبیح است عقلا و عقلا او را مذمت می کنند پس حکیم علی الاطلاق که
خالق عقل و جهل است و آفریننده کافر و مؤمن است چگونه مساوی قرار دهد مؤمن و کافر و محب و
مبغض را و علاوه بر حکم عقل تصریح آیات و اخبار است در این تسویه ما بین آنها نیست از جمله اینکه خلاق
عالم در کتاب مجید فرموده افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون خداوند مجید استفهام تقریری میفرماید
که آیا شما هیچ گمان می کنید که مؤمن و کافر مثل هم میباشند در رتبه و در استحقاق عقاب نه چنین است بلکه
تسویه ما بین آنها البته نخواهد بود و از جمله آنها قول او است عز اسمه لا یستوی اصحاب النار و اصحاب
الجنة یعنی مساوی نیستند مؤمن و کافر در استحقاق جنت و نار بلکه بهشتیها اهلی است غیر از اهل آتش و هم
چنین اند اهل جهنم که از برای آنها اهلی است که استحقاق بهشت ندارند و غرض از بیان این آیات نه این است
که باید اعتقاد کنید تعبدا باین مطلب بلکه مقتضای حکم عقل و مؤدای قضایا سلیمه این است پس ثابت و محقق شد
که بر خداوند قبیح است مساوی قرار دادن مؤمن و فاسق را در مرتبه و از برای هر یک از آنها مقامی است علیحده
و بیان فرموده مقام هر یک را خداوند در کتاب مجید خود و تفصیل داده مراتب آنها را بقول خود که اما الذین
امنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات المأوی نزلا بما کانوا یعملون تفسیر ظاهری آن این است که اشخاصی که ایمان
آورده و اعمال صالحه را مرتکب شدند و افعال قبیحه از آنها سر نزده پس از برای آنها است منزل و مکان بهشتها
جزای اعمالیکه از او سر زده در دنیا و مقام فاسق فرموده که و اما الذین فسقوا فماویهم النار کلما ارادوا ان
یخرجوا منها اعیدوا فیها و قیل لهم ذوقوا عذاب النار التی کنتم بها تکذبون یعنی اما آن کسانیکه فاسق شده
اند و اعمال قبیحه از آنها سر زده و مخالفت خدای را کرده پس مکان آنها در آتش است هر زمانیکه اراده می کنند اینکه
بیرون بیایند چون مختار نیستند بر میگردانند آنها را و میگویند بآنها بچشید عذاب آتش را چنانکه تکذیب
مینمودید پس آیه شریفه صریحند باینکه مؤمنین نازل میشوند بهشت را در درجات آن و فاسقین که خارج از
ایمان نباشند بسبب فسق و فجور مأوای آنها آتش است و حالتیکه بیرون نمی آیند از آن آتش و در عیون
چند از حضرت رضا علیه السلام از آباء کرام خود از رسول خدا در تفسیر آیه شریفه لا یستوی الخ مرویست که فرمودند اصحاب

جنت که خداوند در آیه شریفه ذکر فرموده کسانی هستند که اطاعت کنند مرا و تسلیم گردند ولایت علی بن ابی
طالب ع را بعد از من و اقرار کنند امامت او را و اصحاب نار کسانی هستند که از ولایت آنجناب رو
گردانیده باشند و نقض عهد نموده و مقاتله نمایند با او بعد از من و حاصل جمیع آنچه ذکر شد از آیات
و اخبار در عذاب نکردن محبین است الا لازم میاید مساوی بودن محب و مبغض و مسلم و کافر و آن باطل است
بتفصیلیکه مذکور شد و مؤید این است آنچه که امیر مؤمنان علیه السلام بخدای خود در دعای کمیل عرض میکند
باین مضمون که یقین میدانم و قاطع هستم باینکه اگر حکم تو تعلق نگرفته بود بر اینکه منکرین خود را عذاب
فرمائی و دشمنانت را مخلد نمائی هر آینه آتش جهنم را سرد و سالم میفرمودی لکن قسم خوردی بر اینکه مملو
نمائی آن را از کافرین و خاص کنی تا آخر دعا و ملخص آنچه که ذکر فرموده در این فقرات این است که چون حکمت تو
تعلق گرفته بر اینکه آتش را خلق فرمائی و خلق نمودی و قسم خوردی که پر نمائی آن را از کفار و داخل کنی آنها را
در آن و لازم این است که مؤمنین را داخل نفرمائی و آنها را عذاب ننمائی و الا لازم میاید مساوی بودن
کافر با مؤمن و تو نفی کردی این را در کتاب مجید و فرقان حمید خود و ثمرات این مسئله بسیار است و فروع
او هم زیاد است و لیکن چون وضع رساله بر اختصار شده تفصیل آنها مناسبتی ندارد دوم از قواعد
که موجب امیدواری بندگان است این است که عقل قاطع حکم میکند بر اینکه مولا هرگاه دوستی و دشمنی
داشته باشد عملی از او سر نمیزند که خوشنودی دشمنش در آن باشد و تکدر دوستش از آن حاصل آید
بلکه خشنودی دوست را مقدم میدارد بر دشمن و مقتضای این قاعده این است که مولای حقیقی که خدا تعالی
باشد نباید عذاب نفرماید مؤمنین از بندگان خود را زیرا که اگر عذاب ننماید و ترحم فرماید دوست او خشنود
میشود که حبیب خود پیغمبر امی باشد و اگر عذاب نماید آنها را دشمنش که شیطان رجیم باشد خشنود میگردد
و البته خشنودی حبیب خود را مقدم میدارد پس لازم است بر ذات احدیتش اینکه مؤمنین را داخل جنت نماید
و آنها را عذاب نفرماید و بیان این قاعده را فرموده است حضرت سید الساجدین زین العابدین علیه السلام در
دعای ابو حمزه ثمالی که در اسحار ماه مبارک رمضان خوانده میشود و در آن است باین مضمون که الهی اگر داخل نمائی
مرا در آتش پس آن سرور دشمن تو است و اگر داخل فرمائی مرا در بهشت پس در آن سرور پیغمبر تست و من قسم می
خورم بخدا که سرور نبی تو بهتر است نزد تو از سرور دشمن تو پس تامل نما که چگونه آن جناب استدلال نموده
باین قاعده بقسمیکه تاکید فرموده و قسم یاد کرده بر آن و لکن در کلام آنجناب اشاره است بسوی مرتبه
اعتراف بتقصیر و باینکه مستحق آتش هستم و آتش نزدیکتر است بمن از بهشت چون که دلیل دخول نار را بیان نموده
و باینکه اگر تفضل فرمائی از برکت پیغمبر و خشنودی او است و نیز اشاره است باینکه بنده باید ما بین خوف
و رجا باشد و در یکی از آنها زیاده بر دیگری نباشد و این منافاتی ندارد با اینکه بنده قطع داشته باشد
بدخول جنت زیرا که مقام تادیب عین همین است و طریقه بندگی چنین است علاوه بر اینکه بهشت را هم مقامات کثیره

دو دعای ابی اندازه هست و مسئله خوف و رجا ان شاء الله بتفصیل ذکر خواهیم نمود و نیز اشاره است باینکه بندگان از
خداوند قهار نباید ایمن باشند از مکر خداوند و خالق ارحم چند دیگر این صفت منقصت ایمان مقصود نمود حالات
غیر مرضیه است و سبب آن یکی از چند امر است که هر یک از دیگری بحسب حالت خود بدتر است و آن امور یا کفر است
که منکر خداوند یا منکر معاد و حشر و نشر باشد یا جهل است یا غرور است یا عجب و تفصیل هر یک در محل خود
ذکر خواهد شد و علی سبیل الاجمال جمیع این امور طریق هستند بسوی هلاکت عبد و سبیل اند بسوی
او و اخبار و آیاتی که دلالت دارند بر مطلب بسیار است و بحد استفاضه رسیده از آنجمله است قوله تعالی فلا
یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمی باشند بندگان از مکر خداوند مگر طایفه که خسران از برای
ایشان است بواسطه ایمن بودن ایشان و بتواتر ثابت شده اینکه جمیع انبیا و اولیا و ملائکه مقربین خداوند خائف
بودند از مکر خداوند و از جمله اخبار متواتره است آنکه روایت شده است چونکه صادر کردید از شیطان رجیم لعین
آنچه صادر شد و کردید از جمله مردودین گریه کردند جبرئیل و میکائیل که مقرب ترین ملائکه بودند خطاب
مستطاب از جانب خداوند وحی بایشان رسید که چه چیز شما را بگریه انداخت عرض کردند الهنا و سیدنا ما ترسیم
از امتحان کردن تو ما را و مبتلا نمودن ما و ایمن از مکر تو و ابتلاء تو نیستیم از اینجهت خوف بر ما غلبه نموده
و باعث گریه ما شده خطاب رسید از جانب خدای تعالی که ای دو ملک مقرب من باید همیشه باین صفت و لا یزال
پیراهون این خصلت باشید و علی الدوام باید ایمن نباشید از مکر من و نیز روایت شده است که پیغمبر و جبرئیل
در زمانی گریه کردند خداوند علی اعلا وحی کرد بسوی ایشان که چه چیز باعث گریه شما میباشد و حال آنکه ایمن
کردانیدم شما را عرض کردند الهنا و سیدنا کیست که ایمن باشد از مکر تو و بعضی از علمای اعلام ذکر کرده اند که شاید
جهت عدم ایمن بودن ایشان با وجود اینکه خداوند بایشان فرمود که من شما را ایمن کردم این باشد که احتمال داده اند از
اینکه مقصود خداوند در قول او که فرمود من شما را ایمن گردانیدم امتحان و ابتلا باشد یا بواسطه اینکه خلاق
عالم بفهمانند بایشان که وقتی که ساکن شد خوف ایشان و برطرف شد اضطراب ایشان ظاهر شود که ایشان ایمن بودند از
مکر خداوند و وفا بقول خود ننمودند شاهد بر این آنکه چون حضرت خلیل الرحمن را در آتش افکندند گفت
کفایت میکند مرا خدا ایمن و استعانت از غیر او نمی جویم چون این دعا بسیار بزرگ را نمود که در معنی عدم اعتنا
بما سوی الله بوده امتحان فرمود خداوند او را باین طریق که امین وحی خود جبرئیل را فرستاد بسوی او پس جبرئیل
رسید بآن حضرت و عرض کرد یا نبی الله آیا تو را حاجتی هست فرمود حاجت دارم اما حاجت بسوی تو ندارم
عرض کرد پس خواهش نما و طلب کن حاجت خود را از آنکه محتاج باو میباشد فرمود علم او بحالت من کفایت از
سؤال من میکند و محتاج بسؤال نیست و از اینجهت بود که خداوند وصف فرموده او را در کتاب مجید خود بقول
سبحانه و ابراهیم الذی وفی یعنی ابراهیم آنچنان بنده بود که در مقام بندگی ثابت قدم بوده و وفا بعهد خود کرد
کما اینکه حضرت کلیم الله از ترس امتحان خداوند و مکر او چون مشاهده نمود سحر سحره را در باطن فی الجمله خوف

از برای او ظاهر شد بتفصیلی که در کتب مفصله مرقوم است حاصل کلام اینکه ایمن از مکر خداوند از جمله مطالب
بزرگ و از گناهان کبیره است و تمام قریب بتفصیل آن در فصل علیحده ذکر خواهد شد سیم از قواعدی که
فی الجمله اسباب رجا عباد است این است که خداوند وعده فرموده در کتاب مجید خود به پیغمبر مکرم که آنقدر عطا
فرماید باو در قیامت که خشنود شود و حال اینکه آنجناب ابدا راضی نخواهد شد بعذاب کردن محبین خود
و معذب بودن اشخاصی که ولایت عترت طاهره آنجناب را دارند باتش جهنم هر چند عاصی باشند خدای
خود را این است که مفاد کلام حضرت سید الساجدین زین العابدین ع در دعای روزهای ماه مبارک
رمضان که عرض میکند بخدای رؤف کریم بار الها بدرستیکه تو فرمودی به پیغمبر خود و لسوف یعطیک ربک
فترضی یعنی و هر آینه زود باشد که عطا نماید پروردگار تو تو را بقسمی که خشنود کردی الهی بدرستی که
پیغمبر تو و رسول تو و حبیب تو و بهترین خلق تو راضی نخواهد شد باینکه عذاب فرمائی باتش احدی
از امت او را بسبب قبول ولایت ایشان پیغمبر تو را و دوست داشتن ائمه طاهرین که از اهل بیت آنجناب اند
هر چند از گناهکاران و مستحق آتش جهنم باشند پس پناه ده مرا از جهنم و عذاب آن و ببخشا مرا بمحمد و آل
محمد ع ای بهترین رحم کنندها چهارم از اسباب امیدواری امت مرحومه اخبار و نصوص صحیحه
است که دلالت میکند بر اینکه ولایت علی بن ابی طالب ع حصنی است که هر که داخل در آن حصن شود ایمن از
آتش است از آنجمله آنکه روایت شده است در امالی از مجالس صدوق علیه الرحمه باسناد از حضرت علی بن موسی
الرضا علیه السلم از پدر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر از پدر بزرگوارش حضرت جعفر بن محمد از حضرت محمد بن علی
از حضرت علی بن الحسین از حضرت حسین بن علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیهم السلم از رسول خدا صلی الله
علیه و آله از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم که ثبت است در آن اینکه خداوند میفرماید ولایت
علی بن ابی طالب حصن من است و محل پناه من است هر که داخل در حصن من شود ایمن از نار است و باین مضمون
روایت شده است در عیون و در معانی الاخبار علی الحکی مذکور است و لیکن در آن خبر مذکور است که هر که داخل در
ولایت آنجناب شود ایمن از عذاب من است و اخبار باین مضمون بسیار است و در دو حدیثی که بحد استفاضه
رسیده باشد در عیون و توحید و ثواب الاعمال روایتی وارد شده آنکه زمانیکه ابو الحسن الرضا علیه السلم
والی نیشابور بود و اراده فرمود اینکه رحلت فرماید از آن منزل بسوی مامون اجتماع نمودند خدمت
آنجناب اصحاب حدیث و عرض کردند یا ابن رسول الله رحلت فرمودی از منزل ما و حدیثی نفرمودی ما را
حدیثی که استفاده نمائیم از تو پس آنجناب در حالتی که در عماری خود نشسته بودند سر خود را بیرون آورده
فرمودند شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که فرمود شنیدم از پدرم جعفر بن محمد ع که فرمود شنیدم
از پدرم محمد بن علی که فرمود شنیدم از پدرم علی بن الحسین که فرمود شنیدم از پدر بزرگوارم حسین بن
علی ع که فرمود شنیدم از پدرم علی بن ابی طالب علیهم السلم که فرمود شنیدم از رسول خدا ص که فرمود شنیدم

از جبرئیل که عرض کرد شنیدم از خدای عز و جل که فرمود لا اله الا الله حصن و قلعهٔ من است هر که داخل حصن
من شود ایمن از عذاب من است پس چون داخل براه افتاد فریاد کرد آن جناب با ذاکر ایمن از عذاب بودن بواسطه
حصن لا اله الا الله مشروط است بچند شرط و ولایت من از جمله از شروط است پس معلوم و محقق شد
که ولایت ائمه طاهرین موجب ایمن بودن از عذاب جهنم است و نیز در بحار روایتی نقل شده است بسند
بسیار از حضرت موسی بن جعفر از پدر بزرگوار خود از جدش از جابر بن عبد الله انصاری که گفت رسول
خدا فرمود هر اینه امید دارم از برای امت خود در دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام همانچه امید دارم در گفتن
لا اله الا الله امید دارم و مقصود از این کلام این است که حب علی بن ابی طالب ع مثل لا اله الا الله موجب
در حصن بودن و مانع بودن از عذاب و ایمن بودن از آن و معلوم و متیقن است که مراد از ولایت اقرار
بولایت آن جناب و سایر ائمه طاهرین است با محبت و دوستی ایشان همه مفترض الطاعه و رسیدگان از جانب
خداوند تعالی پس مقدم بدارد غیر ایشان را و مؤخر بدارد او را از کسی که دورتر از او و پست تر است
و غلبه بدهد او را از منصب خود و منکر [illegible] کرد و قرار بدهد [illegible]
ادعا می کند ولایت او را بلکه فی الحقیقه دشمن او است و نیز این حضرت [illegible] در توحید [illegible]
من شروطها یعنی من و ائمه [illegible] از شروط هستیم [illegible] پس حاصل کلام و مرجع آن این است که
حصن ایمان یعنی دخول در حصن توحید است و اقرار برسالت نبی و بامامت ائمه اطهار و این سه
مطلب موجب نجات است و با انکار یکی از این سه مطلب نفعی ندارد اقرار بدو تای از آنها مثلا با انکار رسالت
نفعی ندارد دخول در حصن توحید و با انکار امامت ثمری نمی بخشد داخل شدن در حصن توحید و رسالت
و همچنین با اقرار بتوحید و رسالت امامت یکی از ائمه هدی و انکار سایرین از ائمه ثمری ندارد پس [illegible]
عبادات بعد از ایمان بخدا و رسول بمقتضای نص [illegible] و معنی اقرار بامامت ایشان باشد [illegible]
مقتضای نص پیغمبر ص می باشد و در حدیث ابی [illegible] غفاری [illegible]
در بعضی فقرات اشاره بهمین مطلب بلکه صریح در آنست از جمله آنکه بامام عرض میکند که ولکم المودة الواجبة
یعنی مودت شما از امور واجبه [illegible] از شروط صحت اسلام و عبادات فرعیه [illegible]
از آنها از اجزا هستند علیحده و بجمیع آنها ثواب داده می شوند و هر یک شرطی هستند از برای دیگری [illegible]
عبادات از جمیع آنها است و در بعضی عبارات [illegible] تعبیر شده بواسطه [illegible] باین مجموع
حاصل است و در بعضی عبارات دیگر ایمان را تعبیر بیکی از آن [illegible]
تفصیلی که مذکور شد [illegible] ایمان اعمال صالحه که از آن تعبیر [illegible] معلوم میشود که اعمال
صالحه جزء ایمان [illegible] و آیات متعدده وارد است و این بواسطه این
است که نجات تام که ابدا عذابی از برای او نباشد و اصلا داخل در جهنم نشود [illegible] از برای عذاب [illegible] بواسطه تطهیر آن

ایمانی است که مقرون باعمال صالحه می باشد نه اینکه فی الحقیقه در معنا ایمان نباشد پس کسی که ایمان بخدا دارد
و تصدیق نکند رسل او را و کتب او را ایمانی از برای او نیست کسی که تصدیق رسل خداوند نموده و او
او را تصدیق نکرده او هم نیز ایمانی ندارد و نوری از برای او نیست این است که خلاق عالم فرموده در [illegible]
مبارکه [illegible] که والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی اشخاصی که کافر
شدند [illegible] دوستان طاغوت [illegible] و خداوند آنها را از نور بسوی ظلمات یعنی از نور توحید
ایمان برسالت بلکه [illegible] جمیع معلوم [illegible] و معالم شریعت از ثمره ولایت و محبت
ائمه اطهار است و [illegible] الکلمة علمنا الله معالم دیننا زیرا که جمیع احکام [illegible]
علم قرآن نزد آنها است کما اینکه کلمه توفیق بسبب موالات آنها حاصل خواهد شد و عظمت نعمت بواسطه
آنها موجود می شود و از جهت موالات آنها قبول [illegible] مفترضه یعنی عبادات فرعیه و اصلیه [illegible]
از قواعد مذکوره نصوص و اخبار است که دلالت دارند بر اینکه [illegible] استغفار می کنند از برای
محبین [illegible] ایشان بالقطع مستجاب است [illegible] خداوند و کسی که [illegible] گناهان او را [illegible]
نخواهد شد ششم از قواعد اخبار است که دلالت دارد بر اینکه حب علی بن ابی طالب ع میسوزد گناهان را
همچنانکه میسوزد آتش هیزم را و این اخبار هم بر طریقه اخبار سابقه است بلکه ابلغ از آنست هفتم اخبار
است که دلالت دارد بر اینکه کسی که دوست بدارد علی بن ابی طالب علیه السلام را و ولایت [illegible] رحم
کند خداوند او را هر چند معصیت کند خداوند او را [illegible] اخبار بکه دلالت دارد بر اینکه محب امیر المؤمنین ع
داخل میشود در بهشت و این اخبار از جمله اخبار سابقه زیادتر است هشتم اخبار است که دلالت دارد بر اینکه
ثابت نکرده خداوند محبت علی بن ابی طالب ع را در قلب احدی مگر اینکه ثابت کند از برای قدم او [illegible]
باشد در سبیل خداوند [illegible] صراط [illegible]
بر محبت علی بن ابی طالب ثابت [illegible] مذکوره [illegible] اخبار دیگر نیز [illegible] مطلب دارد و نیز [illegible]
که دلالت دارد بر اینکه خداوند نوشته است در لوح محفوظ خود از برای محب علی بن ابی طالب ع برائت از آتش
و گذشتن از صراط مثل برق جهنده و امان از عذاب و اخبار دیگر [illegible] این است که هر که دوست بدارد آنجناب را
[illegible] از برای او نخواهد شد [illegible] از برای او نصب نخواهند کرد و [illegible] داخل شود در بهشت
بدون حساب و اخبار دیگر مضمون [illegible] از جناب [illegible] دوزخ [illegible] داخل میکند در بهشت محب خود را
و در آتش مبغض خود را پس از مجموع قواعد مذکوره و تمامی اخبار قطع حاصل میشود باینکه محب علی بن ابی
طالب داخل در جهنم نخواهد شد ولکن بعد از تامل تام در قواعد مذکوره معلوم می شود که جمیع اهل نظر
در ذکر آنها منوط بقواعدی است که ذکر آنها مطلبی با وضع رساله ندارد و در نسخه اصل مرقوم است جواب
بان اولی و انسب [illegible] این است که اما قاعده اولی که قاعده نفی [illegible] باشد پس [illegible]

شایبه خلافی در او نمیرود و لیکن مساوی نبودن کافر و مؤمن فهمیده میشود که کفار خلاصی از برای ایشان نیست و مخلدند و مؤمنین خلودی از برای ایشان نیست بلکه بعد از تطهیر بیرون می‌آیند از جهنم و متنعم بنعمتهای بهشت خواهند شد و اما قاعده ثانیه که حاصلش این بود که دخول مؤمنین در جهنم باعث سرور شیطان و داخل شدن ایشان در بهشت باعث سرور پیغمبر است بتفصیلی که ذکر شد پس جواب آن این است که سرور پیغمبر باین است که تطهیر شوند باتش تا اینکه اهلیت بهم رسانند دخول جنت و مرافقت اهلش را و اینکه گران جناب و متعهد در عذاب اصلیه است بتقریبی که سابقا ذکر شد تصور نما حالت پدر بسیار مهربان نسبت باولاد خود که مسرور است باینکه قطع اعضای او بشود از جهت اصلاح مزاج و پس بعد از آن داخل جنت گردد وقتی حسن است که تطهیر شوند و قبل از آن حسنی ندارد که رسول خدا مسرور بشود و از اینجواب مشخص میشود جواب از قاعده سیم بلکه از قاعده چهارم نیز بلحاظ اینکه ایمن بودن از عذاب که حصن آن قول لا اله الا الله است بشرط ولایت عرض عذاب اصلی است و نار اصلیه نه عذابیکه از جهت تطهیر باشد بلکه تطهیر میشوند بغل آتش بعبارة اخری این نوع از عذاب که فی الحقیقه عذاب نیست بلکه تطهیر است کلا طرتو داخل شدن این حصن است در دنیا و آخرت و اما بعد از داخل شدن در آن حصن پس اهل آن سالم‌اند و ایمن‌اند از مکر و ترسی بر ایشان نیست کما اینکه حزنی از برای ایشان نخواهد بود پس همچنانکه مؤمنون و محبون در دار دنیا سالم‌اند از ضلالت خدا و نمیمیرند در گناهان ایشان را لکن تطهیر می‌نماید ایشان را بابتلاء و همچنین در آخرت نیز ایمن میباشند و سالم‌اند لکن میگذرانند ایشان را بر صراط و تطهیر میکنند ایشان را اگر اهل معصیت باشند والا رفع درجه از برای ایشان ثابت است از این جواب معلوم میشود جواب از قواعد دیگر باندک تاملی کما اینکه قول مختار و ظهور آن واضح میشود بعد از خوض در ادله طرفین والله سبحانه ولی التوفیق والصواب فی کل باب و له الحمد علی نعمائه و صلوته و سلامه علی نبیه و آله الطاهرین **تذییل** ذکر شده است در انوار نعمانیه اینکه خلاف ما بین علما واقع شده است در اینکه مؤمن فاسق داخل در آتش میشود یا نه بعد از آنکه مسلم است که مخلد نمیشوند و لکن حق در مقام این است که اخبار در این باب مختلفند کما اینکه اقوال در آن مختلف است پس در اخبار از مولای ما حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند بدرستی که از شیعیان ما کسانی هستند که درک می‌کنند شفاعت ما را بعد از آنکه سیصد هزار سال در آتش میباشند و نیز در بعض اخبار از همان جناب مرویست که فرمودند داخل نمیشوند دو نفر از شما در آتش نه بخدا قسم داخل نمیشود از شما در آتش یکنفر و بمقتضای بر این دو خبر اخبار کثیره وارد است ممکن است جمع ما بین اخبار باین نحو که حمل کنیم داخل شوندگان بر اهل کبایر از درجات ناقصه و قول آنجناب که فرمودند لا یدخل النار منکم احد بر اهل درجات کامله زیرا که بر تو معلوم شد اینکه از برای ایمان درجات بسیار میباشد والله العالم

ایمانهم

فصل اختلاف کرده‌اند علمای اعلام در اینکه بهشت و دوزخ الان خلق شده و موجود است یا اینکه خداوند ایشان را

در روز قیامت خلق میکند حق در مقام این است که الان موجود و مخلوقند فی الجمله کما اینکه از اخبار ام معتبره مستفاد میشود بلی در جزئیات آنها محل اشکال است بلکه در روایت است که خلق نشده باشد و بسبب اعمال الصالحه بندگان متجدد میشود و خلق میگردد مثلا بهشت از اعمال حسنه بندگان کیفیت صفت او زیاد میشود و آتش بواسطه خباثت افعال سیئه منافقین و فاسقین عباد حضرت منان افزوده میگردد و همچنین نسبت بجهت بعض ائمه طاهرین علیهم السلام زیاد میشود جزئیات هر یک از آنها و ظاهر این است که احدی از علمای امامیه قائل نشده باشند باینکه تاکنون خلق نشده اند مگر آنچه از مرحوم سید رضی نقل شده و نسبت باو داده شده است و لکن در کمال بعد است نسبت او اگر نسبت ثابت باشد و ظاهر میشود از صدوق مرحوم قدس سره اینکه اجماع امامیه است بر اینکه بهشت و نار الان موجودند و شبهه در آن نیست این است که در اعتقادات خود فرموده که اعتقاد ما امامیه در جنت و نار این است که هر دو مخلوق و موجودند الان و بدرستی که پیغمبر (ص) داخل در آن بهشت شده و آتش جهنم را هم مشاهده نموده در شب معراج و گفتگوی در این مسئله بسیار و قیل و قال در آن بی شمار است ولی چون مناسبتی با وضع رساله ندارد ترک آنها اولی است و کفایت میکند ترا علاوه بر اجماع آیات قرآنیه کثیره که خلاق عالم در بسیاری از مواضع آن فرموده این بهشتست که مهیا و مخلوق شده است از برای مؤمنین و این بهشتست که موجود شده از برای متقین و این جهنم است که مهیا شده است از برای کفار مثل قوله تعالی اعدت للمتقین و اعدت للذین امنوا اعدت للکافرین و غیر اینها و همچنین اکثر اخبار معراج دلالت می‌نماید بر اینکه پیغمبر (ص) داخل در بهشت شده و آتش را مشاهده نموده از جمله آنها خبریکه دلالت دارد بر اینکه آنحضرت تناول فرمود از رطب بهشت و نطفه صدیقه کبری فاطمه زهرا از آن بسته شد و اخبار کثیره نیز وارد است بر اینکه جمیع معصومین خوردند از رطب و انار آن و همچنین سایر انبیاء و اولیاء بلکه در اخبار کثیره وارد است که انعقاد نطفه امام از میوه‌های بهشت و نیز دلالت دارد بر آن اخباریکه دلالت دارند بر اینکه جنت در ماه رجب و شعبان و رمضان زینت میکنند بانواع زینتها کما اینکه در بسیاری از اخبار چنین مستفاد میشود که بهشتی که حضرت ابوالبشر و حوا در آن بودند جنت آخرت بوده و خبریکه صریح باشد در اینکه الان موجود و مخلوق است نیز وارد است و اما تعدد جزئیات آن پس دلیل آن این است که در شب معراج پیغمبر (ص) دیدند جمعی از ملائکه را که بنا میکردند قصرهای عالیه را آنجناب پرسیدند از آنها که این قصرها از برای کی میباشد عرض میکردند این یکی از برای فلان طایفه و دیگری از جهت دیگر و هکذا چنانچه در محل خود در باب اخلاق ذکر میشود انشاء الله و تتمه مطلب و اقوال در آن با ادله محول بکتب مطوله است هر که بخواهد رجوع نماید **تتمیم** بدانکه سزاوار است از برای شیعیان نمیکه چند امر که هر یک از آنها مایه اطمینان خواطر و باعث قوت قلوب ایشان است **اول** اینکه محبت ائمه طاهرین علیهم السلام بسیار عظیم است هر چند کمی از آن در کسی یافت

نشود پس هر قلبی که روشن باشد بانوار شناخت اهل بیت و صاحب آن نور محبت ایشان باشد مقدار ذره البته موجب
نجات او و باعث توفیق او میگردد و هر کسی که محبت داشته باشد دشمنان ایشان را مقدار سر سوزنی باعث
هلاکت او است و اینست معنی قول او که باعث قبول شدن طاعات و مانع از تاثیر معاصی است و موجب غفران
ایشان است و در ثانیه بعکس اینست زیرا که محبت دشمنان ایشان سبب حبط عمل و قبول نشدن عبادات است و
موجب هر شری است که نفاق باشد پس هر دو کار است و محبت ائمه طاهرین هر چند بقدر ذره باشد مثل اکسیری است که
یک ذره کیمیا از آن کوهی از آهن برنج مجموع را طلا میکند و در بحار مسطور است خبری که مسند از حذیفه
است با این مضمون که میگوید شنیدم از رسول خدا که میفرمود بدرستیکه بعضی از بندگان خداوند
کنیزی از کنیزهای او که بمیرد در قلب او مثقال حبه خردلی از محبت امیر المؤمنین مگر آنکه خدای عز و جل
داخل میکند در بهشت و اخبار باین مضمون متواتر است در وهم آنکه در بعض اخبار از پیغمبر مرویست اورا
که فرمود خداوند میفرماید هر که ایمان بمن آورده و به پیغمبر من و قبول کند ولایت علی علیه السلام را داخل
میکنم او را به بهشت تا اینکه عملی از او سر زده باشد و در کافی در آخر کتاب کفر و ایمان روایت کرده اند از علی بن
ابرهیم از یونس بن بکیر از ابی امیه یوسف بن ثابت که شنیدم از حضرت ابی عبد الله که فرمود ضرر نمیکند
با اتصاف بصفت ایمان هیچ عملی از اعمال سیئه آیا نمی بینی که خدا تعالی میفرماید که و ما منعهم ان تقبل
منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله و ماتوا و هم کافرون یعنی منع نکرد کفار را از اینکه قبول
شود انفاق کردن ایشان و صدقات را هیچ عمل بدی مگر آنکه کافر شدند بخدا و رسول و مردند در حالتی
که کافر بودند پس معلوم شد که مانع از قبول شدن ایمان نیاوردن ایشان بوده و اعمال سیئه ایشان نبوده و با
ایمان هیچ ضرری ندارد اعمال سیئه و نظیر این خبر است خبریکه منقول است از علی بن یونس از بعضی از اصحاب
خود از حضرت ابی عبد الله ع که گفت ابن ابی یعفور که حضرت کلیم الله بخضر گفت که من محروم میشوم از صحبت
تو پس وصیتی کن مرا جواب داد که ای موسی ملازم باش امری را که اگر از تو سر زد از اشیا با آن هیچ ضرر نمیرساند
بتو و بدی با او نیست چنانچه نفع نمی بخشد ترا غیر او چیزی غرض از این دو کلام نبوده جز ایمان بخدا و رسول
که ایمان هر او و در کتاب مذکور بسند دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمودند بخدا و رسول امر است
که ضرر ندارد با او هیچ عملی از اعمال سیئه و کفر بخدا و رسول مطلبی است که نفعی از برای او متصور نیست هر چند
اعمال حسنه از صاحب او ناشی شود باکرات و مرات و نیز روایت کرده اند در همان کتاب مسطور است و روایتی باینا
چند از حضرت ابی عبد الله ع که فرمودند بود امیر المؤمنین ع بسیاری از اوقات میفرمودند در بعضی از
خطب خود ایها الناس بر شما باد بملازمت دین خود و بر شما باد برعایت ایمان خود پس بدرستی که بدترین
اعمال بد از بهتر است از خیرات و حسنات در غیر آن که حالت کفر باشد زیرا که سیئات با حالت ایمان آمرزیده
میشود و حسنات در غیر آن قبول درگاه حضرت احدیت نمیگردد **مؤلف** میگوید که بلکه حسنات کفار

مقصد

مقصود نمیشود زیرا که هر چیز از او ناشی میشود سیئه محض است بواسطه خبث اصلیه که آنها مقتضای امتزاج مؤمنین
است در طینت ایشان زیرا که شرط قبول شدن را آنها مفقود است که ایمان و ولایت باشد و سیئات صادره
از عباد با حالت کفر ابدا آمرزیده نخواهد شد و حصر بخیر از اخبار مذکوره مخبر است که در بحار بسند از جابر بن
عبد الله منقول است که بودم در حضور با اهل بیت و پیغمبر ص از طرفی و علی بن ابی طالب امیر المؤمنین ع از طرف
دیگر ناگهان اقبال کرد عمر بن الخطاب و آمد در حالتی که با او مردی بود که اظهار عقل و شعور مینمود حضرت
فرمودند چه مطلبی دارد این شخص این مرد عرض کرد که یا رسول الله حکایت کرده اند از تو که فرمودی هر که
بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله داخل میشود به بهشت و حال اینکه مردم هر گاه بشنوند این مطلب را هر آینه
افراط میکنند در اعمال سیئه آیا تو فرمودی این مطلب را این حکایت صحیح دارد آن حضرت فرمودند بلی
هر گاه متمسک شوند بمحبت و ولایت او **مؤلف** میگوید که بعد از تامل در این اخبار معلوم میشود
که منتهای مطلب داخل شدن در بهشت بواسطه ایمان و ولایت تحقق این مطلب منافاتی ندارد با اینکه
در اول امر معذب باشند بطریقی مذکور در رسائل که پاک و پاکیزه شوند و پس از آن داخل شوند
در بهشت و بعض اخبار که دلالت دارد بر اینکه با ایمان ضرر ندارد هیچ قسم از اقسام اعمال سیئه نه
مقصود این است که بعد از تطهیر با وجود ایمان اعمال سیئه مانع دخول جنت نیست و باعث خلود در نار نخواهد
بود بلکه بعد دخول جنت بهترین نعمتها است که ابدا بوی ضرر از او شنیده نمیشود هر چند بعد از
عذاب باشد که از جهت تطهیر مبتلا شوند با اینکه ابتلاء در دنیا و آخرت بمطهرات منفعت خاصه بسی
وجهی ندارد و اینکه دخول جنت بواسطه ایمان است اعم از اینکه عمل صالح او کم باشد یا زیاد و هم چنین کرده اصول
کافی در باب ایمان بسند بسیاری از محمد بن زیاد منقول است که عرض کردم خدمت حضرت ابی عبد الله ع که یا
رسول الله حدیثی روایت کرده اند از برای ما که تو فرمودی هر گاه معرفت پیدا کردی ایمان از تو حاصل
آمد پس بکن هر عملیکه بخواهی فرمود بلی فرمود گفتم عرض کردم هر چند زنا کند یا دزدی از او سر زند و شرب خمر
کند فرمود انا لله و انا الیه راجعون قسم بخداوند که انصاف نکردند با ما از اینکه ما خود را عمل حسنه را
تعلیم کنیم یا تنها و بعد از آن رفع تکلیف نسبت با آن اعمال از ایشان بنمائیم بلکه فرمودیم هر گاه معرفت و ایمان حاصل
شد پس بکن آنچه بخواهی از اعمال خیر در کم و زیاد آن بدرستیکه قبول شده اعمال از تو پس بنا بر اخباری که در مقام
معارضه مثل تعارض اخبار مذکوره است در مقام دیگر علاج نمائیم یکی از وجوه مذکوره میشود اعاذنا الله
من شرور اعمالنا و انفسنا و علی الله التکلان ششم بدانکه چون در ضمن مطالب مذکوره در سابق و ابحاث
معتبره اشاره شد باینکه نعمتهای بهشت در کمال اشتداد است بر اهل آن و همچنین عذاب نار بر اهل آن و بر
بلا از آنها بر اهل خود بر سبیل استمرار است که قدرت بر تخفیف نیست پس بدانکه بدرستیکه امور آخرت امور
است جلیله و کامله بجنبی که اصلا نقص و کدورتی و امتزاج با امری از آنها نیست بخلاف امور دنیا که همه

آن امور

الم شوب بچندین قسم از اقسام کدورات و آلام از آن فان دور از ابد است پس نعمتهای آخرت از آلام و مغایر
نامه دارند با نعمتهای دنیا و آلام آن بلکه ممکن نیست که احدی از افراد ناس احساس امور آخرت نماید بحواسی که
مبتلا بدنیا هستند و ممکن نیست درک امور آخرت بعقلهای ضعیفه و آراء سخیفه افراد ناس و نیز وصف کرده
آن بلکه اعظم است از اینکه وصف کرده شود بعکس امور دنیا پس ممکن نیست اینکه کسی اهل جنت را بر بیند و نیز
خود جنت مگر اهل آن بلکه اهل مرتبه پایین تر نمی‌توانند دید از اینکه مشاهده نمایند اهل مرتبه بالا
تر از خود را مثل اینکه نور آفتاب منع میکند از اینکه کسی نظر باو نماید و حال اینکه نعمت اهل مرتبه بالا
نسبت بمرتبه پست تر از خود اشد است از نعمت آفتاب نظر کردن بان بمراتب شتی و مطالب در این باب
زیاد و لیکن منع وضع رساله ما مانع است از بسط از اجمال مطلب آنکه دار آخرت مهمانخانه ملک جلیل و دار
ضیافت مولای کریم است و ضیافت هر کس باندازه شأن و جلالت مضیف و کرامت و بزرگی میزبان است کما
اینکه سخط و غضب او نیز بهمین اندازه است و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض فنعوذ بالله من سخطه و نقمته
پس این نشأه دنیای دنی نشأه اختلاط و امتزاج است و دار آخرت دار تمیز و استیفا است نعمتهای
دنیا مشوب و مخلوط بکدورات و آلام و جمیعا ناقص و غیر خالص اند و بواسطه نقصان آنها خواص
ادراک می‌کنند آنها را و اصلا حکمت علت الحجاب از استکشاف ماهیات آنها است بواسطه کثرت لطف
خالق آنها نسبت به بندگان خود و کرامت و علت اینکه معرفت حاصل کنند و عبادت نمایند پروردگار
خود را و بشناسند معنی لذت و الم و حیوه و عقاب و نور و ظلمت و غیر اینها و استماع نمایند آنها را نیز چنانچه
خداوند تعالی قرار داده است در ما صفات و حواسی که با آنها اشباه دهیم آنها را مثل علم و گوش و چشم و دست
اعضا تا اینکه بشناسیم صفات واجب الوجود او را و سلب کنیم از او نقصها مثلا که بر ما روا است نا شنوا شوی
بواسطه امکان ما را از او سبحانه و تعالی منفی است لکن نیز بسبب شنوا ندانیم و نابینا شدن ما آخر
ما پس علم ما بواسطه صفات زائده بر حواس و سمع ما بسبب حواس و آلات است و هکذا و خداوند علی اعلا
بصیر است لکن نه بتوسط آلتی سمیع است نه بتوسط آلت سمعی عالم است نه بعلم زائد لیس کمثله شیء و هو
السمیع البصیر و همچنین سایر صفات دیگر که در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله و بالجمله
پس امور آخرت نه بقسمی است که بتوان در مقام بیان ذکر کرد سزاوار است که بندگان زیاده بر آنچه بتوانند
سعی و کوشش نمایند در تحصیل نعمتهای آن آیا است که رسول خدا فرمودند با اباذر که ای اباذر بدرستی
که از برای خدا عز و جل چند ملائکه است که از ترس خداوند علی الدوام در قیام اند و ابدا سر خود را بلند نمی
کنند تا زمان نفخه اخیره صور جمیع آنها ... کنند و گویند سبحانک و بحمدک ما عبدناک کما ینبغی لک ان نعبد
پس اگر بوده باشد از برای مردی عمل هفتاد پیغمبر هر آینه کم است عمل او از شدت آنچه در آن روز مشاهده می
کند ای اباذر اگر یک حلقه شود از غسلین در محل طلوع شمس که مشرق باشد کله مغز می‌شود از او جمیع اشخاص که

در مغرب از او می تابند و اگر زبانه بکشد جهنم زبانه کشیدنی باقی نمیماند ملک مقربی و نه نبی مرسلی مگر اینکه فریاد
میکنند در حالتیکه بزانو می‌افتند و عرض میکنند پروردگارا نفسی نفسی حتی اینکه فراموش میکند خلیل خدا
حضرت ابرهیم اسحق را و این طریق که میگوید که ای پروردگار من منم خلیل تو هستم ابرهیم پس فراموش مکن مرا ای اباذر اگر
زنی از زنهای اهل بهشت ظاهر شود از آسمان دنیا در شب تاریکی هر آینه روشن میشود زمین افضل از
روشنائی ماه در شب چهاردهم ماه و هر آینه یافت کرده میشود بوی خوش آن در جمیع روی زمین و میشوند
از بوی آن جمیع اهل زمین و اگر جامه از جامه‌های اهل بهشت پهن کرده شود مگر روز در دنیا تیره ملتفت نشود کسی
که نظر کند باو و حال اینکه طاقت ندارد دیدهای آنها **تنبیه** دلالت میکند حدیث شریف بصراحت بر فضیلت
و بر مطلب دیگر و آن افضلیت حضرت خلیل الله است بعد از پیغمبر ما بر سایر انبیاء و تاکید از آنست آنچه مقدم شد
از وصف کردن خداوند او را باوفاء بر سبیل مبالغه بحیثیتی که نمی‌بیند از ناز و نعمت دنیا در اول سن خود را آمر
نمود در دو کرد از جمیع ما سوی الله و فهمیده میشود از مطلب که آتش جهنم اشد است از آتش دنیا نعوذ بالله
منها حتی اینکه آن حضرت بعد از استکمال عمر و استکمال نفس شریفش پیر و در افتاده بر روی زانوی خود بسبب
نعره کشیدن آتش جهنم و دیدن آن و ممکن است که جهت تخصیص آن حضرت باین که هم همین باشد و این وجه دلالتی
بر افضلیت آن حضرت ندارد بر سایر انبیاء و لکن تاکید کرده میشود مقصود در مقام و در بعض اخبار
علاوه بر حضرت خلیل الله ذکر بعضی دیگر از انبیاء نیز شده است مثل حضرت شیخ الانبیاء یعقوب فراموش
میکند یوسف را با آن کثرت محبت و مهربانی که نسبت باو داشت و فریاد میکند و می‌گوید نفسی نفسی و پیغمبر ما عرض
میکند رب امتی امتی و این عنوان که پیغمبر ما عرض میکند که از نفس شریف خود گذشته و در فکر امت خود است
دلالت میکند بر افضلیت آنجناب بر سایر انبیاء و احتمال میرود که جمیع انبیاء غیر از نفس خود نکنند جز پیغمبر ما که دعا
با امت خود مینماید کما اینکه محتمل است که پیغمبر ما که دعا از برای امت میفرماید از برای جمیع انبیاء و امم آنها باشد
زیرا که جمیع آنها امت آنجناب میباشند و او است رسول بر جمیع بلکه بر اهل سموات نیز و بود پیغمبر و حال آنکه آدم
ابو البشر ما بین آب و گل بود پس کامل گردانید ملائکه را و تعلیم نمود ایشان را تسبیح خداوند و تهلیل
و تکبیر او پس تربیت داد و کامل گردانید انس و جن را بتوسط انبیاء و مرسلین بسوی ایشان در حالیکه گرفته بود
دهنده بودند از انبیاء بوجود خاتم انبیا و اخذ میکردند عهد و میثاق بر آنها با قرار کردن بر
افضلیت آنجناب و افضلیت عترة طاهرین او و نسبت بسایر انبیاء تا اینکه مبعوث شد بر مردم در ظاهر بلکه
آنجناب و اهل بیت او وسایط فیوضند بتمام نهاد در جمیع شریعتها و علمها و نعمة ایجاد و غیر اینها در جمیع
عالمهای گذشته و آینده زیرا که عالم منحصر باین عالم که مشاهده است نیست پس بدرستی که خدا تعالی که نیز بود
مخفی اراده اش تعلق گرفت بر اینکه بشناسانند خود را بصفات پس خلق فرمود خلایق را تا اینکه شناخته شود
و بشناسند او را و پیش از خلق آدم ابو البشر خلق فرموده خلقی را و بعد از آن و بعقب او خلق فرموده خداوند

هزار هزار آدم و هزار هزار عالم و بعد از آن نیز خلق میکند بعد از انقضای این عالم بواسطهٔ نکتهٔ مزبوره
و پیغمبر ما و عترت طاهرهٔ آن جناب که رسول و واسطهٔ جمیع این عوالم بودند و شفاعت کبری در جمیع
عوالم از برای ایشان خواهد بود حضرت ابی عبدالله است و کشف سرّ از اسرار خداوند زیاده بر این مناسب
مقام نیست والله تعالی الحافظ للسرّ والعلن **و بالجمله** بر اینکه تاملی کنی در رحمت آن جناب نسبت بامت
مرحومه که مهربانیش از یعقوب نسبت بیوسف زیادتر و از ابرهیم نسبت باسحق بیشتر است بواسطهٔ آنکه آتشها
گذشته اند از نور دیدگان خود و از برای فخر امت مرحومه همین بس که حضرت کلیم الله در قدمیات
موسویه عرض میکند که ای پروردگار من قرار بده مرا از امت خاتم انبیا پس خطاب مستطاب باو میرسد که
تو از امت او نمیباشی و چون شناختی منزلت آن جناب و منزلت اهل بیت عصمت و طهارت او را پس بدان که بهشت و
دوزخ و ملائکه نیز دعا می کنند مر امت آن جناب را بنجاة یافتن ایشان و گذشتن از صراط پس آتش میخواند ایشان را
بواسطهٔ اشفاق بر نفس خود زیرا که نور مؤمن غالب میشود بر آتش جهنم پس میل دارد و داعی است بسوی نجات
از جهت اشفاق بر نفس خود و همچنین ملائکه و بهشت و غرض از این اشاره بشارتست بسوی امت مرحومه
زیرا که از اسباب نجاة و موجب نجات ایشان است ایتلاف مشاهدهٔ ایشان ملائکه را که دعا می کنند در تو ایشان
خواهند گذشت از صراط مثل برق جهنده والله ولی السرائر والاسرار والهدایه فافهم راشداً مهدیاً و لا تکن
من الجاهلین و من الکافرین بنعم رحمة الله والجاحدین لنعمة الله والحمد لله رب العالمین **و بدان نیز**
بدرستی که اهوال قیامت بسیار است و نجات مؤمن از آن امور بستگی دارد و کوشش از دعا و شفاعت و اعمال صالحه
حتی اینکه هر عملی از اعمال دفع میکند هولی از قیامت را کما اینکه از برای معاصی تاثیراتی هست در دنیا نیز مجمل کلام
اینکه از برای هر یک از معاصی و طاعات تاثیرست در دنیا و آخرت و از برای طاعات تاثیرست در دفع بلیات
دنیا و اهوال آخرت و عذاب آن و همچنین معاصی موثرات است شدائد دنیا و بعذاب آخرت و اخبار در
این خصوص بسیار است در محل خود ذکر میشود تمام آن انشاء الله و لا بد است در مقام از ذکر بعضی از
آنها پس از آن اخبار بلکه مقصود است از عظم امور آخرت از جملهٔ آنها آنکه روایت شده است از جابر که سؤال کردم
از حضرت ابی جعفر عه از قول حق تعالی افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید حضرت فرمودند ای
جابر تاویل این آیهٔ شریفه این است که بدرستی که حق عز و جل هر گاه فانی کند این خلق را و فانی نماید این
عالم را و ساکن شوند اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش تجدید مینماید خداوند عالمی غیر این عالم و
تجدید نماید خلقی را از غیر اینکه مردی و زنی در میان ایشان باشد عبادت میکنند او را و موحدند و خلق می
نماید از برای ایشان زمینی غیر از این زمین که راه میروند در روی آن و آسمانی غیر از این آسمان که سایه می افکند
بایشان آیا تو خیال میکنی که خدای عز و جل همین عالم را خلق کرده آیا اعتقاد داری که خداوند خلق نکرده است
غیر از شما بشری را بلکه قسم بخدا که بدرستی که خلق کرده است خدای عز و جل هزار هزار عالم و هزار هزار

آدم و تو در آخر این عالمها و آدمها میباشی و جمیع اینها از جنس آدم و از بشر هستند و نیز روایت کرده است شیخ جلیل بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی از علی بن ابرهیم از محمد بن عیسی از یونس از مفضل بن صالح از جابر از حضرت ابی
جعفر علیه السلام که فرمود پیغمبر خدا صلعم که خبر داد مرا روح الامین بدرستیکه نیست خداوندی جز ذات او و الجبار الجود
او هر گاه بایستند خلایق و جمع شوند اولین و آخرین میآورند جهنم را در حالتیکه می کشند او را بهزار مهار
که بهر مهاری صد هزار ملک از ملائکه غلاظ و شداد موکل باشند پس اگر بواسطهٔ این نبود که خداوند مهلت داده
بقدر سال که مایل خود نگاه دارد از جهت محاسبهٔ یوم الحساب هر آینه جمیعاً هلاک می شوند پس بیرون میآید
از آن گردنی که احاطه مینماید بجمیع مردم از برّ و فاجر ایشان پس خلق نکرده خداوند خلقی را و بنده از بندگان اشرا
و نه پیغمبری مگر اینکه فریاد می کنند یا رب نفسی نفسی و تو میگوئی یا رب امتی امتی تا اینکه عرض کرد و
مردم بر صراط قائم شوند و بعضی از ایشان ثابت قدم میشوند بر روی صراط و ملائکه در گرد ایشان فریاد می
کنند یا حلیم یا کریم اعف و اصفح و عد بفضلک و سلّم الحدیث و نیز روایت شده است اینکه خدای تعالی
امر کرد که بدمند آتش جهنم را پس دمیدند در آن مدت هزار سال تا اینکه سفید شد پس از آن نیز دمیدند
هزار سال تا اینکه سرخ شد و نیز دمیدند در دفعهٔ ثالثه مدت هزار سال تا اینکه سیاه شد پس آن جهنم
که سوداء مظلمه میباشد و اگر قطره از ضریع را بریزند در تمام آبهای دنیا هر آینه میمیرند تمامی اهل آن
کند و بعضی از وادی جهنم وادی هست که او را فلق مینامند افروخته شده است بر آن هزار سال و در آن
نفس نکشیده و وقتی نفس میکشد جمیع آتش از تاثیر آن سوخته می شود و این خبر دلالت می کند بر مطلبی که سابقا
مذکور شد از اینکه روشنائی در آتش اصلا پیدا نخواهد شد و مفقود است و نیز دلالت دارد بر اینکه بعضی
از آتش محجور و بعضی دیگر را و نیز روایت کرده است شیخ صدوق علیه الرحمة علی ما حکی عنه بچند سند که منتهی
می شود بسوی عبدالرحمن بن سمره که او گفته بودیم ما خدمت رسول خدا صلعم روزی فرمودند بدرستی که دیدم
من دوش چند امر عجیبه عرض کردیم یا رسول الله چه امر عجیب مشاهده فرمودی و چه دیدی بیان فرما
از برای ما فدای تو باد نفسهای ما و اهل و عیال ما و اولاد ما فرمودند دیدم من مردی از امت خود را که آمد
او را ملک الموت که قبض روح او نماید احسان او بوالدین او آمد و مانع از قبض روح او شد و دیدم
مردی از امت خود را که مسخر شده بود براو عذاب قبر پس وضوی او آمد و مانع از عذاب شد و دیدم مردی
از امت را که در کنار گرفته بودند او را شیاطین پس آمد او را ذکر خداوند عز و جل و نجات داد او را از دست
ایشان و دیدم من مردی از امت را که در میان گرفته بودند او را ملائکه عذاب و مهیای عذاب کردن او بودند
پس نماز نیکوی او وصادر شده بود آمد و مانع شد او را از عذاب کردن ایشان و دیدم مردی از امت خود را
که بیرون آورده بود زبان خود را از شدت تشنگی از عطش و بر هر چه وارد می شد در میان حوض زیاد می شد
عطش او پس آمد او را روزهای ماه مبارک رمضان و سیراب نمود او را و دیدم مردی را از امت بر من هر دو

دست او ظلمتی و از چشمهای او ظلمتی و از اطراف او ظلمتی و از زیر پای او ظلمتی پس تمام از ظلمت احاطه نموده
بود ناگهان حج و عمره او آمدند و بیرون آوردند او را از ظلمه و داخل کردند در نور و دیدم مردی از [illegible]
امتم که هر چند تکلم مینمود با مؤمنین ایشان با او تکلم نمینمودند پس آمد صله رحم او و گفت ای معاشر
مؤمنین تکلم کنید با او زیرا که او وصل رحم نموده بعد از آن مؤمنین بنزد او آمدند و مصافحه نمودند
با او و بود با جماعت مؤمنین و دیدم مردی از امت مرحومه که در زبانهای آتش و خود را از آن دفع میکند
و صورت او پس صدقاتیکه در راه خدا داده بود آمدند و سایه شدند بر سر او و ساتر شدند بر روی او و
دیدم مردی از امت خود که فرا گرفته بود او را زبانیه جهنم از هر مکان پس آمد او را امر بمعروف و نهی از منکری
که از او سر زده بود و خلاص نمودند او را از ما بین ایشان و قرار دادند او را با ملائکه رحمت و دیدم مردی را
از امت خود که بزانو افتاده بود و ما بین او و رحمت خداوند حجابی واقع بود پس حسن خلق او آمد و گرفت دست
او را پس داخل کرد او را در رحمت خداوند و دیدم مردی از امت خود که نامه اش افتاده بود صحیفه عمل او بشمال
او پس خوف او از خداوند آمد و گرفت صحیفه او را و قرار داد در دست راست او و دیدم مردی از امت خود
که سبک بود کفه میزان اعمال حسنه او پس آمد او را افراط در عمل او و سنگین شد میزان او و دیدم مردی
از امت خود که ایستاده بود بر شفیر جهنم پس آمد او را رجای او و آنچه از مهربانی خداوند دیده بود
پس نجات داد او را از شفیر جهنم و دیدم مردی از امت خود که در آتش بود پس اشکهای چشم او که از ترس
خداوند جاری شده آمد پس بیرون آورد او را از آتش و دیدم مردی از امت خود بر صراط میلرزید چنانکه
کشتی میلرزد در روزیکه باد میشود پس آمد او را حسن ظن او بخداوند و ساکن شد ترس او و گذشت
بر صراط و دیدم مردی از امت خود که میرسید بسوی درهای بهشت و چون میرسید بسوی دری بسته میشد
عقب او پس آمد او را شهادت ان لا اله الا الله در حالتیکه براستی و درستی معتقد آن بود پس گشوده شد
از برای او درهای بهشت و داخل شد در آن و در خبر است اینکه بعد از تسلیم کردن گشودن درهای بهشت
درهای آتش را بسوی علی بن ابی طالب فرستاده میکند تا اینکه می ایستد بر عقب جهنم در حالتیکه میپرد
شرارهای آن و بلند میشود شعلهای آن و شدت مییابد حرارت آن و آنحضرت میگیرد مهار آن را پس
جهنم عرض میکند اجازه ده و واگذار مرا پس بدرستیکه خاموش کرده است نور تو شعلهای مرا آنجناب
میفرماید بجهنم قرار دار آرام بگیر ای جهنم بعد از آن میفرماید بگیر این مرد را که دشمن منست و واگذار این
را که دوست منست پس جهنم در آن روز فرمان بردارتر است نسبت بعلی بن ابی طالب از غلام یکی از شما نسبت
بمولای خود پس اگر بخواهد میبرد جهنم او را به یمین خود و اگر بخواهد میکشد او را به یسار خود و همچنین بهشت در
آن روز فرمان بردارتر است نسبت بامیر المؤمنین در آنچه امر فرماید باینها از جمیع خلایق اللهم اجعلنا
من موالیه و محبیه و ارزقنا شفاعته فی الاخرة و زیارته فی الدنیا بمحمد و عترته المعصومین تنبیه بدانکه چون

او را

خلق هم

مذکور شد که سبب داخل شدن بعضی از شیعیان در آتش با وجود اینکه از محبین میباشند تطهیر ایشانست پس باید که ذکر
شد پس معلوم باشد که جهنم دیگر از برای آنها نباشد و نکته دیگر از برای آن حاصل است و آن اینست
که شفاعت معنی ندارد و راهی از برای آن متصور نیست مگر بعد از دخول ایشان در آتش و همچنین است حال
نسبت بمحبینیکه امر کنند بانداختن او را در آتش زیرا که شفاعت نیز بعد از امر حاصل میشود تا بر حسب
خلاف نوا آمده است که در خبر وارد است که صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها قرار میگیرد ما بین هر دو
چشمهای محبینیکه امر شده باشد بانداختن او را در آتش پس سؤال مینماید از خداوند که این از جمله محبین است
و تو وعده فرمودی عذاب نکردن ایشان را پس خطاب مستطاب از دربار معدلت شعار میرسد که ای فاطمه
سبب این است که تو شفاعت نمائی و قدر و منزلت تو در نزد ایشان ثابت شود و بدانند جلالت و مرتبه
ترا **فصل** در بیان فضیلت حب ائمه طاهرین و ثمرات و فواید آن و آثار بغض ایشان و ضررهای
مترتبه بر آن بدانکه اخبار در این خصوص از حد استقصا گذشته و بسر حد تواتر رسیده بعضی از آنها سابقا
مذکور شد و از جمله آنها خبر نبوی است که در بحار الانوار نقل و روایت میکند از ابن عباس که فرمودند
ای پسر عباس قسم بآن خدائیکه مبعوث گردانید مرا به نبوت براستی و درستی بدرستیکه آتش جهنم
هر آینه سخت تر است از جهت غضب بر دشمنان علی علیه السلام از آتش بر کسی که اعتقاد نموده باینکه خداوند
دارای صاحبه و فرزندی دارد و از جمله اخبار نیز خبریست که در بحار از کتاب مستطاب وارد است از ابی حمزه از حضرت
ابی جعفر علیه السلام در تفسیر قول خلاق عالم هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من
نار فرمودند مراد خدای عز و جل فالذین کفروا کفران بولایت علی بن ابی طالب است که افکنده میشود بسوی
ایشان لباسهای از آتش و از جمله اخبار خبریست که نیز در بحار منقول است از چند کتب از عبد الرزاق از معمر
از زهری از عبید الله از ابن عباس از پیغمبر که آنجناب نظر کرد بسوی علی بن ابی طالب و فرمود که یا علی تو
سید در دنیا و سید در آخرت هر که دوست بدارد ترا پس بتحقیق که دوست داشته مرا و هر که دوست
بدارد مرا خدا او را دوست دارد و هر که دشمن داشته باشد ترا پس دشمن دارد مرا و هر که مرا دشمن دارد خدا او را [illegible]
باشد و نیز در بحار از کتاب از عمر بن الخطاب روایت کرده که بودیم ما و ما بین هر دو رسول خدا در
مسجد آنجناب در وقتیکه نماز خوانده بودند با مردم نماز ظهر را نشسته بود در محراب خود مثل ماه شب چهارده
و اصحاب گرد آنجناب بودند پس نظر کرد آنجناب بسوی آسمان و طول داد نظر کردن بسوی آن بعد از آن
نظر کرد بسوی زمین و طول داد نظر کردن را پس نظر کرد بزیر کوه و بیابان در فرمود معاشر المسلمین
شما گفته شود بخدا و نه رحم کند شما را و بدانید که در جهنم وادی هست که معروف است بوادی الضیاع
و در آن وادی چاهیست در آن چاه ماریست پس شکایت کرد جهنم از آن وادی بسوی خداوند عز و جل
و شکایت کرد آن وادی از آن چاه و شکایت کرد آن چاه از آن مار در هر روزی هفتاد مرتبه عرض کردند

خدمت آنجناب که یا رسول الله از برای چه اشخاص است اینگونه عذاب مضاعف که شکایت میکنند بعضی
از اینها از بعضی دیگر حضرت فرمودند از برای کسی که در دنیا مست در صحرای محشر حاضر شود و ملتزم
بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نشده باشد مصنف مرحوم قدس الله روحه و سره میفرمایند که وجه
اینکه آنجناب در بیان این مطلب نظر باسمان و زمین و کوه و بیابان نمود یا بواسطه این بود که منتظر
وحی الهی بود در امری یا از جهت تصور کردن نوادی و کیفیات واقعه دراز بود تا اینکه خبر دهد امتان
را یا از کثرت مهربانی که نسبت بامت داشت و شاید غیر از این دو وجه وجهی دیگر منظور نظر آنجناب بوده
که ما ملتفت بان نیستیم و بدانکه این حدیث شریف دلالت میکند بر مطالبی که سابقا مذکور شد از شدت عذاب
جهنم و استمرار آن و اشدیت عذاب مبغضین آنجناب بر جمیع کفار و نیز اشاره باین است که خلقت نار از
ظلمت بغض آنجناب است و از جمله اخبار خبریست که در همان کتاب وارد است از رباح بن نصر که شنیدم از حضرت
ابی عبدالله علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند در مکانی و اصحاب جمیعا در خدمت آنحضرت حاضر بودند
ناگهان برخواست آنجناب در حالتی که فزع و فریاد میکرد پس استقبال کردند جنازه را که چهار نفر از مردم
بر دوش میبردند فرمودند واگذارید او را چون بر زمین نهادند صورت او را برهنه کردند و فرمودند
کدام یک از شما میشناسید این مرد را امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله من میشناسم او را این مرد
بنده بنی ریاح است و هرگز استقبال نکرد مرا مگر اینکه میگفت یا علی والله من دوست میدارم ترا آنجناب
فرمودند شهادت میدهم که دوست نمیدارد ترا یا علی مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر کافر بدرستی
که مشایعت نمودند جنازه این مرد را هفتاد هزار قبیل از ملائکه و هر قبیلی از آنها هفتاد هزارند بعد از
آن پیغمبر ایشان آنجناب بیرون آوردند او را از میان تابوت او بیرون آوردند از لباسهای او و او را غسل
دادند و کفن کردند و نماز بر آن گذاردند و فرمودند از کثرت جمعیت ملائکه راهها تنگ شد و ملائکه
نکردند این کار را مگر بواسطه محبتی که این مرد بتو داشت یا علی مصنف مرحوم میفرماید که سبب برخواستن
و فزع کردن آنحضرت شاید بواسطه مشاهده کردن ملائکه و شدت ازدحام آنها بود و از ذکر تشییع غیر
اینها و ملاحظه کثرت جمعیت ایشان پس نظر و تامل نما که چه فایده از این زیاده تر متصور است از برای دوستی
امیرالمؤمنین علیه السلام که متضمن این همه تشریفات باشد و کدام عمل از اعمال مستحق این میشود بنده که این جمع
کثیر و جم غفیر از ملائکه تشییع جنازه او را بنمایند و پیغمبر صلی الله علیه و آله متوجه بغسل و تکفین او گردد و نماز بر او بخواند
پس معلوم میشود که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام شرافت دارد بر جمیع اعمال و شیخ صدوق ره نیز روایت کرده
است همین خبر را لکن بعضی تغییر از منقول او هست و مضمون آن این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود بغسل دادن و
کفن کردن او و بجامه از جامهای مبارک خود بعد از آن تشییع کردند او را با جماعت مسلمانان و در حال مرور
میشنیدند مسلمانان آواز بعضی از آنها از کثرت ملائکه و چون بمحل دفن او رسیدند فرود آمد پیغمبر در لحد

او پس روی مبارک خود را از او بر گردانید پس از آن خشت بر روی لحد او گذاشته و قبر را پوشیدند و مساوی نمودند
اصحاب عرض کردند یا رسول الله دیدیم ما ترا که روی گردانیدی ساعتی از او بعد از آن بسوی او فرمودی برادر
خبر را فرمود بلی بدرستی که دوست خداوند از دنیا رحلت کرده بود در حالتی که تشنه بود پس شتافتند
بسوی او زنهای او که از حور العین بودند بجامهای آب بهشتی و چون ولی خداوند غیور است در باره او
پس کراهت داشتم از اینکه اذیت نمایم او را بنظر کردن بزنهای او از این جهت رو گردانیدم و از جمله اخبار خبریست
که روایت شده است از شیرویه از ابن عباس که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود این است و غیر از این نیست که خلق کرده اند قطرات
نار را از بنی اسرائیل دفع کرد بواسطه سوء اعتقاد آنها به پیغمبران مرسله بر آنها و بدرستی که خدای تعالی
دفع قطرات شما را از این امت مینماید بواسطه بغض آنها نسبت بعلی بن ابی طالب علیه السلام و در روایت دیگر هست که
بعد از بیان این مطلب مردی برخواست و عرض کرد یا رسول الله آیا کسی هست که علی بن ابی طالب علیه السلام را دشمن
بدارد فرمود بلی نشستن از یاری او بغض است و مقصود اینکه دست از یاری او کشیدن بغض است
پس نظر کن و تامل نما در مضامین خبر شریف که چگونه آنجناب تهدید فرموده و تشدید نموده در این
مطلب و وعید کرده در ترک آن بجهتی که قعود و نشستن از یاری او بغض است پس بنابر این چه بسیارند
مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام زیرا که در زمان آنجناب علاوه بر اینکه یاری او نکردند و او را خانه نشین نمودند
کردند آنچه را که توانستند از ظلم و اذیت بانواع مختلفه که تفصیل آن در کتب تواریخ و سیر مسطور است
و چه بسیار ترحم فرموده خداوند رحیم بجهتی که در زمان غیبت مثل زمان ما هستند از جهت اینکه خلق مأمور
نبوده اند در زمان آن حضرت تا اینکه در زمره مبغضین باشند و اگر کسی بگوید که کفایت میکند بجهت غائبین
را قطع بعض از آسمان رحمت و حرمان از حضور باهر النور آن حضرت و قطع بعض از آسمان رحمت بواسطه
شامت بغض و یاری نکردن آنحضرت است کما اینکه در اخبار صحیحه وارد است که چنانچه مردم یاری میکردند
او را هر اینه نازل میشد بر آنها روزیهای ایشان از زمانه های آسمان و این خود نیز نفس عذابیست که
کمتر از عذاب آخرت نیست میگوییم که قطع بعض از بهار رحمت نسبت بمفرق ناظر بود و لکن حقیر از جهت
یاری نکردن مردم است آنجناب را هر چند هست قامت ساز بی اندام ما است و اگر فی الحقیقه اجتماع
مردم بر محبت آن بزرگوار باشد غیبت حضرت حجت را هیچ ندارد زیرا که بر خداوند لازم است خلق کردن حجت
که واسطه ما بین خود و بندگان باشد و بعد از آنکه ثابت و محقق شده که آن شخص خلق شده و غائب است
معلوم میشود که جهتی و مانعی از ظهور او موجود است و مانع از جهت او البته نخواهد بود زیرا که در محل
خود محقق شده خالی بودن او از جمیع موانع و نقایص و زمانی نخواهد آمد عما قریب که اجتماع کنند مردم
بر محبت او و آن زمان وقت ظهور و دولت حقه است و در آن وقت عمرهای ایشان طولانی میشود و در زمانها
مردم زیاد میگردد و مصافحه میکنند با ملائکه و جمیع شکلها از تنگیها از آنها برطرف میشود و ظلم و اذیت

نسبت بهمه کس از منابر طرف می شود حتی اینکه کرکس و کوسفند در محله که ما باشیم بایکدیگر اجتماع مینمایند
و از این است که ما مامور شدیم بلعن دشمنان ائمه و منتفع می شویم بلعن کردن بر ایشان و مضاعف میکرد
عذاب ایشان بسبب لعن ما بواسطه شدت ظلمشان بر ما و بر ائمه دین تا آنکه حتی اینکه کشتند و اذیت کردند ما
ایشان را و غصب کردند حقوق ایشان را و جمیع شدتهای که بر ما رسیده از جهت غصب نمودن ایشان از جهل با احکام
خدا اند و کمی عمرها و تنگی معاش و سایر شدائد بواسطه ان ملاعین بوده پس چون ما مظلوم شدیم
دعای ما در حق ایشان البته مستجاب خواهد شد چنانچه در کتابت دعای مظلوم نسبت بظالم مستجابست نظر
بمقتضای انبیای از اخبار اللهم اجعلنا من اعوانهم وانصارهم ومحبیهم ودع منهم و از جمله اخبار خبریست که در کتاب
کفایة الطالب نقل شده از حارث همدانی که داخل شدم بر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع پس فرمود ای حارث چه
چیز باعث شد بر آمدن تو در منزل ما عرض کردم دوستی من تو را یا امیر المؤمنین فرمود ای حارث آیا دوست می
داری مرا عرض کردم بلی والله یا امیر المؤمنین فرمود ای حارث اگاه باش زمانیکه برسد نفس تو در حلقوم
مرا بینی خواهی دید مرا بواسطه محبتی که بمن داری و اگر ببینی مرا در حالتی که میرانم منافقان را از حوض
کوثر مثل راندن شتران شتر های ازار مرا بینی تو هم البته مرا خواهی دید بواسطه محبت تو و بعضی از اخبار
خبریست که منقولست از جمال الدین بن یوسف حاتم فقیه شامی که در کتاب اربعین در باب فضایل امیر المؤمنین
از حماد بن یزید از عبد الرحمن بن سراج از نافع از ابن عمر که رسول خدا محمد مصطفی ص فرمود چه باعث شده است
تو مرا که منکر شده یا می شوند مقام و مرتبه کسی را که مثل مقام و مرتبه من است اگاه باشید هر که دوست
داشته باشد علی بن ابی طالب ع را پس بتحقیق که دوست داشته مرا و کسی که دوست بدارد مرا خوشنود می شود
از او خداوند و کسی که خوشنود باشد از او خدا جایش مستحق بهشت او است ایها الناس بدانید اگاه باشید
که هر که دوست بدارد علی بن ابی طالب ع را قبول می کند خداوند نماز و روزه و قیام او را و مستجاب مینماید دعای
او را اگاه باشید که هر که دوست بدارد علی بن ابی طالب علیه السلام را استغفار می کنند از برای او
ملائکه و گشوده می شود از برای او درهای بهشت که داخل می شود از هر دری که بخواهد بدون حساب.
ایها الناس بدانید که هر که دوست داشته باشد علی بن ابی طالب ع را بیرون نمیرود از سرای دنیا
تا اینکه بیاشامد از آب کوثر و بخورد از درخت طوبی و ببیند مکان خود را از بهشت اگاه باشید که
هر که دوست بدارد علی بن ابی طالب ع را عطا می کند او را خداوند بعدد هر موئیکه در بدن او است حور
و شفاعت میکند هشتاد نفر از اهل بیت خود را و از برای او است بعدد هر موئی که در بدن او است شهری
در بهشت ایها الناس اگاه باشید که هر که دوست بدارد علی بن ابی طالب ع را مبعوث می کند خدای تعالی
ملک الموت را بسوی او چنانچه بسوی انبیا و دفع میکند خدای عز و جل از او هول منکر و نکیر را و منور
میگرداند قبر او را و انبوه میکند روشن تر و منور تر است از روی او اگاه باشید که هر که دوست بدارد علی بن

ابی طالب را

ابی طالب را نجات میدهد او را خدای تعالی از آتش و هر که دوست بدارد دشمنان او را ثابت میکرداند
خداوند حکمت را در قلب او و جاری میکند بر زبان او قول صواب را و می کشاید از برای او درهای رحمت
را اگاه باشید که هر که دوست بدارد علی را نمی میرد تا اینکه بیند جای خود را در بهشت اسمانها اسم خداوند در روی زمین و
هر که دوست بدارد علی ع را نزدیک می کند او را از زیر عرش که از منبر یکیست عمل خود را پس بتحقیق که از آن بدر
خداوند گناهان او را جمیع آن اگاه باشید که هر که دوست بدارد علی بن ابی طالب را می آید روز قیامت در
حالتی که روی او مثل شب چهارده است اگاه باشید که هر که دوست بدارد علی بن ابی طالب را می
گذارد خداوند بر سر او تاج کرامت را و هر که دوست بدارد علی ع را میگذرد از صراط مثل برق
جهنده و هر که دوست بدارد علی را و ولایت داشته باشد از جناب او نوشته میشود از برای او
برات از آتش و گذشتن بر صراط و ایمن بودن از عذاب اگاه باشید هر که دوست بدارد علی علیه السلام
را نشر میشود از برای او دیوان و نصب نمی شود از برای او میزان و گفته می شود او را که داخل در
بهشت بدون حساب و ایمن باش از عذاب اگاه باشید که هر که دوست بدارد آل محمد ص را ایمن است از
حساب و میزان و صراط و کسی که دوست بدارد آل محمد ص را مصافحه می کنند با او ملائکه ملأ اعلی و ساکنان
عالم بالا و بزیارت او می شتابند تمامی انبیا و براورده می شود نزد خداوند عز و جل تمامی حاجات
او و کسی که بمیرد در دوستی محمد ص پس من کفیل او هستم بدخول بهشت و دوری از جهنم و مثل این حدیث
نیز بسندهای چند از حضرت ابی عبد الله ع در کتاب فضائل الشیعه از پدر بزرگوار خود نقل شده
و از جمله اخبار خبریست که در همان کتاب از روضة الواعظین منقولست که پیغمبر ص فرمود روزی باصحاب
خود کدام یک از شما روزه میگیرد تمام روزگار و زنده داری میکند در شب و در شبی یکقران ختم می
کند حضرت سلمان عرض کرد من یا رسول الله فرمود متصف باین صفتها هستم پس بغضب در آمدند بعضی از اصحاب
و گفتند که سلمان مردی است از فرس مقصود او این است که افتخار نماید بر ما فرقه قریش حال آنکه در جمیع
اینها دروغ میگوید پس پیغمبر ص فرمود ساکت باش ای فلان بجا نیست از برای تو که مثل لقمان حکیم باشی سوال
کن از خود سلمان پس بدرستی که اگاه میکرداند ترا پس گفت ای سلمان دیدم من ترا که در اکثر ایام غذا می
خوردی و اکثر شبها را در خواب بودی و در اکثر اینها ساکت بودی و مشغول قران خواندن نبودی پس
فرمود نیست چنین که تو اعتقاد کرده بدانکه بدرستی که من در هر ماهی سه روز روزه میگیرم و خداوند در
کتاب مجید خود میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و متصل میکنم ماه رجب و ماه شعبان را بماه مبارک
رمضان پس این است روزه دهر و شنیدم از رسول خدا ص که میفرمود بعلی بن ابی طالب ع یا ابا الحسن مثل تو
در امت من مثل قل هو الله احد است هر که یکمرتبه او را بخواند پس بتحقیق که ثلث قران را خوانده و هر که
دو مرتبه بخواند بتحقیق که دو ثلث قران را خوانده و هر که سه مرتبه بخواند پس گویا تمام قرانرا ختم کرده پس

دوست

که دوست بدارد ترا بزبان خود پس بتحقیق که کامل شده است از برای او ثلث ایمان و کسی که محبت داشته باشد ترا
بزبان و قلب خود پس بتحقیق که کامل شده است از برای او دو ثلث ایمان و کسی که محبت داشته باشد ترا بزبان
و قلب خود و یاری کند ترا بدست خود پس بتحقیق که کامل شده است ایمان تمام او قسم بان چنان کسی که مبعوث گردید
مرا به پیغمبری یا علی اگر دوست بدارند ترا اهل زمین مثل محبت اهل آسمان هر آینه عذاب کرده نمیشد
احدی در آتش و من میخوانم سوره مبارکه قل هو الله احد را هر روزی سه مرتبه پس بر خواست عمر و رد
حالت گرد غضب او و مستولی بود و از جمله اخبار است خبری که در کتاب بحار الانوار مسطور است بسند
چند از جابر که پیغمبر ص فرمود هر آینه اگر امت من دشمن بدارند ترا هر آینه بیفکند خداوند ایشان را بر منخرهای ایشان
در آتش و نیز روایت شده است از معمر بن محمد فزاری بچند واسطه از حضرت ابی جعفر ع که زمانی عمرو
منکر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع در کوهی که قریش جمع بودند در انجا و گفتگوی آنجناب را می کردند
چون او را دیدند ساکت شدند پس ناگوار شد این مطلب بر آن بزرگوار آمد خدمت پیغمبر ص و عرض کرد
یا رسول الله کسیکه من با ایشان هر وقت هستم مبارک تو هستم مرد را در حال اشخاصی که تو امر
فرمودی مرا بقتل ایشان هستم مرا در حال اجتماع ایشان پس احدی از قریش و بزرگان عرب نیست مگر اینکه
بغض مرا دارد پس دعا کن از برای من اینکه خداوند محبت مرا بیفکند در قلبهای مؤمنین پس ساکت شد
آنجناب تا اینکه نازل شد بر او این آیه یعنی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستی
که آن کسانیکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند زود باشد که قرار دهد خداوند از برای مؤمنین محبت
او را و بعد از نزول این آیه پیغمبر فرمود یا علی بتحقیق نازل شد در حق تو آیه از کتاب خداوند و قرار داده
در قلب هر مؤمنی محبت ترا مصنف میفرماید که اخبار کثیره و روایات عدیده ذکر شده در خصوص اینکه
این آیه در حق آنجناب نازل شده و در باب اینکه یافت نمیشود مؤمنی مگر اینکه در قلب او دوستی آنجناب
ثابت است و در باب اینکه پیغمبر ص دعا فرمود از برای او پس مستجاب گردانید خداوند دعای او را پس از آن این آیه
نازل شد و نیز اخبار کثیره وارد است که محبت ندارد آنجناب را مگر مؤمن و بغض ندارد او را مگر کافر یا منافق
یا اولاد زنا یا اولاد حیض یا کسی که شیطان شرکت نماید در او بوده باشد در نطفه او و بدرستی
که ائمه طاهرین ع میشناختند و میشناسند مؤمن و کافر را و تمیز میدادند هر یک را بحب آنجناب و بغض او بلکه
سایر مردم هم همین علامت را میشناختند خصوصا فرقه انصار و بدرستی که ممکن است اینکه دوست بدارند
بنی فاطمه را هر مؤمنی و هر فاجری اما علی بن ابی طالب علیه السلام مخصوص است باینکه مؤمنین او را دوست
دارند و منافقین او را دشمن دارند و دلیل بر همه اینها این است که آنجناب بمقتضای مأموریت خود عمل مینمود
و از ملامت ملامت کنندگان اندیشه نداشت و نمیدید بچشم و قلب خود در افعال و سکنات و لحظات خود
سوای خوشنودی پروردگار عالمیان و در حیات پیغمبر و بعد از آنجناب هرگز مراعات نکرد قرابت و خویشی را

بلکه

بلکه مقاتله فرمود با ایشان در راه رضای خداوند و مصالحه نمود با ایشان بواسطه خوشنودی خداوند لو کره ٨١
بسیاری از مسلمانان کشته شده بودند آباء و اجداد و قرابات ایشان و با وجود این خشنود بودند و دوستی
داشتند آنجناب را بواسطه کامل بودن ایمانشان و کسی که نبود از برای او نصیبی از ایمان و بواسطه ترس خوف
خود اقرار باسلام منکرد ولی قلبا نفاق داشت دشمن میداشت آنحضرت را بسبب آنکه کشته شده بودند آبا
و عشیره ایشان بخلاف سایر بنی فاطمه و سایر اصحاب پیغمبر ص زیرا که در ایشان این سبب موجود نبود و از این جهت بود
که راضی نشدند بخلافت آنجناب و مخذول نمودند او را و مقدم داشتند بر او جبت و طاغوت را چنانچه نقل
از سوی خدا ماست مقاتله فرمود با ناکثین و قاسطین و مارقین پس سینه های ایشان تنگ و دلهای ایشان مملو شد
از بغض آنجناب در زمان حیوه پیغمبر ص و بعد از آن مگر خالص از بندگان خداوند و همچنین است حال ابنا
زمان ما در دنیا پس جهة اختصاص آنجناب باین مطلب این است و چون این مطلب بتحقیق دانسته شد پیغمبر دعا
کرد بپروردگار خود در باب آنجناب و دعای آن حضرت مقرون باجابت شد و سبب قرار داد اسباب او را از اینکه
نشناسند دشمنان او را بنیکو ذات او از سبب باقی ماند مستمر تا روز قیامت این طریقه فاسده و عقیده باطله
که دشمن میداشتند آنجناب را بواسطه کشته شدن آبا و عشیره ایشان از خبث طینتشان بوده و از قلت
اعتقادات ایشان حاصل شده و الا این مطلب بالضروره میدانستند و بتحقیق که وصیت کرد ایشان را پیغمبر ص
بدوستی آنجناب و نصیحت فرمود ایشان را و ملتفت کرد ایشان را باینکه افعالی که از علی بن ابی طالب صادر شده
از کشتن آباء و اجداد شما بامر پروردگار بوده و بخواهش نفس نبوده و گناهی بر او نیست بلکه صریحا
بمردم فرمود که لحم او از لحم من است و خون او از خون من است و دست خلیفه و جانشین من و وزیر من و امیر
و بهترین منبر و شما را از هدایت بسوی ضلالت ملکه های و رهنمای شماست چنانچه امیر المؤمنین ع نیز
مکرر فرموده که دین من دین رسول الله است و حسب من حسب و نسب من نسب آنجناب است و گناهی و تقصیری نیست بر من
در کشتن مردم زیرا که هرچه واقع شده از من بامر خداوند و رسول بوده ولیکن این فرمایشات با اثر و نتایج
آن و نور خالق اکبر ثمری نکرده و اثری بر او مترتب نشد مگر از برای مؤمنین و اما منافقین پس حمیت
جاهلیت و تعصب با معقولیت داعی شد بر اینکه بغض آنجناب را در دل داشته و از یاری آن بزرگوار دست
کشیدند و امر خلافت را علی الاعلان در زیر پای گذاشته اعتنائی نکردند پس چه قدر افعال غیر مرضیه که از ایشان
سر زد و چه بسیار اعمال جاهلانه بروز کرده مرتد شدند از دین خدا و غصب کردند وزر رسول او را و بعد هم که از ایشان آ
بغض آنجناب را در دل داشتند که اگر جمیع نعمتهای دنیا را بایشان می بخشیدند که محبت آن بزرگوار در قلب
کنند ممکن نبود و بعکس مؤمنین زیرا که خداوند توفیق عطا فرموده ایشان را بمحبت آنجناب و ابدا این صفت پسندیده
و این خصلت مرضیه از ایشان سلب نشد و ترک نکردند محبت او را هر چند گردنهای ایشان را میزدند و اگر جمیع
عالم را بایشان میدادند که دست از محبت و ولایت آنجناب بردارند قبول نمیکردند شاهد بر این مطلب علی معتقد

نقل

انقضی اینکه خود آنجناب بمقتضای خبری پیغمبر نیامد که قسم بخداوند هرگاه بخشیده شود تمام دنیا بر منافق که
مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت و اگر بزنم بهمین شمشیر که در دست من است سر گردن مؤمن را تا آنکه
دشمن خواهد داشت مرا او دشمنی با من نخواهد داشت زیرا که شنیدم از رسول خدا که میفرمودند یا
علی دوست نمیدارد ترا مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و در خبر دیگر وارد است که آنجناب
فرمودند بدرستیکه حضرت مجتبی که با ولادت پدر رسالت که خداوند میثاق گرفت از پدر تو بر بغض
هر منافقی یا فاسقی و عهد و پیمان گرفت از هر منافق و فاسقی بر بغض پدر تو حاصل کلام و ملخص مقال
اینکه منافقین دشمن بودند آنجناب را و بغض او را در دل داشتند از زمانیکه اخذ میثاق از ایشان شده
و از وقتیکه عهد و پیمان از ایشان گرفته شده بود ولی سبب او در دنیا محقق شد که قتل آباء ایشان باشد
و قرار داد خالق موجودات ایشان را اینکه از چند ظاهر که بر تو معلوم شد و اما مؤمنین پس توفیقات
خداوند شامل احوال ایشان گردیده قبول کردند محبت او را و اخذ ولایت او را نمودند در وقت اخذ
میثاق از ایشان و ... در دنیا ظاهر شد که قوت ایمان و طهارت مولد و واگذاشتن حمیت جاهلیت
و تعصب بغض و دشمنان خداوند باشد هر چند پدر ایشان بوده باشد والله ولی التوفیق و له الحمد و در همان
کتاب نیز از ابن عمر مرویست که شنیدم از رسول خدا که فرمودند در خطبه خود ایها الناس دشمنی نکنید با
علی بن ابی طالب و حسد نبرید او را پس بدرستیکه او است ولی هر مؤمن و هر مؤمنه بعد از من پس دوست
بدارید او را بطریقتیکه مرا دوست میدارید و گرامی بدارید بواسطه کرامت من و اطاعت نمائید او را بواسطه
خدا و رسول و طلب رشاد و هدایت کنید او را تا اینکه موفق شوید و ارشاد میشوید پس بدرستیکه
او است دلیل و رهنمای بر شما بعد از من و من اتمام حجت نمودم از برای شما در امر علی بن ابی طالب پس تعقل
نمائید و بدانید که بواسطه خواهش نفس و قرابت نیست و ما علی الرسول الا البلاغ و از جمله اخبار خبری
است که در همان کتاب از شیخ ابوالقاسم بلخی مرویست که از ابی کدر مرا ابو حنان ... که داخل شدند
قومی از شیعه بر علی بن ابی طالب در میان خزانه و حال آنکه آنجناب بر روی حصیر کهنه نشسته بود پس
فرمود با ایشان چه چیز باعث بر آمدن شما شده است عرض کردند محبت تو یا امیرالمؤمنین فرمودند آگاه
باشید بدرستیکه هر که دوست بدارد مرا می بیند مرا از جهت محبت من در هر مکانیکه اراده نماید بیند
مرا و هر که دشمن بدارد مرا می بیند مرا در هر مکانیکه کراهت دارد از اینکه ببیند مرا آنگاه فرمودند
ای بندگان خدا نبود پیش از من احدی در اسلام مگر پیغمبر خدا و بتحقیق که مجموع نمود بر ما جناب ابو طالب
در حالیکه پیغمبر و من هر دو در سجده بودیم پس گفت آنچه گفت پس از آن گفت بمن در حالتیکه من طفل بودم
ای پسر آیا یاری کردی پسر عم خود را ای پسر تو وامگذار و مخذول مکن او را و مرا ترغیب و تحریص
مینمود بر یاری او و نیز وارد است خبری بسند صحیح از حضرت امیرالمؤمنین که فرمودند هلاک شوند

سه فرقه

سه فرقه بواسطه من یکی از ایشان کسی است که لعن کند مرا و یکی دیگر آنکه استماع کند و اقرار نماید و دیگر آنکه
خامل و ذرات و معصوم از آخر سلطانیست که مردم تقرب باو میجویند بواسطه لعن نمودن بیزاری میجویند نزد
او از دین من و بر طرف میکنند پیش او حسب و نسب مرا و حال آنکه دوستی من دوستی رسول خدا و دین من دین
آنجنابست و نجات نمییابند بواسطه من نیز سه فرقه کسیکه دوست بدارد مرا و کسیکه دوست بدارد دو
ستدار مرا و کسیکه دشمن بدارد دشمن مرا پس هر که آشامیده باشد قلبش دوستی مرا یا اینکه سب کند بر من
یا بر طرف کند حسب و نسب مرا پس باید بداند که خداوند و جبرئیل دشمن او میباشند و خداوند دشمن
نمیباشد مگر کفار را و در خبر دیگر وارد است در همان کتاب از رسول خدا که جنت مشتاق است بر دوستان
خود زیاده میکند از برای دوستان امیرالمؤمنین و حال آنکه ایشان در دنیا میباشند و هنوز داخل در آن
بهشت نشده اند و بدرستیکه آتش شدت مییابد زبانه و شعلهای آن بر اعدای علی و حال آنکه ایشان در
دنیا میباشند و هنوز داخل در آتش نشده اند و از جمله اخبار خبریست که در بحار الانوار نقل شده مطلبا
چند از کتاب و بعضی از حضرت کاظم علیه السلام که امیرالمؤمنین علی ما بین مدینه و مکه معظمه سیر میکردند تا گاه
برخوردند براجی که راه میرفت بر روی زمین پس از عقب آنجناب روانه شد چون آنحضرت ملتفت شد
فرمود السلام علیک ایها الدراج ای مرغ عرض کرد و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا امیرالمؤمنین
پس آنجناب فرمود باو که ای مرغ چرا اراده داری در این مکان و بچه عملی مشغولی عرض کرد یا امیرالمؤمنین
من در اینمکان مدت مدیدی است که شغلی ندارم جز آنکه تسبیح و تقدیس و تمجید خداوند میکنم و عبادت
مینمایم او را خوب عبادت او آنجناب فرمودند ای دراج این مکان مکانی است که نه طعامی در او پیدا میشود
و نه شرابی پس از کجا طعام و شراب از برای تو میرسد آن مرغ جواب داد که یا امیرالمؤمنین قسم بحق پیغمبر
تو بر رسول الله بدرستیکه من هر زمانیکه گرسنه میشوم دعا میکنم خدا را از برای شیعیان و دوستان
تو پس سیر میشوم و هر وقتی از اوقات که تشنگی بر من روی میدهد نفرین مینمایم بدرگاه خداوند بر
دشمنان و مخالفین تو پس سیراب میشوم و در این خبر شریف اشاره است باینکه از برای وحوش و طیور سایر
مخلوقات نیز شیعه و محبی هست کما اینکه در میان ایشان مخالف و مبغض پیدا میشود و نیز اشاره است باینکه ایشان
نیز متنعم میباشند بنعمتهای بهشت بسبب عبادات هر چند مکلف نباشند بلکه مجرد حب اهل بیت عترت و ذریه ایشان نیستند
و اولاد طاهرین و بغض اعدای ایشان سر آمد جمیع نعمتها و افضل از همه ایشان است و بدانکه حب ائمه اطهار و
ولایت بزرگواران از خداوند تبارک و تعالی فی الحقیقه راجع است بمحبت خدا و رسول او باین معنی که هر که دوست
بدارد ایشان را از آنکه خدا و رسول او را دوست داشته پس اخباریکه دلالت بر فضیلت حب خدای تعالی دارد شامل
بر فضیلت ایشان میباشد و نیز چنین احادیثی که شامل بر فضیلت حب رسول خدا است از جمله آنکه اعرابی
آمد خدمت پیغمبر و عرض کرد یا رسول الله چه زمان قیامت بر پا میشود آنحضرت فرمودند وای

بر تو

است که تو توشه از برای آن بر نداری مهیا آن کردی عرض کرد یا رسول الله مهیا نشده ام از برای آن توشه
از برای خود حاصل نکرده ام نه نماز بسیاری و نه روزهای زیادی مگر آنکه دوست میدارم خدا و رسول او را
حضرت باین مضمون جواب فرمودند که هر مردی در روز قیامت محشور است با هر که او دوست میدارد و نقل شده
است که خشنود نشده اند مسلمانان بعد از اسلام ایشان هیچ مطلبی اینقدر که از این کلام خشنود شده
اند و از آنجمله است آنچه روایت شده است از اینکه حضرت روح الله عیسی بن مریم گذشت بسه نفر و مشاهده
فرمود اینها را بحالتی که گویا بیده شده بود بدنهای اینها و متغیر گردیده بود رنگهای ایشان فرمود
با ایشان چه چیز رسیده بشما و باعث شده آنچه را از شما ملاحظه میکنم عرض کردند یا روح الله ترس از
آتش جهنم فرمود حق و سزاوار است بر خداوند علی اعلا اینکه ایمن بدارد خائفین را پس گذشتند از اینها
و رسیدند بسه نفر دیگر پس دید اینها را که تغییر صورت اینها زیادتر از فرقه اولی بود و گویا چهرهای ایشان
کانه بلعهای نور متصاعد میبود فرمود با ایشان چه چیز باعث شده آنچه من می بینم عرض کردند یا روح
الله محبت خداوند عز و جل زیرا که اینها دوست میداریم او را در کمال آن حضرت فرمود شما از مقربان میباشید
و نیز روایت شده است از رسول خدا که حضرت شعیب گریستی از دوستی خداوند عز و جل تا اینکه چشمهای
او کور و نابینا شد خداوند برگردانید چشمهای او را بحالت اول ثانیا گریه کرد تا اینکه نابینا شد باز خداوند
دیده او را بینا کرد و بحالت اول برگردانید و ثالثا نیز اینقدر گریه کرد که کور شد حق تعالی نیز نعمت بصر
مجدد او را داد فرمود چون در مرتبه چهارم خواست گریه کند خطاب مستطاب از مصدر جلال کبریائی بدو
رسید که ای شعیب تا کی این گریه زیاد از تو حاصل میشود و چه چیز باعث گریه تو شده چنانچه گریه تو برترس
از آتش جهنم است او را بر تو حرام کردم و اگر از جهت شوق بهشت است پس او را بر تو مباح کردم عرض
کرد الهی و سیدی تو میدانی اگر گریه من نه بواسطه ترس از آتش تو است و نه بسبب شوق بهشت تو و لکن بسته
شده است محبت تو بر دل من و صبر نمیتوانم کرد تا اینکه به بینم ترا پس وحی فرمود خدای تعالی
بسوی او که ای شعیب آگاه باش که بواسطه این مطلب زود باشد که کلیم خود موسی بن عمران را بخدمت گذاری
تو بفرستم و مخفی و معلوم است که این مطلب محض حضرت شعیب نبوده بلکه سایر محبین خداوند جل و علا
این نعمت حاصل است زیرا که ملائکه خادم اینها میباشند در بهشت و مجاور انبیاء خواهند بود در آن
و چون این مطلب اعلی و مقصد اقصی خود فی نفسه مطلبی است بلند و اصلی است عالی بابی جداگانه بعد از این
در این باب علیحده مسطور خواهد شد ان شاء الله و بالجمله این سخن از جهت این بود که مابین خداوند جل و
رسول مختار و ائمه اطهار ربط تامی هست که لاجرم وادده بر فضیلت خدا و رسول را میتوان ذکر کرد از
برای فضیلت اینها و بدانکه فضایل امیر المؤمنین و همچنین فضایل سایر عترت طاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین بسیار است بقسمی که مشکل است بلکه محال است شمردن آنها ولی ما بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله

بعضی از اینها ذکر شد و بعضی دیگر در فصول آتیه ذکر خواهد شد ان شاء الله المنان **فصل** در وجوب
بودن محبت اهل بیت است بدانکه واجبست حب و بغض و از برای اینها صفت چهار امر است حب خدا
و حب رسول او و حب ائمه اطهار و سایر اولیاء الله و بغض دشمنان خداوند و بر محبت خدا و رسول ادعای
اجماع مسلمین نقل شده و در زیاده بر معتبر وارد است که لکم المحبة الواجبة یعنی محبت شما که اهل بیت عصمت و
طهارتید می باشد از امور واجب میباشد کما اینکه در عیون در ضمن مکاتبات حضرت رضا از برای مأمون
مسطور است که کسی که در طریق اسلام داخل شد حب اولیاء الله از برای او واجبست همچنین است بغض
اعداء الله و بیزاری جستن از ناکثین و قاسطین و مارقین که هتک نمودند حجاب رسول خدا را و بیعت
نکردند امام حقیقی خود را و بیرون کردند زنی را که مجاور بود با امیر مؤمنان و محاربه نمودند با آنجناب
و کشتند شیعیان آنجناب را رحمة الله علیهم و همچنین واجبست بیزاری جستن از کسانیکه نفی کردند خیار
را که رسول خدا نابشد و طرز عناد و لجاج را پیش دادند و سفها را امام و خلیفه رسول الله کردانیدند
مثل معویه و عمرو عاص و همچنین بیزاری از اتباع و اشیاع اینها از اشخاصی که محاربه نمودند با امیر
المؤمنین و کشتند انصار و مهاجرین را و اهل فضل و صلاح از سابقین مؤمنین و بیزاری از اهل
استشاره اینها را از ابو موسی اشعری و اهل ولایت مجتمعا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا
وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و بولایت امیر المؤمنین و لقائه و
همچنین اشخاصی کافر بسبب اینکه نخواستند ملاقات نمایند پروردگار خود را بغیر امامت امیر
مؤمنان و باین واسطه حبط و نابود شد اعمال ایشان فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا پس ایشان سگهای
اهل آتش میباشند و فرار از کلاب لازمست و همچنین بیزاری از انصاب و ازلام ائمه ضلال و اتباع
جور و ظلم واجبست از اولین و آخرین و بیزاری جستن از تابعین پی کنندگان ناقه که اشقیاء اولین و آخرین باشند و
همچنین محبت و ولایت امیر المؤمنین از واجبات اکیده است بلکه محبت اشخاصی که بر منهاج و طریقه پیغمبر
قدم زدند و از جاده شریعت آنحضرت بیرون نرفتند و بهیچوجه من الوجوه تغییری و تبدیلی در قانون شرع
آنحضرت ندادند مثل سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و ابی
الهیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و عبادة بن صامت و ابو ایوب انصاری و خزیمة بن ثابت ذی الشهادتین
و ابی سعید خدری و امثال اینها رضی الله عنهم و همچنین ولایت اتباع و اشیاع اینها و اشخاصی که هدایت
یافتند بهدایت ایشان و سلوک نمودند مناهج اینها را رضوان الله علیهم زیرا که در بسیاری از اخبار
وارد است که دوستی با ایشان دوستی با رسول خدا و دشمنی با اینها دشمنی با آنجناب است و دوستی با
رسول خدا دوستی با خداوند و دشمنی با آنجناب دشمنی با خداست و چون دوستی با خدا و رسول
وجوبش ثابت شد پس دوستی با اینها هم ثابت است علاوه بر آن در خصوص اولیاء الله در اخبار غیر از اخبار

۹۶ کثیره وارد است و همچنین در فضیلت حب خداوند و وجوب بغض او از آنجمله است خبری که در کتاب
مرقوم باسناد از حضرت ابی عبد الله ع مرویست که فرمودند کل من لم یحب علی الدین ولا یبغض
علی الدین فلا دین له **تنبیهها** اول بدانکه دوستی کردن با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان
حضرت اله از اموریست که در آخرت نیز اثر بر آنها مترتب است هر چند در واقع خلاف ظاهر شود پس
بنابراین چنانچه کسی دوست باشد بنده از بندگان خدا را باعتقاد اینکه از مقربان درگاه حضرت
احدیت است اجر از برای او حاصل است هر چند در حقیقت از دشمنان خدا تعالی باشد و همچنین است
صورت بغض و دشمنی مثلا هرگاه کسی بغض داشته باشد یکی از اولیاء الله باعتقاد اینکه از بد است
در از برای او مستحق است شاهد بر این مدعی آنکه روایت شده است در بحار الانوار خبری با این مضمون
باسناد از حضرت ابی جعفر ع وارد است که فرمودند هرگاه مردی دوست بدارد مردی دیگر را بواسطه
خدا تعالی هر آینه ثواب میدهد او را خدا تعالی بر دوستی او اگرچه آن مرد هر چند شخص محبوب در علم خداوند
از اهل آتش باشد و چنانچه مردی دشمن بدارد مردی دیگر را از جهت ذات واجب الوجود هر آینه ثواب
میدهد او را خداوند بواسطه بغض او نسبت بدشمنش هر چند شخص مبغوض از اهل بهشت باشد
دوم آنکه چون بنا بقاعده مذکور شد که حب ائمه اطهار نفع دارد از برای کفار کما اینکه نافع است از برای
مؤمنین پس بدانکه حب شیعیان و موالیان آنها نیز همین اثر دارد بنا علی هذا هرگاه کسی دوست بدارد
محبین و شیعیان را و نشناسد مقام و مرتبه آنها را همان بمجرد دوستی نفع از برای او حاصل خواهد شد و
دلالت بر این مطلب در خبریکه در کافی مذکور است بسندهای بسیار از حضرت ابی عبد الله ع که فرمود
بدرستی که مردی دوست میدارد شما را و نمیداند مرتبه شما را و عارف نیست بحقیقت حال شما پس داخل
میکند او را خدا تعالی در بهشت بواسطه محبت با شما و بدرستی که مردی دشمن میدارد شما را و حال آنکه
عارف نیست بطریقه که شما بر آن میباشید پس داخل میکند خداوند او را در آتش از جهت بغض شما و
دور نیست مراد او اولی این باشد که چنانچه دوست بدارد مردی از شیعیان مردی را باعتقاد اینکه از
شیعیان یا از اخیار است خداوند تعالی اجر میدهد او را بجزای خیر از جهت محبت او هر چند در
واقع خطا کرده باشد و آنچنانست هرگاه بغض داشته باشد بعضی از صلحا و اتقیا را باعتقاد کفر ایشان
و مقصود از ثانیه چنین باشد که اگر دوست بدارد مردی که از شیعه نباشد مردی از شیعیان را نفع
بخشد غیر شیعه را محبت با شخص مؤمن شیعه و اگر بغض داشته باشد هم چنین لکن داخل شدن از مردود
بهشت مشکل است در این مقام والله العالم مگر اینکه مراد از نفع دفع عذاب باشد ولی تامل تام در
مقام سزاوار است **تنبیه سیم** بدانکه افضل علامتهای خیر در انسان که بخواهد خود را امتحان نماید
دوستی اهل خیر و محبت با اهل طاعت و بغض با اهل معصیت خداوند تعالی است پس کسی که از صفت دوستی نباشد

خبری در او نخواهد بود و ایمان کامل نسبت با او صورت نخواهد داشت پس سزاوار است از برای مؤمن تحصیل ۹۷
مرتبه حب و بغض را در راه رضای حضرت سبحانه از برای اهل تقوی و ایمان و ترک کردن حمیت و عصبیت
و انصاف و امور منوره را و در این خصوص روایت شده است در کافی بسندها از جابر جعفی از حضرت ابی جعفر ع
که فرمود هرگاه اراده کنی از اینکه بفهمی که تو از اهل خیر میباشی پس نظر کن بسوی قلب خود پس اگر قلب
تو دوست میدارد اهل طاعت خدا و دشمن دارد اهل معصیت خدا را پس بدانکه در تو خیری هست و هرگاه
دشمن داشته باشد اهل طاعت را و دوست داشته باشد اهل معصیت را پس بدانکه نیست در تو خیری و خدا دشمن
میدارد ترا و بدانکه هر مردی محشور است با کسی که دوست میدارد او را پس لا بد و لا علاج است مؤمن
از محبت معروف و اهل معروف و انکار منکر و بغض او و بغض اهل منکر **تنبیه چهارم** بدانکه دوستی
کردن با دشمنان خداوند و دشمنان رسول او و دشمنان ائمه علیهم السلام قولا و فعلا و یدا و لسانا با اینکه
عبادت نماید برضای آنها و داخل شود در جماعات و زیارات ایشان و معاشرت با ایشان نیز اینکه
از اعمال قبیحه نباشد بلکه صبر و تحمل بر اینها بواسطه تقیه و نگاه داشتن آبروی خود در حالتی که قلبا
منکر آنها باشد در او فضیلت بسیار و ثواب بیشمار است بلکه بسا هست که واجب میشود از جهت حفظ کردن
خود و اهل و عیال خود را و بواسطه نگاه داشتن خود را از اذیتهای آنها بتفصیلی که در محل خود ذکر
میشود و اخبار کثیره در این خصوص وارد است **پنجم** آنکه اظهار دوستی کردن با کافه مردم از افضل
فضیلتها است که بر آنها ثواب مترتب میشود آنست که در کافی روایت نموده خبری از ابی جعفر ع با این و دلیل ان ...
مضمون که اعرابی وارد شد خدمت حضرت خاتم النبیین ص و عرض کرد یا رسول الله وصیتی نما مرا و دلالت
کن مرا بر راهی که مطلوب خداست آنجناب وصیت فرمود او را بوصیتهای چند از جمله وصایا اینکه ای
عرب اظهار دوستی نما با مردم تا اینکه دوست بدارند ترا و در خبر دیگر از حضرت ابی عبد الله ع مرویست که
فرمود مواسات و راه رفتن و اظهار دوستی کردن با مردم ثلث عقل است و در خبر دیگر از رسول خدا ص
مرویست که فرمودند سه صفت است که بان سه صفت جزای حق برادر مسلم داده میشود اول آنکه در حین
ملاقات بشارت باو دهد و او را بخبرهای بد اخبار نکند **دوم** آنکه هرگاه در مجلسی نزد او نشیند
وسعت در مجلس از برای او قرار دهد **سیم** اینکه هر زمان که اسم او را میبرد و او را میخواند هر اسمی که
بیشتر دوست میدارد او را بخواند و نیز فرمودند که اظهار دوستی کردن با مردم نصف عقل است و در
خبر دیگر فرمودند هر که باز دارد دست خود را از مردم پس بتحقیق که باز داشته است یک دست را و لکن دستهای
بسیاری از تو باز داشته میشود و در خبر دیگر از حضرت مجتبی حسن بن علی ع منقول است که خویشی و قرابت
بمعنی مودت و محبت است پس دو نفر از اهل اسلام که با یکدیگر محبت دارند که آنها قرابت دارند هر چند در نسب
با هم بعید باشند و تعبید کرد در مقابل قریب بمعنای بعد مودت است پس هرگاه دو نفر خویش باشند

در نسبت دنیا باشند و اظهار دوستی نمایند با همدیگر و واقع قرابتی با هم ندارند تا آخر حدیث ششم آنکه
چنانچه ما بردیم از برای آن فضیلت زیاد است همچنین در اظهار کردن آن نیز ثواب بسیار است و اخبار محبت سر
بسیار در این باب وارد است از جمله آنکه در بحار الانوار باسناد چند از حضرت ابی عبد الله عم روایت نموده
که اعتاب فرمودند هرگاه دوست داشته باشی یکی از برادران دینی خود را پس اظهار نما دوستی
خود را از برای اینکه ابرهیم خلیل الله بخدای خود عرض کرد که رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ
بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي یعنی پروردگارا بنما بمن علامتی که چگونه زنده میکنی اموات را خطاب رسید
که آیا ایمان نیاوردی عرض کرد بلی ایمان آورده ام ولی از جهت اطمینان قلب اراده دارم ببینم مقصود
اینکه اظهار محبت بمنزله اطمینان محبوب است از خطره و امثال آن بلکه کرامت است در خبر دیگر از آنحضرت
مرویست که فرمود هرگاه دوست بداری احدی را پس اخبار نما او را بدوستی خود پس بدرستی که اخبار
بان باعث میگردد مودت ما بین شما و نیز از شما تا آخر حدیث این خبر دلالت دارد بر اینکه محبت
فی نفسها فضیلت دارد قطع نظر از اظهار و اخبار بان و اخبار بان نیز فضیلتی دارد و این خبر مشتمل است بر
فضیلت محبت و اظهار و اخبار کردن آن از جهت ثبات او است **فصل** بدانکه شرط صحت جمیع عبادات ولایت
ائمه طاهرین است و ظاهر عدم اختصاص این شرط است باین امت بلکه جمیع امم سابقه نیز قبول نمیشود اعمال ایشان
مگر بولایت پیغمبر خود و وصی او و اخذ کردن اعمال را بدلالت آن پیغمبر و وصی او و ارشاد هر یک از ایشان ملکی از
اخبار مستفاد میشود که شرط صحت اعمال ایشان نیز معرفت پیغمبر ما خاتم النبیین و عترت طاهره او جناب است
مؤلف بحار الانوار محقق مجلسی قدس سره ادعای اجماع کرده بر اشتراط صحت عبادات باعتقاد بامامت
ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم چنانچه نقل و از اخبار نیز کرده در این باب بلکه دعوی اجماع نموده بر اینکه
عبادات بدون اعتقاد بولایت ائمه طاهرین موجب عقاب و باعث عذاب است علاوه بر اینکه اثری بر ایشان مترتب
نمیشود و ادله که دلالت بر اشتراط صحت ایشان با ایمان دارد نیز دلالت بر مطلب میکند و اخبار بخصوص نیز
وارد است در این باب از جمله ایشان خبریست که روایت شده است در کافی از علی بن ابرهیم از پدر خود و علی بن
محمد قاسانی از قاسم بن محمد از سلیمان منقری از حفص بن غیاث که شنیدم از حضرت ابی عبد الله عم که فرمود
در مقام عتاب و خطاب که هرگاه قادری بر اینکه معرفت حاصل نکنی پس بکن و مذمت نباشی بر تو اینکه بوده
باشی مذموم نزد مردم اگر در واقع بوده باشی محمود بعد از آن فرمود که امیر مؤمنان عم میفرمود نیست خیری
در زندگانی دنیا مگر از برای دو نفر یکی آن کسی که هر روز زیاد نماید خیر را و دیگری مردیکه تدارک
نماید بدیهای خود را بتوبه در شب و نماید گناهان خود را بان قسم بخدا و نه هرگاه سجده کند کسی تا اینکه
قطع شود گردن او قبول نمیکند خدای تعالی از او عملی مگر بولایت ما اهل بیت عصمت آگاه باش هرکه بشناسد حق
ما را او امید ثواب را ما داشته باشد و راضی گردد بقوت توسعه بدهد در روز نماو با آنچه بپوشاند عورت خود

را و محافظت نماید سر خود را در حال آنکه ایشان بقسم بخداوند که با این حال خائفند از خداوند بر اینکه بهره مند گردانند
اینکه ایشان را از دنیا بایشان و وصف کرده ایشان را خدای عز و جل بقول خود و الذین یؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة
انهم الی ربهم راجعون و امام علیه السلم خبر میدهد که خوف ایشان خوف شک نبوده بلکه از جهت این بوده که شاید مقصر
باشند در محبت و اطاعت ما و از جمله ایشان حدیث قدسی موسی است که در حین مناجات با پروردگار خداوند بان فرمود
ای موسی قبول میکنم نماز را از احدی مگر از کسی که تواضع نماید از برای عظمت و بزرگی من و ملازم باشد قلب او خوف مرا
و روز خود را تمام کند بذکر من و مقر باشد بر گناه و عارف باشد بحق اولیاء و دوستان من پس موسی عرض کرد پروردگار
من مقصود از اولیاء و دوستان تو ابرهیم و اسحق و یعقوب میباشند خطاب شد ایشان نیز اولیاء منند ای موسی لکن
مراد من کسانی هستند که بواسطه ایشان خلق کردم آدم و حوا و بهشت و دوزخ را حضرت موسی عرض کرد پروردگارا
کیستند ایشان خطاب شد محمد و احمد که مشتق کردم اسم او را از اسم خود بواسطه آنکه من محمودم عرض کرد
الها بگردان مرا از امت او خطاب شد ای موسی تو از امت او میباشی هرگاه بشناسی مقام و منزلت او
و مقام و مرتبه اهل بیت او را بدرستی که مثل او و مثل اهل بیت او در کسانیکه خلق کردم مثل مثل فردوس
است در بهشت که خشک نمیشود برگهای آن و تغییر نمیابد طعم آن پس کسی که بشناسد ایشان را و معرفت داشته
باشد بحق ایشان قرار میدهم از برای او نزد جهل علم و نزد ظلمت نوری و اجابت میکنم او را پیش از آنکه بخواند
مرا و عطا میکنم او را قبل از آنکه سؤال نماید من الحدیث و مستفاد میشود از حدیث شریف اشتراط قبول سایر
امم بمعرفت ایشان و معرفت حق ایشان چنانچه مستفاد میشود از مطلبی که سابقا مذکور شد از اینکه جمیع امم
سابقه با پیغمبران ایشان امت پیغمبر ما میباشند و ظاهر حدیث این است که شرط صحت عبادات مختص است بمعرفت پیغمبر
ما خاتم الانبیاء و اهل بیت او و منوط بمعرفت ایشان است ولی بنظر دقیق ظاهر میشود اشتراط صحت عبادات
هر امتی در عصر خود بمعرفت پیغمبر و وصی خود و تحقیق این مطلب موقوف است بمقدمه که عنقریب ذکر خواهد شد
و از جمله ایشان حدیث قدسی موسی نیز وارد است که حضرت کلیم الله گذشت بر بنده که بلند کرده بود دست
خود را و میخواند پروردگار خود را پس آن حضرت گذشت او را و او در حاجت خود در آن شد مدت هفت روز
بعد از هفت روز مراجعت نمود دید آن بنده همان دستهای خود را بحالت اول بلند کرده بسوی آسمان و خدا را میخواند
حضرت موسی عرض کرد پروردگار خود که ای خدا این بنده تو است بلند کرده است دستهای خود را بسوی
تو و سؤال میکند از تو حاجت خود را و خواهش مینماید مغفرت را از تو مدت هفت روز چه حکمت است که
مستجاب نمیکنی دعای او را پس وحی از خداوند عز و جل آمد بسوی موسی که ای کلیم من اگر بخواند مرا بقدری که
بیفتد دستهای او یا اینکه منقطع گردد دستهای او یا منقطع شود زبان او مستجاب نخواهم کرد دعای او را
تا آنکه بخواند مرا از دری که من امر کرده ام او را و در حدیث قدسی عیسی وارد است که مردی از بنی اسرائیل
اجتهاد نمود در عبادت خود مدت چهل شب بعد از آن خواند خدا را و اثر اجابت بروز نکرد پس بخدمت حضرت

روح الله علی نبینا مریم و شکایت کرد بسوی او و سؤال نمود از او که دعا کند در حق او پس آنحضرت تطهیر نمود و
خواند خدای عز و جل را خطاب رسید بعیسی که یا عیسی بدرستی که این بنده آمده است مرا از غیر
در دیگر بار امر شده بدرستیکه او خواند مرا در حالتی که در قلب او شکی بود در رسالت تو پس تا این حالت هر گاه
بخواند مرا تا اینکه منقطع گردد گردن او و بریزد انگشتهای او مستجاب نمیکنم از برای او دعای او را و از جمله
اخبار بسیاری که دلالت دارد بر اینکه بنای اسلام بر پنج چیز شده **اول** از انها نماز و دویم از انها زکوة
و سیم و چهارم صوم و حج و پنجم از انها ولایت است و اخباریکه دلالت دارد بر اینکه اصرار نشد در اسلام چیزی بقدر یکه در
ولایت اصرار شد و شیخ اجل ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله علیه ذکر کرده است در کتاب کافی در اوایل
کتاب ایمان در باب دعائم اسلام چهارده حدیث که دلالت دارند بر اینکه بنای اسلام بر ولایت شده و در بسیاری
از انها ذکر شده است ولایت و چهار فقره دیگر که نماز و روزه و حج و زکوة باشد و در بعضی از انها ذکر شده
است ولایت و صلوة و زکوة با اسقاط صوم و حج و در بعضی از انها مذکور است که بدرستی که ایمان چیزیکه
واجب کرده است خداوند بر بندگان بجهتی که قبول نمیشود بدون آن غیر او شهادة بوحدانیت خداوند
و برسالت و اقرار بانچه رسول او آورده از شریعت و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت و بیزاری از دشمنان
انها است و بدرستی که امر است دین و شریعت انها که مستند میباشند بانها و دینها و اشکار او و بعضی اخبار
صریحست باینکه غیر از دوستان و کسانیکه ولایت اهل بیت دارند نفعی ندارد از برای انها بر خداوند حقی در ثواب
اعمال صالحه خود و از اهل ایمان نیست و ولایت معمول نمیباشد از برای انها و کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان
خود را مرده است بطریق مردگان اهل جاهلیت چنانچه مقتضای خبریست که از رسول خدا وارد است و مراد از
محبت انها اقرار بولایت و اطاعت ایشان و فرا گرفتن طاعات است از ایشان چنانچه خلاق عالم در کتاب مجید خود
فرموده یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و مراد از اولی الامر ائمه اطهار اند الامر
ملکه در روز غدیر حضرت ختمی مآب در خطبه مطوله خود که جمیع احکام را بغالب از انها فرمود از برای مردم فرمایش
واضح او نکرد بچیزی از احکام بقدریکه در باب ولایت تاکید کرده و ما در مقام ذکر میکنیم یکی از ان اخبار را
و آن اینست که روایت شده است در خبر صحیح از زراره از حضرت ابی جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود بنا نهاده شده
است اسلام بر پنج چیز که صلوة و زکوة و صوم و حج و ولایت باشد زراره میگوید که عرض کردم کدام یک از
اینها افضلند از دیگری فرمود ولایت افضل است از همه انها بواسطه اینکه ولایت سبب کشودن انها میباشد
و والی انکسی است که دلیل و رهنما است بر انها تا اینکه فرمودند ای زراره بدانکه تو ام اینگونه امور و استحکام
ان و مفتاح ان و باب جمیع اشیا و خشنودی خداوند رحمن اطاعت امام است بعد از معرفت خداوند بدرستیکه خداوند
میفرماید در دو قدم مبارک شیم خود من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا
ای زراره اگاه باش اگر مردی تمام شب را بعبادت بپا باشد و روز را روزه بدارد تمام عمر خود را و تصدق نماید جمیع اموال

خود را و حج نماید در تمام روزگار خود و نشناسد ولایت ولی الله را که بولایت او اعمال او از دلالت او میباشد
از برای او بر خداوند حقی بر اعمال او و از اهل ایمان نخواهد بود الحدیث و این خبر صریح است در اینکه شرط
ایمان و اسلام و قبول شدن جمیع طاعات و عبادات ولایت ولی الله میباشد و بدانکه مراد از جمیع اعمال در صحت
انها بر ولایت ولی الله در چیزهائیست که محتاج بیان از شرع است پس اعمال و افعالیکه عقل مستقل است در
انها خارج از موضوع حدیثست پس ثواب آخرت مشروط بولایت ولی الله است و ایمان باو و تحقیق که کلینی مرحوم
قدس سره بعد از ذکر اخبار وارده در این باب عقد بابی کرده در اینکه اسلام انستکه خون باو بسته شود و زن و حج
بسبب ان حلال شود و بواسطه ان امانت اداء شود و بدرستیکه ثواب بر ایمان خاص میشود و معرفت این امر
با اسلام مبنا باشد و در این باب ذکر کرده اخبار بسیاری که دلالت دارد بر مطلب ما و کسیکه تتبع تام در اخبار
نماید میابد اخبار و اثاریکه دلالت بر آن دارد بر حدیکه نتوان شمرد و زیاده بر ان اخبار خبر است که دلالت دارد
بر اینکه افضل مکانها در روی زمین ما بین رکن و مقام ابراهیم است هر گاه کسی عمر او برسد بعمر نوح که نهصد
و پنجاه سال باشد و در این مکان در تمام عمر خود قائم اللیل و صائم النهار باشد و ولایت نداشته باشد
اهل بیت را از اعمال از برای او نفعی نبخشد اصلا و در بعضی از اخبار وارد است باین مضمون که هر گاه بنده
از بندگان خدا عبادت نماید خداوند را اینکه از قوه بایستد و بگردد مثل کاه خشک و منکر باشد ولایت
اهل بیت را داخل میکند خداوند او را در بهشت و بنا به مانند او را از ستونهای عرش او و منزل او پیغمبر
خداست و اینستکه هر گاه بنده ایمان نماید بعمل هفتاد پیغمبر قبول نمیکند خداوند از اعمال او از او مگر بولایت
پیغمبر و ولایت اهل بیت او سلام الله علیهم چنانچه روایت شده است که بنده میایستد در مقام حساب نزد خداوند
پس اول چیزیکه از او سؤال میکنند از صلوة و صوم و حج و زکوة است و ولایت اهل بیت پس هر گاه اقرار نماید بر
ولایت بمیرد بر ان اقرار قبول میکنند از او نماز و روزه و زکوة و حج او را و اگر اقرار نکند بولایت ایشان
قبول نمیکنند هیچ عملی از اعمال او را و خلاصه انچه ذکر شد اینستکه ولایت ائمه اطهار فوق همه عبادات است
و بدون ان نفعی از برای اعمال و افعال بندگان متصور نیست و الله المشکور و له الحمد فی جمیع ذلک **فصل**
در بیان اینکه در عالم ذر عهد و میثاق گرفته شده است از جمیع مردم و تکلیف نمودند انها را بحسب امم سابقه
بر اقرار بولایت ائمه طاهرین و افضلیت ایشان و در این فصل لابد است از ذکر دو مقام **مقام اول**
در اینکه عهد و میثاق از انها اخذ شده است در عالم ذر **پس** بدانکه اخبار بسیاری در اینباب نقل شده و ذکر
تمام انها باعث طول کلام است و ما اختصار میکنیم بذکر بعضی از انها که از انجمله است خبریکه در کافی باسناد
چند از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است باین مضمون که بدرستیکه خداوند تعالی زمانیکه اراده فرمود که خلق را
خلق نماید خلق فرمود اب شیرین و گوارائی و خلق کرد اب تلخ و شوری پس ممزوج و مخلوط نمود انها را و
گرفت گلی از پشت زمین پس حرکت داد و فشرد از انها سخت پس فرمود باصحاب یمین در حالتیکه مثل ذره

[illegible]

بجنبید ند بسوی بهشت بسلامتی و اصحاب شمال بسوی آتش و باکی نبود ایشانرا بعد از آن فرمود الست بربکم قالوا
بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین مقصود آنکه بعد از استفهام تقریری خداوند ذرات
را بینکه انا من خدا ایشما نیستم جمیعا اقرار نموده بلی گفتند بعد از آن عهد میثاق بر پیغمبران گرفت باین
مضمون که آیا من نیستم پروردگار شما و این محمد رسول من نیست و این علی امیر مؤمنان گفتند بلی پس ثابت شد
از برای ایشان نبوت و بعد از آن میثاق و پیمان گرفت از پیغمبران اولوا العزم باین نحو که فرمود باینها بدرستی که
من پروردگار شما میباشم و محمد رسول منست و علی که امیر المؤمنین است و اوصیا و بعد از او خزینهای
علم من و متولیان امر منند و بدرستی که مهدی ال محمد نصرت میدهم باو از برای دین خود و ظاهر میکنم باو
دولت و سلطنت خود و انتقام میکشم باو از دشمنان گفتند اقرار کردیم خداوندا ای پروردگار ما و شهادت دادیم
باینها و اقرار نکرد حضرت ابو البشر و نه اینکه انکار نمود پس پنج نفر از انبیا چون اقرار کردند و عزم نمودند
بر ان کرده بودند اولوا العزم و از اینجهت اینها را اولوا العزم میگویند و چون حضرت آدم عزم نکرد بر اقرار مهدی نکرد
از پیغمبران اولوا العزم قرار داده نشد اینست مضمون قول خدای عز و جل که فرمود و لقد عهدنا
الی ادم من قبل فنسی و لم نجد له عزما و مراد از عهد اینجا همین بوده چنانچه در تفاسیر معتبره وارد شده و علی
ما حکی پس در اینجا ثابت شد طاعت و ولایت و معصیت و ظاهر اینخبر اگر چه اختصاص بنبیین است لیکن اخذ میثاق
از اینها بر رسالت رسول خدا و ولایت ائمه هدی علیهم السلم مقتضی اخبار دیگر عدم اختصاص است بلکه از عموم مخلوق
میثاق گرفته شد و شاید بجهت اختصاص بنبیین باعتبار اثبات کردن اولوا العزم و غیر ایشان باشد از برای اینها
بتفصیلی که ذکر شد و باعتبار اینکه از برای نبیین مرتبه مخصوصی هست در اقرار کردن باینها که در غیر اینها
از سایر خلق نیست و آن از سایر خلق نیز اخذ شده بر سبیل اجمال چنانچه بمجرد کیفیت تکلیف بولایت اینها در
دنیا باین طریق که انبیا مکلف شدند بتکلیف خواهی از معرفت تا آنکه بشناسند از اول و آخر اینها را و لکن سایر خلق
باین طریق مکلف نیستند و نیز خبر شریف دلالت میکند بر اینکه ائمه طاهرین علیهم السلم اولیا الله میباشند
زیرا که معنی اولیاء الله اینست که ایشان متولی امر حق تعالی و خزینهای علم خداوند میباشند و بدرستی که
ائمه هستند که در جمیع امور مقدم بودند بر سایر مخلوقات و واسطهای جمیع فیوضات که از جانب خلاق عالم
ببندگان نازل میشد بودند نه اینکه مجرد احباء خداوند و دوستان او باشند اگر چه مرجع دوستی هم باینهاست
زیرا که تا دوستی ثابت نباشد اینگونه تلطفات از مبدأ فیض بروز نخواهد کرد و قاضی سعید قمی ره در اربعین ذکر
کرده در معنی امیر المؤمنین اینکه بود بمولای ما علی بن ابی طالب علیه السلم که امارت میکرد اهل ایمان را بعلم و معرفت
و امارت متمیز و سایر خلایق را با قسام دوزخ باذن خداوند و از اینجهت نامیده شده است با امیر المؤمنین کما اینکه
در اخبار ائمه طاهرین هم بوجه تسمیه باین طریق اظهار نموده اند و در روایت کرده است علم الهدی سید مرتضی که قنبر
آمد بسوی خانه امیر المؤمنین ع در حالتیکه طلب کننده بود انجناب را فضه او گفت که مولی عروج نموده بسوی آسمان

لیذات

که ذات نبروجنت تا اینکه قسمت نماید روزیهای بندگانرا پس انکار کرد قنبر از مطلب او بیرون رفت از مدینه طیبه
رسید خدمت انجناب در حالتیکه انجناب آمد پس شکایت کرد بسوی انجناب از آنچه فضه باو گفته بود از حضرت
فرمود ای قنبر شاید ایمان تو کامل نشده باشد بولایت ما و حق ایمان ما تو پیدا نشده پس دست مبارک خود
را کشید بر چشمهای قنبر و فرمود باو ای قنبر چه میبینی عرض کرد می بینم آسمان و زمین را مثل گردوئی در دست
مولای خود در عین الحیوه مذکور است خبر یکه ترجمه ان اینست که نقل شده است از حضرت صادق ع بسندهای
معتبره که تمام دنیا در دست امام مثل گردوی نان است پس مخفی و پوشیده نیست بر او چیزی از امور دنیا و بر
کند آنچه بخواهد و قدرت دارد بر هر چه بخواهد و بدانکه نقل امام علیه السلم و هدایا و نسبت به
شیعیان و موالیان و افاضه فیض و حقوق اینها مختلف است باختلاف محل و اشخاص نسبت بقومی افاضه فیض مینماید
بتکلیف و ارشاد و نسبت بجمعی بتاثیر و قهر و غلبه و قهر و غلبه هم یا بطریق عادت یا بطریق خرق عادت چنانچه
نمیمکرد در باب قنبر و مثل ختم کردن انجناب قرار دادن سوار شدن او و امثال اینها و از انجمله است خبری که
در اثبات شده است در بحار الانوار از اصبغ بن نباته که آمد ابن الکوا خدمت امیر مؤمنان و عرض کرد یا علی خبر بده مرا
از خدای عز و جل که آیا تکلم فرموده با احدی از اولاد آدم پیش از موسی ع آنحضرت فرمود بلی بتحقیق که خدا
تکلم فرمود با جمیع خلق خود از خوب و بد اینها و ایشانهم جواب گفتند خدا را پس اینجواب منکبر آمد
بر ابن الکوا و نفهمید حقیقت مطلب را عرض کرد کیفیت آن بچه قسم بوده یا امیر المؤمنین آنجناب فرمود ای
ابن الکوا آیا نخوانده کتاب خدا را در آنجا که خبر داده پیغمبر خود را که در میثاق بوده در آیه شریفه و اذ اخذ
ربک من بنی ادم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا پس بتحقیق که شنیدند
کلام خدا را و جواب دادند و در آنجا اینچه میفرماید قالوا بلی و باز خطاب کرد باینها که انی انا الله لا اله الا
انا الرحمن پس اقرار کردند از برای او بطاعت و ربوبیت و تمجید کرد انبیا را که از برای اینها انبیا و رسل خود
را و اوصیا اینها را و امر کرد خلق را باطاعت کردن اینها و عهد میثاق از اینها در اینباب پس اقرار کردند
در میثاق خود با ان بعد از آن ملائکه گفتند در وقت اقرار خلایق باین مطلب که ای پسران آدم شهادت میدهیم
ما بر شما از اینکه در روز قیامت در مقام عذر خواهید گفت که بدرستیکه ما بودیم از این دین و از این امر و نهی
غافل مقصود اینکه شما مخالفت خواهید کرد و بمقتضای امر و نهی و عهد میثاق خود وفا نخواهید نمود
و از جمله اخبار خبر یستکه روایت شده است در کافی بچند سند از حضرت ابی جعفر ع که فرمود بدرستی که خدا
عز و جل خلق کرد خلق خود را باین طریق که خلق فرمود کسی را که دوست داشت و از چیزیکه محبوب او بود و مقصود
او خلق کردن کسی بود که خلق کند از طینت بهشت و دو خلق کرد کسی را که دشمن داشت از چیزیکه دشمن داشت
و آن چیز طینتی بود از آتش پس مبعوث کرد اینها را در ظلال راوی عرض کرد که مقصود از ظلال چه چیز
است حضرت فرمود آیا نمی بینی بسوی سایه خود در آفتاب که چیزی هست و حال آنکه چیزی نیست بعد از آن مبعوث

برکردانید

کرده‌اند و انبیا را پس مبعوث کرد تا ایشان را باقرار بخداوند عز و جل پس اقرار کردند و از احادیث شریفه و لئن
سألتهم من خلقهم لیقولن الله و بعد از آن دعوت کرد بخلافت و بان که اقرار کنند بانبیا پس مختلف شدند خلق
بعضی از ایشان اقرار کردند و برخی دیگر در انکار افزودند پس دعوت کرد خداوند ایشان را بسوی ولایت و بعد
از دعوت اقرار کردند بولایت ما و الله کسانیکه دوست ما بودند و منکر شدند اشخاصی که بغض ما داشتند و ما را
و مقصود از آیهٔ شریفه فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل همین است بعد از آن فرمود حضرت که اشخاصی که
کنون تکذیب ما را می‌کنند در همانجا کردند و حدیث شریف صریح است در عموم عهد و میثاق از جمیع خلایق و الهیت
و نبوت و ولایت و دلالت دارد بر اینکه جمیعا اقرار بخدا نمودند و احدی از ایشان منکر نشد این مطلب را و اختلاف
ایشان در نبوت و ولایت ظاهر شد و از این جهت است که معرفت خدای تعالی و اقرار بوجود صانع تعالی گردیده است
فطری جمیع مردم بحیثیتی که منکر نیست او را احدی حتی دهریه زیرا که ایشان نیز قبول دارند صانع را الا اینکه
اسم او را دهر گذاشته‌اند و از اینجهت است که مردم اول مکلف نیستند از جانب خداوند و مبنا شدند نیز باثبات صانع
زیرا که اثبات صانع از مسلمات و متفق علیه است و نیز حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه هر کسی هر چه در
ابتداء قبول نمود از سعادت و شقاوت در اینجا نیز اثر آن بروز می‌کند و همانطوریکه بوده خواهد
بود و بدانکه اخباریکه دلالت میکند بر ثبوت عالم ذر و اخذ عهد و میثاق در بندگان و انبیاء و غیر ایشان در غایت
کثرت بلکه از حد تواتر گذشته لکن بسیاری از ایشان مختص است باینکه عهد و میثاق گرفته شده است از ایشان
در خصوص ربوبیت و بعضی دیگر دلالت بر ربوبیت و نبوت انبیاء و بعضی دیگر شامل ائمه هم است و دلالت
نیز میباشد و بعضی از ایشان دلالت دارد بر اینکه اول کسی که ایمان آورد و جواب داد و اقرار کرد بخدای عز و جل
بربوبیت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بوده و باین جهت گردید افضل از همه انبیاء و سابقتر از ایشان با اینکه از جهت در عالم
ظاهر آخر از همه و خاتم ایشان بود و شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی ره چند باب مخصوص ذکر کرده در این باب
در اوایل کتاب کفر و ایمان از کتاب کافی و حاصل کلام اینکه اخبار در خصوص این مسئله متواتر است معنی و
زیاده و لکن سید مرتضی علم الهدی رحمه الله منکر شده است این مطلب را در جواب مسائل رازیه و اخبار را
حمل کرده است باخبار آحاد که عمل بآنها جایز نیست علاوه بر اینکه اخبار هم خلاف مقتضای عقول میباشد
و لا بد باید آنها را طرح کرد یا اینکه آنها را باید تاویل نمود و چون این مطلب اعلی و مقصد اقصی بسیار
مشکل است و بیان آن از برای خواص بسیار مناسب نیست و فهم عوام مباینت کلی دارد و عدم ذکر آن مناسبتی ندارد
و بیان و ترجمهٔ آن نیز لطفی از برای او نخواهد بود و نسخهٔ اصل هم چون منحصر بود و خواص از آن زیاده بهره نبرده بودند
لهذا جمع حقیر چنان بنظر قاصر رسید که نقل مطلب بعین عبارت بشود که طالبین حق بعد از تامل تام در آن مستفیض شوند
فقال المصنف رحمه الله بعد نقل کلام السید قدس سره **اقول** اما الاول فقد عرفت فساده و تواتره معنی
و اما الثانی فهو ممنوع انما انلزم الی صرفها عن ظاهرها و تاویلها و لنذکر بعض کلامه ره ثم نشفعه بجوابه بالاراده

المسئلة الثامنة

المسئلة الثامنة في الذر ما القول فيما اشتمل عليه كثير من الاصول و الفروع من الاخبار المنسوبة الى الصادقين ع في ان الله
تعالى ذرأ الخلق و كانوا كالذر يدبون و انه خاطبهم فقال الست بربكم فان منهم من انكر ههنا و منهم من اقر و انه من
اقر ثم انكر منهم هنا و من انكر ثم اقر منهم هنا و قد نطق عليه هذه الاخبار من الاستشهاد على ذلك بقوله تعالى
و اذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم و اشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى الى آخر الآية
مع ما روي عن النبي ص و قد قيل له بما سبقت الانبياء و انت آخرهم فقال ص كنت اول من اقر بالله عز و جل و قال
لهم حيث قال الست بربكم و الاخبار في هذا المعنى كثيرة جدا فكيف كان هذا الخطاب و الجواب لهم و منهم و هم
ارواح بلا اجسام ام ارواح و اجسام فان كانوا هم ارواح بلا اجسام فكيف تقوم الارواح بانفسها و هي
اعراض تحتاج الى المحال و الا لان و ان كانوا هم ارواح و اجسام فهذا هو القول بالتناسخ و ما القول ايضا
فيما ورد مناسبا لهذا من الاخبار في تلاقي المؤمنين بعد الممات و مسألة بعضهم من بعض و انهم اذا سألوا
واردا عليهم عن آخر من اخوانهم فاخبرهم القادم عليهم انه باق رجوه و انتظروه و ان اخبرهم انه قد تقدم قالوا
هوى هوى و الاخبار بهذا المعنى و ما قيل كثيرة لو تقصت الى ايرادها لطال الكتاب و السؤال و كنت جديرا
بالا   و الاملال و الجواب و بالله التوفيق قد بينا ان اخبار الآحاد و كل خبر لا يوجب العلم اليقيني غير نحتج
به و لا معتمد عليه فكيف اذا وردت هذه الاخبار بما ينافي ظاهره ادلة العقول و ما استقر بالحجج الثابتة و
البينات الواضحة فمتى وردت بذلك وجب طرحها و القطع على كذب رواتها اللهم الا ان يكون لها مرها
تاويل و مخرج سهل في اللغة و الشرع يطابق العقول فلا يجب القطع على كذب رواتها و جاز كونه صادقا
و ان التاويل غير ما اقتضاه الظاهر فاما اخبار القرآن فلا بد مع القطع على صحة نقلها من بيان تاويلها
و تخريجها على ما يوافق الادلة الصحيحة و الواجب بيان الكلام في قوله تعالى و اذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم
ذرياتهم فالكلام في هذه الآية هو الاصل في بيان ما اشتبه على اصحاب التناسخ ثم نثني الكلام في الاخبار
الواردة على ذلك اعلم ان علماء اهل الكتاب و التاويل قد تكلموا في تاويل هذه الآية بما يدفع الشبهة و بعضهم
و قالوا الظاهر ما ينافي قول اصحاب التناسخ لانه تعالى قال و اذ اخذ ربك من بني آدم و لم يقل من آدم و قال تعالى
من ظهورهم و لم يقل من ظهره و قال ذرياتهم و لم يقل ذريته و هذا كله بخلاف ما ذهبوا اليه و قالوا غير ممتنع
ان يكون الله عز و جل قد اخرج جماعة من بني آدم على ما يجب عليهم من المعارف به تعالى و العبادة له و اشهدهم على انفسهم
بذلك فادعوا به و استجابوا اليه و كان ذلك منه تعالى زيادة في ايجاب الحجة عليهم و لطفا لمن سواهم و انما
اشتبه على قوم فظنوا ان اسم الذرية لا يقع على العاقل و غيره و نحن نسمي كل بالغ عاقل منا بانه من ذرية
آدم و قد سمى الله تعالى في القرآن العقلاء بالذر و مثل هذا لا يشتبه على محصل و اجوز من هذا التاويل
و اشبه بفصاحة القرآن و بلاغته ان يكون معنى هذه الآية انه تعالى لما خلق الذرية خلقا يدل الناظر
المتامل المتفكر على معرفة الله تعالى و ربوبيته و وحدانيته و سائر صفاته و وجوب عبادته جاز ان يجعل بذلك

اشهدا

استشهادها على هذه الامور التي تدل عليها وتقضي الى العلم بها ويجعل تسخيرها لما جعلت له لا له عليه
وانقيادها لما تكون بحيز فيه ومقتضيه الى العلم به كانه شهادة منها واجابة واقرار وهذه طريقة عربية
موجودة في اشعار العرب وكلامها وملاحظ خطابها اذا افتشت عنها وجدت منها الكثير الغزير قال المعرى
امتلا الحوض فقال قطني مهلا رويدا وقد ملات بطني فجعل ما يجب انبي بقوله لو كان ناطقا ناطقا قوله
الازله ومضافا اليه وهكذا لما كان الله تعالى قد فطر الخلق وبناها وانشاها على احوال تدل على
معرفته وربوبيته لو كانت ناطقة قائلة واستشهدت على ذلك الشهادات بها واجابات لم يجاز ان يضاف
الان اليها الشهادة والاقرار والاعتراف لسلوكا في البلاغة وتوسعا في الفصاحة وتعويلا على ان المعاني
ملحوظة وفوائد الكلام معروفة ومما قيل لمن ضل عن الثواب في تاويل هذه الذرية وانه خاطبها و
استشهدها لا يخلو من ان يكون وقد عقل ذلك وهي في لغة عاقلة كاملة مكلفة وعلى ما ادعوه
صفة الذر عن احيا او لا عارفين فان كان الاول فقد كان يجب ان يذكر الان وفي هذه الاحوال ذلك الخطاب
وتلك الشهادة وذلك الاستشهاد او يذكر اكثرهم وذلك لا يصح ان ينسى العقلاء مثل هذا حتى لا تذكره منهم
وانما لا يذكر ما كان منا في احوال الطفولية لفقد كمال العقل في تلك الاحوال وليس يجيء من ذلك ان يقول
انقلل بينها وبين الحالتين للعقلاء احوال عدم ومضت ازمان متطاولة لان تخلل احوال العدم لا يزيد
على تخلل احوال النوم والسكر والجنون والاغماء والامور المزيلة للعلوم وقد علمنا ان اعتراض ذلك كله و
تطاول الازمان بين الاحوال التي للعقلاء وتحققها وطردها لا يمنع من ذكرهم لذلك وعلمهم به وان نسيها
كلهم لهم لا يجوز ولم يجر بمثله عادة وان كان الامر على الوجه الثاني وهو انه تعالى خاطبهم واستشهدهم
وهم غير عقلاء ولا احياء فذلك سفه وقبيح لا يجوز اضافته اليه جلت عظمته لان خطاب من لا يفهم معنى
الخطاب قبيح فاما الاخبار المروية من طرق اصحابنا في ظاهر معنى هذه الاية فتحمل اذا صحت على ما ذكرناه من
التاويل بعد العلم بظاهرها من ظاهرها ما يخالف الصواب الادلة الموجبة لذلك فان قيل الذين في الاخبار
المروية في هذا الباب ما يتضمن ان بعض هؤلاء الملحونين عليهم العهد اقروا بعضا وانكروا بعضا وان من اقر هناك
انكر هناك وهذا لا يطابق تاويلكم الذي اعتمدتموه قلنا ان اول ما في هذا ان الاية المقطوع عليها التي يجوز
ان يحتج بمثلها في هذا الباب لا تتضمن انكار من استشهد وقرر ولا من احد منهم بل الاعتراف والشهادة وما عدا
الاية من الاخبار قد بينا انه غير ملتفت اليه ولا معول به على انه يمكن ان تحمل الاخبار التي تتضمن اقرارا وانكارا على
العلم وان الله تعالى لما فطر الخلق علم ما يكون من كل واحد منهم من ايمان وكفر واقرار وانكار وخير وشر وكان
ذلك العلم الذي لا بد من كون معلومه كانه فعل واقع وامر هناك حادث في هذا ايضا وجه في الفصاحة قوي
وطريقة مسلوكة معروفة فان قيل فما معنى قوله عليه السلام انما سبق جميع الانبياء الى الايمان والاقرار وكنت اولهم
واستشهاده بالاية قلنا معنى السبق هاهنا الاولوية الفضل والتدبير وزيادة الثواب لا السبق في الزمان و

تقدمه

وتقدمه وقد يكون متاخرا في الزمان من هو متقدم فضلا وثوابا ويجوز ان معنى استشهاده بالاية ان الله تعالى
علم منه ذلك فيما لم يزل دونهم وعلم انه اسبقهم وافضلهم واكثرهم ثوابا فاما ما نقلا في ان ارواح المؤمنين بعد الموت
على ما وردت به بعض الاخبار فقد قلنا في اخبار وانه غير حجة في شيء ولا معتمد عليه ما كفى هذا اذا كان ما علمه
الظواهر من منافيات ادلة العقول فكيف اذا كانت بخلاف ذلك فاما الروح فهي الهواء المتردد في مخارق الحي
مناده ومنافذه على وجه لا يتم كون حيا الا معه حتى انه متى خرج عن نظامه بطلت الحيوة وعلى هذا التحقيق الروح
حسبما تقدم غلط قوم فجعلوا الروح هي الحيوة نفسها وانما اشتبه ذلك عليهم لان الروح على ما فسرناه يحفظ
الحيوة ويسمى وجوبا فجعلوا اما لا انهم كون الحيوة الا به حيوة والروح على الحقيقة لا يصح فيها التلاقي الذي
عنوه والتخاطب والتزاور ولا الحيوة الذي هو عرض ايضا ولي فاجماع عليه لفظ الخبر الوارد بتلاقي ارواح
المؤمنين ان المراد به تلاقي المؤمنين انفسهم وعبر عن ذي الروح بالروح كما يقول القائل روحي تتوق الى
كذا وتريد كذا وانما يريد انني في نفسي اتوق واريد وليس يمتنع ان يحيي الله تعالى قبل الحشر المؤمنين ويجمعهم
في جنانه وفي القران ما يطابق ذلك وهو قوله ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند
ربهم يرزقون فيتلاقون ويتزاورون ويتسائلون وينظر بعضهم الى بعض وكل هذا جائز وان كان غير
مقطوع عليه انتهى كلامه اعلى الله مقامه **اقول** اصحاب التناسخ قوم يجعلون الارواح قديمة وينكرون
الحشر والنشر والاخرة والجنة والنار ويقولون بانتقالها وترددها في الابدان في هذا العالم وانه لا
نشاة اخرى سواها وان ثوابها وعقابها وينكرون الانبياء ويسقطون التكاليف ولا يقولون بالصانع
تعالى وانما كفروا لهذه العقائد الباطلة لا لمجرد التناسخ كذا في حق اليقين وانت خبير بان الجمع بين نفي
الصانع وانكار الانبياء وسقوط التكاليف وبين كون ما ذكر هو الثواب والعقاب مما لا يمكن وقال شيخنا
البهائي في الاربعين ان التناسخ الذي اطبق المسلمون على بطلانه هو تعلق الارواح بعد خراب اجسامها
باجسام اخر في هذا العالم اما عنصرية كما يزعم بعضهم ويقسمه الى النسخ والمسخ والفسخ والرسخ او فلكية ابتداء او
بعد ترددها في الابدان العنصرية على اختلاف ارائهم الواهية المفصلة في محلها واما القول بتعلقها
في عالم اخر بابدان مثالية مدة البرزخ الى ان تقوم قيامتها الكبرى فتعود الى ابدانها الاولية باذن
مبدعها اما بجمع اجزائها المتشتتة او بايجادها من كتم العدم كما انشاها اول مرة فليس من التناسخ في
شيء وان سميته تناسخا فلا مشاحة في التسمية ان الخلاف انما هو في المعنى وليس انكارنا على التناسخية وحكمنا بتكفيرهم بمجرد
قولهم بانتقال الروح من بدن الى اخر فان المعاد الجسماني كذلك عند كثير من اهل الاسلام بل لقولهم بعدم العود
وترددها في اجسام هذا العالم وانكارهم المعاد الجسماني في النشاة الاخروية قال الفخر الرازي في نهاية العقول
ان المسلمين يقولون بحدوث الارواح وردها الى الابدان لا في هذا العالم والتناسخية يقولون بقدمها و
ردها اليها في هذا العالم وينكرون الاخرة والجنة والنار وانما كفروا من اجل هذا الانكار انتهى كلامه ملخصا

بعد

فقد ظهر البون البعيد بين القولين والله الهادي انتهى كلامه اعلى الله مقامه في جنات الخلود فما ترى ان
التناسخية من اهل التخلد يرون المعاد وجزاء العمل في هذا العالم والنشاة فيقولون كل نفس بروح بعد بعد
الموت الى الدنيا بصورة احسن من الاولى لو كان عمله خيرا و اقبح منها لو كان شرا ويقولون كل طبيعة من
الطباع الجمادية والنباتية والحيوانية والانسانية التي غلبت عليه بعد بصورة مناسبة لها فيجعلون
تناسخ التناسخ على اربعة الاول النسخ وهو الانتقال من الصورة الانسانية الى الصورة الجمادية الثاني
الفسخ وهو الانتقال من الصورة الانسانية الى الصورة الحيوانية الرابع وهو الانتقال من الصورة الانسانية
الى الانسانية ويقولون في كل ثلثين الف سنة يعود الشخص الى الدنيا بهيكله الذي كان عليه لعلهم
انتهى فقد علم انهم لا ينكرون الصانع وينكرون الدار الاخرة ويدعون بجزاء الاعمال في الدنيا فقول
العلامة المجلسي ره بانكارهم للصانع تعالى لعله اخذه من قولهم بقدم الارواح ولا تلازم بينهما الا مكان
مصيرهم الى تعدد القدماء وايضا المجازات لا يستلزم الاقرار به تعالى لا ان يراد المجازات بحسب الطبيعة بالعود الى
ما يناسب الطبيعة الغالبة في المعاد ونسبته اليهم سقوط التكاليف لعله لنفيهم دار الاخرة والجزاء ولا تلازم
ايضا لمصيرهم الى المجازات في الدنيا وهو فرع التكليف وبالجملة فما ترجح هم من الدهرية هذا ولكن كلما حكى
متفق على قولهم بقدم الارواح ونفي الجزاء في الاخرة وبما ذكر ظهر ان الارواح لو كان في عالم الذر ثم
الانتقال منها الى الاجسام العنصرية في الدنيا ليس من التناسخ الموجب للكفر قائله وكذا التعلق بعد خراب
البدن الى اجسام مثالية ثم العود الى الاجسام العنصرية والحشر فيها او جعل الجسم المثالي هو ما يحشر به وخاصر
العنصري وكذا الانتقال في الدنيا الى الجسد المثالي وانقلاب الجسم الانساني في الدنيا الى جسم حيواني كالممسوخ
فالانكار انما هو على قدم الارواح وعلى نفي الحشر والجزاء في الاخرة والا فجميع ما قلنا بل وما قالوا لو سلب منه
الامران لا كفر فيه ثم الروح للشيء الحيوي بل فما ذكره السيد ره وهي الهوى المتردد الى اخر ما ذكره والمراد بها هنا هنا
اي ما خلق قبل الاجسام واخذ منها الميثاق وما يبقى بعد خراب البدن هي النفس الناطقة اذ قد يطلق الروح عليها
وبها يتعلق بالروح بالمعنى الاول ويفارق البدن بخروجها ويتحقق به الموت ثم ينتقل الى القالب المثالي ويتنعم
او يعذب ثم ينتقل الى الجسم الاول في عالم الذر هل كانت في جسد مثالي او بلا جسد جسما وهي بهذا المعنى
جسم مجرد عن المواد العنصرية وعليه حمل قول من قال بتجردها ودفع به مقالة المجلسي ره مبطلا ان ذلك لاختصاص
التجرد به سبحانه فهي نحو الروحانيين ولها ادراك وشعور من لدن خلقها الى الابد يصح تكليفها في كل النشاة
بل يصح تكاليف كل المخلوقات بل لها تكاليف وشعور جزئية وهي من عليين مما خلقت ابدان الانبياء وابدانهم
دون ذلك بل ابدان الائمة والانبياء على مراد فاحيا وذات شعور وعقل كما ثبت تلاوة راس الحسين ع سورة
الكهف بل كل ما في الجنة ذو عقل وشعور ثم لهذه الروح تعلق بالروح البخاري الحيواني و بموت الانسان يفنيها
فالتكليف في عالم الذر يحتمل ما ذكره السيد ره والوجه الذي حكاه اولا في معنى الاية خلاف الا

المغفرة لها وان كان الصوفي ظاهر الاية وما ذكره السيد ره في دفع التكليف في عالم الذر بلزوم التذكر له كان فاسدا
لمنع الملازمة القطعية بالنائم ونحوه فاسد ومع الفارق لذهوله بدء النشاة انما يتذكر الاولى من سلب عنه هذه
النشاة ورفع الحجب والغواشي الظلمانية الطبيعية وحصل له تصفية بخلاف النائم ونحوه فانه من تبديل الاحوال
في نشاة واحدة سيذاذوني كما في مسند اعرابي عبد الله ع كيف اجابوه وهم ذر قال جعل فيهم ما اذا سالهم اجابوه وفي
نسخة كالغفل العقل يعني يعد ما ذكره يعني في الميثاق وهو ظاهر فيما ذكره السيد ره في تاويل الاية ويحتمل لما قلناه والله العالم
مقام دوم در اثبات انكه سائر امم نيز مكلفند باقرار كردن بنبوت پيغمبر ما ص و ولايت ائمه طاهرين عليهم السلام
وافضليت ايشان بلكه در دنيا تكليف كل مخلوقات بولايت ايشان ظاهر است بالنسبه بعالم خود نيز بدانكه اخبار كثيره
بلكه متواتره دلالت دارد بر ان وچنانچه شنيدي سابقا از كلمات مرحوم شيخ حر در جواهر السنيه از انكه
مشتمل است قران و تورية وانجيل و ساير كتب سماويه بر ذكر پيغمبر و عترة طاهره او هر دو و ذكر اوصاف و فضيلت
ايشان چنانچه خصوصا اند كور است در كتب مرقومه كه نگاه نكنند بسوي ايشان بچشم حسد زيرا كه مقام ايشان
مقامي است كه خدا ايشان با نها اعطا فرموده بحيثيتي كه اگر نبودند ايشان خلق نميكرد خداوند زمين و نه آسمان
و نه انبيا و نه اوصيا و نه هيچ مخلوقي از مخلوقات را **حاصل** انكه ذكر ايشان على الدوام در السنه وافواه
سابقين بوده و اسماء مطهره ايشان ما بين اسماء انبياء ما ضيين كالشمس في رابعة النهار مذكور گرديده
وانوار مقدسه ايشان در اسمان و زمين موجود بوده بحيثيتي كه جميع مخلوقات خدا و نيكان از ملائكه و
انس و جن مطلب وثنا ميكردند از انوار ايشان وتوسل ميجستند بنفوس مطهره وانوار ايشان و متبرك
ميشدند باسماء ايشان و اقرار با فضليت ايشان بر انبيا و جميع وصيا ما مور بودند ببشارت دادن
مردم بوجود هاي ايشان و در اين كه ذكر ايشان در كتب سماويه خداوند فرموده بلكه جميع اوصيا و انبيا
در هنا بنين و كهنه اخبار و قصص مستمر اشارت ميدادند مردم را بوجود انها و اخبار و قصص در اين
باب بسيار است بحيثيتي كه ممكن نيست احصاء انها **از جمله** انكه روايت كرده است شيخ صدوق ره در عيون
الاخبار از عبد السلام بن صالح الهروي كه عرض كردم خدمت حضرت رضا عليه و على ابائه التحية والثناء كه يابن
رسول الله خبر بده مرا از شجره كه خوردند از ان ادم و حوا و حقيقت ان چه بوده زيرا كه مختلف شده اند مردم
در ان بعضي از انها روايت كرده اند كه انه درخت گندم بوده و برخي اعتقادشان چنين است كه درخت انگور بوده
و جمعي قائلند باينكه درخت حسد است فرمودند جميع اينها حق است عرض كردم پس وجه اختلاف ايشان چه چيز
است و معنا حقيقت عقايد بر ملت با اينكه در ظاهر منافي دارد كدام است فرمودند اي ابو الصلت بدرستي
كه شجره جنت انواع مختلفه دارد و از جمله انها درخت گندم است و در جنت اين درخت بسيار است ونيز مثل
درخت نيا و بدرستي چون كرامي داشت خدا بتعالي ادم را با مر كردن ملائكه كه سجده نمايند او را و داخل نمود
او را ببهشت خود گفت در نفس خود كه ايا خلق كرده است خداوند بشري را افضل از من پس چون عالم بود خداوند

١١ نمائی المصیر او خطاب فرمود او را بلند نما سر خود را ای آدم و نظر کن بساق عرش پس چون بلند نمود سر خود را و نظر
کرد بساق عرش نظم خداوند دید که نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
ولی الله و زوجته فاطمة سیدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة پس عرض کرد ای پروردگار من
اینها کیستند خطاب رسید ای آدم که اینها از ذریهٔ تو می‌باشند و بهتر از تو و همه ایشانند و بهتر از جمیع خلق من
ای آدم اگر بواسطهٔ اینها نبود ترا خلق نمیکردم و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را از عدم بوجود نمی‌آوردم
پس بر تو باد اینکه نظر نکنی باینها بچشم حسد پس بیرون نمایم ترا از جوار خود پس نظر کرد آدم باینها از چشم حسد
و تمنا کرد از خداوند مقام و منزلتی مثل مقام و منزلت ایشان پس بواسطه این عمل و این خواهش مسلط کرد
خداوند شیطان را بر او تا اینکه خورد از درختی که خدا نهی کرده بود او را از خوردن آن و مسلط نمود او را
بر حوا بواسطه اینکه او نیز نظر نمود بسوی فاطمه بچشم حسد تا اینکه خورد از درخت چنانچه آدم خورد پس بیرون
کرد خداوند ایشان را از بهشت خود و فرود آورد ایشان را از جوار خود بسوی زمین **مصنف** اعلی الله مقامه گوید
چون حضرت ابو البشر فراموش نمود عهد روز الست را و عزم نکرد پس از عالم شدن باثبات بر ولایت اینها از این جهة
نگردید از پیغمبران اولوا العزم بخلاف انبیاء اولی العزم و مثل این سؤال اگرچه از حضرت کلیم الله نیز صادر گردید
الا اینکه بعد از آنکه عالم شد عزم کرد بر ولایت ایشان داد و نگردید مقام و مرتبه اینها را اما آدم پس در زد
کرد این مطالب او همه تمنا را اولی بود نسبت باو **و اگر** بگوئی که حسد از گناهان کبیره می‌باشد و تعبیر از
او بترک اولی مناسبتی ندارد **میگویم** مراد از حسد در این مقام غبطه است و استعمال حسد بواسطه تعبیر
در مطالب است ذکر آنها داده در این باب در ضمن حالات بنی اسرائیل در سوره بقره و غیر آن و اخبار
که در تفسیر این آیه ذکر شده مثل تفسیر امام و تفسیر قمی و عیاشی و صافی و مجمع البیان و غیر اینها کفایت است در مطلب
اگرچه رساله وسعت اینها را ندارد والله العالم والمشکور **فصل** چون معلوم شد که از برای محبت
ائمه طاهرین ثمرات بسیار می‌باشد در دنیا و آخرت پس بدانکه در این مقام مناسب معنای حب حقیقه
از و متعرض می‌شویم بعبارتی اجمالی از شده است صاحب تفسیر صافی در همان تفسیر با اینکه محبت تازه تعریف میشود
نسبت بعبد و اخری نسبت بخدا سبحانه اما محبت بندگان پس آن میل نفس است بسوی چیزی از جهة تحصیل
کمالی که بواسطه آن کمال اقرب بخداوند میشود اکنند و از خداوند رضا و خشنودی او است از بندگان خود و بر
داشتن حجاب است از قلبهای اینها و شیخ محمد بن طلحه شافعی در کتاب خود که مسمی بمطالب السؤل است ذکر کرده است
ما بین محبت خداوند و محبت بندگان با نظر بحقیقت محبت خدا سبحانه نسبت ببندگان خود اراده او است
در انعام کردن بندگان از نعمتهای مخصوصی که بواسطه آن نعمتها مستفیض میشوند بقرب بحضرت او و نگاه میدارد
از جمیع گناهان ظاهره و باطنه و نزدیک می‌شوند بطهارت قدسیه و تا آنکه می‌شوند باطن اینها از کدورت
دنیا و رفع حجاب میشود از قلب اینها بحیثیتی که مشاهده میکنند خدا را گویا بعینه می‌بینند او را پس اراده

او بجمله

١١١ و یا اینکه تخصیص دهد بندگان را بانحالات شریفه محبت و ذات شوایز حیث معنا محبت عبد نسبت به
خداوند میل عبد است بسوی رسیدن بآن کمال و ادراک او و ترک تقصیر بلکه محبت خداوند و محبت عبد
متغایرند باعتبار اینکه چون خداوند محل عوارض نیست و جهه که از جهت نظر از نقص و نه از غیر اینها
پس محبت او سبحانه نعم همان معامله کردن با عبید خواست مثل معامله دوست یا دوست خود یا با
با دشمن خود از اینکه او را نزدیک نمود بخود و نزدیک گرداند یا اینکه او را دور کند یا کشف حجاب نماید
از برای او یا اینکه حجاب او را منع کرده و بر دارد و امثال اینها کما اینکه سایر صفات خداوند از این قبیل
و بعضی نیز بیانات ما خوذ است از کلام مولای ما حضرت صادق در توحید مفضل و اجمال آنکه
طبیب هندی عرض کرد بآنجناب که خبر ده مرا از قول خداوند که وصف فرموده خود را برأفه و رحمت
الهیه و غضب و رضا و رحیم معنا اینها چیست و همچنین خشنودی و محبت و غضب چه چیز است فرمودند
که رحمت و آنچه از رحمت مشتق میشود از برای ما بعضی از آنها شفقت و مهربانی است و بعضی دیگر جود است
و بخشش و بدرستیکه رحمت خداوند از برای بندگان و مخلوقات ثواب و جزای ایشان که انها مفعول اند و رحمت
انسانها کان یعنی جزاهت پیکان از آنها حادث شود و در قلب از رأفت و رقت بواسطه آنچه مشاهده کند از کسی
محتاج است نیز از احتیاج یا ابتلاء او بسبب اقسام بلاها و قسم دیگر آنچه رحمت میشود بر او اما
بعد از رأفت و لطف بر شخص مرحوم مقصود و رحمت از خداوند آنچه نازل باو می‌شود تا مل کن در قول
قائل که میگوید نظر کن بسوی رحمت فلانی مقصود او فعلی است از او حاصل شده بواسطه که در
قلب او بود و بدرستیکه تعالی قدرت خداوند متعال بقسمیکه منزه است از آنها و اما معنا آنجا اینکه
متقلب پس آن منفی است از ذات باری کما اینکه وصف نموده خود را او را رحیم است تفضلا از رحمت
و رقت و اما غضب پس آنچه متعلق بما میباشد اینست که در وقت غضب تغییر یابد طبیعتهای ما و ابا
هست که میل دارد از غضب اعضاها و متغیر گردد رنگهای صورتهای ما پس آنچه حاصل شود از آثار این
عذاب و علیکه بعد از آن حاصل شود آن را غضب نامند غضب در شط استعمال می‌شود که از
اینها قلب و اینها از خداوند منفی است و همچنین رضا و سخط و رحمت و جل و علا برای صفت
لا شبیه له و لا مثل و هی من الاشیاء عرض کرد خبر بده مرا از اراده خداوند فرمودند اراده از
بندگان انجمنهای ضمیر اینها است و آنچه ظاهر میشود بعد از آن از فعل و اما اراده خداوند عز
جل پس اراده او فعل مجرد احداث او است نه غیر کما اینکه یقول له کن فیکون اعلاد او سبحانه
منفعت کیفیت بعد اینها این مطلب طبیب هندی عرض کرد که بتحقیق رسید بمطلب و فهمیدم کما یلیق عقل
و الحمد لله رب العالمین الذی هدانا من الضلال و عصمنا ان نشبهه بشیء من خلقه ان نشک فی عظمته و تقدیره و لطفه
صنعه و جبروته جل عن الاشباه و الاضداد و تکبر عن الشرکاء و الانداد فهی کلامه صلوات الله و سلامه علیه

اما

۱۰۲ آبائه الطیبین الطاهرین حاصل کلام آنکه مختلف شده است کلمات علما در معنی محبت بعضی قائل شده‌اند
باینکه ایثار محبوبست بر محبوب خود امور یکه کمال محبت در آنست و بعضی دیگر تعریف کرده‌اند باینکه محبت
میل تو است بالکلیه بسوی او و ترجیح دادن محبوبست بر نفس خود و موافق بودن تو است نسبت بمحبوب
در پنهانی و آشکار و دیگری تعریف نموده باینکه محبت هتک استار و کشف اسرار است و جمعی باینکه محبت سریست
روحانی که میل میکند از عالم غیب بسوی عالم قلب و جهت اینکه او را جمع نامند این است که واصل میشود بسوی
حبه قلب که منبع حیوة و بعد از اتصال آن بقلب سریان پیدا می‌کند با حیوة در جمیع اجزاء بدن و ثابت میشود
در هر جزئی از اجزاء انسان صورت محبوب در ظاهر و باطن چنانچه حکایات از منصور حلاج شده که بعد از قطع
کردن اجزاء او نوشته می‌شد در مواضع خون او اسم خداوند که الله باشد و همچنین حکایات از زلیخا
شده که در حینی که فصد مینمودند او را بالعیان میدیدند مشاهده کردند که ثبت میشد از خون او یوسف
یوسف بلکه شباهتی که می‌بیند محب صورت محبوب خود را در بدن خود یا در بدن غیر خود یا اینکه میدید
صورت محبوب بلکه شخص او را در خارج و این بواسطه استمرار فکر و استدامت خیال او و ذکر محبوب و صورت
او خواهد بود چون خیال او قوت میگیرد محسوس و مشاهد میشود قوه خیالیه و هم چنین است حال در
هر کسی که خیالی از برای او حاصل است بر وجهی که استدامت داشته باشد بر ذکر او هر چند دوست هم
نباشد بلکه دشمن باشد مثل کسی که رسانیدن ضرر از برای او حاصل باشد و کسی که خوف از شر دشمنی
باشد بقوه و همیشه نمایان می‌شود که شر رسد او و مجسم میشود و شخص خائف متوهم فرار میکند چنانچه
نقل کرده است سید جزائری علیه الرحمه در انوار نعمانیه از اوثق مشایخ خود که ظاهرا مراد او علامه مجلسی
باشد که حکایت کرد مرا اوثق مشایخ من باصفهان در شبی از شبها که بود از برای او صدیقی که فوق مرتبت
محبت با او داشت اتفاقا اهل او فرستادند او را به بیابانها بسبب امری چون چند روز گذشت و اثری از آن
برو ظاهر نکرد و از صدیق تمکن او از صبر نداشت و از آن بلده شد و در نجف سفر را بر خود اختیار کرد پس حکایت کرد
بعد از مراجعت که چون داخل شد در بلده اصفهان دیدم مردم اجتماع نموده و بیرون میروند بسوی قبرستان
آن بلده از جهت زیارت اموات خود چون شب جمعه بود پس نزدیک شدم بجمعی از مردم و بعد از تجلیل آنها
سؤال کردم از احوال آن صدیق و کذائی و طلب هدایت کردم از آنها بسوی منزل او و بعد از آن شروع نمودم در
خیال کردن صورت او پس نظر کردم بسوی دست خود دیدم دست خودم را بصورت دست او و بعد از آن بسوی جمیع
اعضا خودم پس ندیدم چیزی را از اعضا و جوارح خود مگر اینکه بر صورت اعضا او بود پس غرق بحر
تفکر و غوطه ور در دریای تعجب شدم چون شب شد و سؤال از او نمودم گفته شد که از شخص در مجمع مردم
مجتمعند در خواندن سر دی از جهت صبابت چون داخل شدم در آن مجمع و نظر کردم بسوی او دیدم او را بهمان
صورتی که در نفس خود مشاهده نموده بودم چون مشاهده کردم از نفس خود باز حالت را رجوع نمودم

بسوی

۱۰۳ بسوی اصفهان و این حکایت غالبا از برای شیخ ادام الله ایام سلامته بوده در زمانیکه مذاکره می‌نمودیم مذهب
صوفیه و قول آنها را بحلول و اتحاد باینکه خداوند سبحانه و تعالی حلول مینماید در جمیع مخلوقات خود
را تکذیب مینمود ایشان را و منفر میبود که مثل این اتحاد خیالی ممکن است و همه حکایات ابیات مینمود
انتهی و در نظم و نثر کلمات عشاق و محبین از این اقوال بسیار است حاصل کلام اینکه استدامت ذکر هر چیزی
و زیادتی تفکر در آن و مداومت در خیال بودن آن باعث بر امور مذکوره می‌شود و محبتی که متصف
باین صفات و متقید باین خیالات است بواسطه استدامت ذکر او خیال میکند هر چیزی را محبوب خود بلکه
بسا میشود که خود را بشکل محبوب مشاهده مینماید یا غیر را او می‌پندارد و متاثر میشود از محبوب خود
در امور پنهانی و آشکار از جهت تاکید در محبت و قوت فکر و خیال در آن و بعد از آنکه مستولی شد سلطان
محبت بر ملک بدن و رسوخ نمود در قلب او و اثر آن و مستقر و برقرار شد در قلب مخلوط میشود ذات او در
ذات محبوب و صفاتش در صفات او و مشغول میشود بمحبوب خود از آنچه سوای او است بحیثیتی که نمی‌بیند غیر
او را و اختیار نمیکند ما سوای او را و ملتفت نمیشود به لذتی و قدرت ندارد بر مشاهده او بلکه
از مشاهده آثار او و مال الملل میشود محبوب او و فانی میشود در او بحیثیتیکه میگردد محب عین محبوب و مطیع
و منقاد است او را در زمانیکه امر نماید او را و عبادت مینماید او را بحیثیتی که اصلا شریکی از برای او قرار
نمیدهد و نمیطلبد جز او را و همی و غمی از برای او نخواهد بود جز وصل محبوب خود و فانی میشود کل
و شرب او را منقطع میگردد و از آن ممتنع نمینماید الم و لذتی را و در حین استقرار محبت او را و جمیع شهوات
و دواعی او را مرتفع میگردد و منحصر میشود همه در محبت و محل انعقاد محبت و قلب فانی میشود که
فرح از برای او روی نمیدهد بسبب فرح محبوب با اینکه محزون میگردد از جهت حزن او و بدون اینکه
مطلع شود از فرح و حزن او بلکه مجرد صدور هر یک از اینها از حالت پنهانی تاثیر در محب میکند و متاثر
میگردد بواسطه تحقق رابطه تمامی که ما بین آنها میباشد و بسبب اتحاد یکه از کثرت محبت حاصل شده بلکه
بسا میشود که فراق محبت تاثیر میکند در هر دو و سرایت میکند در آنها تا حدیکه متولد میشود از آن شیء
ثالثی چنانچه حکایت شده که لیلای اخیلیه در زمانی عبور نمود و گذشت در نزدیکیهای قبر توبه که محب
او بود و شوهر او نبود را او بود و زوج و گفت ای لیلی این قبر توبه میباشد پس سلام کن او را و لیلی گفت
مقصود تو از سلام کردن من چه چیز است جواب داد که غرض من تکذیب او است در قول خود ای لیلی آیا تو
نبوده که این شعر را انشاد کرده و لو ان لیلی الاخیلیه سلمت علی و دونی جندل و صفائح لسلمت
تسلیم البشاشة او زقا تا آخر شعر خود پس قسم میخورم بخداوند که نمیکند مرا از این مکان تا اینکه
سلام کنی بر او پس لیلی لابد گفت السلام علیک یا توبه ای اینستی تو گوینده و لو ان لیلی الاخیلیه
الخ پس کجاست این قول تا مقام فعلیه از ناگهان بر عنکبه در آن قبر منزل داشت از قبر بیرون رفت تا اینکه

دید

زد بسینه او پسر لیلی نعره کشید و مرد چون دفن کردند او را در جانب قبر تو بود دیده شد از قبر تو بر درختی
و از قبر لیلی نیز درختی و بعنایت بلند گردیدند بعد از آن بیکدیگر پیچیده شدند پس تأمل نما که چگونه
تاثیر نموده در آنها فرط محبت و سرایت نمود از آنها بسوی درختهای آنها بالعیان بسبب ملاقات که دو زن
احوال اولیاء روح اهل محبت لکن این قسم از اتحاد در غالی که اهل تصوف ادعای آن می نمایند و جمیع آنها در عالم حس و شهود
و در عالم الحقیقه متحقق است بملاحظه المجاز قنطرة الحقیقه اولی این در علامت تأثیر نباشد و فساد این معنا
ذکر میکنیم بعضی از آنها از دهر و عالم که بعضی از آنها نبا اند کور شده از آن جمله است آنچه حکایت
شده از شیخ بهائی علیه الرحمه در حاشیه خود بر تفسیر قاضی از اینکه مردی یهودی کنیزی داشت و مفرط
بود در محبت او بجنبینی که بحد عشق رسیده بود پس مریضه شد روزی و محتاج گردید بطبخ طعامی که
برای مرض او لیمو بکی را بر بهار گذاشت چون نزدیک شد استوا طعام محتاج گردید بهم زدن آن
پس کفگیر را برداشت و بهم زد او را و در آن حین ناله میشنود از کنیز از شدت مرض چون از یهودی شنید ناله
او را مشغول گردید قلب او بکنیز و کفگیر از دستش افتاد بعد از آن بدون التفات و من غیر شعور بهم میزد
طعام را با دستهای خود و حال آنکه از صدمه حرارت او ملتفت نبود پس هم زد تا اینکه جمیع گوشتهای
دستش فرو ریخت چون کنیز آرام گرفت از ناله کردن و یهودی ملتفت خود شد و عقل او رجوع نمود
مشاهده نمود که گوشت از دستش خود هم ریخته و نیز از آن جمله است آنچه در انوار نعمانیه نقل شده و هم
چنین در کتاب قصص الانبیا مسطور است که دیدم در سنه هزار و نود مرد را عریانی که دشمن از کرم مردم دور
او را گرفته بودند در محوطه مقبره سید احمد بن امام همام موسی کاظم ع پس دیدم در دستش یکی از آنها
کاردی که میزدند بسینه او عمر و چند امستمو ند گوشت بدن او را و خونهای او جاری بود در بدن او پس سوال
کردم از حال او گفتند که این مرد عشق پیدا کرده بشخصی و اهل آن معشوق فرستاده اند او را در بعضی از
بلدان و شخص نیست که در چهره او است مبتلا شده و از این قبیل است حکایت زنهای مصر که طعنه زدند زلیخا
را در محبت یوسف بعد از اطلاع زلیخا بقول آنها تدبیری کرد و داد بدست آنها یوسف را با بطریقی که در
دست هر یک کاردی داد که مشغول شوند ببریدن ترنج و بجلوه در آورد یوسف را در نظر آنها چون مشاهده
نمودند جمیع آنها بریدند دستهای خود را در حالتیکه اصلا ملتفت نبودند اینست که خداوند بیان نموده
قصه او را در کتاب مجید و فرقان حمید خود بقوله تعالی فلما رأینه اکبرنه و قطعن ایدیهن تا آخر آیه شریفه
و نیز از آن جمله است آنچه در کتاب مصارع العشاق در باب حکایت کثیر و عزه نقل شده که ذکر آن بتفصیل
دارد و اجمال او بنحوی که ذکر کرده اند اینست که راوی میگوید که بحتر حالتی که در کثیر دیدم و مشاهده
نمودم نسبت بمحبت بعزه این بود که زنانی سوادی چند اراده داشتند مکه معظمه را و اتفاقا عزه هم با شوهر
خود در میان آنها بودند و کثیر غلام با من بود پس وقتی که کثیر در میان راه نشسته بود و مشغول تراشیدن

چوب

چوب بود ناگهانی عزه آمد بالای سر او ایستاد چون نظر کرد کثیر او را و حالتی بر او دست داد که ملتفت خود نبود
بقسمیکه از عوض چوب تیر انگشتهای خود را میتراشید و خون از دستهای او جاری بود و هیچ احساس
او را نمینمود و شوهر عزه از جهت احتیاج بروغن فرستاد عزه را از جهت خریدن روغن امتثالا لامره
آمد تا نزدیک کثیر و اظهار کرد یا دکر روغن میخواهم اتفاقا ظرفی و روغنی نزد او موجود بود پس برخواست
و ریخت در میان ظرفها و روغن زیادی بقسمی که پر شد ظرف او و علاوه آن بر روی زمین ریخت و ملتفت
نشد چون عزه نظر کرد بسوی او که خون از انگشتهای او جاری است پاره کرد از مقنعه خود قطعه و بر آن دست او را
بست و روانه شد بسوی زوج خود تا آخر حکایت و از جمله آنها بیان حال اشخاصی است که از بعض ثقات
حکایت شده و بمناسبت مقام هر یک در محل خود ذکر خواهد شد بلکه مثالهائی که در این باب مناسب است اکثر
استاد غالب امثله که در این باب حکایات عدیده نقل شده و کلیه مطلب در عشاق اینست که احساس الام نمینمایند
و ملتفت هیچ قسمی از اقسام ابتلا نخواهند بود بلکه هر کسی که قلب او مشغول نباشد که شیء حالت
او بهمین طریق خواهد بود چنانچه مشاهد و محسوس است که انسان در زمان مقاتله و مجادله و هنگام
معرکه و مصاف بر زنان دشمنان و حیوانات سباع احساس نمیکنند الم جراحات و صدمات وارده بر او و بعد
از ساکن شدن و فراغت از جدال احساس میکنند الم خود را و شروع میکنند بناله کردن و همچنین حالت
است شخص مهموم و مغموم در حینی که هم و غم او زیاد است میشنود یا می بیند کلمات غیر و افعال او
را ولی ادراک نمی کند مطلب را بواسطه اینکه مشغول است قلب او و همچنین آنچه کسی که فرح زیاد و سرور
بسیار از برای او حاصل است نیز همین حالت دارد در غالب اوقات و هکذا نظیر اینگونه امثله از عالم حس
و شهود که تعبیر بعالم الحقیقه شده مطلبی است که بصحت پیوسته و وقوع آن محقق گردیده و از آن است
که مولای ما امیر مؤمنان علی بن ابی طالب در بعضی از غزوات جروح بتیری بر بدن مبارک او واقع
شد بقسمیکه آنجناب قادر بر صبر کردن بر بیرون آوردن آن نبود حضرت خاتم النبیین امر فرمود
که صبر کنند بیرون آوردن آن تیر را تا نماز نماید که آنجناب بنماز می ایستد و مشغول عبادت پروردگار
خود میگردد چون مشغول نماز شد بیرون کشیدند آن تیر را از بدن مطهر آنجناب و حال آنکه هیچ وجه
من الوجوه آثار احساس المی از آنجناب مشاهده نشد چنانچه خود آنجناب بعد از فراغ از عبادت قسم
یاد نمود که ملتفت نشدم در حین کشیدن پیکان از کرم و جهت از اشتغال آنجناب بود بعالم مجردات
و ما لله الجبروت و آن صفت پسندیده و خصلت مرضیه نه منحصر با آنجناب بود بلکه سایر ائمه هدی ع
نیز از برای آنها همین حالت بود چنانچه مسطور است که خانهای آنها آتش گرفت در موقع حال
اشتغال ایشان بنماز و مردم از همسایگان و غیر همسایگان و اهل بیت جمع میشدند از برای
خاموش کردن آن و حال آنکه احساس نمیکردند آنها از آوازهای آنها تا از نماز فراغت از عبادت

بلی

ملکه او را داشتند در جاهایی افتاده که راه ندارد ازان بوده و فریاد و فغان از زمین و زمان خانه بلند بود مع ذلک
کلهم اصلا ملتفت نمیشدند بان زیرا که مشغول بعبادت پروردگار خود بودند و غیر اینها از مطالبی
که متتبع تام می یابد اینها را از مشاهدات و محسوسات از عشاق این است که قطع مسافت کثیره می
کنند در رفتن بسوی محبوب خود و حال انکه صدمه راه اصلا باینها نمیرسد و مشقتی از برای ایشان
پیدا نخواهد شد چنانچه ایام زیادی کرسنه میباشند اب نمی آشامند و ادراک نمینمایند کرسنگی
و تشنگی خود را و جهت ان این است که چون این حالت مثل حالت شخص مریض است که در معنی میل
بنان داده ولی از کرسنگی صدمه باو نمیرسد و نظیر این در عالم حقیقت مضمون خبری است که روایت
نموده از زاهد قدس علیه الرحمه در من لا یحضره الفقیه که نهی فرموده پیغمبر صلی الله علیه از وصال روزه و حال
انکه انجناب خود روزه وصال میکرفت بمعنای حقیقی نه روزه وصالی که در شریعت موسی بوده
شخصی عرض کرد یا رسول الله نهی فرمودی ما را از وصال در روزه و خود مرتکب ان میکردی
فرمودند بدرستی که نیستم من مثل یکنفر از شما زیرا که من پناه میبرم بخداوند و شب را میکذرانم
نزد پروردکار خود پس طعام میدهد و می آشاماند مرا و شما ملتفت نشده اید بهم خبر است
حالت سایر انبیا در مناجات ایشان با خدای خود و معاشان در یک هفته تا در چهل روز و لشر چهکه در
کتب مطوله مسطور است **و از جمله** اینها است انچه حکایت شده است از بعض ثقات انکه وارد شدم
در بعضی از سفرهای خود در بحرین بعد از ان پس فرود امدم در بعضی از خوانهای او و دیدم کنیزی را که ملا بر
شده است از جمال در فوق مرتبه کمال بحیثیتی که عجب امد مرا از حسن و کلام پس بیرون امدم در بعضی از
ایام و دور میزدم در کوچه دیدم جوان نیکو صورتی را از صورت او اثر بزرگی و شرافت هویدا بود و لکن در
کمال رنجوری و در غایت ضعف بود و ضعیف تر از ماه شب اول بود و دیدم او را که اتشی افروخته بود
زیر دیکی و ابیاتی چندی میخواند و اشکهای چشمان او جاری بود بر صورتهای او و حفظ نکردم اشعاری
که میخواند مکر این چند شعر فلا عنك لی صبر و لا عنك حیلة و لا عنك لی بد و لا عنك مهرب ولی الف باب
قد عرفت طریقها و لکن بلا قلب الی این اذهب فلو کان لی قلبان عشت بواحد و افردت قلبا فی
هواك یعذب پس سؤال نمودم از کسی از حالت انجوان و شغل او جواب گفت که انجوان عاشق شده
است کنیزی را که تو در خوانه او منزل داشتی و ان کنیز منع کنده است او را مدت چند سال است پس بر
کشتم بسوی منزل خود که کنیز در ان بود و بیان نمودم از برای او انچه دیده بودم ان کنیز گفت این
جوان پسر عم من است من باو گفتم ای کنیزک بدرستی که از برای میهمان حرمتی میباشد و من از تو خواهش
میکنم و قسم میدهم ترا که هرکاه مسند و ملتذ کردانی او را باینکه نظری بسوی تو نماید در این روز جواب
مرا گفت این در صلاح او در انستکه مرا نه بیند زیرا چنان پنداشتم که امتناع او از روی بی میلی باو است

این جهت اصرار او نمودم در قسم دادن بان تا اینکه اثر قبول از او ظاهر و هویدا گردید ولی با کراهت و نادی
من باو گفتم وفا کن بوعده خود یکمرتبه الان مادر زیر فدای تو باد گفت تو از پیش روانه شو من از عقب تو خواهم امد
پس برکشتم بجانب ان غلام و باو گفتم بشارت باد ترا بامدن کسیکه اراده او را داری بدرستی که خواهد
امد بسوی تو الان چون ما دران سخن بودیم علامات او نمودار کردید و نور ان بادی امد و پراکنده نمود
غبار قدمهای او را بحیثیتی که پنهان نمود ان غبار او را از نظر ما پس گفتم با جوان که ملتفت باش که محبوبه
اقبال کرده و میاید در میان غبار چون نظرش بغبار افتاد صیحه کشید و غش کرد و بر رو در افتاد در اتش
تا اینکه اتش گرفت صورت او را تا اینکه سینه او رسید پس مراجعت نمود انکنیز و می گفت کسی که طاقت ندارد
مشاهده غبار را چگونه طاقت دارد نگاه کردن در صورت و جمال من بعضی از محققین ذکر کرده اند که نظیر
این است در عالم حقیقت قول خلاق متعال و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی تا اخر ایه
شریفه و ان در وقتی بود که قوم بنی اسرائیل گفتند بحضرت کلیم الله که ما می خواهیم خدای خود را
نماییم هر چند انجناب نصیحت فرمود ایشان را که خداوند مرئی نیست و دیدن او محال است اصرار اینها زیادتر
می شد تا اینکه انجناب لابدا از زبان اینها بخداوند عرض کرد رب ارنی یعنی پروردکارا من قوم من اراده
دارند دیدن ترا بنما خود را بمن خطاب عتاب امیز رسید که لن ترانی یعنی هرکز نخواهی دید مرا ای موسی لکن
نظر نما در این کوه که من یکذره از نور خود را از پس هفتاد هزار حجاب ظاهر می کنم اگر چنانچه کوه بجای
خود قرار گرفت تو قادری بر دیدن من و تفصیل ان در کتب تفاسیر مرقوم است و از جمله حکایاتی
که دلالت دارد بر محبت کامله در عالم کشف و شهود حکایتی است که در نزدیکی عصر ما اتفاق افتاده و از این است
که حکایت شده جوانی از اولاد اکابر عشق پیدا کرد بزنی در بعضی از بلاد هند و اتفاقا پدر او اراده
سفری نمود بسوی منزل معشوقه او که در اصفهان بود و ان پسر نیز همراه او امد و از مطلب اکتمان میکرد
از پدر خود چون رسیدند در اصفهان زیاد گشت شوق او و شعله کشید اتش فراق او و مدام رنگ
صورت او میل بزردی میکرد و بدن او ضعیف و لاغر میشد روز بروز و پدر او نمیدانست درد و مرض
او را تا اینکه ان جوان از حرکت و راه رفتن افتاد و بر بستر خوابید پدر مشوش شد جمیع اطبا را در
معالجه کردن واحدا بعد واحد حاضر نمود و هر یک کمال سعی و کوشش نمودند در معالجه اثری مترتب
نشد و مرض او را نفهمیدند و علت او را ندانستند تا اینکه طبیب حاذقی امد و تامل نمود او پس بکرفت
نبض او را و سؤال نمود از او در حالتیکه نبض او را در دست داشت و گفت ای جوان ناخوشی تو از جهت بلا
در دامت یا فلان و هکذا جمیع تمام امراض را بیان نمود تا اینکه بعشق رسید چون لفظ عشق را بیان
کرد نبض او متحرک شد بحرکت شدیدی ان طبیب دانست که مرض او مستند بعشق است بعد از ان شروع
نمود در بلاد تا اینکه رسید باین شهر یکه معشوقه اش در ان بود دید نبض او حرکت کرد زیاده از حرکت

اورا هم … که معشوقه این زن در این شهر میباشد پس امر کرد بحاضر کردن کسی که بشناسد اهل این بلد را
چون حاضر کردند همچنان کسی را اسم زنهای این بلده و دخترهای ایشان را گفتند چون رسید باسم معشوقه از حرکت
کردن نبض او زیاده از دو حرکت بنابر طبیعت غالب شد با اینکه معشوقه او همان زن میباشد پس بیمار زن
صحت برآمد بحصول او را تا آخر حکایت و در عالم حقیقت نظیر او را خداوند بیان فرموده که انما المؤمنون
الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم حاصل آنکه از اوصاف مؤمنین یکی اینست که هر زمانیکه ذکر خداوند
شود دلهای ایشان طپش مینماید و ترس بر ایشان مستولی میشود چنانچه در ابتداء کرده … است بانکه
اسم دوست او برده میشود بجوش مینماید سینه او چنانچه دیگ بجوش مینماید پس آتش بحرکت مینماید اثر
وجد و محبت او وقتیکه ذکر معشوق او میشود و همچنین اکثر رگهای بدن و سایر اعضا او نیز متحرک میشود
و از جمله وقایعی که در دلالت بر مطلب وارد است حکایتیست که نشستن زلیخا در روزی در محل عبور
یوسف چون خبر داد او را کنیزک او نزدیک شدن یوسف عرض کرد ای یوسف بحق آن چنان کسی که عزیز
کرده ترا و ذلیل کرده است مرا که توقف نما در این مکان ساعتی و از من دور مشو فرمود ای زلیخا کجا رفت
اموال و جمال تو عرض کرد فانی شدند در راه تو فرمود کجا رفت چشمهای تو عرض کرد فانی شدند
بسبب گریه کردن بر فراق تو فرمود کجا رفت عشق تو عرض کرد در سینه من است چنانچه در سابق بود
یوسف گفت شاهد از چه و برهان آن کدام است عرض کرد تازیانه خود را بمن بده تا معلوم گردد
چون تازیانه را باو داد نزدیک دهان خود برد و نفس خود را باز زد تازیانه از تاثیر نفس او سوخت
بقسمیکه نزدیک شد دست یوسف را بسوزاند تازیانه را انداخت و عنان اسب خود را رها نمود
و فرار کرد پس زلیخا فریاد کرد که ای یوسف تو از … موی سر زانکی را و حال آنکه مثل فرار … نیستی
زیرا که مدت چهل سال است که این آتش در سینه من جا گرفته و من فرار نکردم مثل فرار کردن تو
حاصل کلام اینکه عشق آتشی است افروزنده در قلوب و لوازمی از برای او حاصل است مثل اشتغال
از غیر محبوب و عدم اکل و شرب و انقطاع شهوات و خواب و غیر اینها و از آن جمله است آنچه در تفاسیر
حکایت شده از اینکه زلیخا غضب کرد روزی بر یوسف پس امر کرد خادم خود را باینکه چند تازیانه باو بزند
بقسمیکه زلیخا صدای او را بشنود خادم بفرموده زلیخا تازیانه را بر زمین میزد که صدای تازیانه را
زلیخا بشنود و … بخاطر خادم خطور کرد که یک تازیانه … بر ظهر یوسف بزند تا اینکه اثر او بروز
کند و زلیخا تکذیب … او را نه اینکه در زدن تازیانه از این جهت یک تازیانه بر او زد ناگهان زلیخا برخواست و بلند
… فریاد برکشید که ای خادم باز دار دست خود را از زدن زیرا که این یک تازیانه تاثیر کرد
در من و الم او بقلب من رسید بحیثیتی که … تازیانه را بمن میزدی نه بیوسف پس آن خواست خادم
از زلیخا و حقیقة مطلب را حکایت کرد از اینکه تازیانه را بر زمین میزدم و تازیانه اخیره بر یوسف واقع شد

ونیز

ونیز روایت شده است در انوار نعمانیه در خصوص این باب در … ترکیب مشکله و اشعار …
بحب عالم شهود و حقیقت خبریکه دلالت بر مطلب دارد و آن روایتیست که … و از جمله اخبار …
خاطر است خبریست که روایت نموده است شیخ صدوق علیه الرحمه باسناد خود از اشخاص معتبره …
بعبد الرحمن که عرض کردم خدمت حضرت ابی عبد الله عم یا ابن رسول الله بدرستی که من در زمانی …
میگردم و جهت آن نزد ما است نه … و نه در اهل من چنانچه در زمانی دیگر فرح و سرور از برای من حاصل
میشود و جهت از هیچیک از اینها نخواهد بود جهت این هم و غم و علت فرح و سرور چه چیز است فرمودند بدرستی
که نیست از برای احدی از افراد ناس مگر اینکه با او است ملکی و شیطانی زمانیکه فرحناک میگردد از جهة
نزدیک شدن شیطان است بسوی او و زمانیکه محزون و اندوه او بواسطه نزدیک شدن ملک است بسوی او و آن
مقتضای فرمایش خداوند است که میفرماید الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء والله یعدکم
مغفرة منه و فضلا والله واسع علیم و روایت دیگر در خبر دیگر وارد است که سبب … از داخل … سرور …
بر اهل بیت عصمت عم و دخول غربت بر ایشان زیرا که طینت مؤمنین از فاضل طینت اهل بیت می
باشد و از این جهة در فرح و خشنودی ایشان خشنود و بحزن ایشان محزون میباشد من حیث لا یعلم
ونیز در خبر دیگر وارد است که هر انسانی لابد از برای او اصدقائی و احبائی هست که متفرقند در بلاد
پس گاهی میشود که حاصل میشود از برای بعضی از اینها فرح و خشنودی و اثر آن بر آن شخص بروز میکند و
آن شخص خود ملتفت نیست که از چه جهة است فرح آن چنانچه در جانب حزن و اندوه هم همین حالت می
باشد و منافاتی ما بین این اخبار … از جهة که سبب در هریک از اینها … در شیء دیگر در دیگر
بواسطه اینکه اینها علامات و معرفات میباشند علاوه بر آنکه ممکن است از برای شیء واحد اسباب
مختلفه حاصل باشد پس در مقام ممکن است که جهة فرح و سرور و هم سر فقره از فقرات مذکوره در شخص
واحد جمع شود و از این جهت است که شیعیان ما متاثر میشوند و مؤمنان منقلب میگردد حال ایشان وقتی که
اسم حضرت حسین عم نزد اینها ذکر میشود و باعث گریه کردن و سبب هم و غم اینها میگردد چنانچه در خبر با
نصوص بخصوص وارد است و در عالم شهود مشاهده محسوس است بلکه جمیع انبیا از ذکر آن جناب
متاثر میشدند پیش از معرفت ایشان بحالات آن جناب و بعضا یاد و صدمات وارده باو زیرا که آن حضرت
مظهر مظلومیت بوده و گواهست که اتفاق می افتد این تاثیرات در سایر مقامات از سبیل تقدم … اشتر
حسین عم … حضرت سامیر با اینکه عالم باو … بود و هکذا و بعد از آنکه … اخبار سابقه ذکر شد از اینکه
المجاز قنطرة الحقیقه از جمله مطالبی است که عقل سلیم و طبع مستقیم باو حکم میکند زیرا که حاصلات
عقلهای صافیه است که ادراک میکنند شاهد بر چیزیکه غائب است از معنی که ادراک میکنند امور …
که مشاهده محسوس اینها نیست بلکه امور دیگر که محسوس اینها نیست بیانکه هر قوم … چنانچه از

امور واضحه است که غرض خالق آسمان و زمین از خلقت آنها و آنچه مابین آنهاست استدلال کردن بآنها
است بر ذات اقدس خود و هم چنین خلق سایر مستلذات و مولمات مثل انواع میوهها و زنان و
غلمان و غیر اینها و مارها و عقربها و انواع دردها و آتش و گرسنگی و تشنگی و غیر اینها از جهت استدلال
بر خالق آنهاست چنانچه اهل استدلال همه آثار را اثبات صانع خود منتها سند و هم چنین از جهت
استکشاف و برونه ادن نعیم و جحیم است در دار آخرت بلکه خلق کردن صفات در بندگان نیز بواسطه
این نکته است زیرا که استدلال می شود بعلم و سمع و بصر و قدرت و سایر صفات مخلوق بر صفات خالق
پس بنا بر سبب آنچه در آن میباشد دلیل آخرت است و این معرفت غایتیست که آخرت نباشد و این نشاه که
مجاز است قنطره وصول بسوی آخرت اند که حقیقت است و بسوی معرفت پروردگار سبحانه و تعالی که غایت
و مقصود از ایجاد کردن عالمست زیرا که خداوند متعال خلق نکرد جن و انس را مگر از جهت اینکه بشناسند
او را بجود شان و بسایر مخلوقات و عبادات نمایند او را و ممکن است معنای دیگر از برای قاعده مذکوره
و آن این است که دل کوفتن و میل کردن بسوی مجازات که ما سوی الله میباشند جایز نیست زیرا که مجازات
مخلوق شده اند بواسطه وصول بسوی حقیقت پس زمانیکه ادراک کردند امر دنیوی را لابد اند از
تعدی و تجاوز از آنها بسوی حقیقت و واصل شدن بسوی خداوند جل جلاله بواسطه آنکه او غایت
مقصود اصلی که مکلفند مخلوقین بوصول باو پس غرض از تشبیه لزوم تجاوز است چنانچه در قنطره است

او بمخلوقاتمه

فصل بدانکه از برای محبت چند درجه چند مرتبه است و بان مراتب و درجات ممکن است تقسیم معنا که
از برای آن کرده اند که در نظر هر یک منافی با دیگری میباشند چنانچه صاحب انوار نعمانیه رحمه الله حمل
کرده است هر یک از معانی را بر یکی از مراتب و مفاد کلمات او این است که بعد از بیان تعاریف که کرده
در کتاب خود که این تعاریف جمیعا مقرون بصدق و صحت است و تباین آنها از جهت تعدد مراتب و درجات
آنست و لکن با وجود تباین تعاریف از برای آن منحصر است در پنج تعریف **اول** استحسان و طلب نکو
رو بودن و این قسم حاصل میشود و متولد میگردد از نظر کردن بصاحب این صفت و شنیدن آواز بدون
نظر و استماع قوت نمیگیرد و اثری مترتب نمیگردد در محاسن محبوب و صفات جمیله آن **دویم** از آنها
مودت است و آن میل بسوی محبوبست و لعنت بسوی شخص زن و انس و ابتلاف و خانی هم **سیم**
خلت است و این تمکن محبت محبوب است از قلب محب و استکشاف سرایر او **چهارم** عشق است و آن در معنی
افراط در محبت است بقسمیکه ابدا خالی نخواهد بود از خیال کردن در معشوق خود و ذکر او اصلا غافل
نمیشود از خاطر عاشق و زمان وصول با بسیار مشغول میگردد نفس از استخدام قوتهای شهوانیه در
نفسانیه و بواسطه این منقطع میگردد از شرب و طعام بجهت عدم شهوت و از خواب بسبب استقرار
دماغ بخیر و از این است که یافت نمیشود در قلب عاشق غیر صورت معشوق و راضی نمیشود نفس او مگر

بمعشوق

بمعشوق خود و بتحقیق که سید مرحوم طول داده است بعد از بیان این مطلب در تفصیل اسباب و تمییز
از لوازم آن و ذکر همه اینها منافات با وضع رساله دارد چنانچه مطالب دیگر که در مقام بیان شده
مناسبتی از برای ذکر آنها نخواهد بود **فصل** بتحقیق که بر تو معلوم شد و شناختی ثبوت محبت
بندگان مر پروردگار خود را چنانچه ثابت شد محبت خداوند از برای بندگان و نیز معلوم شد که محبت بر یک
در معنی مختلف است پس بدانکه در این مقام دو قسم متصور است یکی از آنها محبت عبد است مر غیر پروردگار
خود را و دیگری محبت خداوند مر نفس خود و بعضی از علماء خیال کرده اند عدم صحت محبت عبد پروردگار خود
را زیرا که وجهی از برای آن نخواهد بود بواسطه آنکه حقیقتی از برای محبت عبد نسبت به پروردگار خود
متصور نیست جز مواظبت بر طاعات و عبادات که عبارت از امتثال اوامر و ترک نواهی باشد و این معنی
ربطی با محبت ندارد و یا بواسطه آنکه حقیقت محبت توقف دارد بر امر محسوسی و آن بر خداوند محال است
و لکن این کلام باطل است بقسمی که محتاج نیست بذکر دلیل زیرا که اجماع مسلمین است بر صحت محبت عبد
پروردگار خود را علاوه بر صحت اثبات آن بالنسبه بسوی خدا تعالی بلکه واجب است بوجوب شرعی بجهت
اجماع علماء مسلمین و غیرهم و بواسطه ظاهر قول خداوند متعال که وصف فرموده مؤمنین را باینکه دوست
میدارند آنها خدا را و دوست میدارد خداوند آنها را که مفاد قول خدای تعالی است یحبهم و یحبونه و الذین
آمنوا اشد حبا لله چنانچه در اخبار و ادعیه نیز اشاره تمامی هست بمحبت عبد مر خدا تعالی و جمله آنها
در کتاب معراج السعاده و غیر آن مسطور است و طالبین آنها باید رجوع بان کتب نمایند تا اینکه از حقیقت
حال مطلع گردند خلاصه اینکه قول بعدم صحت محبت عبد خداوند را در کمال ضعف است بلکه حقیقت
محبت منحصر است در خدا تعالی بواسطه آنکه رجوع جمیع کمالات بسوی او است و جمیع محبین طلب میکنند
آنچه را که متعشق بها است و بعد از وصول بان مرتبه طالب اند آنچه کاملتر باشد حاصل میشود تا اینکه کامل
شوند و هکذا تا اینکه واصل شوند بسوی محبوب حقیقی واحد احد و بیابند او را بعینه و حاصل
نمایند مقصود خود را پس عزت اقدس او و جلت عظمته مورد محبت حقیقیه نخواهد بود و اما حقیقت
محبت خدای تعالی مر عبد خود را بنحویست که سابقا مذکور شد و اما محبت عبد مر غیر خداوند از قبیل
مجانس خود مثل انسانی دیگر و سایر مخلوقات چنانچه بسا می شود محبت بسبب حاصل میشود پس آن
در غایت وضوح است بقسمیکه شک ندارد در او احدی و اما محبت خداوند ذات اقدس خود را پس در آن اشکالست
نسبت داده اند بسوی صاحب یاقوت ابی اسحق ابراهیم ابن نوبخت محقق طوسی ره قول باینکه خداوند لذت میبابد
بصفات کمالیه خود و طعن زده اند بر آنها بعضی از متاخرین از علماء از اهل هند باینکه خداوند متصف نمیشود
بلذت و نه بغیر آن چنانچه ذکر کرده که مستند آنها در این قول قیاس غایب است بحاضر و شاهد چون حاضر را
مشاهده میکنیم که دوست میدارند نفوس خود را و ملتذ میشوند بان پس خداوند که از دیگر آنهاست و مرتبه

بر

نیست نیز بلکه منکر بودن نفس قدسی خود و این باطل او و تعطیل او از صفات است تا بشغال النفس ترتب به
اخبار است و نیز آنکه خود نفرموده لیس کمثله شیء و چنانچه از این جهت مثلیت نفی شده باشد لازم میاید کذب
خدا تعالی الله عن ذلک و لکن جواب داده اند از این مطلب بعضی از علمای فارسی رضوان الله علیهم باینکه
محقق طوسی قدس سره و صاحب یاقوت استعمال نکرده اند و استدلال نکرده اند در قول خود بقیاس باطل
که از بعض غلات عامه میباشد نیز زیراکه ایشان خود از اشخاصی هستند که طعن میزنند غلات مرا بر جواز عمل
بقیاس و همچنین قائل بتشبیه نیز نیستند زیراکه کتاب و سنت متفقند در منع از تشبیه و ایشان خود عامل
بظواهر کتاب و سنت اند علیهم السلام بلکه این قول از حکما است نیز زیراکه باکی ندارند از مفاسد مترتبه بر او نیز زیراکه استدلال
کرده اند بر این مطلب باینکه معنای لذت ادراک ملایم طبع و وصول بسوی او و خداوند سبحانه عالم است
بذات اقدس خود بر ذات واجب الوجود خداوند چون اشرف و اکمل موجودات است از این جهت ملایم نفس
خود است پس بتحقیق که ادراک کرده است ملایم را و لکن سکوت از این اطلاق انسب و احوط است هر چند قائل
شویم باطلاقات پس محبت خداوند بنفس خود را که لازم مانند کراهت با غسل احداث بطلی نیست تا اینکه محال
حوادث شود بلکه مرجع آن بسوی عدم خفا کمال ذات و صفات او است بر او و همچنین عدم خفا کمال عبد
او است بر او **فصل** بدانکه منقسم میشود محبت بسوی اقسام بسیاری غیر از آنچه ذکر شد از جهت دیگر
بواسطه آنکه شیء محبوب یا از محسوسات است بحواس ظاهره یا از غیر محسوسات و بنا بر قسم ثانی که از غیر محسوسات
باشد یا از آنست که مدرک است بحواس باطنه یا مدرک است بقوت عاقله و بنفس ناطقه قسم اول مثل صورتهای
جمیله و آوازهای حسنه و اطعمه لذیذه و بدنهای لطیفه و سایر اینها و قسم دوم از اینها مثل صور خیالیه
و از آن قبیل است حب ریاست و انتقام کشیدن و شهرت و امثال اینها و قسم سیم مثل محبت بمعقولات و انواع
علوم و امور کلیه و از آن قبیل است محبت عبد خدای خود را و نسبت بمعارف حقه و صفات حسنه و اخلاق
فاضله و انواع اینها مثال اخیر و وسط اینها مثال وسط است و قسم اول بسیار سریع است در زوال از برای او
ممکن است باستیفاء لذت و این قسم اضعف است از دو قسم دیگر از اقسام ثلثه و از این جمله است که عشاق مطلق
شده اند در این عشق او و حکم کردید با با استیفاء لذات را تا اینکه دوامی از برای محبت باشد چنانچه در
دیوان مجنون مذکور است که داخل شد مجنون روزی بر لیلی و حکایت میکرد با او تا که ناگاه شوهر او آمد
پس تکیه نمود لیلی بسوی مجنون و مجنون را داخل کرد او را در زیر جامه‌های خود و نشست چون بیرون رفت شوهر
او بیرون آمد از زیر جامه‌های او لیلی با او گفت چه بدی بود در زیر جامه جواب داد که قسم بحق تو که داخل شد
اعمی و بیرون آمدم اعمی بلکه چشم خود را پوشیده تا اینکه نظر نکند بسوی او **حاصل** کلام آنکه محبوب
هرگاه خود را بنکاح محبت را دهد فاسد میکند محبت چنانچه تصریح باین مطلب شد مخصوصا بلکه
سا امد محسوس محبت و انید لا لت میکند بر اعتبار سابقا اشاره باو شد از اینکه محبت بعد حصول صوت

در بیان اقسام محبت

حسنه

حسن بواسطه سیر و استیفا کردن لذت است و از این جهت است که زایل میشود محبت بمجرد رسیدن بلذت و استیفاء
آن و ما منکر نیستیم که کمال حسن صورت دار انسان دوست میدارد او را از جهت کمال آن مثل سایر امور کمالیه
لکن نه آنچنان کسی که محبت داشته باشد خط حسن را بصوت حسن را بحیثیتی که برسد محبت او بسر حد عشق و هیچ
در خواب او را آرامی نباشد بلکه متصل بی بدن و متفکر در آن باشد اینکه دین او و دنیای او میبرد و عقل او برطرف میگردد
و جمیع اموال او صرف و منهدم میشود پس بر صاحب اسلوب و ادراک لازم است که تصور نماید که جهت این چیز
است و جهت خصوصیت بخصوص و جهت خوش صورت باین وجوه کدام است بعد از تامل میباید که جهتی و علتی
و داعی از برای او نخواهد بود جز استیفاء لذت را و شاهد بر این است که محبت زایل میشود بحصول
آن لذت که مقصود اصلی او است مثل اینکه او را بسبب تصرف خود در آورد و هر نحوی که باشد و استمتاع
از او حاصل نماید باین نحو که از هر طریق که میسر شود و بر سبیل حلیت یا بر وجه حرمت و تمیز از آنچه یافت
شده بر ملالت و بزرگی و شرافت از برای نفس بادیه نشینی که بمجرد حسن صورتی و نظافت بدنی و تسویه
اعضا و جوارح از برای او حاصل است خصال اینکه از برای او کمالی در دین و صفات در دنیا نخواهد بود
جز آنچه مذکور شد تا اینکه لازم میاید از اینکه انسان عقل و دین و دنیا و اموال و آخرت و خدا و بدل خود
خود را از دست بدهد و همه حواس خود را صرف او نماید پس نیست این قسم از محبت مگر اینکه غضب نماید
خدای تعالی بر او بسبب عملی از اعمال رذیله که از او ناشی شده که از جمله آن غفلت از خدای خود است و
بواسطه آن خلاق عالم محبت غیر خود را بر قلب او جاری ساخته که مشغول او کرده چنانچه از اخبار و نصوص
هم همین بیان مستفاد گردیده و بدتر از این فرقه و بی‌صفات‌تر از این طایفه دانی نیست و اخبار از عشاق قبلی
جمعی که صرف میکنند عمر خود را در تصحیح صنایع نیکو از فساق و فجره بلکه مشرکین بلکه کافرین آنچنانی
که خدای خود را هوای نفس گرفته اند و دوست میدارند آنها را و موت پیدا نموده اند صحائف و اوراق را و
ضایع و مهمل گذارده اند عمر شریف خود را نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا چنانچه لابد
لا علاج شود از این قسم محبت و محنت خود بنا شود و در دفع آن پس تامل نماید در اخبار و آیاتی که در مذمت اینها
وارد است و نصوصی که دلالت دارد بر اینکه هرگاه حالت عشق از برای او حاصل شود بطریقی که بر او ترتب اثر نماند
مترتب نکند و با این حالت بمیرد باعث دخول جنت است چنانچه نقل شده است از پیغمبر که فرموده هر که عاشق
شود و عفت نماید و خود را باز دارد از آن و بمیرد داخل بهشت میشود و نیز از ابن عباس منقول است که پیغمبر
فرمود که هر که عاشق گردد و کتمان نماید عشق خود را و عفت نماید مرا میان زن و خداوند او را داخل میکند
او را در بهشت خود و بعضی از کسانیکه تصحیح اعمال این فرقه را نموده حمل کرده اند این خبر را بر عشق عفیف
نه بر محبتی که داعی بر آن استیفاء لذات است و اخبار و سابقه را بر این قسم از محبت حمل کرده اند و لکن بر احدی پوشیده
مخفی نیست اینکه مضمون هر دو قسم از اخبار متعارض است دلالت دارند هر دو قسم از آنها و متفقند در مذمت عشق

بی لطفی

پس غرض و مقصود این است که کسی که واقع شود نظر او بر صورت حسنی نه اینکه بشنود صفات او را و اما التهاء دعا عاشق
کرد او را پس عفت بورزد او از این عشق به تامل کردن در کمال محبوب حقیقی و ترک کند این محبت را که در حقیقت شرک
خفی است و زایل نماید او را از قلب خود البته و بیابد در قلب خود توحید خداوند را که لازم آن استحقاق اجر
است پس اگر بمیرد داخل می‌کند خداوند او را در بهشت که مستحق بوده چنانچه هر گاه کسی عاشق گردد و
محبت پیدا کند محبت مفرطه و از ترس خداوند کتمان نماید این امر را و فاسد نسازد و اثری بر آن مترتب نکند که معنای
عفت است و از دست ندهد دین و دنیا و خدای خود را بواسطه نگاه نکردن به آن و قلب خود را مشغول سازد
از آن مبادا نزد خداوند گناه را باین معنی که از آنچه در قلب و حاصل شده می‌کند و بنا بر اینکه شهوات
برای آن عقابی است چنانچه در اصل عمل سوء عقاب است **و حاصل** اینست که محبت نفسی حسن اگر برمثابه
و مثل محبت بخط حسن و امثال او است منعی در آن نخواهد بود و مع ذلک احتیاط لعفته از آنست بواسطه آنکه
غالب در این قسم از محبت صاحب آن است از جهت شهوت بهیمیه در قسم اخیر هم ملحق با و است و اگر از باب استیفا
لذت و محبت با لغیر داست لغفلت از خدا لوا است بالمره اعاذنا الله منها و فرسا ... پس از اعظم ترین
امورات که انسان از آن ممنوع کرده و بزرگتر مهلکات است که با نهایت اهل ... اگر حاصل شود اگر هم شبه شرک
جلی نباشد و الا کفر است چنانچه بر صاحبان بصیرت پوشیده و مخفی نیست و تعجب نشود در این مقام که چگونه
محبت حاصل میشود بمحض جمیل مناسب صورت حسنی باین شدت بواسطه قوه بهیمیه تا اینکه ابتدا نسبت تعلق
میگیرد به متوسل الیه باین شدت زیرا که اینگونه محبت از تسویلات نفس و کیدهای شیطان رجیم است
چنانچه مشاهده شده کسی که محبت بمال دارد بقسمی که در وجه زیادتی او مضایقه می‌کند بتلف و مضایقت آن
مال از او و حال آنکه اراده و قصد ندارد در رساندن او اینها را بمصالح که مقصود او است پس حفظ آن بواسطه
رساندن بمصالح نیست بلکه فی نفسه محبوب و مطلوب است بقسمی که جمیع منتها بدها را ترک می‌کند مقصود او را
د هر دو قسم از آن مذموم است و در این مقام بهمین طریقه تعجب ندارند اختراعات مزاحکایتی که مذکور شده و
شنیدم مراد از امکرا و بعد از آن خود مشاهده نمودم او را با العیان و آن این است که در اوایل عمر خود در
اصفهان مشغول بتحصیل علوم بودم در بعضی از مدرسهای آن دو در آن مدرسه کادی بود که باین کار و آب
می‌کشیدند از برای حوضهای مدرسه پس جمعی از ثقات و احباء من از اهل مدرسه نقل کردند از برای من
اینکه این کار و آب منتها بد مرزان و صاحب الحیر او دوست میدارد جوانهای امرد را بحیثیتی که هر وقت
مرد امرد و متعرض جوانان امرد نمیشود و انچه خود مشاهده نمودم آن بیت کردن کاو بود مرد را ملاحتی نکه احد
استطاعت نداشت قرار در موقف آن و اعتقاد من اینست با عتقاطی که آن کاو ملبند میشد بر روی جوانان
امارد ولی مرد انهارا نیز و لکن قطع ندارم باین مطلب چون زمان طولانی شده و مدتی مدید گذشته فالله
اکبر الله اکبر چه قدر ... آنکاو و دو بنا که در صورت انسان مبنا باشند و چه قدر ... دخول در شعر و مو

بئس المقرات این نوع از محبت عصمنا الله سبحانه من التحرجی بنیر الضلالة و الاضلال و من زیادة الغی بتصحیح فسق
الفسقه و کفر الکفره بحق النبی و آله **الحاصل** کلام آنکه محبت من حیث هی از صفات حمیده و از حالات
مرضیه است اگر در محل واقع شود نه بواسطه دواعی خارجیه که اسباب هلاکت است چه قدر خوش مضمون اداکرده
و گفته است شیخنا البهائی علیه الرحمه در این مقام بقول خود که کل من لم یعشق الوجه الحسن قرب الجل الیه و
الرسن و تفسیر نموده او را بفارسی باین بیت که یعنی هر کرا در سر نباشد عشق یار بهر او پالان و افساری بیار
پس چه قدر ربی نصیب است بنده که قابل این نباشد که خداوند نصیبی از محبت خود را در قلب و جای نماید
تا اینکه تمیز دهد ما بین محبوب حقیقی که خدای خود باشد و ما بین اغیار و حال آنکه هیچ قلبی از محبت خالی
نخواهد بود چنانچه اهل حکمت تصریح بان کرده اند بلکه از صاحبان قلوب شعور و عقل و ادراک گذشته
جمیع موجودات وجودشان بمحبت منوط و قاطبه ممکنات هستیشان از مربوط است و تمرد قبل از اینکه در
عالم کون و فساد هیچ دلی نیست که از لمعه محبت در آن نوری نه و هیچ سری نخواهد بود تا اینکه در کلمات خود
بیان کرده که اگر محبت نبودی امهات سفلیه تن بازدواج آباء علویه نداندی و از مزاوجه ایشان موالید
ثلثه نزادی و بستگی اجزاء مرکبات و ربط انضمام مخالف با شیئات از آثار محبت خواهد بود و استقرار عناصر
اربع در مواضع خود بواسطه محبت است و از مطلب چون نهایتی از برای این نیست پایانی از جهت تعریف
و مقامات آن مقصود نخواهد بود اشاره بان کافی است هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون بعشق آیم خجل
گردم از آن پس چه قدر مناسب است اشخاصی که دعوی غیرت مینمایند و این صفت حمیده را که در آنها موجود
است در غیر محل خود استعمال مینمایند و این جوهر نفیس را به شهوات خالیه از مصلحت دنیا و آخرت ضایع و مهمل
نگذارند اقتدا نمایند به بزرگان دین خود از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم النبیین صلعم و از آن جناب تا قائم از عترت
او و از آنجناب تا زمان ما از علماء ابرار و اتقیاء اخیار که جمیعاً متصف باین صفت بوده و انی در غیر ذات اقدس
محبت نورزیده‌اند و اگر احیاناً بغیر او بستگی داشتند و نماسوای او محبت حاصل میکردند بسبب اینستا که حضرت
او است و محبتی که از صفات حسنه او صاف پسندیده است چه جای که محبت بان ممدوح و مستحسن باشد آن محبت
بخدا است و آنچه ملبوس ما واست زیرا که غیر ذات اقدس به او محبت نیست و چنانچه کسی چیزی را از جهت اینکه
بحضرت خود دوست داشته باشد از جهت عدم معرفت او است بسبب بد و از مطلب منافاتی ندارد با اینکه جمیع
موجودات را محبت داشته باشد بلکه بهتر او است که محبت داشته باشد بانها از او و با تمامی ذرات موجودات آثار
محبت جاری نماید از جهت اینکه باطنه آنها از آثار قدرت و فیضان مطلق و پرتوی از انوار وجود او است و
محبت محض نیست بعلت جهتی از جهات بلکه اسباب آن بسیار و دواعی آن با واسطه یکی اینکه محبوب سبب وجود و علت
بقای محب باشد دوم آنکه منعم باشد بنعمتهای مختلفه و جهت او محبوب باشد سیم آنکه حسن و جمالی در محبوب
باشد و یا صفات و کمالی در او موجود باشد که محب باینها تعلق داشته محبوب را دوست بدارد چهارم آنکه دلیل مناسبت

جهت محبوب باشد و مناسبتی معنوی در اینها حاصل نباشد خلاصه کلام آنکه اسباب محبت بسیار است بعضی
از اینها نادره است و بعضی غیر نادره و اسباب مذکوره چون از قسم دوم است و غالباً بواسطه یکی از اینها محبت
حاصل میگردد لهذا متعرض مر اینها شدیم و زیاده بر اینها اگر چه نیز زیاد است ولی چون از اسباب نادره
هستند تعرض مر اینها لطفی ندارد علاوه بر آنکه چون میخواهیم ثابت نمائیم بودن جمیع مبنا از نادره و غیرها
در وجود حق اسباب ضعیفه نادره در حق او حمل اسم نقص و قصور است از این جهت ترک اینها اولی و انسب
است اجمال مطلب منکر بر اهل بصیرت مخفی نباشد از اینکه جمیع اسباب محبت در ذات حق جمع است بعنوان حقیقت
و بحد اعلی مرتبه متحقق است اما سبب اول پس واضح و هویدا است که وجود جمیع ممکنات و بقای کائنات موجود
منتسب بذات اقدس باری تعالی است بلکه هر نافعی از جهت قرب بحضرت احدیتش کامل میگردد و هیچ جوی جز
او وجودی و ثباتی از برای او نخواهد بود بجودی خود پس کسی که مبدء وجود او است بغیر او است چگونه
محبت ندارد از غیر او و اما سبب دویم پس هویدا و آشکار است که جمیع نعمتهائی که تصور از نشو و دو خارج
از برای موجودات حاصل است از حضرت رب العزة میباشد و مستند بذات اقدس او است و کلیه اینها
که نسبت بقاطبه ممکنات افاده شده از بحر بیکران و الطاف بی منتهای حضرت احدیت است هیچ نعمتی نیست که
نه از ثمره شجره احسان او باشد و هیچ راحتی نخواهد بود که نه از کثرت رأفت بیپایان رحمت او باشد و اما
سبب سیم که عبارت از حسن و جمال باشد پس دلبستگی بغیر او نیز نشاید و علاقه بجز بسته جمال عدیم المثال
حضرتش را وجهی ندارد زیرا که حسن و جمال کافه ممکنات و دلبستگی و کمال قاطبه موجودات در پیش آن جمال
خال و آفتاب و ماه در کمال بیحسنی است بواسطه آنکه هر صاحب جمالی مقرون است بصد هزار عیب و هر ذی
کمالی منسوب بچندین قسم از اقسام ابتلا است جمال لایزالش خالی از هر عیب و کمال صمدیتش مقرون بهر زینت و
زینت معری از هر شائبه و نقص است پس محبت خداوند بزرگ است و الفت و انس و علاقه کردگار بزرگوار است
که خود بنفسه جمالش باین کیفیت و کمالش باین مرتبه است و کلیه صاحب جمال را باید قدرت خود آفریده در
جهان چون حسن یوسف کس ندید حسن آن دارد که یوسف آفرید چه خوش بیان نموده اند بعضی از
افاضل در این مقام که هر جا جمال زیبائیست شاهد بستانی دست مشاطه عنایت او آراسته و هر جا قامت
رعنائیست سرو بستان از چمن قدرت او بر خواسته غمزه غماز ترکان ختائی از ابجر او و کرشمه خونریزی آهو ختن
و عشوه دلفریب شوخان غارتیر ابعبر او که شود دلربائی داد کر غالیه خوش بو شد در گیسوی او پیچید
دزد سهم کمانکش شد در ابروی او پیوست صورت هر محبوبی نسخه از دستنمای جمال بی عیب او است و چهره
هر مطلوبی نمونه از عکس حسن بی نقص او و چنانچه دلبستگی بکمال صاحب کمال پیدا شود پس باید ملتفت
این نکته گردید که سر امد جمیع کمالات و افتخار باین گونه از صفات معرفت صفات خداوند است و شناختن
قدرت و صنایع او است بلکه معراج بنی نوع انسان در مرتبه کمال قرب بحضرت احدیت و در پرکار از حاط بعضی

در این علم

در این عالم نیکو خصلتان آراسته یافتند بدرگاه ذات ازلیت او است و اما سبب چهارم پس از بس واضح است که
محتاج به بیان نیست زیرا که بر همه کس واضح و بر جمیع عقلا لائح است مناسبت معنویه مر نطفه تامه مابین خلاق
عالم و موجودین از جهت آنکه جمیع اینها موجودند بوجود او و قاطبه مخلوقات بودشان منوط بود او است
بلکه بعد از سؤال از حضرت ختمی مآب از حقیقت روح و خطاب بینش با جناب باینکه بگو روح از عالم پروردگار
من است کالشمس مطلب از دحنا بحمد بعد از دفع این شبهه در مقام باقی نمیماند شاهد بر اینکه بندگان
خدا در حین ابتلا ببلاهای دنیوی و گرفتاری بصدمات و آلام این عالم فانی بلا غرض اختیار متوسل به پروردگار
خود میشوند و دست توکل بدامن رحمت او میزنند علاوه بر آنکه نمونه و آثار بسیاری از صفات ذات ذو
الجلال در بندگان موجود است مثل رأفت و رحمت و علم و لطف و احسان و امثال اینها و زیاده بر این
محول بکتب مطوله علم اخلاق است حاصل کلام آنکه چنانچه در سایر امور مکلفین است تا باینکه همه در امور
طریق هدایت لازم و مستحسن است در این صفت حمیده نیز اقتدا باینها لابد است و بتسویلات شیطان و تخیلات
فاسده خالی از حکمت و بنای امر شریف خود را بتصرف کردن در هوا و هوس که در انسان ملعون و عبث تمام
نماید چنانچه جمعی که شیطان رجیم اینها را بجاده ضلال انداخته و اسطریقه فاسده را برای ایشان جلوه داده
باین بهانه که دکون و مایل بودن بمحبت دو زینت بغیر ذات ذو الجلال از اسباب است که منتهی بمحبت محبوب
گردد و وصلت بسوی او راه مییابد که نهایت این است که این نوع از وصلت نیز از طریقی است که خدا فتح
باب از کرده و نیز از آن دو زینت که بمقتضای حکمت او جعل کرده پس این فرقه بواسطه متابعت کرده خود
اینگونه دروغ از بر خود روا داشته و این قسم افترا بر خود پسندیده و گمراهی را اختیار نموده و از جاده
صواب بیابان جهل افتاده اند بلکه خدای خود را هوای نفس قرار داده و متابعت او را لازم
دانستند اگر تأمل نمائی میبینی که این فرقه نیستند مگر مثل عابدین مر بتها و اصنام که با غوای شیطان
رجیم این طریقه را پیش نهاد خود کرده و از جاده شریعت به صحرای کفر رسیده اند با این طریق که مقصود
ما از عبادت اصنام تقرب بسوی خداوند است زیرا که اینها اسباب قرب بند بسوی او پس ملاحظه نما که چگونه
ترک کرده اند خدای خود را و واگذاشته اند اطاعت و انقیاد او را و بدین کر حکمتش تعلق گرفته از فتح باب
که متابعت انبیا و اوصیاء او باشد زیرا که درهای جنتی که از برای اینها مفتوح شده بود بعکس مقصود
اینها نتیجه بخشیده پس بسته شد این فرقه و این بجز در نفس لهو مشاهده نموده در اسفل درکات
و مکانهائیکه در آن نازل میشوند مگر دفع از اینها و گرفتن مرگ اینها را اوباش ندانند اعمال خود را مشاهد
و محسوس چنانچه بنا بوعدههای پروردگار خود را حاضر و ناظر و مشاهد بالعیان والله ولی التوفیق
و طریقه که خداوند باز نیز باب نموده و او را سبب گشودن درهای جنت قرار داده طریقه ایست
که بزرگان دین و سالکان سبیل رضای حضرت رب العالمین بر آن رفته اند پس نظر نما بسوی ایشان که ساداتی

اند

اناً مثل محبت و عشق اینها پر درد کار خود و دعوا اینکه از ایشان مشاهده و مسموع شده و مناجاتیکه با محبوب
حقیقی خود کرده و مخاطباتیکه با یگانه معبود نموده تا اینکه سر مشقی از برای تو گردد و باز طریق فتح
ابواب جنان از برای تو حاصل شود و بهر چنین تامل نما بسوی احبه و دوستان و اصحاب ایشان که چگونه
اظهار محبت با ایشان مینمودند حتی اینکه بعضی از اینها بحالتی بودند که استطاعت مفارقت نداشتند با
حالت یافتند جدای خود را و بصیرت پیدا کردند در حق و حقیقت و شنیده نشده است اینکه اصحاب
والا مقامات اظهار محبت نموده باشند با زن بیگانه یا جوان خوش صورتی و استقرار یافته شده باشد
ایضاً له برانها بلکه منع صریح شده و نهی بلیغ وارد گردیده مؤکداً از اینکه کسی بتحصیل مقدمات این قسم از محبت را
نماید که عمده از نظر کردن است چنانچه اخبار کثیره وارد است بر اینکه نظر کردن بصورتهای خوش و زنان
جمیله تیر بستهٔ تیرهای شیطان که خطائی غالباً در آن نیست حتی اینکه پیغمبر منصرف کردانید ابن عباس را
وکردانید صورت او را در حالتیکه جوان بود و در عقب آنجناب سوار بود بجهة اینکه نظر نماید بزن خوش صورتی
که می آمد یا آنکه منزجر کرد او را و نهی فرمود جوان خوش روئی که در وقت نیکر دد آن مکان حاضر بودان
حضرت او را از عقب او نشانید و تفصیل این در کتب اخلاق مسطور است و بدان ای برادر ایمانی من که هر کسی
عشق است با کسی را که دوست دارد پس تو اکر اراده و میل داری باینکه محشور باشی با پیغمبر خود و اهل بیت
عصمت و اصحاب با سعادات آنجناب پس مرحبا بسم الله و اکر میل داری حشر با زن زناده بیشتابی که عمل زنا
از او سر میزد یا جوان امردیکه لواط با او می شود و حال آنکه هر یک از اینها مشغول بودند در صرف کردن عمر خود
در زنا و لواط و انواع فسوق و فجور و عصیانها بلکه کفر والحال بواسطهٔ اتخاذ اینها از اصنام خود داخل میشوی در
حزب شیطان و مقارن کردی با عبدهٔ بتها پس نفع از برای تو چنانچه ضرر از آن راجع بتو خواهد بود و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **فصل** بدانکه خطور میکند در قلب من از اینکه منکر شده است
عارف ربانی و حکیم الهی بر مولای تقی نقی مجلسی رحمه الله علیه در بعض کلمات خود بر دو امر **اول** آنکه مرحوم
مجلسی قدس سره فرموده باینکه کمتر محبتی که لازم است بندگان را بخدا و رسول و عترت طاهره از ذریهٔ بتول
داشته باشند زیاده از محبتی باید باشد که بنده در حق غیر ایشان داشته و آخر مرتبه او عشق است چون
اینکلام از آن مرحوم بروز کرده حکیم الهی اعتراض کرده بر او باینکه مقتضای این کلام این است که اکثر محبین
خارج شوند از حصن ولایت ایشان بواسطهٔ معصیت کردن بندگان ایشان را و لازم این است که اغنیا را
مینمایند نفسهای خود را بر ایشان و مقدم میدارند بندگان معصیت را بر خدای خود و رسول او و امام
مفترض الطاعة و اطاعت اینها و الا چگونه مقدم میداشتند شاید نا را بر خدای خود و شراب را بر امام
نبی خود و هکذا پس معلوم میشود که محبت بر نا بیشتر دارند از خدا و رسول و امام و لازم می آید از این عدم
بودن بندگان **دویم** آنکه لفظ عشق یافت نشده است در کلمات خداوند و رسول او و ائمه بلکه مرتبه عشق

بندکان نسبت با ایشان از اصطلاحات اهل تصوف و مخترعات اینها است و **لکن** میگویم بر سبیکه اما کلام اول
که ادنی محبت باشد پس تفصیل آن خواهد آمد از اینکه مراد بمحبتی که در کلام خداوند و کلمات رسول و ائمه
طاهرین علیهم السلام تعبیر بعشق نشده نه در اول مرتبه آن و نه در مرتبه آخر آن چنانچه خواهد آمد اخبار
که نافی مر ایمان است از کسی که نبوده باشد خدا و رسول احب بسوی او از ما سوای اینها و آنچه تعبیر
شده از اینکه مراد باینکونه محبت که تعبیر شده از آن باینکه هر که محبت ندارد ایمانی از برای او نخواهد
بود با ایمان کامل زیرا که این عیب در هر مؤمنی حاصل است جز معصومین و غلبه شقاوت باعث بر اختیار
او میکردد معصیت را بر طاعت نه اینکه فی الحقیقه غیر را بیشتر دوست داشته باشد بلی در وقت ایمان و مفارقت
مینماید او را در اینوقت بواسطه معاصی و غلبه شقاوت نه اینکه اصل ایمان از میان برود **و اما**
مطلب ثانی پس آن نیز تمام نیست زیرا که لفظ عشق موجود است در اخبار مثل خبریکه روایت نموده او را ثقة
الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی در باب عبادات از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از عمرو
ابن جمیع از حضرت ابی عبد الله ع که پیغمبر خدا ص فرمود فاضل ترین مردم کسی است که عشق داشته باشد
بعبادت پس دست بکردن او در او در دل و قلبا او را دوست داشته باشد و بجسد مباشرت نماید او را و فارغ
داشته باشد از عبادت را پس چنین کسی باک ندارد بر آنچه صبح کند بر او در دنیا از عسر و یسر شاید در
اخبار دیکر نیز همین مضمون یافت شود بحاصل اینکه ضرری ندارد در اطلاق کردن لفظ محبت بر عشق مر
جمله اشعار صوفیه میباشد **فصل** چون شناختی که از برای محبت درجات و مراتبی است پس بدانکه جمیع
مراتب مذکوره منافاتی ندارند با هم و مجامعتشان شاید پس محبت خدا و رسول او و ائمه هدی جمع می شود
با محبت غیر اینها و تفصیل این مطلب آنستکه مراتب ثلثه متاخره قسم اخیره مذکور شد جمع نمیشود محبت غیر را
که مغایر مرتبه محبوبیت و اما آنچه راجعست بسوی محبت محبوب پس عیبی در آن نخواهد بود زیرا که محبتی
نخواهد بود جز محبت محبوب و این غیر نیز از متعلقات او است و از برای مردم از نظم و نثر اظهاری است که
برای محبت قبیله بلکه در متعلقات آن که قبیله محبوب باشد بلکه در کلب و خوانده او و سایر آنچه از
متعلقات او است بلکه در حقیقت این از کمال محبت او است نه اینکه از منافیات آن باشد بلی منافات خواهد
داشت محبت در وقتیکه او را اصل اصل قرار ندهد بلکه در باب تبع فرا بکیرد او را و این از قبیل اجتماع
شدن سلطانست در قلعه و خالی نبودن از اعوان آن از برای او و منفرد داد در مقام سؤال و جواب کفته شد
که در قلعه سلطانست با اینکه خدام و حشم نیز با او خواهند بود و هم چنین است حال خوانده یا بالنسبه
بسوی سلطان محبت و محبوب که ناچار است از بودن محبوب سلطان از متعلقات یا اینکه اصل باشد
و دیکر از تبع و صورت عکس و متشارکتی از اخلاء این قسم نخواهد بود چون این مطلب را تامل نموی بر تو
واضح میشود اینکه غلو در انبیا و ائمه طاهرین باعث غضب و قهر خدا و ایشان میکردد و هر که غلو نماید بخدا او

و رسول و ائمه را دشمن است چنانچه کسی عبادت بت نماید یا خدا نیز از این قبیل است و از این جهت است که بندگان خدا
وارد شده که فرمودند احبونی لحب الله یعنی دوست بدارید مرا بواسطه دوستی خداوند تعالی چنانچه
امر فرمودند مردم را بدوستی علی بن ابی طالب علیه السلام بواسطه آنکه او دوست میداشت خدا و رسول را بلکه
مرتبه دلالت دارد این قسم از تبعیت پس کسی که فرا گرفته اینها را معبودهای خود عبادت نمایند غیر از خدا
یا اینکه شریک میگردانند اینها را با خداوند یا اینکه وصی را منکر شوند و نبی را میگذارند پس جمیع اینها
هلاک کنند و از محبین نخواهند بود و اما دو قسم از محبت که در دو مرتبه اول مذکور گردید پس جمع
میشوند با محبت غیر اگر ضدیتی ما بین اینها نباشد مثل محبت دنیا با محبت آخرت و محبت رسول خدا و
ائمه معصومین با محبت اعداء اینها و محبت دنیا با محبت خداوند و از برای محبت مجازیه و محبت حقیقیه مخصوص
حکایاتی از برای اینها تصریح شده و تفصیلاتی وارد گردیده در باب نفی مجامعت از قبیل حکایت عصفور
و تفصیل آن این است که روایت شده اینکه سلیمان بن داود دید گنجشکی را که با جفت ماده خود می گفت
چرا منع میکنی مرا از نفس خود و حال آنکه اگر بخواهم هر آینه بر میگیرم قبه سلیمان را بمنقار خود و می
افکنم او را در دریا پس آنحضرت از کلمات او تبسم فرمود بعد از آن خواست اینها را و بآن گنجشک فرمود
ای گنجشک آیا تو قدرت داری بر اینکه چنین کاری بکنی عرض کرد نه ای پیغمبر خدا قدرت ندارم لکن
چون رسم شده از اینکه هر مردی بعضی از اوقات جلوه میدهد خود را عظیم مینماید خود را پیش زن و
زوجه خود و هیچ دوستی ملامت ندارد بر آنچه میگوید و منهم بواسطه اینکه عظمی از خود بنمایم و تمام
با اینگونه از لاف و گزاف سخن گفتم پس حضرت بگنجشک ماده فرمودند که ای عصفوره چرا مانع
میشوی و نمیگذاری کام تلخ خود را از استمتاع تو شیرین نماید عرض کرد ای پیغمبر خدا این جفت من
محب من نیست در حقیقت اگر چه ادعای محبت می کند بواسطه اینکه غیر مرا هم نیز دوست میدارد پس این کلام
اثر کرد در قلب سلیمان و گریست گریستن شدیدی و پنهان شد از مردم مدت چهل روز و در این مدت دعا
کرد خدا را و میخواند او را از اینکه خالص گرداند خداوند قلب او را از برای محبت او و در خیال است که مخلوط نماید
با محبت غیر او چنانچه در احادیث قدسیه و غیر قدسیه وارد است که محبت خداوند با محبت دنیا جمع نمیشود
چنانچه آب با آتش جمع نمیشود و تحقیق که سؤال کردند پیغمبر خدا را از ایمان فرمود معنی ایمان اینستکه بوده باشد
خدا و رسول محبوبتر بسوی تو از آنچه غیر اینهاست و در حدیث دیگر وارد است که فرمود ایمان نیست از برای
بنده کامل تا اینکه بوده باشم من محبوبتر بسوی او از اهل و مال او و مردم جمیعاً بلکه در خبر دیگر وارد است
که باید محبوبتر باشم نزد او از نفس خود و در قدسیات علویه وارد است که خداوند خطاب کرد بعیسی بن
مریم که ای عیسی بدرستیکه من هر گاه مطلع شوم بر قلب بنده خود و بیابم در قلب او محبت دنیا و آخرت پر میکنم
قلب او را از محبت خودم و در قدسیات داوودیه وارد است که خداوند خطاب کرد بداود که ای داود بدرستی که من حرام

کردم

کردم بر دلها از اینکه داخل شود در او محبت غیر من و در قرآن مجید خطاب به پیغمبر خود فرموده که قل ان
کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن
ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم
الفاسقین یعنی بگو ای محمد که اگر بوده باشند پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان شما و
خویشان شما و مالهائی که کسب کرده اید و تجارتی که از کسادی آن میترسید و خانه هائی که بآن راضی شده اید
محبوبتر از خدا و رسول و از جهاد کردن در راه خدا پس منتظر باشید تا امر خدا بیاید یعنی روز قیامت
تا بر شما معلوم گردد که دوست داشتن اشیاء مذکوره بیشتر از خدا و رسول و جهاد در راه او باعث چه
نوع از عذاب و عقاب خواهد شد یا اینکه منتظر باشید تا وقت مردن تا وقتی که بر شما سکرات موت ظاهر
شود بواسطه آنکه یکی از اسباب سوء خاتمه اینستکه دوستی شهوات نفسانیه بیش از دوستی خدا باشد
چنانچه اشاره باین شد و در مقام اخبار گوید مناسب مقام است خبری که نقل شده از اینکه پروردگار عالم وحی
فرستاد بحضرت کلیم الله موسی بن عمران که ای پسر عمران دروغ میگوید کسیکه گمان کرده است که مرا
دوست دارد و در بار بخواب رود از ظلمت شب آیا از فراگیرد بخوابد آیا دوست خلوت دوست خود را طالب نیست
ای پسر عمران من از احوال دوستان خود مطلعم چون شب بر ایشان وارد شود دیده دلهای ایشان بجانب
من نگران و عقاب مرا در پیش خود مشاهده و با لعنات میبیند و با من از راه مشاهده و حضور تکلم
مینمایند ای پسر عمران ببخش بمن از دل خود خشوع و از بدن خود ذلت و خضوع و از چشم خود اشک در
ظلمتهای شب که مرا بخود نزدیک خواهی یافت لکن حق در مقام این است که مراد از نفی محبتی که جمع
با محبت غیر نشاید کمال است چون محبت بالاشتراک البته بسیار ضعیف است یا اینکه ایمانی که مستند
بخداوند است و آن جمله از امور محبت است مراد ایمان کامل است یا اینکه مقصود این است که در محبت حقیقیه
شرکتی مقصود نیست مگر بر سبیل تبعیت زیرا که توحید خالق عالم و اقرار باو باین حاصل است که اعتراف
نماید باینکه هر نعمتی از او وارد است اکمل من جمیع جهات و اجل از همه موجودات و با این بیان لازم میاید
تبعیت و شاهد بر این آن است که اصل که خداوند است احب است و محبت دادن زیادتر است و اخبار وارده
بر اینکه خدا و رسول و ائمه باید دوست تر باشند از سایر اینها معنی الاحبیت نه این است که غیر اینها را دوست
نداشته باشد بلکه مراد این است که غیر را زیاده بر اینها محبت نداشته باشد بلکه زیادتی بر ایشان باشد
و ایراد دیگر وارد مینماید چنانچه مذکور شد بنا بر این است که لازم احبیت معنای اول باشد که حاصل آن
عدم محبت غیر است اصلا و بالذات چنانچه معصیتی هم در مقام لازم نماید هم چنانکه توهم کرده اند بعضی
و احتمالا ذکر آن شد از جهت آنکه مرض نسیان مشهور که معمور میباشد چیزی که فرزند باو میرساند بواسطه
ترجیح اذن بر میل بعقلی خود را در امر بعد از آن که صحبت باشد با وجود اینکه صحت در بقای خود از مادر دوست

میداد

منشأ او دلیر میل منهما باید اینچه در دادیا و بواسطه غلبه میل نفس بمحبت آن نسبت به تحیر او از جهه ضعف محبت او
لازم نمی‌آید از این عدم محبت نفس خود را بلی محبت کامله مستلزم اطاعت و عدم عصیان است و کسی منکر آن نیست
نه اینکه مطلق محبت اثر آن لحب عدم معصیت باشد زیرا که اینقسم مرتبها از آنها جمع میشوند با معصیت
و منافاتی ما بین آنها نیست و تغییر خداوند در آیه شریفه با حبیت مذکورات از خدا و رسول و ائمه بواسطه
علم او است باینکه عصیان ایشان از این جهه است نه اینکه اینهم مکتوبی است از تشبیه زیرا که فعل ایشان شبیه
است بفعل کسی که در آیه مذکور است آنچیزها اینکه احبند از خدا و رسول و هر معصیتی که اهل از اینکه موجب
ملامت و توبیخ است اگر بواسطه غلبه میل باشد و اگر بواسطه عدم محبت و عدم ایمان پس از عصیان کافر است باشد
در آیه شریفه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله اشاره است بانچه ما ذکر کردیم که حاصل غرض
آن نقصان محبت است با معصیت و طلب کمال محبت نه انتفاء آن و اسناد از این جهه است که قرار داده شده تقوی و
ایمان بیکدیگر پس محبت کامله مستلزم است اطاعت و انقیاد و عصیان محبوب موجب نقص ایمان و منافی
نیست ما بین حب غیر مثل اموال و اولاد که بواسطه خدا نباشد و ما بین محبوبیت‌ها تمام نقصان محبت
در این وقت و اختیار کردن رضا و خشنودی غیر را مستلزم احببیت نخواهد بود و جز نقصان محبت خداوند
و مقتضای غلبه میل نخواهد بود فافهم و مخفی نماند که این کلام و جواب اجود وجوه است مگر در اعدای
خداوند زیرا که بعض آنها لازم طبیعت آنها است باشد و جمع نمیشود محبت آنها بقلب مرء مؤمن با محبت خدا
و رسول و اوصیاء او صلوات الله علیهم اجمعین و محبت ائمه طاهرین با ابناء کرام خود یا بواسطه خداوند
است یا آنکه محبت آنها محبتی است مضمحله و شفقتی است که مقتضای طبیعت بشریت است نه اینکه محبت حقیقیه
باشد و لکن وجه جبر قسم اول است سؤال حضرت حسنین علیهما السلام نیز معمول است بیکی از اینکه وجه آن سؤال این
است که روایت شده اینکه سؤال نمود حضرت مجتبی علیه السلام روزی از جد بزرگوار خود که آیا جمع می‌شود محبت در
ملکه ل فرمودند نزای نور دیده من عرض کرد آیا دوست میداری پدر مرا فرمود بلی عرض کرد آیا دوست
داری مادر مرا فرمود بلی عرض کرد آیا دوست میداری برادر مرا فرمود بلی عرض کرد آیا دوست میداری
مرا فرمود بلی عرض کرد آیا دوست میداری خدا تعالی را فرمود بلی عرض کرد پس چگونه جمع می‌شود اینهمه محبت
در قلب تو و حال آنکه خود تو فرمودی که جمع نمی‌شود دو محبت در یک دل پس پیغمبر فرمودند که دوستی ذات
است به و دوستی خدا تعالی پس محبت خداوند در قطب قلب است و محبت شما از قبیل خطهای چند است که در اطراف
و حوالی آن نباشند پس این محبتها جمیعاً یکی خواهند بود و از توابع محبت خداوند میباشند چنانچه حضرت
ختمی مآب اشاره بان فرموده اند بقول خود نحب الله فی قطب القلب الی آخره و سؤال حضرت حسین علیه السلام
این است که روزی سؤال نمود از پدر بزرگوار خود همان سؤالی که حضرت حسن علیه السلام از جد خود صلی الله
علیه و آله نمود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند ای حسین چه چیز است قول تو در این مسئله عرض کرد اگر مخیر نمایند

تورا ما بین قتل من و ترک ایمان از تو کدام یک را اختیار میکنی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود قتل ترا عرض کرد
ای پدر بزرگوار پس این شفقت است و حق من نه محبت و محبت تو نسبت با ایمان تو است که ترک نمیکنی پس
تحسین کرد امیرالمؤمنین علیه السلام او را و دعا کرد از برای او و پس نظر کن و تامل نما بقول حضرت حسین علیه السلام
که عرض کرد لو خیرت بین قتلی و ترک الایمان و جواب آن حضرت که فرمودند اختار القتل پس حاصل آن
این است که علامت شفقت اختیار کردن غیر است بر محبوب و علامت محبت اختیار کردن محبوب است بر غیر و از این
جهت است که دوستان و محبان و موالیان ائمه معصومین علیهم السلام اگر عطا کنند با آنها جمیع دنیا را و بقتل برسانند
ایشان را دست از محبت آنها بر نخواهند داشت اگر چه معصیت و نافرمانی کنند ایشان را بسبب غلبه شقاوت و از
جهت فرط میل ایشان بمعصیت چنانچه در باب فضیلت محبت ائمه طاهرین علیهم السلام مذکور شد اخبار بسیار دلالت بر این
مطلب داشت و علامت محبت کامله اختیار کردن محبوب و رضای او است در قلب و عمل با هم و تسلیم و اطاعت محبوب
چنانچه در آیه شریفه قل ان کنتم تحبون الله الی آخره مذکور گردید و از این کلمات معلوم گردید که گریه کردن
پیغمبر بر ولد خود ابرهیم از باب شفقت بوده و از جهه شفقت و رحمت سزاوار است که هر مؤمنی نیز گریه
کند بر اولاد خود بلکه از حضرت ختمی مآب منقول است که فرمودند گریه نکردن از قساوت قلب است و حسنی از
برای آن نخواهد بود و هم چنین اعتناب رحمة للعالمین میباشد بر حمة عامه و شفقت کامله نسبت بجمیع مؤمنین
پس نفی محبت کاهی اراده میشود از او و شفقت و رحمت کاهی اراده میشود از او و نفی کمال و اختیار کردن محبوب
احبیت و از لوازم محبت است مطلقا تا اینکه برسد بمراتب عالیه و ملخص کلام این است که محبت مستلزم
اختیار محبوب است بر غیر و از او دانسته میشود اینکه ممکن نیست جمع ما بین دو محبت در قلب واحد بواسطه
لازم آمدن از او در اختیار یکدیگر با هم متضاد اند مثل ضدیت آب و آتش و آب نیست نکته آنچه ذکر کرده شد از
اینکه محبت خداوند با محبت دنیا جمع نمیشود در قلب واحد چنانچه حب دنیا و آخرت با هم جمع نمیشوند
و چنانچه در یکمو و مشاهده نمائی کره و شی متغایر جمع شده اند حمل هر دو را بر محبت نشاید از جهت
ضدیت آنها بلکه یکی از آنها شفقت و دیگری محبت خواهد بود یا جمع میشود در یکدل دو محبت باعتبار
اینکه یکی از آنها حب اصلی و دیگری تبعی باشد و اطلاق محبت بر هر دو قسم از آنها صحیح است و تنها این است که
مرجع تبعی اصلی خواهد بود و در معنی تعددی نیست تا اینکه منافاتی لازم بیاید و از اینجهت است که در
اخبار اطلاق شده تا آنکه محبت محبت خداوند و آخری بر محبت غیر او که مستند بخدای واحد است و لکن این
در وقتی خواهد بود که غیر خداوند مبغوض و دشمن ذات باری نباشد بلکه در کلیه مطالب نیز با یک
محبوب مبغوض و دشمن محبوب نباشد و الا مودت و رحمت و محبت و شفقت نخواهد بود و لازم است نقص
او و آماده صونیت که از محب مبغوض محبوب نباشد پس ممکن است شفقت و رحمت با و هر چند شفقت و رحمت
بواسطه محبوب نباشد بنا بر این اجتماع محبت غیر با محبت محبوب ملازم است و لکن محبت حقیقیه نیست بلکه راجع بسوی

محبت هم بنسبت چند سبیل بتبعیت باشد بلکه محبت محبوب که اصل اصیل است و فرع او قسم زان
خواهد بود و این قسم از محبت اگر شفقت و رحمت باشد اذن داده خدا تعالی زیرا که نظام عالم و تربیت
بندگان بسته باینهاست لکن مقید بکر بدرجه محبت حقیقیه نرسد زیرا که رسیدن باین مرتبه مذموم بلکه
مستلزم نفی محبت خدا تعالی است و اختیار کردن غیر او است چنانکه مذکور شد از اینکه اختیار
کردن محبت خداوند بر ما سوای او حتم و لازم است و معتبر کردن منافاتی با محبت او ندارد بلکه بجهت
محبت ما سوی الله از جهت رجوع فاطمه اینها بسوی خداوند بلکه محبت غیر خداوند بواسطه غیر محبت او
است چنانچه سابقا اشاره شد پس حب اهل و عیال و مال و اولاد و اقارب و اعوان بواسطه غرضی
از اغراض دینی و اطاعت بسوی حب خدا تعالی و تسامی شود که بنده خدا میل دارد و دوست میدارد کسب
را از جهت تحصیل نفقه بر نفس و عیال خود و اکل و شرب بواسطه قوت بر عبادات پروردگار خود چنین شخصی
بهتر است از کسی که ترک کسب و اکل و شرب مینماید زیرا که محبت باین قسم از قسم امور محبت بذات اقدس او تعالی
و اطاعت امر او است چنانچه اخبار بخصوص وارد است در این باب و رحمت و شفقت اگر بواسطه خداوند
نباشد نیز ضرری برای مرتبت بنیست لکن نباید اینها را اصل اصیل قرار داد بلکه تبعیت بکلی از اقسام
محبت مهد و حد باشد چنانچه نفع بعض مبغوض خداوند از واجبات است و این قسم از محبت در حق اصفیا و
مرتبه اولیا اختلاف است و زیاد میشود از مرتبه تا اینکه میرسد با علی مرتبه آن و آن مرتبه است که صادق آل محمد ع
بیان فرموده که دوستی خداوند نوریست که در شانی میدهد بر تربیت بنده باز میدارد در خالی مینماید او را از
هر شغلی و هر ذکری جز ذکر خدا تعالی و محب خداوند خالص ترین مردم است از حیثیت سر و صادق ترین مردم
از حیثیت قول و نزدیک ترین مردم است از حیثیت عهد و پاکیزه ترین اینها است من حیث العمل و در زاد
ترین ایشان است من حیث الذکر و عابد ترین ایشان است از حیثیت نفس و مباهات میکنند بان ملائکه در وقت مناجات
و فخر مینمایند بسبب دیدن او و بواو آباد میکند بلاد خداوند را و از جهت کرامت او و کرامی میدارد خداوند
بندگان خود را عطا مینماید خداوند بندگان خود را آنچه سؤال نمایند و قسم دهند او را بحق او و دفع
میکند بلاها را از اینها بسبب حرمت او پس اگر بدانند مخلوق خداوند مقام و منزلت او را نزد خداوند
تقرب نمی جستند بسوی خداوند مگر بخاک قدمهای او و نیز امیر المؤمنین ع میفرماید که محبت خداوند
آتشی است که مرور نمیکند بچیزی مگر اینکه میسوزاند او را و نور خداوند آتشی است که تابش نمود بر شئی مگر اینکه روشن
میدهد او را آسمان خدائیست که هیچ چیز از زیر او سر بر نمیکشد مگر اینکه او را می پوشاند و نسیمی است الهی که
بر چیزی مگر اینکه حرکت میدهد او را و آبی است از سر چشمه ملکوت پروردگار که هر چیزی با آن زنده است
و زمین خدائی است که هر چیزی از ملک و ملکوت از آن بیرون می آید و نیز پیغمبر ص میفرمود که هرگاه دوست بدارد
خداوند بنده از امت مرا می افکند در دلهای اصفیاء و ارواح ملائکه و سکان عرش خود محبت او را تا آنکه

دوست بدارند او را پس این است محب حقیقی و گوارا باد او را نعمت از برای او پس گوارا باد از برای او این صفت و او
برای او است نزد خداوند شفاعت در روز قیامت تا آخر کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و از امیر
از امیر مؤمنان و مولای متقیان علیه السلام اینکه فرمودند محب خداوند و محبوب خالق او دائما محب الله
میباشند زیرا که هر دو قسم از اینها غرض و مقصودی ندارند جز ذات یگانه معبود خود و قال علیه السلام
المحب فی الله و المحبوب فی الله لا یجتمعان الا فی الله قال رسول الله ص المرء مع من احب فمن احب عبدا فی الله
فانما احب الله و لا یحب الله الا من احبه الله یعنی رسول خدا ص فرمودند که هر مردی محشور است با کسی که
دوست او است پس کسی که دوست بدارد بنده را در راه رضای خداوند بدرستی که خدا را دوست داشته و
دوست نمیدارد خدا را مگر کسی که خدا او را دوست داشته باشد و نیز رسول خدا ص فرمودند فاضل ترین
مردم بعد از پیغمبر در دنیا و آخرت اشخاصی هستند که محبوب خدا میباشند و اظهار دوستی میکنند بجهت خدا
او در راه رضای حضرتش و هر محبتی معلول چیزی است که اگر او نبود سبب عداوت می شد چنانچه خلاق
متعال در کتاب مجید خود بیان فرموده که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین که کونا محتمل باشد
تفسیر ظاهری آن اینکه اشخاصی که در دنیا دوستی با هم کرده اند در روز قیامت بعضی از اینها مر بعضی دیگر
را دشمنند مگر متقین که چنانچه در دار فانی دنیا با یکدیگر دوست هستند در آخرت هم همان دوستی ثابت
و برقرار ماند و پشیمانی از برای اینها نخواهد بود در دوستی بواسطه اینکه اصل محبت تبری و بیزاری جستن از
سوای محبوب است و نیز از امیر المؤمنین و قائد غر المحجلین علیه السلام روایت شده اینکه پاکیزه ترین هر چیزی در بهشت
و لذیذ ترین آن محبت خداوند علی اعلا و محبت غیر او بواسطه خوشنودی او است و حمد کردن ... الحمد لله
که پروردگار عالمیان است و جهت آن است که مردم چون با العیانی ببینند در بهشت نعمتهای او را هیجان میاید
محبت در قلبهای ایشان پس ندا میکنند در آن وقت که حمد مر خدائی را سزا است که پروردگار عالمیان است
انتهی کلامه صلوات الله علیه پس تامل کن و نظر نما که چگونه آنحضرت حصر فرموده محبتی که موجب حسرت در روز
امر بلکه در سایر موارد لازم فرموده تبری و بیزاری از آنچه سوای محبوب است و از عدم محبت او پس عشق و محبت
انجناب که ذکر کرده اند و بدعتی نسبت باو داده اند باطل است چنانچه سابقا اشاره شد بلکه موجب
عداوت و حسرت در روز حسرت و ندامت میگردد در نتیجه چنین بنا بر محبتهائی که مر غیر خداوند باشد و اما شفقت
بدرستی که شناختی فرق آن را با محبت و مذمتی از برای آن نخواهد بود مگر اینکه برسد بحد محبت و خارج شود
از حد شفقت و رحمت چنانچه مذکور شد و بدانکه حمد بکر آنحضرت در ضمن خبر مذکور بیان فرمود محتمل است
که قسیم محبت خداوند و محبت در چیز دیگر رضا او است نباشد و ممکن است که جمله مستانفه باشد چنانچه در نسخه
اصل مرقوم است **فصل** در بیان اینکه محبت داشتن شخصی نسبت بشخص دیگر آیا مستلزم منعکس است یا نه
باین معنی که کسی که محب میباشد محبوب نیز میباشد یا نه پس بدانکه ظاهر آن است که ملازمت ثابت نباشد چنانچه

محب محبوب خود را دوست میدارد و هم چنین محبوب هم محب را دوست خواهد داشت بمقتضای حکمت بخصوص
علاوه بر اینکه بتجربه ثابت شده نیز زیرا که هر مردی بخشواست تا کسی که دوست او میباشد و تا طعام ملایم
با کسی که نه داشته باشند بعینه از برای حشر انها نخواهد بود زیرا که معنی محبت ادراکی است که ملایم طبع
باشد و این معنی متحقق است در وقتی که محب و محبوب قریب بهم که باشند من حیث الطینة و من حیث الخلق
چنانچه روایت کرده است در کافی و در کتاب عشره و در نوادر بسند خود از حماد بن عثمان که شنیدم از حضرت
ابی عبد الله ع که میفرمودند نظر نما بقلب خود اگر منکر است رفیق خود را پس بدرستی که خدا رفت محبت ما ثابت
یکی از شما و نه همانا باب خبر دیگر ذکر کرده مثل این خبر و نیز در همان باب ذکر کرده خبری دیگر را بسند خود
از صالح بن حکم که گفت شنیدم از مردی که سوال مینمود از حضرت ابی عبد الله علیه السلام را بان مضمون که مردی
بمن میگوید که دوست میدارم ترا پس چه علامت بدانم که حقیقت و صدق دارد ادعای او هست تا اینکه بفهمم کذب
او را آن حضرت فرمودند امتحان نما قلب خود را پس اگر تو دوست میداری تو او را او هم دوست میدارد تو را
و در ادعای خود صادق است و اگر دوست نمیداری او را پس بدانکه صدق و حقیقتی در کلام او نخواهد بود
و نیز روایت کرده است در همان باب بسند خود نیز از مسعدة بن الیسع که عرض کردم خدمت حضرت ابی عبد الله
جعفر بن محمد علیهما السلام که قسم بخداوند که من هر اینه دوست میدارم ترا پس حرکت داد سر مطهر خود را و بعد از آن
بلند نمود سر خود را و فرمودند گفتی ای ابا بشر سوال نما قلب خود را از آنچه از برای کست در قلب من از محبت تو
پس بتحقیق که اعلام کرده مرا قلب من با آنچه او نزد اوست در قلب تو حاصل فرمایش آنجناب اینکه چون من رجوع بقلب
خود نمودم و یافتم محبت ترا در قلب خود پس علم دادم و دانستم صدق دعوای ترا و نیز در همان باب بسند
از حسن بن جهم روایت کرده که گفت عرض کردم خدمت حضرت ابی الحسن ع که فراموش مفرمایید مرا از دعا فرمودند که
میدانی من ترا فراموش میکنم من تفکر کردم و بنفس خود تامل نمودم و گفتم در نزد خود که آنجناب علی الدوام
دعا میکنند از برای شیعیان خود و منهم یکی از شیعیان میباشم بعد از آن تامل عرض کردم در جواب آنحضرت که فراموش
نمیکنی مرا فرمودند از کجا فهمیدی این مطلب را عرض کردم که من از شیعیان تو میباشم و تو چون دعا میکنی بشیعیان
منهم داخل میباشم فرمودند آیا علم داری بچیزی دیگر غیر از این راه عرض کردم نه فرمودند هرگاه اراده نمائی اینکه بدانی
آنچه از برای تو است نزد من یعنی هرگاه اراده کنی اینکه بدانی که من محبت تو دارم پس نظر کن در آنچه از من نزد
تو است یا این معنی که تامل کن در نفس خود تا که آیا محبت من در قلب تو میباشد یا نه اگر محبت من در قلب تو موجود
است پس بدانکه محبت تو در قلب من نیز موجود خواهد بود و الا فلا و تقریر آنجناب مر آنچه را که او عرض کرد
و عدم ردع و منع او دلالت میکند بر اینکه صحیح است خبر دادن مردی برادر دینی خود را باینکه من دعا میکنم در
حق تو یا اینکه زیارت تو مینمایم و امور دیگر که ذکر آنها مناسب نیست با مقام و در کتاب حدیقه از حضرت
باقر علیه السلام مروی است که فرمودند استدلال و تشخیص نما محبت خود را در قلب برادر خود باینچه از برای او است در قلب

تو حاصل اینکه اگر بخواهی مشخص و معلوم نمائی که برادر تو دوستی دارد با تو قلبا ملتفت قلب خود باش که
قلبا تو محبت با او داری یا نه و قیاس کن حالت او را نسبت بتو بهمان حالتی که ترا است نسبت باو و در این مقام
نکته ایست که لابد است از ذکر آن و اجمال آن این است که مقتضای آنچه ذکر شد منافات دارد با اینکه از لوازم محبت
یکی اینست که دشمن نباشد محب دشمن محبوب خود را زیرا که اگر نسبت باو نیز محبت داشته باشد تناقض لازم
میاید اینست که محبت نداشته باشد دشمن محبوب را پس بعد از آنکه ملازمت ثابت باشد از اینکه محبوب نیز دیکری ه
محبت دارد بمحب خود لازم میاید که دشمن خود را دوست بدارد در صورتیکه محبت بدارد اگر محب بد دشمن
محبوب با حال آنکه معلوم شد منافات این قضیه از برای محبت و لکن ممکن است جواب از او باینکه آنچه لازم
میاید در این مقام بغض عدو محبوب و مبغوض است چنانچه لازمست محبت محبوب و متعلقات او نه
اینکه ملازمه واقعیه باشد در جمیع موارد بلکه ملازمه واقعیه مختص است ما بین محب و محبوبی که در طینت
که محب با محبوب اتحادی داشته باشند در خصوص مورد محتمل است ادعای تلازم واقعی مثل پیغمبر ما محمد بن
عبد الله ص و وصی آنجناب علی بن ابی طالب ع که در واقع و نفس الامر امیر مؤمنان نفس آنجناب است زیرا که
علی بن ابی طالب ع بهترین بنی نوع انسان است و هر که امتناع نماید پس بتحقیق که کافر است چنانچه از رسول
مختار و حبیب خداوند قهار ص مکرر استماع شده با این مضمون علی خیر البشر من ابی فقد کفر و این بجهة
او راست که اتحاد وجودی داشته با نفس محمدی ص و اخبار در این باب که نفس آنحضرت نفس پیغمبر است بسیار
است چنانچه از آیات هم مستفاد می شود از قبیل آیه شریفه قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و انفسنا
و انفسکم الی آخره چنانچه عامه مفسرین تفسیر انفسنا را بامیر مؤمنان نموده اند و نکته اینکه آنجناب
نفس پیغمبر است اینست که اینها وجود مقدس خلق شده اند از نور واحد و نور ایشان نیز واحد است
چنانچه طینتشان یکی است بلکه جزو آنجناب است زیرا که غذای او از بدن شریف آنحضرت و تربیت او در دهان
آنجناب است و از این جهة است که وارد شده در اخبار بسیاری که دروغ میگوید کسی که اعتقاد دارد اینکه تو
میداری مرا و حال آنکه دشمن دارد علی بن ابی طالب علیه السلام را و در بعضی اخبار وارد شده است بتعلیل
با آنچه ذکر کردیم مانند یکی از آنها خبر مرسلی است که در بحار از رسول خدا ص روایت نموده با این مضمون
که آن حضرت فرمودند خلق شدیم من و علی بن ابی طالب از نور واحد پس دوست من دوست علی بن ابی طالب
و دشمن من دشمن او میباشد چنانچه در اخبار کثیره نیز وارد است که امیر مؤمنان علامت ایمان و کفر
است پس کسی که اظهار نماید بزبان خود ایمان را و حال آنکه در واقع مبغوض باشد با ایمان پس آنکس در
واقع کافر است و منافق و در قلب او است کفر بر خلاف آنچه در زبان اظهار نموده و کفایت میکند در این
مطلب علی مقصد اقصی آنچه معهود ما بین صحابه بوده از اینکه امتیاز میدادند مؤمن و منافق را بمحبه
با آنجناب و بغض او پس بنا بر این ممکن نیست محبة خداوند و محبة پیغمبر را نمائیم با بغض آنجناب

در این مقام نکته دیگر اینست و آن اینست که دوستان آنجناب نیز خلق شده اند از طینت ایشان و دشمنان خلق
کرده شده اند از طینت سجین که مخالف طینت ایشانست پس محبین ما ملید ها با نوادر مطهره قلباً دوست میدارند
ایشانرا و هر چند که بزنند گردنهای ایشانرا برنند که دشمن داشته باشند ایشانرا قبول نخواهند کرد چنانچه دشمنان
ایشانرا بغض دارند ایشانرا و ایمان بایشان نخواهند آورد و دوست نمیدارند ایشانرا هر چند زده شود گردنهای
ایشان و اخبار که دلالت دارد براین بسیار است و آن اینکه اگرچه اخبار نیست در خصوص صدیقه کبری فاطمه زهرا و سایر
ائمه هدی علیهم السلام نیز و اختصاص بآنجناب ندارد الا اینکه امیرالمؤمنین ع چون قاتل کفار است و بسیاری
از آباء صحابه را بقتل رسانیده و اقارب ایشانرا اکثر و امر کردند بمعروف دین و اسلام و نهی کردند از منکر آن
در زمانیکه مردم عادی بمنکرات بودند و نرسید بواسطه رضای خداوند از ملامت ملامت کنندگان در حین
حیوة پیغمبر ص و بعد از موت و رحلت آنجناب پس کسی که ایمان او کامل بوده ترک منکر در فرقه کفار را هر چند
پدر او بوده و هر که طینت او از طینت آنجناب نباشد البته بجهت طینت دمیخواند او را ببغض آنجناب و
کسی که محبت او را داشته باشد مؤمن است هر چند پدر او کشته شده باشد بدست امیرالمؤمنین و اینکه
کرده باشد پدر او منکر برانیا زجر کرده باشد او را و کسی که دوست نداشته باشد او را دشمن است با او
و کفایت میکند او را منکر او و معروف را از امر او بخلاف فاطمه و عترت طاهره او علیهم السلم زیرا که
مؤمنین دوست میدارند ایشانرا بواسطه آنکه مؤمنین فرعهای ایشانند و مخلوق از طینت ایشان و بسیاری
هستند که دوست میدارند ایشانرا بعض فجار بسبب حسن معاشرت از فرقه ایکار با ایشان زیرا که در زمان
ایشان قتلی و زجری از برای ایشان نبوده و از اینجهت است که وارد است اینکه این اختصاص از برای امیرالمؤمنین
ع حاصل است و اما بنی فاطمه پس دوست میدارد ایشانرا هر بر و فاجری فافهم و بدانکه اعادی اینجناب
شبهه نیست در اینکه متولد از زنا میباشند و لو اینکه شیطان با مادر او در حین مجامعت شرکت کرده باشد
یا اینکه وطی و جماع در حال حیض شده و انعقاد نطفه در آن حین شده باشد چنانچه اخبار و حکایات در این خصوص
بسیار وارد است علاوه بر آنکه بتجربه نیز ثابت شده بجنبتی که محتاج باخبار و نصوص نیست و این معنی ثابت الی
یوم القیمة چنانچه مقتضای اخبار است و اختصاص ندارد باهل زمان او علیه السلم بلکه از مطلب قاعده کلیه
اینست و عهدیست که خداوند عهد کرده است بسوی پیغمبر ص و شایع است در جمیع زمانها بواسطه همین
نکته و الله العالم **فصل** بیان بدهیستی کرد وارد شده از آنچه ذکر شد عدم انفکاک محبت پیغمبر
از محبت وصی آنجناب صلوات الله علیهما و انفکاک محبت وصی از حضرت از محبت فاطمه و ذریه طاهره آن
حضرت علیهم السلم و لکن آنچه لازم و واجب و متحتم است محبت جمیع ایشانست بواسطه آنکه هر یک از ایشان
بخصوص فرع پیغمبر و ذریه و اختیار آنجناب باشند هم چنانکه واجب محبت پیغمبر ص بواسطه محبت خداوند
نسبت باو و از این جهت است که وارد شده اینکه دوست بدارید خداوند را بواسطه آنچه بشما کرامت نموده

از نعمتها

از نعمتها و دوست بدارید مرا بمحبت دوستی خداوند پس واجب است محبت آنجناب بواسطه محبت خداوند کریم با
و محبت او بذات اقدس باری مستحق محبت کامله و واجب است محبت ذریت و عترت طاهره او مر آنحضرت را از جهت محبت
خدا و رسول بایشان و بواسطه خود ایشان از جهت آنکه نعمتند بر ما و بسبب حقی که بر ما دارند و حقی که پیغمبر
بر ما دارد و چون جمیع نعمتها از خداوند خواهد بود و مستند بذات یگانه او است از این جهت نسبت داده
شده محبت ایشان بمحبت خداوند و بدانکه قرار و رسم و عرف و عادت چنین شده بلکه نزد عشاق و شعرا
این طریقه استمرار پیدا نموده که استعمال محبت مینمایند در متعلقات محبوب حتی در مکانات و بلاد خدم
و سایر متعلقات او در حالی که هیچ یک از ایشان من حیث هو قابل این مرتبه نیستند و جهتی که منظور نظر
ایشانست بستگی و رابطه متعلقات است بمحبوب فی الحقیقه محبت با ایشان از حیثیت نفس محبوب چنانچه
در سابق اشاره بآن شد و مؤید این است قول شاعر امر علی الجدار دیار لیلی اقبل ذا الجدار و
ذا الجدارا و ما حب الدیار شغفن قلبی و لکن حب من سکن الدیارا که حاصل آن این است که من در و دیوار
دیار و بلد لیلی را دوست میدارم بواسطه آنکه لیلی در آن منزل دارد چنانچه عاشقان کوی یار و بلاد
و عتبات زیارت حضرت گلگون قبای نینوا مظلوم کربلا دوست میدارند ارض کربلا را بواسطه آنکه
محبوب ایشان در آن ارض شریفه مدفون است و الا فی نفسها مطلوبیتی از برای او نخواهد بود اللهم
زدنی محبتنا لاهل بیت العصمة و محال الزلال لهم لامکنة و ارزقنا زیارتهم فی الدنیا و شفاعتهم فی الاخرة
فصل چون ذکر کردیم ما اینکه محبت دو قسم است قسمی از آن محبوب است و دیگر آن مبغوض است و جمیع
اقسام آن منحصر در محبوب نیست پس بدانکه از جمله محبت محبوبه و از قسم این صفت ممدوحه حب خدا و رسول و ائمه
هدی و انبیا و سایر احبا خداوند و اولیاء رحمن میباشد و محبت زنان جمیله و امارد خوش صورت داخل
در این قسم از محبت نیست چنانچه کسی خیالات شیطانیه و وساوس نفسانیه او را اغوا و سبب اضلال او کرده
باینکه محبت اینگونه از مخلوق که بعضی مظهر جمال و برخی آئینه صفات کمال حضرت باری هستند بلکه از اسباب وصلت
بمحبت ذات بیچون دوستان او است و خیالات باطله و مجرد هوای نفس خواهد بود و از مکرهای نفس
و دامهای شیطان بیرون نخواهد بود زیرا که این فرقه که مفتون بهوای نفس و مشغول باسباب عیش و مقاصد
آنند اکتفا بهمین محبت مینمایند آثار و نتیجه بر آن مترتب نمیشاند و بدترین اعمال نسبت بمحبوب خود که مبغوض
خدا و رسول که خوب بهتر میدانند بعمل میآورند و خود را مستحق ملامت و مستوجب عقاب خداوند مینمایند
در دنیا و آخرت و اجمال تعریف محبت محبوبه آنستکه آن مستحق محبت گردد بعقل یا شرع و هر قسم دیگر
از آنکه باین صفت نیست مبغوض میباشد مثل سایر صفات و یک قسم از اقسام محبت مبتلی ... مثل
محبت اولاد و اقارب و اهل و عیال است بطبیعت بشریت بر وجهی که ساقط نگردد و شد و چنانچه کسی محبت
شمارد این قسم از محبت امر فرض محقق از عالی از وجه نیست بلکه مستوی است تقسیم حسن و قبح که برای از ایشانست

دعیفد

حکمت است و زاید بر این مذموم و از صفات سیئه است و ثابت نداشتن فکر را بیک جا جربزه و تعطیل و مهمل گذاشتن ۱۳۱
آن بلادة و بلاهت است و بکار بردن و استعمال کردن قوه غضبیه بر نحو مقتضای حکم عقل یا شرع کما و کیفا
شجاعت و در آنچه عقل یا شرع حکم باحتراز از آن نموده و نهی از آن کرده تهور است و معطل کردن و مهمل گذاشتن آن
قوه و عدم استعمال آن در آنچه واجبست عقلا یا شرعا مثل جهاد با کفار و مجادله با شیطان و نفس جبن خواهد
بود و هکذا و تحقیق که مشهور شده است و در السنه و افواه علمای اخلاق از اینکه جبن را در مقابل شجاعت و
شره را در مقابل عفت و جور را در مقابل عدالت و جهل را قسیم حکمت قرار داده و استعمال نموده اند بجهت
آنکه چهار قسم از صفات ذمیمه را مقابل چهار قسم از صفات حسنه قرار داده اند ولکن این شهرت اصلی ندارد بلکه کلا
است ظاهری و معنائی از برای او نیست و تحقیق در مقام آنستکه مذکور شد از اینکه قدم زدن و مشی در راه راست
و صراط مستقیم و در سواء طریق و وسط طریق که خیر الامور است مستحسن و تجاوز از او که دو طرف افراط و تفریط باشد
مذموم است پس هشت قسم از اقسام که در مقابل چهار قسم از اقسام صفات حسنه مذموم است و ما سوای اینها چه
از صفات حسنه و چه از اخلاق ذمیمه در تحت هر یک از اینها مندرج است باین معنی که باقیه صفات حسنه در تحت اقسام
اربعه آن مندرج و ماسوای اخلاق ذمیمه در ضمن اقسام ثمانیه آن متحصل است مثلا در این مقام کلامی دیگر است از
بعض محققین و حاصل آن کلام آنستکه صفات حسنه که چهار قسم است به سه قسم راجع کرده و اخلاق ذمیمه که هشت قسم
متصور بود بشش قسم مؤول نموده اند باین اعتبار که عدالت از نفسانیات و ناعتیه در قوه عامله است که شان آن
سلطنت بر قوه عاقله است در جمیع تصرفات از چیزهائیکه متعلق بنفس قوه عاقله است یا بقوه غضبیه یا
شهویه پس جمیع صفات حسنه بسبب عمل کردن قوه عامله است قوای ثلثه دیگر را بر وفق قوه عاقله و حاصل
شدن فضیلت از این سه قوه بواسطه قوه عامله باعث میشود نسبت فضیلت به قوه عامله یا اینکه مبدء
مصدر آن قوه یکی از قوتهای ثلثه است کما اینکه صفات ذمیمه مصدر اینها یکی از این سه قوه است هنگامی که
مطیع و منقاد نباشد قوه عامله مر قوه عاقله را و با وجود این نسبت داده میشود این صفات بقوه عامله بلکه
نسبت میدهند باین سه قوه دیگر پس جمیع فضائل مستند است بسوی این سه قوه لکن با اطاعت و انقیاد
قوه عامله است مر قوه عاقله را و تعلق میگیرد بسبب قوه عاقله و جمیع صفات ذمیمه تعلق میگیرد باین سه قوه
بتوسط قوه عامله مطیع و منقاد قوه عاقله نباشد زیرا که قوه عاقله منع میکند قوه عامله را از تحصیل و
استعمال قوه عامله صفات ذمیمه را و مجرد اینکه استعمال قوای ثلثه بتوسط این قوه عامله میباشد و جب
شود نسبت دادن و استثنا کردن از صفات باین قوه متوسطه که قوه عامله باشد بلکه بمتعلقات و مصادر آن
نسبت میدهند پس علی الدوام قوه عاقله با قوه عامله در معاضدت و مجادله میباشند در استعمال کردن قوای
ثلثه و آنچه در تحت اینها مندرج است پس اگر قوه عاقله مقدم شد و تسلط پیدا کرد ملکه حکمت و فضائل و خیرات
جمیعا حاصل میشود و اگر قوه عامله غالب آمد لشکر شیطان مسلط شدند پس صفات ذمیمه و افعال قبیحه ثمر دهد

وهر

و تفصیل بتقسیم و تحقیق اقسام مجمله باین کیفیت است که در علم اخلاق مقرر است که اخلاقیکه فضیلتی از برای آنها ۱۳۲
ثابت و صفاتیکه مطلوبیت آنها محقق است آنستکه از حد اعتدال تجاوز نکند و از دایره توسط که خیر الامور
است پا بیرون ننهد و مراد از تهذیب تنها همین است و آنچه از آن صفات که در مرتبه افراط و تفریط است کما و کیفا
پس آن از صفات مذمومه و از اخلاق غیر مرضیه و اخلاق ردیه خواهد بود و اصول صفات حسنه و منشا اخلاق
ذمیمه چهار چیز است که حاصل میشود از تعدیل و میانه روی و پاکیزه کردن و از آنها قوه شهویه بهیمیه و
قوه غضبیه سبعیه و قوه عامله خیالیه شیطانیه و قوه عاقله و از برای هر یک از اینها تعدیل و تهذیب
است که اخلاق حسنه از آن منبعث میگردد و جهت افراط و تفریطی است که اخلاق ردیه و صفات مذمومه از
آن متولد میگردد پس شهوت معتدله که عقلا و شرعا ممدوح و مستحسن باشد او را عفت مینامند
و شهوتی که در جهت افراط و تفریط است صاحب را نسبت بدون حکم عقل و شرع او را شره مینامند و آن
شهوتی که یکی از عقل و شرع حکم کنند تفریطی در آن نیز باشد خمود است و اما قوه غضبیه پس غضبی
که متصف بتعدیل و تهذیب باشد آن را شجاعت مینامند و اگر با زیادتی باشد و افراط در آن نموده
او را تهور میگویند و چنانچه تفریطی در آن باشد آن را جبن میگویند و اما قوه عامله پس اگر این قوت
بسرحد اعتدال باشد آن عدالت است و اگر در طرف افراط است ظلم است و اگر در طرف تفریط است عدم غیرت و
ذلت است و اما قوه عاقله پس اگر معتدله باشد حکمت است و اگر در طرف افراط باشد جربزه باشد و اگر جهت
تفریطی در آن یافت شود آن را بلاهت و بلادت نامند پس مجموع اینها را ده صفت است چهار قسم از اینها ممدوح
و جمیع صفات حسنه و اخلاق مرضیه در زیر اینها خوابیده و مصداق طبیعه افعال حسنه هستند کما اینکه هشت
صفت دیگر که هر یک از اینها مذکور شد اجناس اخلاق سیئه و مصادر صفات ذمیمه میباشند پس حکمت مصدر
فطانت و فراست و حسن تدبیر و توحید مر ذات ذو الجلال خواهد بود و شجاعت منشا و مصدر صبر و علو و امثال اینها
همت و حلم و وقار و امثال اینها خواهد بود و عفت سبب سخاوت و حیا و قناعت و طلاقت و جرئت و جز آن
امری و صفتی است که اشیاء منکره و مکر و حیله و نحو اینها از او متولد میشود و بلاهت شیئی است که حماقت و
جهل مرکب و امثال اینها از او حاصل میگردد و تهور صفتی است که کبر و عجب و امثال اینها از او ناشی میشود
و جبن حالتی است که سوء ظن و جزع و دنائت طبع از او پیدا میشود و شره آنستکه حرص و عدم حیا و بخل و
اسراف و ریا و حسد و امثال اینها از او سر میزند و خمود منشا قطع نسل و ترک ماکولات لذیذه و در ریاضات
فاسده و کذا الثلثة و حاصل این است که هر کدام از این صفات را اگر استعمال نمایند در امریکه شرعا و عقلا
مستحق مدح است از صفات حسنه و اخلاق مرضیه میدانند و هر چه غیر از این باشد از صفات ذمیمه و اخلاق سیئه
میخوانند و همچنین هر گاه مهمل و معطل گذارد آن قوه را و با مریکه مطلوب شرع است جاری ننماید و بکار
نبرد مثلا استعمال قوه عاقله و فکر را در معارف حقه و در صنایع الهیه نکند بلکه لایق بحال او است ممدوح مقتضای

ملکه

١٣٢ حاصل میشود و این قول اقرب است بحق پس جمیع فضایل و خیرات منحصر میشوند در تحت این فضایل ثلث که حکمت
و عفت و شجاعت باشد که متعلقند بقوای ثلثه و کل اخلاق ذمیمه منحصر میشوند در تحت اضداد اینها که
شش قسمند و متعلقند باین قوای ثلثه نیز و تعلق آن باین سه قوه یا بیکی از اینها یا بدو تا از اینها
یا بهر سه میباشد اگر باعمال قوه عاقله نباشد والا متعلق است بنفس قوه عاقله خاصه مثل علم و جهل
و بقوه غضبیه هم چنین مثل غضب و ذلت و بقوه شهویه نیز چنین است مثل حرص و قناعت و صفاتی که متعلق
بدو قسم از قوی میباشد یا بجمیع اینها یا بعضی بتبعیض در موارد است مثل آنکه در مورد یکی از اینها و در
دیگری بدیگری و هکذا یا بر سبیل اجتماع است اما اول مثل محبت جاه و عزت پس اگر بواسطه علو و برتری
از سایر مردم است متعلق است بقوه غضبیه و اگر از جهت جمع مال و نظم دادن اکل و شرب و لباس و جماع و سایر
شهوات است پس آن متعلق است بقوه شهویه و مثل حسد اگر چنانچه مستند بعداوت است متعلق است بقوه
غضبیه و اگر بواسطه طلب کردن و طلب نعمت محسود است بسوی خود پس آن متعلق است بقوه شهویه و هکذا
و قسم ثانی مثل حسد که ناشی از عداوت باشد با اینکه نعمتی که از برای محسود بوده از برای او نیز ثابت شود
بعد از سلب نعمت از برای او پس آن متعلق است بقوه غضبیه و شهویه و مثل غرور و میل بسوی چیزیکه صلاح
او در آن نباشد و دوستی از مخبرین بواسطه جهل از آن پس اگر بوده باشد این خبر از مقتضیات قوه شهویه
و غضبیه نا هم پس آن صفت رذیله متعلق است بسه قوه که قوه عاقله و قوه غضبیه و قوه شهویه باشند
جمیعا و لکن اینها در وقتی خواهد بود که هر یک از این صفات مذمومه مجتمعه تاثیر داشته باشند در حدوث
صفت و اگر تاثیر داشته باشد قوه در صفتی بنا بر اینکه حاصل شود این صفت از قوه دیگر پس از این قبیل نیست
و از ما نحن فیه خارج است بر اگر این صفت مستند است بسوی صفت و هم دیگر بوده باشد بواسطه قوه
اولی مثل غضبی که حاصل شود بسبب تهییج از ملایمات مر قوه شهویه پس به ترتیبی که این قسم از غضب متعلق
است بقوه غضبیه و دافع و نفس الامر هر چند باعث بر ایجاد قوه غضبیه مر این غضب قوه شهویه باشد
و بدانکه انسان از برای او قوی و جوارح بسیاری است لکن جمیع اینها خدام این چهار قسم مذکور
باشند و مدخلیتی مقصوده ندارند در هیچ یک از صفات بسبب تغیر و تبدل حالات بغیر سوای این چهار قسم که ذکر شد
صفات و مصدر اینها هستند و جمیع اخلاق حسنه و سیئه از این چهار صفت حاصل میشوند و جمیع خیرات ناشی از
قوه عاقله در حال تسلط و غلبه است بر صفات ثلثه دیگر که قوه غضبیه و قوه شهویه و غیر اینها باشند و کلیه
شرور ناشی از آن در حال عجز این قوه و مقهوریت و مغلوبیت است از سه صفت دیگر پس این قوه خادمه مطیعه
از صفات است و این هنگام زیرا که این صفات امر میکنند بشرور و نهی میکنند از خیرات و قوای ثلثه بخیر و بر
عکس اینهاست پس صدور خیرات از صفات در حال ذلت و انکسار و مقهوریت اینهاست در تحت حکم عقل و صدور
شرور از این قوی در حالتی است که غالب شود بر قوه عاقله پس قوای مذکوره در حالی لشکر عقلند و در زمانی دیگر

جنود شیطان و عسکر جهلند و بر چنین است حال در عقل زیرا که در مقابل او شیاطینی است که مانع است از آنکه او ١٣٣
بمقتضای حکم او عمل نماید هم چنانکه شیطان مطیع اولیا و منقاد انبیا بوده و میباشد و سلطنتی از برای
او نخواهد بود بسبب تخلص آن بندگان و زاهدی از برای این نیست مر برگزیدگان از حضرت الهی زیرا آنکه از برای
اینها شیطانی نباشد بلکه مقصود این و کمال در این است که با وجود اینکه همان شیطانی که در سایر مردم هست
در اینها هم هست مع ذلک تسلطی ندارد بر اینها باین معنی که اثری بر اغوای آن لو فرض مترتب نیست و غیر غلبه
از عباد و ضعفا از اینها از اغواء مینماید بهر طریقی که دلش میخواهد چنانچه کرده و میکند از اینجهت بود که
حضرت ختمی مآب پیغمبر خدا محمد مصطفی ص فرمودند بنا بر مضمون آنچه از اخبار وارد شده که نیست از شما مگر
آنکه از برای او شیطانی خواهد بود عرض کردند یا رسول الله در تو هم شیطان هست فرمودند بلی و منهم
میباشد مگر آنکه خداوند اعانت فرموده مرا و نصرت داده بر او پس اسلام اختیار کرده بر دستهای من و چون
تا اینجا دانی مطالب مذکور پس بدانکه از برای هر یک از این قوای چهارگانه لذتی و المی موجود است و لذت
هر یک در آن است که مشتهی و مقتضی طبیعت و مناسب حالت جبلیت نوع انسان باشد و بواسطه آن بنحویکه صفات
در اینها مخلوق و موجود شده باشد و مقابل آن الم خلاف لذت است مثلا لذت عقل بعلم است و معرفت و یقین
زیرا که علت غائی از خلقت هر یک از اینهاست بوجود هر یک از علم و یقین و معرفت لذت میباید و الم او
در جهل است و نادانی و تحیر و مقتضای قوه غضبیه قهر است و انتقام و لازم آن این است که ملتذ میشود بغلبه و
تسلط پس لذت از جهت غلبه و تسلط است و الم از جهت مغلوبیت و عدم تسلط است و قوه شهویه خلق شده است
از برای تحصیل غذا و آنچه بمنزله آن است و هر چه قوام بدن بان حاصل میشود پس لذت او در رسیدن
باینهاست و الم او در حرمان از اینهاست و هکذا پس قوی چهار قسم است و هر یک از لذت و الم نیز چهار قسم اند
عقلیه و خیالیه و غضبیه و شهویه و اعلا از همه اینها عقلیه است و خیالیه وسط است و اضعف از اینها دو قسم
دیگر است که از اقسام حسیه میباشد زیرا که غضب و شهوت از امور است که مشاهد و محسوس است چنانچه
پیش ذکر شد بدانکه چون سابقا اشاره شد از اینکه محبت حسن آنست که عقلا یا شرعا مدحی از برای
آن باشد و محبت قبیحه آنست که ذمی از برای آن در یکی از اینها باشد پس محبت اهل و عیال و مال و اولاد بلکه جاه و
عزت در حال اگر جهت حسنی در عقل یا شرع از برای اینها باشد ممدوحه است الا اگر مجرد هر یک از اینها مستحق مذمت
باشند مثل اینکه تحصیل مال مینماید از برای تقویت بدن و استفراغ بال و اطمینان خاطر و آسوده بودن از
مذمت ما هر وی آن از اینها از جهت عبادات و تحصیل مال بر وجه حلال از جهت توسعه بر عیال و قضای حوایج برادران
دینی و اخلاء و رحما و حصار و غیر اینها بلکه زیادتی در تزویج و نکاح بسیار و زن گرفتن و مجامعت از برای
کثرت نسل امت پیغمبر جمیع اینها از امور است که مدحی از برای اینها خواهد بود بلکه محض خیر و خیر محض است و
لکن زیادتی در اینها کما و کیفا بحیثیتی منتهی بافراط شود مذموم و از جاده شریعت بیرون گذاشتن است از قبیل

ذیاد کردن مال و عیال بواسطه لذت یافتن نفس و اما محبت زنان جمیله و غلمان و امثال آن بطریقی که اراده می‌کنند از انها
بر وجه مذموم پس شناختن مآل او و استعداد و قتی که برسد بمرتبه عشق پس در این قسم از محبت افراط است و تفریط
کما و کیفا و نیست حاجتی باعاده آن **فصل** در تحقیق که شناختن اینکه ثمره محبت از آنکه کمال و غایت آن رسیدن بمراد
غالب و مقصد آن مشغول او از آن است زیرا که تا مشغول او از آن نباشد محبت حاصل نمیشود چنانچه مولای ما
مشتاق الجمله میفرماید در خبری که مفاتیح از آن است که اسرار و غایت و مطلب خفی ما لکین را است سه
اصل اول از آنها خوف و دیگری رجا و ثالث محبت است و زیرا که هر یک از آنها نیز اصلی است که از آنها متفرع
بر آن اصل میباشد بجهتی که اگر مقصد از آنها اگر تعبیر با صل شده نباشد حقیقی از برای ایشان نخواهد بود
پس خوف فرع علم است و رجا فرع یقین و محبت فرع معرفت میباشد و از برای هر یک از آنها علامتی و دلیل و برهانی
که با آن اختبار میشود وجود هر یک در محل خود پس دلیل خوف فرار کردن و علامت رجا جستجوی مطلوب و طلب
و برهان محبت اختیار کردن محبت محبوب خود از ما سوای او و چون عقوبت علم در سینه که محل آنست ترس حاصل
میشود و چون ترس حاصل شد فرار میکند چون فرار کرد نجات می‌یابد از مثل اینکه کسی حیوانی را می‌بیند و میداند
که شیر است چون علم حاصل میکند که شیر است ترس برا و غالب میشود و چون ترس بر او غالب شد لابد فرار میکند
چون فرار کرد از شر نجات می‌یابد و هرگاه نور یقین طلوع و بروز کرد در قلب مشاهده می‌شود فضل از جوانب
متمکن شد از او و در فضل امیدوار میشود چون حلاوت شیرینی رجا را یافت جستجو و طلب مینماید چون طلب
کرد بر وجهی که مقرون بتوفیق و از جاده که مامور است مینماید و میرسد بمطلوب و هرگاه تجلی کرد دوستی معرفت
در دوستی قلب او هیجان مینماید نسیم محبت چون هیجان آمد نسیم محبت مانوس میگردد در ظلال محبوب و اختیار
میکند محبوب را بر ما سوای او و مباشر میشود اوامر او را و اجتناب مینماید نواهی او را و اختیار میکند او را بر
هر چیزی که غیر او باشد و چون مستقر و برقرار شد در استقامت پیدا کرد بر بساط انس محبوب با اداء اوامر و اجتناب
از نواهی او و اصل میشود بسوی روح مناجات و قرب محبوب و مثال این اصول ثلثه مثل حرم و مسجد و کعبه معظمه
میباشد که هر که داخل حرم شد ایمن میشود از خلق و هر که داخل شد در مسجد ایمن میگردد اعضا و جوارح او
از اینکه مرتکب معاصی گردد و استعمال نواهی نماید و هر که داخل کعبه معظمه گردد ایمن میگردد قلب او از اینکه
مشغول شود بغیر ذکر خداوند پس نظر کن و تامل نما ای مؤمن عارف پس اگر بوده باشد حالت تو حالتی که راضی
باشی بحلول کردن موت از برای تو پس شکر کن خدا تعالی را بر توفیق دادن او تو را و نگاه داشتن ترا از معاصی
و اگر بوده باشی بحالتی دیگر پس دوری نما از او و منتقل کن از آن حالت را بحالتی دیگر و عزم کن بر وجه صحت بر انتقال
از این صفت و پشیمان شو بر آنچه گذشته از عمر تو در غفلت و طلب یاری بجو از خدا تعالی بر تطهیر ظاهر خود از
ذنوب و تنظیف باطن خود از عیوب و قطع نما غفلت را از قلب خود و خاموش و بر طرف کن آتش شهوت را از نفس
خود تا آخر کلام آن حضرت صلوات الله علیه و آن حضرت مجتبی علیه السلام و لسکه فرموده که معرفت پیدا

کرد

کرده در دکار خود را لهذا حاصل میشود از برای او نسبت بپروردگار خود چنانچه هرگاه کسی عارف شد بحقیقت
دنیا زاهد میشود در آن و کسی که امانی از برای او نباشد مشغول لهو و لعب میگردد مگر در حین غفلت
و چون تفکر نماید و ملتفت گردد محزون میشود پس ثابت و محقق شد از اینکه محبت منوط است بعلم بحقیقت
حال محبوب و کمال او و هرچه علم او زیادتر میشود بمحبوب محبتش بیشتر میگردد چنانچه همچنین حال است علم باحسان
و نعمتی که از غیر بکسی میرسد زیرا که انسان بنده احسان است و چون علم باحسان حاصل کرد لابد قلب او مایل
میشود بمحبت پس زیستن و عقد قلب او بر محبت فرع اعتقاد احسان او است و زیادی میشود بزیادتی احسان و همچنین
چنین است علم متعلق بشخص محبوب و انتساب او بمحبوب چون مذکور شد که از جمله اسباب محبت تعلق و بستگی
چیزیست بمحبوب زیرا که محب دوست میدارد جمیع چیزهائیکه منتسب بمحبوب او و این فرع آنست که علم داشته باشد
بنسبت و رابطه او بمحبوب حاصل اینکه امور مذکوره اصول اسباب محبت و جمیع اینها فرع معرفت است همچنین
است سایر اسبابی که بعد از این ذکر میشود پس جمیع اسباب محبت و کلیه دواعی مودت فرع علم و معرفت میباشند
بلکه تصور نمیشود بدون اینها محبت با قصر نیز چنانچه مخفی و پوشیده نیست بلکه اقا مراد که ما نیز کردیم و تکلم در
آن زیاده بر این حسنی ندارد و بلکه مطلبی که مهم است بحث در این مقام این است که محبت خداوند که غرض اصلی
از ذات است بلکه جمیع انواع محبت را جمع با آنست چنانچه اشاره شد باو سابقا و بعد از این نیز اشاره بان میشود
فرع معرفت او است تعالی شانه و طریق بان رسیدن و طلبش چه در دار است و راهی از برای آن نخواهد بود جز تفکر در
صنایع و کمالات و دقایق عوالمی که موجود شده و موجوداتی که انواع مختلفه از برای ایشان میباشد و دوام
میشود بدوام تفکر در مراتب عبادت و طاعت و معرفت و محبت چنانچه مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام میفرماید
در بعضی از خطب خود الحمد لله الدال علی وجوده بخلقه و بمحدث خلقه علی ازلیته و باشتباههم علی ان لا شبه
له تا آخر فرمایش بجناب و اجمال معنا آن این است که حمد مخصوص است بخداوندی که دلیل و رهنما است بر ذات
واجب الوجود و وجود بی نظیر او بتفکر مخلوقات او و شاهد بر قدم و ازلیت او است حدوث مخلوقات او پس معرفت
فرع اعتبار است و نظر و تفکر در مصنوعات که از محدثات است و تدبر در آن و طلب بینائی با آنها و نیست سبیلی
بسوی محبت بدون معرفت و از اینجهت است که امر بتفکر و نظر شده است در بسیاری از آیات و اخبار و قرار
داده اند تفکر را افضل از جمیع عبادات و قاطبه طاعات زیرا که تفکر مفتاح معرفت است که بنی نوع
علم دهم انسان بخصیص داده شده بان و باو واصل میشود بسوی وطن حقیقی و حاصل میشود یقین او و نور یقین
حاصل اینکه شرافت تفکر در صنایع الهی امریست که بر همه کس ظاهر است زیرا که تفکر عبارتست از اینکه
از راه دلالت آیات آفاق و انفس سیر کنی و از آنها پی بخالق مجید و آفریننده حمید ببری و او را بصفات
بشناسی و قدرت کامله و عظمت شامله او را بدانی و کمال حاصل نمیشود از برای کسی مگر به همین صفت
و ترقی از حضیض نقصان باوج کمال ممکن نیست الا باین خصلت که آن اسرار الهیه بتفکر کشوده میشود و شکوه

انوار قدسیه باو متفق میکرد و گوش هوش بواسطهٔ آن شنوا و دیدهٔ عبرت بین آن بینا میکرد و از این جهت
کرد و اختراعی مینماید و آیات کثیره و اخبار بلیغ بر آن شده و نصوص بی شمار در فضل او وارد گردیده
از جمله آنکه از حضرت سید النبیین و محرم اسرار رب العالمین مرویست که تفکر حیات دل و امیای بصیرت است
است چنانچه خلاق متعال در کتاب مجید خود بیان فرموده که وفی انفسکم افلا تبصرون یعنی در نفوس
شما آثار بسیار که دلالت بر صنع من میکند آیا بصیرت پیدا نمیکنید در آنها و در آیهٔ دیگر فرموده سنریهم آیاتنا
فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید یعنی زود باشد که
بنمائیم کفار مکه را نشانهای قدرت خود در کنارهای جهان و در نفسهای ایشان یعنی مکه را از لشکر اسلام
فتح کنیم بلکه مکر را بر اثبات خود را با اهل مکه و نواحی آن بنمائیم تا روشن گردد مر ایشان را آنکه رسول
ما حق است آیا کفایت نمیکند ترا پروردگار تو و استفهام در این مقام از برای تقریر است و معنی آن است که
البته بس است ترا آفریدگار تو بر اینکه او بر همه چیز گواه است مراد آنست که گواه شدن او بر همه چیزها کفایت
میکند ترا و نیز فرموده اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء وان عسی ان یکون
قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون و از این قبیل است این شریفه الذی خلق سبع سموات طباقا
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین یعنی خدا آنکه بیافرید
هفت آسمان را مطابق یکدیگر بالای یکدیگر نمی بینی تو ای بیننده در آفرینش خدا مر آسمان را که هیچ اختلاف
و خللی و عدم تناسبی بلکه همهٔ آنها مستقیم و راست اند و همه بر وفق حکمت و مصلحت اند پس یکبار دیگر برگردان
چشم خود را بجانب آن تا اینکه آیا میبینی هیچ شکافی و خللی در آن و اگر شبهه داری در خلق سموات پس بلند
نظر کن در آن و بالعیان ببین پس باز گردان دیده را در رجعت اول اکتفا مکن بلکه دیگر باره باز گردان چشم خود
را باز گردانیدنی یعنی اگر معلوم نکردی از امتناع یکبار مشاهده کن و چون نظر خود را مکرر ساختی
در آن باز گردد چشم تو بسوی تو در حالتی که دور باشد از یافتن آنچه مطلوب تو است از دیدن عیب و خلل
در آن و نیز فرموده در بسیاری از آیات که فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی ای اشخاصی که بشما عقل و ادراک
دادم و شما را برگزیدم بر جمیع مخلوق خود عبرت بگیرید و تفکر در عجایب صنعتهای من کنید تا اینکه بشکر
نعمت بصر اقدام کرده باشید و در مقامی دیگر فرموده ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل و
النهار لآیات لاولی الالباب یعنی بدرستی که در خلق آسمانها و زمینها و اختلاف شب و روز هر آینه علامتها
هستند از برای صاحبان عقل و نیز چنین است قول او جل جلاله الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی
جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یعنی
از مومنین کسانی هستند که مشغول می باشند بذکر خداوند در حالت قیام و قعود و همچنین در حالتی که خوابیده اند
آنها بر پهلوی خود و تفکر مینمایند در عجایب خلقت آسمان و زمین و میگویند ای پروردگار خلق نکردی اینها را

در فضل تفکر

باطل

باطل بلکه حکم و مصالحی در آن هست که ما را علم باینها نیست غیر اینها از آیاتیکه دلالت میکند بر امر بتدبر
و تفکر در آفاق و انفس و استعانت باین دو تا بر تحصیل معرفت تا اینکه محبت و انابه در وی هم رسانیده گردد
و مستلزم عمل بطاعات و عبادات و ریاضات شود و تا این صفت حاصل نشود مرغ دل بصیر را پر و بالی نخواهد
بود بلکه حجابی از برای آن نیست پس باز صفت حمیده مرغ دل هوشمند پرواز بعالم قرب حضرت حق سبحانه
اینست مفاد خبریکه از حضرت خیر البشر و برگزیدهٔ خدای اکبر وارد شده که التفکر حیات قلب البصیر و اخبار دیگر
در این باب وارد است بیش از حد و حصر مرویست از جملهٔ آنها اینکه از آن حضرت مرویست که فکرة ساعة خیر
من عبادة سنة ولا ینال منزلة التفکر الا من خصه الله بنور التوحید والمعرفة یعنی فکر کردن در یکساعت
بهتر است از عبادات یکسال و نمیرسد بمقام و منزلهٔ فکر مگر کسی که مخصوص گردانید خداوند او را بنور توحید
و معرفت و نیز از آنجناب مرویست که بهتر عبادتها آنست که در شرع انور وارد است صرف کردن فکر است در
خداوند و در قدرت او و مراد از تفکر تدبر در عجایب صنع او است زیرا که نهی صریح شده از تفکر در ذات او و
از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرمودند نبه بالتفکر قلبک و جاف عن اللیل جنبک واتق الله ربک یعنی متنبه
بساز بتفکر قلب خود را و خالی نما پهلوی خود را در شب از خوابیدن و بپرهیز از خدای که پروردگار تست و
نیز از آنجناب مرویست که تفکر میخواند مرد را بنیکوئی و عمل بر آن و از حضرت باقر علیه السلام منقولست که بجز
فکر حاصل نشود رای پر منفعت و از صادق آل محمد مرویست که تفکر اینست حسنات و کفارهٔ سیئات و روشنائی
دلها و وسعت خلق و بازمیرساند آدمی را بجهت صلاح و امور آخرت و معاد و حاصل میشود اطلاع بر عواقب امور و
زیادتی در علم و این عبادات و خصلتی است که هیچ عبادتی مثل آن نیست و از قبلهٔ هفتم امام هشتم حضرت
امام رضا علیه و علی آبائه الف تحیة و ثنا مرویست که فرمودند لیست العبادة کثرة الصوم والصلوة لیس العبادة بل العبادة
التفکر فی امر الله تعالی یعنی نیست عبادت بسیاری نماز و روزه عبادت نیست بلکه عبادت تفکر کردن در امر پروردگار است
و غیر اینها از اخباریکه ذکر آنها در این رساله از وضع خود بیرون بود و چون فضیلت آن را فهمیدی پس بدانکه در
هر ذره از ذرات عالم و در هر موجودی از موجودات سلسلهٔ بنی آدم و غیر اینها و هر مخلوقی از مخلوقات
میتوان مشاهدهٔ غرایب قدرت پروردگار و عجایب صنع خالق لیل و نهار نمود زیرا که آنچه در اقلیم وجود
از سلسلهٔ ممکنات یافت میشود شمه ای از شئونات وجود خداوندی و قطرهٔ از دریای بی منتهای فیض وجود و کبت
از اوج عالم مجردات تا حضیض مادیات را اگر سیر و تماشا کنی بجز ذات صنع نبینی و از کشور خاک تا خطهٔ افلاک
را چنانچه تفحص نمائی بغیر از آثار قدرت او نشانی و هیچ ذره نیست از ذرات عالم مگر اینکه از انواع عجایب
حکمت و غرایب عظمت پروردگار است بقدری یافت میشود که اگر جمیع عقلای عالم و حکمای بنی آدم از بدو آفرینش تا
تمام قیامت در مقام همت بر آن برآیند که ادراک آن را نمایند بعشری از اعشار و اندکی از بسیار آن نتوانند رسید
چه جای آنکه آثار قدرت کاملهٔ او را در جمیع موجودات توانند فهمید علاوه بر آنکه ما را علم بسیاری از وجوه

بز

نیست نه اجمالا و نه تفصیلا بلکه نه نام اینها را شنیده‌ایم و نه نشانی از اینها فهمیده‌ایم پس در تفکر اینها ما را راهی
نیست پس چگونه ممکن است احاطه بجمیع اینها و دقایق عجایب هر یک از اینها پس تفکر و تدبر ما منحصر است بانچه مجملا
وجود اینها را دانسته‌ایم و اصل اینها را شناخته‌ایم و اینها بر دو قسمند یکی از اینها آنچه دیده نمیشود و محسوس نیست
مانند عالم ملکوت از قبیل عالم العقول و نفوس مجرده و ملائکه و اجنه و شیاطین و از برای اینها انواع و
صفاتیست که بسیاری از اینها را از خیال تو اینها احاطه نتواند کرد و قسم دیگر از اینها آنچه محسوس و مشاهد
میشود و از برای اینها سه طبقه است یکی آنچه از عالم افلاک مشاهده میشود از ثوابت و سیارات و گردش اینها در
لیل و نهار دویم خطه خاک محسوس و آنچه در آنست از بلندی و پستی و کوه و رودها و بیابانها و صحراها و شطوط
و انهار و معادن و اشجار و نباتات و حیوانات و جمادات سیم عالم هوا و آنچه در آن مشاهده میشود از رعد و
برق و باران و برف و باد و ابر و صاعقه و امثال اینها و هر یک از این طبقات را انواع متکثره و هر نوعی را
انواع و اصناف غیر متناهیه میباشد که هر یک را صفتی و هیئتی و اثری و خاصیتی و ظاهری و باطنی و حرکتی
و سکونی و حکمتی و مصلحتی است که جز ذات اقدس باری تعالی ادراک نتواند نمود و هر یک از اینها اگر دست
زنی محل تفکر و عبرت و باعث بصیرت و معرفت میگردد زیرا که همگی اینها گواه عدل و شهود مستقیم بر
وحدانیت خالق اینها و حکمت و کمال قدرت او و هر یک از این عوالم و طبقات در شرافت و وسعت متفاوت‌اند
هر عالم پستی را نسبت بما فوق آن قدر معتدبهی نیست پس عالم خاک اگرچه پست‌ترین عوالم خداوند پاکست قدری
نیست در نزد عالم هوا چنانچه عالم هوا را مقداری نیست بقیاس بعالم سموات و عالم سموات را نسبت بعالم مثال
و عالم مثال را نسبت بعالم ملکوت و عالم ملکوت را نظر بعالم جبروت و تمام اینها را نسبت بانچه ما را از او هیچ یاد را
آن نیست از عوالم الهیه و آنچه از مخلوقات اکبر روی پست‌ترین همه این عوالم است که زمین باشد از حیوانات
و نباتات و جمادات قدر محسوسی نسبت با مثل زمین نیست و از برای هر یک از این اجناس ثلثه انواع و اقسام
و اصناف و افراد بینهایتست و هر یک از این عوالم مشتمل است بر عجایب بسیار و غرایب بیشمار که بعضی از اینها از
حد و حصر متجاوز و دستان و بسیاری از زیرکان ابکم و عاجز است و اساطین علما و اعاظم حکما در بیان عجایب صنایع
و غرایب بدایع بذل جهد خود را در دریای فکرت غواصی نموده و کتب و دفاتر ساخته و پرداخته‌اند با وجود
این نسبت بانچه در واقع و نفس الامر است قطره‌ایست از دریا و ما در این موضع اشاره میکنیم بقلیلی از حکمتها و عجایب
که در اضعف حیوانات که پشه و زنبور است و اشرف اینها که انسان است و بعضی از انواع یکی از اجناس پست
ترین عوالم الهیه است را در ذکر اجناس و عوالم بقیاس بانچه ذکر شد اگر بخواهیم متعرض هر یک از اینها
کردیم مفصلا از وضع کتاب بیرون و در شرح از حد افزون خواهد شد پس بر سبیل اختصار و اجمال بعضی
از عجایب و حکم اینها را بیان میکنیم تا کیفیت تفکر در صنعتهای پروردگار دانسته شود و میگوئیم آیا که حکیم در
ضعیف‌ترین چیزها اگر در کوچکترین و ضعیف‌ترین عوالم پست و موجودات است پس تامل کن در اینها که عجایب و غرایب اینها

که نمیتوان احصا نمود مگر بعلم خداوند یا اینها از جمله آنکه پشه با وجود خوردی جثه از خداوند از برای او
مثل فیل که بزرگترین حیوانات است خلق نموده و از برای او خرطومی چون خرطوم فیل قرار داده و جمیع اعضائی
که از برای فیل هست او را خلق کرده علاوه بر اینکه دو بال و دو شاخ در او قرار داده و این جثه ضعیف را
منقسم باعضای ظاهره و باطنه فرموده و دو دست و دو پای از او کشیده و دو چشم از او گشاده و سر و شکم
از برای او قرار داده و در باطن او موضع غذا مقرر داشته و در جمیع قواییکه در محافظت بدن ضرور است او را
غاذیه و جاذبه و دافعه و ماسکه و هاضمه و نامیه باو عطا نموده و از اینکه غذایش خون حیوانات است که لات
کرده و بالش عطا فرموده که باو طلب غذا کند و پرواز نماید و خرطومش لطف فرموده که از آن خون را بجو
کشد و خرطوم او را با نهایت باریکی مجوف کرده تا خون صاف از آن بالا رود و از طریقه فرو بردن خرطوم در
بدن حیوان و مکیدن تعلیم کرده و او را از دشمنی آدم آگاه ساخته و یاد داده که چون انسان دست خود را
حرکت دهد قصد او دارد پس راه فرارش آموخته و گوش او را چنان شنوا کرده است که همهمه حرکت دست را
از دور میشنود و راه فرار پیش میگیرد و چون دست ساکن شود باز معاودت مینماید و از برای او دو حدقه کرامت
فرموده که مواضع غذای خود را ببیند و بسبب آن پرواز کند و چون حدقه او کوچک بود و محل جفن
و مژه در آن نبود که گرد و غبار را از حدقه محافظت کند تعلیم او نمود که بدو دست خود گرد و غبار را از حدقه
دور کند و دو دانه آنرا صیقل دهد و باین سبب است که حیوانات خورد مانند مگس و پشه علی الاتصال دستهای
خود را بحدقه میزنند و این بقدر قلیلی است از عجایب صنع خداوند در وی چنانچه اولین و آخرین جمع شوند که
احاطه بر جمیع عجایب باطنه و ظاهره آن نمایند عاجز گردند و اما زنبور پس تفکر کن که چگونه خداوند
حکیم او را بهنر او موم و عسل را افزاید که یکی نور و ضیا و دیگری مرهم و شفاست و او را تعلیم کرده تا از
گلها و شکوفه‌ها غذای خود را بر دارد و از نجاسات و کثافات اجتناب نماید و از برای ایشان پادشاهی
قرار داده که هیئت او از دیگران ممتاز و همه را مطیع منقاد امر و نهی او کرده باشد و از اعدل و بینا‌شان آموخته
و خیرخواه همه کرده باشد تا یکی را بر در خانه گماشته که هر کدام که نجس باشند مگذارد منع کند باز و چه
نمود که در بلندیها از کوهها و درختها از موم خانه بنا دهد تا اینکه از آفات محفوظ باشند و نظر کن در
کیفیت بنای خانه‌های ایشان که همه را بشکل مسدس میسازند بواسطه آنکه اگر مسدس نمیساختند در بیرون
خانه‌ها خلل و فرج مهمل ماندی و اگر مربع بنا کردندی زوایای او درون خانه خالی بودی پس شکل
مسدس را اختیار کرده‌اند که هیچ موضعی از مواضع خارجه و داخله آن ضایع نماند پس تامل کن که چگونه
ملهم کرده است خدای تعالی او را با صغر جثه او بر چیزهائیکه محتاج بادمی باشد در مهیا کردن اسباب زندگی
خود فسبحان ما اعظم شانه و اوسع لطفه و امتنانه و بسوی این مطلب اشاره فرموده مولای ما صادق آل محمد صلوات
الله علیه در توحید مفضل که انظر الی النحل و احتشاده فی صنعة العسل و تهیئة البیوت المسدسة و ما یری فی ذلک من

دقائق اللطف فإنك إذا تأملت العمل رأيته عجيبا لطيفا وإذا رأيت المعمول وجدته عظيما شريفا موقعه من الناس وإذا
رجعت إلى الفاعل ألفيته غبيا جاهلا بنفسه فضلا عما سوى ذلك ففي هذا أوضح الدلالة على أن الصواب و
الحكمة في هذه الصنعة ليس للنحل بل هي للذي طبعه عليها وسخره فيها لمصلحة الناس انتهى كلامه صلوات الله عليه
و أما مورچه پس تامل نما در آن نیز علاوه بر عجایب خلقت آن که معلوم کردید در ضمن خلقت پشه و زنبور عجایب
غریبه است که در جمع کردن غذا و تدبیری که در فراهم آوردن امور معیشت خود و مناسبت در این مقام ذکر
کلام حضرت صادق علیه السلام در توحید مفضل فرموده‌اند ای مفضل نظر کن بسوی مورچه و ادراک و شعور
او در جمع کردن قوت خود و مهیا نمودن آن پس می‌بینی که تو می‌بینی جماعتی از آنها را که در وقتی که پراکنده می
شوند از برای جمع طعام بمنزله جماعتی از مردم می‌باشند که نقل میکنند طعام یا غیر طعام را بسوی منزل
خود بلکه از برای مورچه در این باب از جد و جهد بقسمی است که نیست از برای مردم مثل او آیا نمی‌بینی آنها
را که اعانت مینمایند یکدیگر را بر نقل چنانچه اعانت میکنند مردم یکدیگر را بر عمل و تامل کن در اینکه
چگونه منزلها می‌کنند در منزلهای مناسبی از زمین تا اینکه سیل نگیرد آنها را پس غرق کند آنها را و جمیع اینها از
روی بی‌عقلی و بالکمال بی‌شعوری نیست بلکه خداوند را است خالق مخلوق نموده از جهت کثرت لطفی که نسبت
بکافه مخلوق خود دارد و در این مقام تمام شد فرمایشات آنجناب علیه السلام حاصل کلام آنکه عجایب مخلوق
از مخلوقات در غایت کثرت است بحدیکه نمیتوانند جمیع ذوی الادراک یکی از آنها را تمامی نمایند و فقط راه یافتیم بسوی
قلیلی از آن ببرکت ائمه طاهرین علیهم السلام و آنچه از ایشان افاضه شده بر علماء فاکرین که از جمله افاضل ایشان
بودند رضوان الله تعالی علیهم و چنانچه تو بخواهی راه یافتن بسوی بعضی از آنها پس بر تو باد بمطالعه
کردن توحید مفضل و خطبهای نهج البلاغه و سایر اخبار دیگر از عترت طاهره و حکمای الهیین و ارباب
نقل شده و کلماتیکه از علماء اطباء رحمة الله علیهم صادر گردیده و بتدبر خود در مخلوقات خداوند تا اینکه
مطلع گردی بیک جزء از هزار هزار جزء پس بسبب نظر کردن در آنچه ذکر شد و غیر اینها از امثال اینها زیاد
میشود معرفت و بزیادتی معرفت زیاد میشود محبت شیخ سعید ورام رحمة الله علیه ذکر کرده در مجموعه خود
بعد از ذکر مثل آنچه ما ذکر کردیم که اگر طالب لقاء خداوند باشی پس بگذار دنیا را در پشت خود و عمر خود را
علی الدوام و الاستغراق صرف نما در ذکر خداوند و ملازم باش تفکر را پس امید هست اینکه عطا کرده شوی
از آن تقدیر که ... در مقابل آن کمی هم ملک عظیمی که نهایتی از برای آن نخواهد بود و خداوند بتو عطا
خواهد فرمود پس صاحبان نظر و فکر و اولو الابصار و الذکر هرگاه مطلع بر عجایب صنعتهای الهی و ملتفت
بر غرایب خلقتهای سبحانی گردند مشاهده می‌کنند چیزهائی که عقلهای ایشان حیران و نفسهای ایشان
ذلیل و سرگردان میشود و لا محاله زیاد میشود اجلال و عظمت آن اشیاء و هرچه زیاد میشود صنعتهای خداوند
در نظر آنها از حیثیت اعظام و اجلال و بر قدر که اطلاع پیدا می‌کنند بر جمیع خلقتهای قادر ذو الجلال عز اسمه

استدلال

است که اعتراف میکنند بعظمت و جلالت حق لا یزال و موجود بی زوال و زیاد میشود از برای ایشان معرفت کردگار
خود و نتیجه محبتی میشود که ثمره آن عمل کردن بسیاری از طاعات و عبادات و مجتنب از مذمومات است مثل
آنکه کسی که بوده باشد از برای او علمی باحکام دین و در اصطلاح عالم بفقه باشد و از برای او مصنفات
نیکوئی باشد هرگاه نظر در مصنفات خود نماید می‌بیند چیزهائی که موجب تعجب او میگردد پس مستحسن میشود
نزد او کلمات خود و مناسب بهمین فضل خود را پس محبتی از برای او پیدا میشود نسبت بکلمات خود هر
چه اطلاع او بیشتر میگردد محبت او زیاد تر میشود چنانچه شخص شاعری که در شعر مهارتی دارد و طبع موزون
میباشد چون در اشعار خود اطلاع نماید دوست میدارد اشعار خود را و چون میشنود از غرایب اشعار خود
آنچه را که عظیم است از حیثیت صنعت زیاد میشود از برای او معرفت بان و زیاد میگردد محبت و همچنین است
سایر صناعات دنیائیه و فضائل و چون محبت حاصل شد حاصل میشود از راضی بودن بجمیع آنچه خداوند
با و عطا نموده و خشنودی بانچه از جانب وی آید از مرض و صحت و فقر و غنی و وسعت و شادی و الم چنانچه
منقول است که رسول خدا گذشتند بقومی پس فرمودند بانها که شما از چه فرقه میباشید عرض کردند
ما مؤمنیم فرمودند چیست علامت ایمان شما عرض کردند که صبر میکنیم بر بلاهای خداوند و شکر میکنیم در
هنگام رخاء و سستی و تنگی و راضی هستیم بقضای الهی که از برای ما مقدر است پس فرمودند که شما مؤمن میباشید
و معنای ایمان همین است قسم بپروردگار کعبه و در خبر است که طوبی لمن هدی للاسلام و کان رزقه کفافا
و رضی به یعنی خوشا از برای کسی که هدایت شد باسلام و اکتفا نماید بانچه روزی با و میرسد و راضی
باشد بان و نیز فرمودند که هرکه راضی نباشد از خداوند بکمی از روزی که خداوند از برای او فرستاده
و مقدر نموده راضی و خشنود می‌گردد خداوند از او و بکمی از عمل او و نیز فرمودند که هرگاه قیامت قیام
نماید مبعوث نماید خداوند از برای طایفه از امتی بالهائیکه طیران میکنند از قبرهای خود بسوی بهشت
و استراحت مینمایند در آن و متنعم میگردند بهر نعمتی که بخواهند پس ملائکه بآنها میگویند که آیا دیدید
حساب را از شما مطالبه کردند حساب خود را در جواب میگویند که ندیدیم ما حساب را سؤال میکنند که آیا
جزا کشیدید بر صراط جواب میگویند که ما صراط را مشاهده نکردیم پس میپرسند آیا دیدید جهنم را میگویند
ما از جهنم چیزی ندیدیم سؤال میکنند ملائکه که از امت که می‌باشید شما میگویند که از امت محمدیم پس
میگویند که چه چیز بود عمل شما در دنیا جواب بدهید که دو خصلت در ما بود که خداوند بواسطه
آن دو خصلت ما را باین منزلت رسانید سؤال میکنند که چه چیز بود آن دو خصلت میگویند در جواب
که بودیم ما هرگاه تنها که خلوت میشد از برای ما حیا میکردیم از اینکه معصیت نمائیم او را و راضی بودیم
بکمی از آنچه قسمت و مقدر شده بود از برای ما پس میگویند ملائکه که حقست و سزاوار است از برای شما این نعمت و
رحمت خداوندی تا آخر آنچه از حضرت فرمودند و تتمه فرمایشات آنجناب در فصلی که بعد از این میاید ذکر میشود

شود انشاء الله **فصل در بیان ثمرات محبت و علامات و لوازم آنست** پس بدانکه بر هر حق حقیقتی و بر هر شیئی
علامتی است چنانچه گذشت و در نبوی مذکور و از جمله آنها محبت است و چون این مطلب اعلی و مقصد اقصی
از جمله مطالب عالیه است و بسیاری از مردم دعوی آن میکنند که این صفت حمیده و این خصلت پسندیده در
ایشان هست و حال آنکه اثری از آثار آن در ایشان یافت نمیشود بلکه جهل مرکب است در حق ایشان پس هر که اراده
دارد اطمینان نفس و قلب خود را باید در مقام امارات و علامات آن برآید و استکشاف از حقیقت آن نماید
و تفحص و تفتیش آن را نماید تا اینکه ظاهر شود از برای او حقیقت زیرا که انبیا و اولیا در این مقام علی
الدوام مضطرب بودند و سؤال مینمودند از خداوند دوستی خود و اطمینان قلب خود را در دوستی چنانچه
سؤال نمود حضرت خلیل الرحمن از خداوند زنده کردن اموات را بتفصیلی که در محل خود مرقوم است
تا اینکه موجب اطمینان قلب او گردد در خلت و حال آنکه از جناب خلیل نهایت وفا و در سؤال با مقام اخلاص خود
بوده و در کمال صداقت و سلامت مطلقه بود که این قسم سؤال از خلاق متعال نمود و مثل قصه حضرت
شعیب که تفصیل آن مذکور شد و هکذا سایر انبیا و اولیا پس از جمله امور یکه سزاوار است از برای صاحبان
عقول صافیه و ذائقه دانشمندان کامله آنست که استکشاف نمایند حالت نهانی خود را با علاماتی که مذکور
میشود از جمله آنها آنست که بعضی از عارفین ذکر کرده بقول خود لا تخدعن فللحبیب دلائل و لدیه من تحف الحبیب
وسائل یعنی البته فریب بنده نشود زاده محبت زیرا که از برای محب دلائل و امارات و علاماتی است و نزد
او از تحفه های حبیب وسیلهای چند است که با آنها شناخته میشود این صفت و بدان نیز اینکه غرض و مقصود
خالق عالم از خلق کردن و ایجاد نمودن این عالم معرفت و عبادت و استکمال مخلوقین و سلوک با انسان
است در مسلک یقین و مشاهده صفات حضرت رب العالمین پس انداختن محبت در قلوب اصفیای خود در
حقیقت غایتی است مر ایشان را برای غرض و لطف و کرمیست از او نسبت ببندگان از این جهة است که امر فرموده
ایشان را بتفکر و تذکر و نظر و تدبر در مصنوعات و مخلوقات خداوند تا اینکه ظاهر شود از برای ایشان کمال
قدرت در عموم نعمات و بشناسند محبت او را و طلب نمایند او را تا اینکه بیابند و مانوس شوند او را و او
توجه نمایند بسوی او چیزیکه مقصود حضرت رب الارباب است حاصل نمایند آنچه مقصود از ایشان است از اخلاص
کردن محبوب را در کر بنشین در ظلال رحمت او و مباشرت مواظبت در طاعت و عبادت و قیام و اقدام بوظایف
خدمت او و مداومت بذکر او تا اینکه روح و اهلیت مناجات و قرب اقبال بخداوند تبارک و تعالی حاصل نماید
و امنی از برای او در روی دهد بعد از آن پس داخل شود در کعبه قاصدین در این صفت و نزدیک در آن وقت غیر
خداوند و سوای او را و نتیجه آن یقین با وجل اسم و زیادتی معرفت است والحمد لله رب العالمین و ارشاد
نمود مردم را بسوی این صفت در آنچه خلق کرد از برای ایشان از محبات و آنچه از برای ایشان مقرر بوده از ذوق حاجات
و ذکر فرمود از برای ایشان در محکم کتاب خود قصص و حکایات محبین را تا اینکه متمم غرض و مکمل مقصود

کرد

کرده و متنبه بر چیزیکه غرض همان بوده بعد از آن شروع نمود از برای ایشان بنای مقدمات عابدین و طریقه
سالکین و لوازم محبت او بر جمیع مخلوقات بر لسانهای اولیا و احبا خود بمتابعت کردن ایشان در موافقت
با آنها و صبر و شکر و تسلیم و محبت موت و مهیا بودن در عبادات و داعیه از جهت خوف نار از باب طمع و غیر آنها
الکه ترک لذت دنیا و آخرت از این چنانچه فرموده لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم یعنی تا اینکه
غمزده نشوید بر چیزیکه از شما فوت شده و خشنود نگردید بآنچه بشما میرسد از نعم پس الحمد در این مقام کلام
است ذکر از تفصیل بعضی از این مختصر و شرح این مجمل است و اظهار و ابراز مقامات و امارات و علامات آن است
تا اینکه اسباب سکنا کرده بجزای خداوندی والله الاعلی الهادی الی الصواب **فصل** بدانکه از جمله علامات
محبت و دلائل و امارات آن رهایی و ترک خواهشات و ملوث با محبوب و صحبت داشتن با او و باظهار ارادت
و اعمال خود و ذکر و لغت و ابتهال و اعتذار از تقصیر و تفریط و لذت بردن بعیض صحبت و دوست و لقای
او است و کلی از مطلب متفرع است بر فرع او که اختیار کردن محبوب است بر ما سوای او چنانچه خلاق عالم در کتاب
مجید فرقان حمید خود میفرماید تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم
ینفقون فلا اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون یعنی پهلوی خود را خالی مینمایند از خوابگاه
در شبها در حالت سکر میخوانند پروردگار خود را از خوف جهنم و طمع در بهشت و حال آنکه از آنچه روزی
کردیم ما با آنها انفاق میکنند در رضای خداوند روایت شده از علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه
بسند خود از حضرت ابی عبدالله ع با بن طر تو که آنحضرت فرمودند ما من عمل حسن یعمله العبد الا
و له ثواب فی القرآن الا صلوة اللیل فان الله لم یبین ثوابها لعظم خطره عنده فقال تتجافی جنوبهم
الی آخر الآیة یعنی نیست از عمل حسنی که عمل نماید آنرا بنده خدا مگر آنکه از برای او ثوابی در قرآن ذکر شده
مگر نماز شب پس بدرستی که بیان نفرموده خداوند ثواب او را از کثرت عظمت و شرافت آن که در نزد خود
ثابت و کنایه این آیه را نازل فرموده و در قدسیات موسویه فرموده که ای پسر عمران دروغ میگوید کسی
که گمان دارد اینکه دوست میدارد مرا پس همین که تاریکی شب فرو میگیرد او را بخواب میرود آیا نیست هر محبی
که دوست میدارد خلوت با حبیب خود را ای پسر عمران بدانکه من مطلع بر دوستان خود که هرگاه تاریکی شب
آنها را فرا گیرد چشمهای ایشان در دلهای ایشان قرار میگیرد و محتمل میشود عقوبت من پیش چشمهای ایشان
بعینه که غائب مینمایند مرا مثل مخاطب کردن کسی که مشاهده نمایند مرا و تکلم نمایند با من مثل تکلم کردن
کسی در حضور او ای پسر عمران ببخشا از برای من در قلب خود خشوع و از بدن خود خضوع را و از
چشمهای خود اشکهای جاری را و بخوان مرا در تاریکی شبها زیرا که خواهی دید مرا نزدیک خود و اجابت
کننده تو و نیز در حدیث نبوی فرموده ای پسر عمران باش کهنه جامه و در قلب تو تازه باشد مخفی باش از اهل
زمین و معروف باش از اهل آسمان و روشنائی خانه تو و روشنائی نماز شب تو باشد در مقام مکرر فرموده

ای پیغمبر بشارت ده روندگان در مسجدها را در وقت ظلمت شب بنور تمام در روز قیامت و در اخبار
کثیره وارد است که واجب است بر زیارت کرده شده اکرام و احترام کردن زیارت کننده و بدرستی که حق تعالی بر
صاحب خانه اینکه اکرام و احترام نماید مهمانها و زائرین خود را و در خبر دیگر وارد است که از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
سؤال نمودند که چه چیز باعث است اینکه متهجدان در وقت سحر از نیکوترین مردمان از حیثیت نیکوئی صورت
فرمود بواسطه آنکه ایشان چون در زیر سایه لطف پروردگار خود ساکن میشوند خداوند میپوشاند
ایشان را از زینتهای انوار خود از این جهت صورتهای ایشان روشنائی و نور و صفا پیدا می‌کند و در حدیث
معتبر است که بدرستی که بنده هرگاه خلوت نماید با آقای خود در نیمه شب و مناجات نماید او را تا آنکه
مینماید خداوند نور در قلب او و چون عرض کند یا رب یا رب جواب میگوید خداوند جلیل لبیک بنده
من سؤال نما از من تا اینکه عطا کنم ترا و توکل کن بر من تا اینکه کفایت نمایم امور ترا پس میفرماید اجل
اسمه بملائکه خود که ای ملائکه من نظر کنید بسوی بنده من پس بتحقیق که خلوت نموده با من در نیمه شب
در همین ظلمت و تاریکی در حال آنکه اشخاصی که بطالت هستند مشغول بلهو و لعب میباشند و کسانیکه
غفلت ایشان را گرفته در خواب‌اند شاهد باشید که بدرستی که من آمرزیدم او را و در خبر دیگر وارد
است که بدرستی که خدای تعالی نازل میکند ملکی را بسوی آسمان دنیا در هر شبی از شبها در ثلث آخر
آن و در شب جمعه از اول شب تا آخر آن پس امر مینماید باو و ندا میکند که آیا سؤال کننده هست که سؤال
نماید و من عطا کنم مسئول او را آیا توبه کننده هست که قبول توبه او را نمایم آیا طلب آمرزنده هست که
استغفار نماید از گناهان خود پس بیامرزم او را ای طلب کننده خیر اقبال کن و ای طالب شر
قاصر باش از ... این شب پس علی الاتصال فریاد و ندا میکند باینگونه تکلمات تا طلوع فجر پس
چون طلوع کند فجر صادق عود میکند بسوی محل و مقام خود از ملکوت آسمان و در خبر دیگر است که پیغمبر خدا
عرض کرد ای پروردگار من دلالت نما مرا بر عملی که سبب تقرب من گردد بسوی تو خطاب مستطاب از مصدر جلال
حضرت الهی رسید که قرار بده شب خود را روز و روز خود را شب عرض کرد پروردگار من چگونه میسر است و
بچه طریق باشد این مطلب خطاب رسید که قرار بده خواب شب خود را بیداری و طعام خود را گرسنگی و در خبر
دیگر مسطور است که خطاب رسید با جناب که ای احمد دشمن بدار دنیا را و اهل او را و دوست بدار آخرت و
اهل او را عرض کرد پروردگار من کیانند اهل دنیا و اهل آخرت خطاب رسید کسی که بسیار باشد اکل او و زیاد
باشد خنده او و غالب باشد خواب او و بسیار باشد غضب او و کم باشد رضای او و عذر نمیخواهد بسوی
کسی که بدی میکند باو و قبول نمیکند معذرت کسی که عذرخواهی مینماید از او و کسالت میورزد نزد طاعت
و عبادت شجاعت و قوت دارد در نافرمانی و معصیت الحدیث و در حدیث دیگر است که ای احمد نیست هر که مدعی شد
محبت خداوند را در حقیقت و دوست بدارد مرا و در دعوی خود صادق نیست مگر آنکه فرا بگیرد قناعت نماید بقوت

لایموت

لا یموتی و بپوشد لباس پستی و خواب او سجود باشد و طول همه قیام خود را در عبادت و ملازم باشد با
سکوت و توکل نماید بر من و گریه او بسیار و خنده او کم باشد و مخالفت نماید هوای خود را خانه خود را
مسجد قرار دهد و علما را مصاحب خود گرداند و مجالست با زهاد باشد و دوستی با علما نماید و با فقرا رفاقت
کند و طالب نباشد رضا و خشنودی مرا و فرار نماید از اهل معصیت بنوع فرار کردنی و مشغول باشد بذکر من
باشتغال تمامی و مداومت نماید بر بسیاری ذکر و تسبیح و بوده باشد در وعده خود صادق و به عهد خود وفا
کننده و قلب او پاک و پاکیزه از جمیع نقایص و در نماز با صفا باشد و در واجبات جد و جهد نماید و در
آنچه نزد من است از ثواب اعمال خیر راغب باشد و از عذاب من ترسناک و راهب باشد و مهربانی را شعار
خود نماید و با دوستان من بیگانگی نکند و با ایشان مجالست نماید تا آخر حدیث و بتحقیق که ذکر شده است در
خبر جمله از صفات محبین که ذکر آنها مناسبتی با مقام ندارد رزقنا الله تعالی الاتصاف بها بحق احبائه
امین و در حدیث نبوی مسطور است که فرمودند ای اباذر بدرستی که خداوند بعد از آنکه داخل مینماید قوم را
بهشت خود پس آنقدر از عطایا و نعمتهای خود باو کرامت میفرماید که مملو میشوند و در بالای ایشان درجاتی
فوق درجه ایشان میباشد چون نظر نمایند بسوی اهل آن میشناسند ایشان را پس عرض میکنند که الها
اینها برادران ما میباشند که در دنیا با ایشان محشور بودیم پس از چه جهت فضیلت دادی ایشان را بما و درجه
ایشان را فوق درجه ما قرار دادی پس در جواب گفته می‌شود بایشان که هیهات هیهات ایشان اشخاصی هستند
که در دنیا گرسنه بودند در حالتیکه سیر بودید از غذا و تشنه بودند در حالتیکه آب میآشامیدید و
ایستاده بودند در زمانیکه مونس خواب شما بود تا آخر حدیث و در خبر دیگر فرمودند ای اباذر بدرستی که
پروردگار تو فخر و مباهات میکند با ملائکه بواسطه سه نفر از مردمان بنی نوع انسانی یکی از ایشان آنکه در
زمین کویری باشد پس اذان بگوید و پس از آن اقامه بگوید و نماز کند پس میفرماید پروردگار تو بملائکه
ای ملائکه من نظر کنید بسوی بنده من که نماز میگذارد در حالتیکه نمی‌بیند او را غیر از من پس فرود می‌آیند
هفتاد هزار ملک و نماز میگذارند در عقب او و استغفار مینمایند از برای او تا فردای آن روز و دیگر مردی
که بایستد در شب پس نماز گذارد در تنهائی و بسجده رود و در حالت سجده بخواب رود ... پس میفرماید
خدای تعالی بملائکه خود که نظر کنید بسوی بنده من که روح او نزد من و جسد او در خواب است و دیگر مردی که
در جهاد فی سبیل الله فرار میکنند اصحاب و رفقای او و او ثابت ماند و مقاتله نماید تا اینکه شهید گردد
و در خبر دیگر است که مادر سلیمان وصیت کرد بسوی او که بسیار مکن خواب خود را در شب پس بدرستی که
خواب بسیار فقیر میکند انسان را در روز قیامت و در قدسیات مستجمعه وارد است که خلاق عالم خطاب کرد بحضرت
مسیح که ای عیسی جاری مکن ذکر مرا بر زبان خود و قرار بده دوستی مرا در قلب خود و بیدار باش در ساعت
غفلت خود و حکم کن از جهت خواطر من لطیف ای عیسی باش ترسناک و راهب از عقاب من و باش مطیع و راغب در
حکم و امر

امتثال اوامر و نواهی مهیا کن قلب خود را بخشش از من تعلیمی برای غایات ناب از تحضر از ذکر من خود و بوستهٔ خرم شوی
من و تشنه این درد و زخود از برای دو زبکه عتاب میکردی به من الحدیث و در مقام دیگر خطاب فرموده‌اند
که ابلیس نا پاکیزه کرد آن قلب خود را و بسیار نماز کرد مراد و خلوتها را نیز صادق آل محمد ع میفرماید نیست
راحتی از برای مؤمن بر وجه حقیقت مگر در وقتی که ملاقات نماید خداوند را و بعد از آن پس در چهار چیز
دیگر **اول** سکوتی که بشناسی با آن حال قلب نفس را و آنچه فیما بین تو و ما بین خالق تو است **دوم**
خلوتی که نجات یابی بسبب آن و در نسخهٔ دیگر است که حلمی که با آن نجات یابی از آفات زمانه در ظاهر و باطن
سیم گرسنگی که دفع کند با آن شهوات و وساوس را و بیداری که با آن نور و صفا پیدا شود در قلب تو
و پاکیزه کرده با آن طبیعت تو و تزکیه شود با آن روح تو و در خبر دیگر است که تاخیر انداعذاب قوم لوط
بواسطهٔ نخوابیدن مردی که مشغول به تراشیدن بود تا اینکه بخواب رفت بعد از آن خلاق عالم امر
در نازل کردن عذاب بر ایشان و غیر اینها از اخبار کثیره که بسر حد تواتر رسیده **حاصل** اینکه غفلت
از ذکر محبوب و خواب عظیم ترین موانع وصل است بهترین خواجات و اول دلیل است به نفاق و کذب مدعی
محبت و چه قدر خوش بیان نموده شاعر عجباً للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام یعنی عجب است از محبی که
چگونه بخواب میرود و حال آنکه جمیع انواع خوابها برادر حرام است و لکن من میگویم که منحصر بخواب نیست بلکه
کل شیء علی المحب حرام **تنبیه** بدان بدرستی که خواب برادر مرگ است چنانچه خلاق عالم در ذم مبالغه
خود میفرماید الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل
الاخری و خدای تعالی قرار داده او را در وجود انسان تا اینکه نمونه و علامتی باشد بر مرگ و دلیلی باشد
در معاد سند لال بر آن **حاصل** اینکه ثمرات خلقت آن بسیار و فواید آن بیشمار است از جمله آنچه مذکور
شده دیگر آنکه سبب حصول راحت و علت استراحت علاوه بر آنکه قیام بوظایف عبادت و اقدام بطریق
طاعت بر وجهی که خالی از کسالت باشد با و حاصل است چنانچه بخصوص در شرع انور ممدوح و مستحسن است
خوابیکه بعد از اداء فرایض بقدر ضرورت و بقصد آنکه حالتی از برای عبادت پیدا کند و دفع کسالت از خود
بواسطهٔ او نماید و بنیت تخفیف مؤنه بر ملائکه کرام الکاتبین و استخلاص نفس از آفات زبان و چشم و گوش
و سایر معاصی بخوابد و علاوه بر حسن آن از جملهٔ عبادات و طاعات است و بدون هر یک از اینها مباح
است و مورد حسن و قبح نخواهد بود مگر آنکه منتهی شود بفوت شدن واجب یا سنتی و در آن حال مذموم
است و حسنی از برای آن نخواهد بود و بسیاری از آن نیز قبیح و مذموم چنانچه زاید بر ضرورت نیز در مرتبه
مذموم نخواهد بود بلکه در کمال قباحت و در منتهای لغویت است زیرا که علت غائی از وجود انسان عبادت
و طاعت و تفکر و معرفت است نه خواب و غفلت که موجب حسرت و اسباب حزن و ندامت است و خلاصی
نفس از معاصی اگرچه حاصل است با وجود خواب از این جهت نفعی دارد الا اینکه ضرری که بواسطهٔ او حاصل شود

دنیاد تر

دنیاد تر است از نفع آن زیرا که اکثر عبادات فوت میشود از انسان در این حین پس ترک آن و در حجاز و اداء بواسطهٔ
اشتغال بطاعت و عبادات زیرا که استخلاص نفس باشتغال طاعات نیز حاصل است و هر گاه فرض شود در
موردی که توقف داشته باشد خلاصی از معاصی بخواب زیاده از قدر متعارف و ملتبس شود ترک معاصی
مگر بخوابیدن را جلب خواب و منی و لکن باید اجتهاد نماید و سعی و کوشش کند در تحصیل حالت خود
از فکر در عمر خود در آنچه خشنودی خداوند است و متذکر و متنبه مفاسد خواب زیاد گردد و بتدریج تخفیف
دهد تا آنکه عادتی بشود از برای او و اقتصار و اکتفا نماید بقدر ضرورت چنانچه حضرت صادق ع میفرماید
که نم نوم المتعبدین ولا تنم نوم الغافلین فان المتعبدین من الاکیاس ینامون استراحا والغافلون ینامون
استبطارا یعنی بخواب مثل خواب اهل عبادات و مخواب مثل خواب اهل غفلت پس بدرستی که متعبدین در خواب
میروند در حالتی که خواب ایشان از جهت راحتی و از اسباب دفع کسالت در عبادات باشد و اهل غفلت بخواب میروند
در حالتی که خواب ایشان بواسطهٔ استرخاء و کسالت است مثل دواب رسول خدا چنانچه از اخبار مروی است که
فرموده‌اند بخواب میرود چشم من و بیدار است قلب من و هم چنین تو از خوابیدن باید تخفیف مؤنه نمائی
بر ملائکه مشغول کنی بواسطهٔ خواب نفس خود را از شهوات او نیز و امتحان نماید با آن خواب نفس خود را اگر بخواهی
بشناسی با اینکه نوع ظاهر و باهری و در کمال ضعف میباشی بحیثیتی که قدرت ندای بر هیچ چیز از حرکت و سکون
مگر بقدرت خداوند و حکم آن پس بدرستی خواب برادر مرگ است پس استدلال نمای بخواب بر مرگ که نمیتوانی بسوی
آن راهی یا اطلاع از آن مگر بعد از مشاهدهٔ مرگ و بعد از تامل در آن و متنبه شدن از آن در صدد اصلاح امر خود
از چیزهائیکه از تو فوت شده بر آئی و تلافی کنی حقوق فائتهٔ خود را پس کسی که بخوابد و آن خواب ترک فریضه و مستحبات
اکیده و سنن حاصل آید پس آن خواب غافلین و سیرهٔ خاسرین و صاحبش غبن و ضرر بسیار است و کسی که خواب و بعد
از فراغت از اداء واجبات و نوافل و سنن و حقوق واجبه پس آن از خوابهای متعبدین و ممدوح است و آفات کثرت خواب
بسیار و ضررهای آن بیشمار است هر چند بر وجهی باشد که فاتنا نکرده اهم و طالب ترک آن باید مراعات نماید مقدمات
که قلت خواب از آن حاصل شود زیرا که اخبار و کذا در کلمات بزرگان از حکما و عارفین مذکور است که کثرت نوم بواسطهٔ
کثرت شربت و کثرت شرب از جهت زیادتی غذا و اسراف در طعام است و باید تا باعث سنگینی نفس از طاعت و اعمال
باز داشتن قلب از تفکر در صنایع خداوند و خشوع نسبت بذات ذی الجلال است شنیده‌ای اشارت که خواب خود را آخر
زندگی خود قرار دهی با این معنی که چنین پنداری که دیگر از این خواب بر نمیخیزی تا آخر عهد تو است در دنیا و یاد
کن خدا را بقلب و لسان خود و بترس از خدا و بترسان قلب خود را باینکه خداوند مطلع است بر اسرار تو و عقاید
داشته باشی بقلب خود و در همه احوال بخداوند و استغاثه کن بخدا در حال ایستادن تو بنماز در وقتیکه خواب
بگیرد ترا پس بدرستی که شیطان المعین وا از میرود در جسم تو همینطور که بگویند تو که استراحت نما و مخواب زیرا که
بعد از خواب از طاعت و عبادت وقت آن منقود بسیار است مقصود به خداوند از آن مگر اینکه باز دارد ترا از مناجات و

تو دوست شوی این بغض عظیم از تو و عرض نماید حالت خود را بر حکما خود و غافل مباش از استغفار در وقت سحرها زیرا که
شوق متعبد در ان بسیار و حسرت غافلین در ترک ان زیاد است و کلام امام علیه السلم که فرمود قال النبی الی آخره
اشاره باین است و ظاهر اراده فرموده از این کلام استدلال کردن بر اینکه هرگاه قصد استرواح شود در خواب
و باین قصد و نیت بخواب رود و باین اعتقاد بخوابد اگرچه از این خواب ترک عبادت میشود ولکن عبادت قلب از
میان نرفته و قلب او در خواب نیست پس خواب مؤمن عبادت است بواسطه آنکه اعتقادات او خود و ایمان او و مقرون
بصدق و حقیقت است و این مطلب مثل اشتغال او است بعبادات جوارح نیز والله العالم **فصل** بدانکه از جمله
علامات محبت و از آثار متفرعه این صفت حمیده و از خصلت پسندیده رضا و آن در معنی تسلیم تن بقضای محبوب و صفه۵
اختیار کردن مراد او است بر مراد خود و ترک اغراض بر مقتدر است در باطن و ظاهر قولا و فعلا و از برای
این صفت علاوه بر علامت بودن از برای از ثمرات کثیره است که مذکور میشود و حقیقت آن تسلیم مرام محبوب
و نفس محبوبست و اختیار کردن نفس او است بر خود چنانچه شاعر ذکر کرده در قول خود ارید وصاله و یرید
هجری فاترک ما ارید لما یرید یعنی اراده من وصال او و مقصود او فرقت و هجرت از من است پس ترک میکنم
مراد خود مرا تا اینکه مقصود او بعمل آید و بمراد خود برسد و این صفت موجب انبساط دائمی و خشنودی ابدی
است چون همیشه در لذت و بهجت و سرور و راحت خواهد بود زیرا که با وجود اتصاف باین صفت فرقی نیست ما بین او
و ما بین فقر و غنا و بقا و فنا و عزت و ذلت و مرض و صحت و موت و حیوة و هیچیک از اینها نسبت بدیگری
بنظر او ترجیح ندارد و هیچکدام بر دل او گران و سنگین نیست بلکه ترجیح دارد بنظر او مرادات محبوب بر مرادات
خود و غیر از مطلبی دیگر بنظر او نمیرسد و غیر از این منشا سروری بنظر او تصور نمیشود بلکه از مرادات خود خالی
و از مقصود خود ناز میماند پس محبوب بر نفس و مکروه مراد نزد او علی السویه است چنانچه در مسکن الفؤاد
مسطور است که رضا بقضاء خدای تعالی از ثمره محبت باو است زیرا که کسی که دوست بدارد کسی را راضی است بفعل
او باز میگوکان در رضا عبد از خدای خود علامت و دلیل است بر خشنودی و رضای خداوند از بنده چنانچه
مفاد آیه شریفه رضی الله عنهم و رضوا عنه است و رضا بسی بمرتبه جلیله و از صفات عظیمه مقرب است باد رضای
خداوند مجید و باین صفت که اکمل سعادات و اجل کمالات است لا یزال در خرمی و شادی است زیرا اراده و مقصود
ندارد جز بعمل آوردن آنچه که اراده و مقصود محبوب او است و رضوان الله اکبر ان ذلک لمن عزم الامور انتهی
و بعضی از عرفا ذکر کرده اند در بیان علامات محبت اشعاری چند که مفاد انها امتحان و اختبار کردن محبت
محب خود را او اول از آن اشعار شعری بود که سابقا مذکور شد و از جمله از اشعار شعری است که مضمون آن رضا نیست
محب است بجمیع امور محبوب خود را و ان این است که و من لدله ثم ان تراه راضیا بملیکه فی کل حکم نازل یعنی از
جمله علامات آنکه هر چه باو رسد از محبوب او راضی شود و هر حکمی که فرماید تن در دهد و نیز ذکر شده در کلام
شیخ ابن الوردام از اینکه صفت رضا از علامات مؤکده محبت است زیرا که محبت چون رسوخ کند بر همه افعال محبوب

عاشق است

عاشق است و آنچه از او میرسد بر طبع و موافق است و بعضی از قصص وارد است که یکی از ارباب رضا سن او هفتاد
سالگی رسید و در اینمدت نگفت که کاش فلان چیز بودی و فلان چیز نبودی و کلام در ذکر فضائل و علامات
کردن لایت بر فضل از باید و کیفیت ادراک فضل و محل دیگر است که ان شاء الله ذکر میشود و شیخ مذکور ذکر کرده
که در مسکن الفؤاد در موضعی دیگر ذکر کرده باین مضمون که بدانکه رضا ثمره محبت مر خدای تعالی است زیرا که
هر که دوست میدارد کسی را دوست میدارد نیز فعل او را و محبت ثمره معرفت است پس بدرستی که کسی که دوست بدارد
انسانی را بواسطه اشتمال او بر بعض صفات کمال و نعوت جلال زیاد میشود محبت او بقدر یکه معرفت او زیاد می
شود هر چند از دوری بصفتو باشد پس کسی که نظر کند بچشم بصیرت خود بسوی جلال خداوند و کمال او و آن
چنان کمالیکه بدرکه جزء لا یتجزای آن مطول میشود شرح تفصیل بعضی از آن و خارج میشود از مقصود رساله
و محبت خداوند خالی نیست از قلب هیچ بنده از بندگان الا اینکه محبت نافعه محبت مؤمنین است که اشد حبا میشوند
نسبت بذات ذو الجلال چنانچه خلاق متعال در کتاب مجید خود فرموده و الذین امنوا اشد حبا لله و چون
محبت حاصل آمد مستحسن میشود بنظر او هر اثری که صادر از محبوب او است و این مطلب مقتضی رضا است پس
رضا ثمره ایست از ثمرات محبت و اثری است از آثار آن بلکه جمیع کمالات از ثمرات محبت است بواسطه آنکه محبت چون
فرع معرفت است مستلزم است تصور رحمت و امید واری بان و تصور هیبت او ترس و خشیت از آن و بنا بر عدم
وصول بسوی مطلب شوق و با وصول انس و با افراط انس انبساط و بمطالعه عنایات او توکل و با استحسان آنچه
از او صادر میشود رضا و با تصور نقص نفس خود در جنب کمال او و کمال الخاطر محبوب خود با وقدرت آن
محبوب بر او تسلیم مراو انتهی و در خبر خال الخبا در فضیلت این صفت بسیار است از جمله خصوصی که در این مقام ذکر
شده این است که پیغمبری امتلاء از او خواهش نمودند که سؤال کن از پروردگار ما امری را که اگر فعال آن امر را
بکنیم از ما راضی گردد پس خداوند وحی فرستاد بسوی آن پیغمبر که بفرما بانها که راضی باشید شما از من تا
راضی گردم من از شما و در خبر است اینکه حضرت کلیم الله عرض کرد ای پروردگار من دلالت کن مرا
براهی که رضای تو در آنست تا آنکه بعمل آورم پس وحی فرستاد خداوند بسوی او که رضای من در اکرام تو است
و تو صبر نمیکنی بر چیزیکه مکروه طبع تو باشد عرض کرد ای پروردگار من دلالت کن مرا بان خطاب شد
که بدرستی که رضای من در رضای تو است بقضای من و در حدیث نبوی است که هر که دوست دارد اینکه بداند مرتبه
و مقام خود را نزد خدای عز و جل پس باید نظر کند خدای تعالی را نزد خود یعنی ملاحظه حالت خود نماید
اگر او از قضاهای خداوند راضی است خداوند هم از او راضی است پس بدرستی که حکم تعالی نازل میکند بسوی
عبد آنچه نازل میکند عبد بسوی نفس خود و نیز از اخبار مرویست که فرمود عطا کنید از دلهای خود رضای
خداوند را تا اینکه ظفر یابید بثواب و جزای خداوند در روز فقر و فاقه خود تا و نیز در خبر دیگر است که کامل
نمیشود ایمان بنده خداوند تا اینکه بوده باشد قلت کم بود چیزی نزد او محبوبتر از کثرت و لیسای آن و تا اینکه

بنه

باشد یعنی که دوست تر داشته باشد معرفت را بر غیر معرفت و این یک درجه است از درجات رضا که کمال ایمان باو
حاصل میشود و سبب ترک دواعی شهوت میگردد و محبوب را مقدم دارد بر خود و اختیار نماید او را بر نفس خود
لکن بعد از تامل معلوم میشود که این هنوز کمالی از برای او نخواهد بود بلکه ناقص است زیرا که هنوز بقیه از
محبت نفس در او حاصل است و درجه کامله آنست که فانی بداند نفس خود را و بگردد بنده خالص مولای خود و تابع
مرضیات مولای خود گردد و نیابد از برای خود مرادی و نه مطلوبی اصلا از فرقت و هجرت و نه وصلت و غیر
اینها و آنچه وارد شده است اینکه جابر بن عبد الله انصاری به شرف خدمت موفق شد از حضرت باقر ع که دید
در اواخر عمر خود پس سؤال نمود آن جناب از حال او عرض کرد من در حالتی هستم که دوست تر دارم پیری
را از جوانی و مرض را بر صحت و مرگ را بر حیات حضرت فرمودند اما من بحالتی هستم که اگر بگرداند خداوند مرا پیر
پیری را دوست دارم و اگر قرار دهد جوان جوانی را خوش دارم و اگر مریض کند مرا مرض را دوست میدارم و اگر شفا
دهد مرا شفا را دوست دارم و صحت را طالبم و اگر بمیراند مرا مرگ را دوست دارم و اگر باقی بدارد مرا بقا را
دوست دارم چون جابر این کلمات را از آن جناب شنید بصورت مبارک او را بوسید و عرض کرد صدق رسول الله یعنی
راست فرمود پیغمبر خدا ص در وقوع پیوستن فرمایش آن جناب زیرا که فرمودند یا جابر زود باشد که درک
کنی و ببینی یکی از اولاد مرا که اسم او اسم من است فرو میبرد علم و میشکافد علم را همچنانکه میشکافد گاو زمین را
و از اینجهت است که آن جناب ملقب شد بباقر علم الاولین والآخرین یعنی بشکافنده علم اولین و آخرین و در خبر
دیگر آنست که سه چیز است که هر بنده از بندگان خدا که در او این سه چیز باشد ایمان او کامل است یکی آنکه نترسد
در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان دیگر آنکه بنظر در نیاورد چیزی از عمل خود را و دیگری آنکه هرگاه
عارض شود بر او دو امر که یکی از آنها امر دنیا و دیگری امر آخرت باشد مقدم بدارد امر آخرت را بر امر دنیا و
در خبر دیگر است که فرمودند کامل نمیشود ایمان بنده تا اینکه بوده باشد در او سه خصلت یکی آنکه هرگاه
غضب بر او مستولی شود بیرون نبرد او را غضب از صفت محموده خلق و هرگاه بر سر رضا از برای او حاصل شود
داخل نکند در رضا باطل و هرگاه معتب او نمیشود تناول نکند چیزی که از او نیست در اسرائیلیات
مسطور است که عابدی عبادت کرد خدا را تعالی در زمان طویلی پس در عالم رؤیا او را گفته شد که فلان زن رفیق تو
در بهشت خواهد بود پس سؤال کرد از او تا آنکه یافت او را پس مهمان طلبید او را و مهمانش نمود در عالم رؤیا
سه مرتبه تا آنکه نظر کند بسوی عمل او دید که شب را بروز میآورد در حالتی که قائم است و نمی‌خوابد یکشب را
بروز میآورد در حالتی که نائم و خوابیده است حاصل آنکه یک شب تا صبح در خواب و شب دیگر تا صبح قائم و مشغول
عبادت و روز دیگر روزه میگیرد و روز دیگر افطار مینماید سؤال نمود از او که آیا از برای تو عملی جز آنچه من مشاهده
کردم میباشد جواب داد که غیر از آنچه تو دیدی عملی از برای من نیست و بعملی دیگر عارف نیستم لیکن علی الدوام باو
میگفت که متذکر شو امر بعملی یا خصلتی تا آنکه یک خصلت یاد و تعلیم کرد و آن این بود که اگر بوده باشی در شدت

دنیا

در بیان مراتب صفت رضا

و تنگی آرزو مکن بر اینکه بوده باشی در نعمت و سستی و اگر بوده باشی مریض آرزو مکن از اینکه بوده باشی در صحت
و اگر بوده باشی در غم و اندوه آرزو مکن از اینکه بوده باشی در شادی پس آن عابد دست خود را بر سر نهاد
و گفت این خصلت والله خصلت بسیار بزرگی است و این صفت بسیار صفت عظیمی است که عاجزند از این صفت بندگان
خدا و باقی اخبار در محل خود ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و بدانکه از برای صفت رضا سه درجه است **اول**
آنکه دوستی او بمرتبه برسد که چنان مستغرق مشاهده جمال محبوب شود که اگر بلائی از او وارد شود الم از آن
ادراک نکند بلکه مستحسن باشد نزد او و خوشنود باشد بمقتضای عقل خود بواسطه ثواب خداوند تعالی مثل
کسی که التماس نماید فصد و حجامت را از برای صحت بدن و عافیت و از قبیل کسی که متحمل مشقت سفر گردد بواسطه
ربح و منفعتی که منظور نظر او است **دویم** آنکه ادراک الم نماید لیکن ولی راضی باشد بآن بلکه دوست داشته
باشد از جهت آنکه مطلوب محبوب و مراد او و در رضا ثبت او است زیرا که کسی که محبت او غالب باشد اختیار میکند
مراد محبوب را بر مراد خود و میبخشد رضای خود را بر رضای او بلکه مرادی و مطلوبی ندارد بجز رضا و خشنودی
محبوب و این معنی مشاهد محسوس است در محبت و مشاهده باخبر متعلق محبوب بین در تو خلاق عالم و
موجد نوع بنی آدم که اصلا اصلا باقی نانع و جمیع امور راجع باو است ولی مراد او در تراست بآن **سیم**
آنکه دوستی بمرتبه رسد که محبت در دوستی مستغرق گردد و چنان مستغرق مشاهده جمال محبوب شود
که اگر بلائی از او وارد شود مطلقا الم از آن ادراک نکند چنانچه زخمی باو رسد اصلا سوزش از آن نیابد
و این چندان استبعادی ندارد زیرا که مکرر مشاهده شده که آدمی در حالت شدت غضب یا ترس جراحتی
باو میرسد و از آن احساس نمیکند و کسی که در میدان کارزار حاضر گردد چنانچه بسا باشد زخمی باو بخورد
و ملتفت آن نگردد بلکه بسا باشد که از برای شغل مهمی میدود که خار در پای او خلد و الم از آن نیابد
پس عاشقی که جمیع همّ او غرق مشاهده جمال معشوق باشد یا همه حواس او محو خیال محبت او باشد میشود
که بر او اموری وارد شود که اگر بر غیر عاشق وارد شود البته متألم و متأثر میشد لکن بجهة استیلای محبت بر قلب
او مطلقا ادراک الم و غم از آن نکند اگرچه از امور غیر دوست بر او وارد شود چه جای آنکه از دوست باو رسد
که در آن وقت از آن سرور و لذت و عیش و بهجت یابد و چونکه شبهه نیست که محبت خداوند بالاترین محبتها
و مشغولی دل بر آن از اعظم مشغولیها است پس کسی که از آن بهره یافت بسا باشد که چنان از زیادتی محبت
او بیهوش و از یاد دوست محو و مدهوش شود که از آنچه باو وارد شود الم آن احساس نکند و این معنی نیز
در عالم حس و شهود مشاهده شده و بعضی از امثله آن در عشاقی که قلوب ایشان مستغرق مشاهده محبوبشان
ذکر شده که تعبیر بعالم مجاز و حقیقت شده چنانچه حضرت صادق ع میفرمایند که صفت رضا آنست که راضی باشد
محبوب و مکروه را و رضا شعاع نور معرفت است و راضی در حقیقت آن مرضی عنه است و اصل رضا اسمی است که
مجتمع است در او معانی عبودیت و معنای آن سرور قلب است زیرا که شنیدم از پدرم محمد الباقر علیه السلام

که فرمود

کفر می‌بود و تعلق قلب به وجودی سوای او شرک بخدا اند و توجه به مفقود کفر باو است و تعجب میکنم از کسی که بعد عمر
نعبودیت خدای تعالی است که چگونه نزاع میکند با خدای خود در مقدرات او و بری هستند از صبر و
غافلین از آن مطلب دور افتاده اینکه زنی مشغول عمل خیری بود ناگهان انگشتهای او بریده شد پس
خندید کسی از او سؤال نمود که آیا زن آیا نیافتی صدمهٔ الم و وجع را جواب داد که لذت ثواب او برطرف
نمود از قلب من تلخی درد را و بعضی از عرفا معالجه میکردند علتی که در غیر خودشان یافت میشد و بهمان
معالجه برطرف می‌شد آن علت از او ولکن در معالجه علت عقلیه خود عاجز بودند پس گفته میشد بایشان که چگونه
که علت غیر را معالجه میکنی و از علت و وجع خویش عاجزی در جواب میگفت که ضرب حبیب الم و وجعی
برای آن نیست و هر چه از دوست میرسد عین راحت و منتهای سرور و غایت آمال است از اینجهة بود که در
حینی که شدت یافت بلا بر ایوب پیغمبر زنی باو عرض کرد که یا نبی الله آیا نمی‌خوانی خدا را و دعا نمی‌کنی
پروردگار خود را تا اینکه کشف ضرر و دفع بلای تو نماید فرمود این زن بدمستی که من زندگانی کردم در دنیا
مدت هفتاد سال در کمال سلطنت و منتهای راحت و اراده دارم و میل تعلق گرفته بر اینکه زندگی کنم مثل
آن مدت در بلاء و نقمت شاید باین واسطه ادا کنم شکر نعمتی که خلاق عالم بمن عطا فرموده و من اولی هستم بصبر
بر آنچه بمن میرسد از بلاها و همچنین روایت شده اینکه یونس پیغمبر جبرئیل را گفت که دلالت نما مرا بر عابدترین
اهل زمین پس جبرئیل رهنمائی کرد او را بمردی که بواسطه ناخوشی جذام قطع شده بود هر دو دست و هر دو
پای او و از چشم نابینا و محروم شده بود و با وجود این عرض میکرد بخداوند که الهی متعتنی بهما ما شئت و
سلبتنی ما شئت و ابقیت لی فیک الامل یا بر یا وصول و نیز حکایت شده است که مولای لقمان را عادت چنین بود
که هر طعام لذیذ و هر غذای مرغوب را قبل از آنکه خود تناول کند بلقمان میخورانید بواسطه علم و حکمتی که
خداوند باو کرامت فرموده بود روزی از روزها خربزه از برای او آورده بودند پس بمقتضای عادت خود
او را از خربزه که بعد از آن خود تناول نماید پس لقمان اندک اندک تمام آن خربزه را خورد جز یک قلیلی
از آن خواجه خود چون طعم او بدید خواجه رسید بسیار متاثر شد از شدت تلخی که در او بود و یافت او را تلخ‌تر
جمیع چیزها پس خواجه سؤال نمود و استفسار کرد از لقمان که بچه خصوص کردی بر خود پسندیدی
این قسم از تلخی را فرمود ای خواجه سالها است که از دست تو شیرینیها از زیاد و حلوای بسیار خورده ام و از طعم
آنها ملتذ گردیده ام سزاوار نبود که بواسطه یک تلخی اظهار کراهت نمایم و نیز روایت شده اینکه حضرت روح
الله علی نبینا و علیه السلام گذشت بمردیکه از چشم محروم و نابینا شده بود و بناخوشی برص مبتلا بود و بمرض
کزی نیز مبتلا بود و از هر دو پهلو بواسطه مرض فلج عاجز و جمیع گوشت بدن او از هم متلاشی شده بود بواسطه
مرض جذام و با وجود این خالق عرض میکرد و مناجات مینمود بخدای خود که الحمد لله الذی عافانی مما ابتلی
به کثیرا من خلقه یعنی حمد مختص خداوندیست که عافیت داد و سالم کرد از آنچه مبتلا نمود باو بسیاری از خلق

خود را

خود را چون حضرت روح الله از او استماع این کلمات نمود فرمود ای مردیکه مبتلا باین همه امراض میباشی کدام بلا
از بلاها است که تو از آن سالم مانده عرض کرد یا روح الله من بهترم از کسی که نگردانیده خداوند قلب او را
مثل قلب من بسبب معرفت ذات اقدسش فرمود راست گفتی دست خود را بمن بده دست خود را چون
گرفت دست او را از برکت آنجناب گردید بهترین مردم از حیثیت صورت و افضل از همه آنها از حیثیت هیئت
و خداوند بفضل فرموده بود و گردانید باو آنچه از او مفقود شده بود پس تعجب کرد از حضرت از حالت او و
در همان مکان با هم مشغول بعبادت خدای تعالی شدند و بعضی از ایشان روایت کرده اند که روزی قصد
کردم دیدن یکی از عباد زاد را ابتدای امر خود و چون عبور میکردم ناگهان رسیدم بشخص کوری که مبتلا
بمرض جذام بود و مجنون و مصروع گردیده بود و مورچگان میخوردند از گوشت بدن او پس من بالای سر
وی رفتم و برداشتم سر او را و بدامن خود نهادم و من با خود تکلم نمودم چون افاقه از برای او شد برطرف شد
مصروعیت او و گفت کیست که حایل شده میان من و میان خدای من پس چنانچه من تا بتر کرد این کلام که اگر قطع میکرد
بند از بند مرا از این زیاده نمیشد محبت من بسبب او و نیز نقل شده که شخصی پای او بعلت مرض اکله تا زانوی
او قطع شده بود و با وجود این مداومت داشت باین ذکر الحمد لله الذی اخذ منی واحدة و ترک ثلثا و عزتک
لئن کنت اخذت لقد ابقیت و لئن کنت ابتلیت لقد عافیت ثم لم یدع ورده تلک اللیلة یعنی حمد مختص خدائی
است که گرفت یک عضوی از اعضای اربعه مرا و واگذاشت سه عضو دیگر از آن قسم بعزت تو که من در مقامی
هستم که شکر میکنم ترا این اگر گرفتی از من یک عضو را پس همین نعمت بمقام کفایت میکند و اگر مبتلا
نمودی مرا پس است مرا نعمت عافیت پس موقوف نکرد ورد آن شب این ورد و کلمات را تا صبح و بعضی از اینها
ذکر کرده اند باین طریق که نلت من کل مقام حالا الا الرضا بالقضاء فمالی منه الا مشام الریح و علی ذلک
لو ادخل الخلائق کلهم الجنة و ادخلنی النار کنت بذلک راضیا یعنی رسیدم بهر مقامی از حالات مگر مقام
رضای بقضا پس حاصل نشد از برای من از آن صفت مگر بوئی از آن و با وجود این اگر داخل شوند خلایق
جمیع ایشان در بهشت و داخل شوم من در آتش باز راضی هستم و از بعضی از عارفین سؤال کردند که رسیدی
بمرتبه رضای بقضای خداوند جواب داد اما نهایت آن پس نه و لکن بمقامی از آن رسیده ام و از ثمرات آن بمرتبه
رسیده ام که چنانچه قرار دهند مرا جسر جهنم که خلایق از روی من عبور نمایند به بهشت روند بعد از
آن پر کنند جهنم را از جسد من برای ابرار قسم مینمایم بخشش مطلب از حکم او و راضی میشوم بقسمت او و نیز حکایت
شده که یکی از عرفا مبتلا بمرضی شد مدت شصت سال چون شدت یافت حال او داخل شدند برادران او
و با او گفتند آیا اراده داری اینکه بمیری تا اینکه استراحت نمایی در راحت بهشتی از آنچه مبتلا هستی گفت نه
گفتند پس چه اراده داری جواب داد که نیست از برای من اراده زیرا که من بنده هستم و از برای من مولی و سید
است اراده در تو عبد خود حکم کرده در امر او و نقل شده که شدت یافت مرض بفتح موصلی و با وجود این فقر و

و فقر

وفاقه یا در برداده بود و در آنحال عرض کرد بخدای خود که الهی ابتلیتنی بالمرض والفقر فهذه فعالک بالانبیاء و
الرسل فکیف لی ان اودی شکرهما انعمت علی یعنی خدایا مرا مبتلا نمودی برنجوری و فقر و این هر دو از چیزهائی
است که با انبیا و رسل خود عطا فرمودی پس چگونه شکر این نعمتها را ادا نمایم و این بهتر عطا است که بر اتباع عطا کرده
گفته شد که در چه وقت بنده از خدا تعالی راضی است جواب داد که وقتی که بوده باشد سرور او بمصیبت زیاد
تر از سرور او بنعمت و نیز وقتی دیگر با او گفته شد که چگونه است شوق تو بسوی بهشت جواب داد که مثل شوق
در بائی نسبت بخوانند و حکایات در باب انبیا بسیار است و ذکر تمام آنها موجب تطویل کلام است و هر گاه اراده
داری غایت ازدیاد انبیا پس بر تو باد بمطالعه احوال انبیاء و چنانچه بتصدیق آنکه بسوی زیاده از این
ملازم باش بنفس خود مطالعه حالات سید انبیا حضرت خاتم النبیین و خیر المرسلین و حبیب رب العالمین
و اوصیاء آنجناب و عترت طاهره او صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که خواهی یافت مطلوب خود را بقدر
استطاعت خود زیرا که مصیبتها و ملتفت و مشوی تسلیم آنجناب بر بلاها و اذیتها شکر وارد آوردند بر آن
جناب بر اهل بیت او که از جمله آنها تکذیب در بعثت و نسبت جنون و سفه و قتل و اسیری بر آن حضرت چه
اینکه فرمود بنی اذیت نمودند او را باذیتهائی که در مقام حکایت فرمودند ما اوذی نبی مثل ما اوذیت یعنی
هیچ پیغمبری از پیغمبران اذیت نکشیدند از امت خود بقدریکه من اذیت دیدم چه تهمتها که نسبت بآنجناب داده
نشد و چه صدمات در عالم تصور شد که باین ذات مقدس رسید و متحمل نشد ادنی مرکه در این بزم مقرب
تر است جام بلا بیشتر میدهند چنانچه در حق برادر او و وصی و خلیفه بلافصل او نیز همین تفاصیل بر
کردند تا بمرتبه که غصب نمودند حقی که خدا و رسول از برای او قرار داده و مقامی که از برای او مقرر نموده
از بنی امیه لعنهم الله علیهم بعد از آنها و بنی عباس غیر آنها از روز موعود و بتفصیلی که نفوس قلیله خود بر
کردند بر جمیع بلیات و تسلیم نمودند کلیه صدمات را وایستادند بر قدم رضا و خشنودی حضرت رب العالمین
و در هنگام ابتلاء عرض میکرد بخدای خود که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و علی الدوام وصیت می
فرمود اهل بیت عصمت و اصحاب خود را بر صبر و حلم و تحمل و حفظ دین خداوند و متابعت وصیت و قتل با
و قاسطین و مارقین و جمیع اینها از آنجناب بآن بزرگواران رسید بلکه در حال حیات آنجناب و در زمان زندگانی
آن بزرگوار دید و بلا درباب بنی چه مشقتها که نکشید و چه صدمه‌ها که ندید و چه جراحتها که از غزوات بوجود
شریفش نرسید و با وجود این هرگز پا از جاده ثبات بیرون ننهاد و از طریق استقامت بیرون نرفت که آن
بود که هرگز فرار نکرد با اینکه یافته شده در بدن مبارک آنجناب هزار جراحت از سر تا قدم او و با داشتکاتی
از آنجناب مسموع نشد و اصلا کلامی که بوی کراهتی از آن استشمام شود از آنجناب بروز نمود و هرگز در آنچه
رضای خداوند علی اعلا بوده تکاهل ننمود بلکه بدستی در خود مشاهده نمود چنانچه حکایت شده که در
کر فراغت حاصل کرد از غزوه احد هشتاد جراحت در جسد شریفش بود و با وجود این اهل منکر قتل نهاد ادر

بس و جزء شد

پس اهل مدینه رسول خدا بر آنجناب بعنوان عیادت و حال آنکه مثل گوشت کوبیده یافت او را که بر بدن پاره چه با
چون این حالت را مشاهده فرمود گریه بسیار کرد گریستن شدیدی و فرمود با و که یا علی بدرستی که مردی که برسد
باو این نوع مصیبتها و صدمه‌ها در راه رضای حضرت رب العالمین و بواسطه ترویج شریعت مصطفوی حق
است بر او واجب است بر خداوند اینکه اجر ابدالاباد بر او بخشد وعده فرموده پس در جواب آنجناب عرض کرد در حالی
که آنجناب مشغول گریه بود که الحمد لله الذی لم یرنی ولیت عنک ولا فررت بابی انت و امی کیف حرمت
من الشهادة یعنی حمد مخصوص خداوند است که مشاهده ننمود پشت کردن و روگردانیدن مرا از تو و موفق
کرد مرا بر فرار نکردن از آن پدر و مادرم فدای تو باد چگونه محروم شده ام از فیض عظیم شهادت و باز
ماندم از سعادت کبری این نوع از کرامت رسول خدا فرمودند که یا علی بدرستی که این فیض را در
خواهی یافت پس منتظر باش وقتی را که خلاق عالم مقدر کرده چنانچه آنجناب لایزال در انتظار بوده
تا آنکه درک این فیض را نموده و بشرف ملاقات پروردگار خود فایز گردید و بعد از آن بشارات کثیره
و لطفها که از جانب خلاق عالم با او وعده داده شده و چون مقدمه خیبر و کیفیت آن واقع شد مرحب
نابکار بضرب و التفات آنجناب بدار البوار روانه شد و باقی لشکر بضرب آن فرار کردند رسول خدا فرمودند
لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله لیس بفرار یعنی هر اینه عطا میکنم البته
رایت را بمردیکه دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارند او را خدا و رسول او و هرگز فرار نخواهد
کرد و غرض آنجناب اعراض کردن از آن دو سر نفری بود که قبل از آن فرار کرده بودند پس آنجناب فتح قلعه
خیبر را نموده و مرحب را روانه جهنم نمود و بلند نمود در آن قلعه را بتنهائی و حال آنکه طاقت نداشتند
در برداشتن آن چهل نفر از مردهای آنها چون این خبر بآنجناب رسید برخواستند در حالتی که در کمال سرور
و خشنودی بودند تشریف فرمای قلعه شدند چون امیر مؤمنان مطلع شدند بر تشریف بردن رسول خدا
استقبال نمودند آنجناب را و خود را بقدم مبارک آنجناب انداختند پس پیغمبر فرمودند یا علی رسید بمن
امتحان و بلای تو و من از تو راضی شدم پس امیر المؤمنین گریه کرد در آن وقت پیغمبر فرمودند یا علی نگاه
دار خود را از گریه کردن و هر چه میخواهد اکبر یاد ده عرض کرد چگونه گریه نکنم و حال آنکه رسول خدا
از من راضی است پس آنجناب فرمودند یا علی گریه مکن زیرا که خدا و ملائکه و رسول او از تو راضی هستند
و فرمودند یا علی اگر نمیگفتند چند طایفه از امت من آنچه را که گفتند در حق عیسی بن مریم هر اینه میگفتم
من در حق تو امروز گفتگوئی که بواسطه آن نمیگذری بجمعی از مسلمین کم باشند یا زیاد مگر آنکه خاک از
زیر قدم تو بر داشته و طلب برکت با آن مینمودند و حاصل کلام آنکه مولای متقیان امیر مؤمنان محبوب
ترین مردمست نزد خداوند و رسول او و دوست دارترین مردمست خدا و رسول را و چون صفت رضا متفرع
بر محبت است پس راضی ترین مردم است بخدا و رسول و بقضای خدا و رسول چون رضا بقا و کوشید بملازمت عابر محبت

وان

و رضا با اینکه حضرت ختمی مآب صبر بجای آوردند که با علی خدا و رسول و ملائکه از تو راضی می‌باشند تا صفت رضا
در کسی نباشد خدا و رسول از او راضی نخواهند شد شاهد دیگر اینکه چون خبر داد رسول خدا امیر را از
قتل او عرض کرد یا رسول الله آیا قتل من از اسباب سلامت دین من می‌باشد آنجناب بشارت دادند او را
که بلی پس تسلیم نمود و راضی شد و همچنین حالت او در شب وفات و در بستر خوابیدن چون از جناب سؤال
کرد از رسول خدا که یا رسول الله آیا خوابیدن من در مقام تو باعث سلامتی تو می‌باشد فرمود بلی پس
از خود گذشت و راضی شد و تسلیم امر رسول خدا را نمود حتی اینکه خلاق عالم فخر و مباهات نمود با
اعاظم ملائکه که ایها الملائکه من آیا در میان شما کسی هست که جان خود را فدای دیگری کند جمیعاً عاجز ماندند
و از این امر عجیب و سؤال غریب متحیر ماندند خطاب فرمود که ایها الملائکه مشاهده کنید در روی زمین که چگونه
ولی من جان خود را ایثار راه دوست خود حبیب من کرده و از صد کشته شدن و اهمیت نداده و غیر اینها از امور غریبه
که از آنجناب مسموع و مشاهد شده که بعضی از اینها از عقل متحیر و ادراک درک اینها را نتوانند نمود و
این مختصر گنجایش اینها را ندارد **تنبیه** بدانکه مشقتهائیکه بر آنجناب وارد آمده و صدماتیکه متحمل شد
و ثبات قدمی که از برای او موجود بوده و تحمل مرارت و جراحات و مصیبتها که از آنجناب حاصل بوده
از آثار کشف صفت محو و فنای فی الله بوده که در وجود آنجناب ثابت بوده و نفس شریف و عنصر لطیف
خود را در راه خداوند وقف نموده نه اینکه مجرد شجاعت باشد چنانچه بعضی از عامه عمیاء خذلهم الله تعالی
توهم نموده اند که آنجناب از کثرت شجاعت و زیادتی این صفت مقاتله می‌نمود و کفار را به جهنم می‌فرستاد
بخلاف او و نفر معهود که ابداً در معرکه ثابت نماندند و هرگز قدم جرأت به میدان کارزار ننهادند و پیوسته
ملتفت ایشان بودند و معیا خاقت این فرقه اشرار را پس اگر بودند صفت شجاعت هر آینه قادر بودند بر
فرار نکردن و ثابت ماندن تا اینکه منتهی بشهادت از ادراک نمایند چنانچه مولای متقیان تمنای این امر کرد
و لا یزال منتظر این مطلب بودند نه اینکه فرار کنند از جهاد و بشکنند پشت عسکر اسلام را و باعث تفرق لشکر
نصرت اثر گردند بسبب جبن و فانه الله ولی التوفیق و الهدایه چنانچه تسلیم نمودند او حضرت خامس
آل عبا مظلوم کربلا حسین بن علی و صبر او با عزیزان و رسیدن از خیرها بشکر زبیده بوده باحدی از اهل عالم نرسیده
بود و بمرتبه رسیده بود که در تحمل این صدمات زیاده نمی‌فرمود بر قول خود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم پس اگر کسی بدیده تامل نگرد و بچشم بصیرت نظر کند از عجب عجایب و اغرب غرایب نظر او خواهد آمد که سبب
سوزش قلوب شیعیان بلکه باعث قطع جگرهای ایشان تا دامنه قیامت است بود و نیاد و در فدای مظلوم شهید
باد که عاقبت امر او بکجا رسید و تنها و حید سعید مشغول ترویج شریعت جدش بوده با آن همه صدمات از حالتی که
راضی بقضای خداوند بوده و خداوند علی اعلا نیز از او خشنود و راضی است فلعن الله قتلته و من رضی
بفعلهم منا بقضاء الله و تسلیماً لامر الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فیا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا

عظیما اللهم اجعلنا من الطالبین بثاره مع ولده الامام القائم عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه و جعلنا فداه
آمین بحقهم یا ارحم الراحمین و الحمد لله رب العالمین **فصل** از جمله علامات محبت و از آثار این صفت ایثار
است و آن اختیار کردن محبوب است بر خود و بعضی از فروعات آن مذکور شد سابقا و همچنین بعضی از حکایات
که مناسب این مطلب است مثل قصه کنیزک بنام ماده با حب خود و آن از قبیل است که از زلیخا نقل شده که زمانیکه
زلیخا پا بدایره ایمان نهاده و از خالت کفر درگذشت یوسف او را بحباله خود در آورده و تزویج نمود
ولی زلیخا عزلت اختیار کرده از یوسف و مشغول بعبادت خلاق عالم گردید بطریقیکه یوسف هر زمان
دعوت می‌نمود او را در خلوت خود وعده زمان دیگر میداد مثلا اگر در روز او را میخواست وعده شب باو
میداد و آن حضرت قانع می‌شد لابد و چون شب میشد وعده نهار میداد پس زمانی آن حضرت در مقام
عتاب بر آمد با او و مخاطب نمود او را که ای زلیخا چه شد محبتهای بی منتهای تو و شوق بی اندازه تو من بیوسف
زلیخا عرض کرد ای پیغمبر خدا من در زمانی ترا دوست داشتم که پرده کار ترا نمی‌شناختم چون فی الجمله معرفت
در حق او پیدا کردم بیرون کردم محبتهای جمیع اهل عالم را از قلب خود و اختیار نمیکنم غیر او را بر او **مخفی**
نماند اینکه ارتکاب معاصی از جهت شقاوت نفس منافاتی ندارد با محبت ناقص چنانچه سابقا نیز اشاره
شد بلکه جمع و ارشاید بلی با محبت کامله منافات دارد و جمع نخواهد شد نظیر ایثار است که ایثار و اختیار
رضای محبوب بر رضای خود منشأ محبت و ضمیر این صفت و حالی از آن نخواهد بود **تنبیه** بدانکه بر این
از این صفات و لوازم نزدیکند بعضی از اینها بعضی دیگر و فرق اینها با الاعتبار است مثلا ایثار و اختیار
و تسلیم قریب بصفت رضا هستند چنانچه بعد بر زان واضح میشود و مقام و سعت مربط او نداره و لکن
اجمالا چاره نیست از اینکه باید دانسته شود که منشأ رضا غضب و انکار و اعتراض بر وارد از محبوب است پس در
عالم حقیقت اعتراض بر وارد از الهیه و تقدیرات ربانیه منافی است با مرتبه رضا و توحید که کمال الایمان باو
سبحانه و تعالی و حکمته و نعم ما قال الشاعر بده بر رضا تا اگار رنجیده ام در کش که هر چه ساقی ما کرد
عین الطافت و عارف متقدم در مقام تعداد علامات محبت که بعضی از اینها را ذکر کرده مذکور نموده
که منها تنعمه بمر بلائه و سروره فی کل ما هو فاعل و من الدلائل ان تراه مسلما کل الامور الی الملیک
العادل یعنی از جمله علامات محبت آنکه تلخی بلاهای دوست در کام او شیرین و با آنچه کند شاد و خرسند گردد از
از محبت تلخها شیرین شود و ز محبت مسها زرین شود از محبت شاه بنده میشود و ز محبت مرده زنده می‌شود
و از نشانها آنکه از برای خود در هیچ امری اختیاری نگذارد و همه امور خود را به پادشاه عادل واگذارد
مرا با وجود تو هستی نماند بیاد تو ام خود پرستی نماند و من الدلائل زهده فیما تری من دار ذل
و النعیم الزائل یعنی و از علامات آنستکه پشت پا بر همه این نعمتهای فانی زند و بابا داد و چشم از همه امور دنیویه
بپوشاند و نگردد دیگر بر آن اندر چمن هر که دید آنرو نسیم اندام را و در تعلقات او در بیرون و دارد اشک که خطاب

رسید بداو پیغمبر که ای ذاو هر که دوست بدارد دوستی را قصد او میکند قول او و ذات هر که راضی باشد از
دوست خود باید راضی باشد از فعل او و هر که وثوق داشته باشد بدوست خود البته اعتماد داشته باشد و هر که مشتاق
باشد بسوی حبیب خود بجد و جهد سعی و کوشش میکند در سیر کردن بسوی او و در قدسیات موسویه
وارد است که یا موسی بن عمران ما خلقت خلقا هو احب الی من عبدی المؤمن و انی انما ابتلیته لما هو خیر له
وازوی عنه لما هو خیر له وانا اعلم بما یصلح علیه عبدی فلیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی ولیرض بقضائی
اکتبه فی الصدیقین عندی اذا عمل برضای و اطاع امری یعنی ای موسی خلق نکردم من خلقی که محبوب تر باشد
نزد من از بنده مؤمن و بدرستیکه من مبتلا میکنم او را بچیزیکه خیریت او در آنست و بر طرف
میکنم از او چیزیکه صلاح و خیر او نمی باشد و من عالم ترم بانچه صلاح بنده من در آنست پس باید صبر نماید
بر بلای من و شکر کند نعمتهای مرا و راضی باشد بقضای من تا بنویسم او را در صدیقین هر گاه عمل
کند بانچه رضای من در آنست و اطاعت نماید امر مرا و نیز در بعضی از قدسیات است که حضرت کلیم الله عرض
کرد ای خدای من کدام یک از خلق تو محبوب تر ند بسوی تو خطاب مستطاب رسید باو که ای موسی محبوبترین
خلق من کسیست که هر گاه من او را فرا گیرم دوست تسلیم نماید ... اعراض کرد پروردگار پس کدام خودمن
یک از مخلوق تو هستند که تو بر او غضبناکی خطاب رسید که کسی که طلب خیر نماید از من و خود از من
من خیر را باو فرستم و او شر پندارد و از قضای من کراهت دارد و نیز در حدیث قدسی وارد است که
خلاق عالم فرموده که انا الله لا اله الا انا من لم یصبر علی بلائی ولم یرض بقضائی ولم یشکر نعمائی فلیطلب
ربا سوائی یعنی منم خدائی که نیست خدائی بجز من هر که صبر نکند بر بلای من و راضی نباشد بقضای من
من و شکر نکند نعمتهای مرا پس باید طلب کند پروردگاری را سوای من و از جمله دستم از کشکول نعما
شده که خدای تعالی در تورات فرموده که من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر نعمائی فلیطلب ربا
سوائی من اصبح حزینا علی الدنیا فقد اصبح ساخطا علی ... و آنکه هر که ایمان بقضای من نیاورد
و صبر بر بلای من ننماید و شکر نعمتهای مرا بجا نیاورد باید طلب کند پروردگار دیگر که ممتنع است سوای
من هر که صبح کند در حالتی که محزون باشد بر امر دنیای خود پس بتحقیق که صبح کرده در حالتی که غضب
ناک باشد بر من و در حدیث قدسی دیگر مذکور است که الویل ثم الویل لمن قال لم ذا و کیف ذا یعنی وای
بر کسی پس وای بر کسی که بگوید این امر از جانب خداوند چرا این طریق و چرا باین کیفیت است و وارد
شده که پیغمبری از پیغمبران شکایت نمود مدت ده سال بسوی خداوند از فقر خود و از شدت گرسنگی و
برهنگی که عارض او بوده و اثری از آن شکایت ندید و خداوند استجابت ننمود دعای او را پس وحی آمد
بسوی او که چند نمود شکایتی که راه بنماید باهل شکایت در سرا و در ... اینکه کسی مذمت و ملامت کند
مرا تو او را هستی از اینکه من شکایت و مذمت کنم ترا در حالیکه مقدر کردم از برای تو پیش از آنکه خلق کنم دنیا

را بغیر

ای پیغمبر من آیا اراده داری که از برای خاطر تو عالم دیگری خلق کنم یا اینکه تبدیل نمایم آنچه از برای تو مقدر
کرده ام و آیا اراده تو فوق اراده من است پس بعزت و جلال خودم سوگند که اگر خطور کند بقلب تو اینچه سؤال
کردی دفعه دیگر محو میکنم اسم ترا از دیوان انبیا و در داود دیان مذکور است که وحی فرستاد خدای عزوجل بسوی داود
که ای داود اراده میداری و دارم من و اراده خود آنچه خلاف اراده من است و حال آنکه موجود نمیشود مگر آنچه اراده من تعلق بان گرفته
پس اگر تسلیم نمودی مرا آنچه اراده من بر آنست عطا میکنم ترا آنچه اراده تست و اگر تسلیم نکنی اراده مرا محروم میکنم
ترا از آنچه اراده داری و نمیشود جز آنچه من اراده کنم حاصل کلام آنکه بندگان خداوند و سایر مخلوقات
قادر و بینا باید اعتقاد داشته باشند بخداوند و حکمت و عدل و توحید او و ایمان بخدا مانند با نظر بتو که احوال
ایشان کنند در تو که از خود جز آنچه خیر است در برای ایشان و آنچه مقدر کرده از برای ایشان در کیفیت خلقت
و نظام و تربیت و تکمیل ایشان بهترین نظام و تربیت است بعضی که اگر تغییر داده شود بلکه جزوی از آن سبب
اختلال نظام میشود مگر آنکه بتحصیل مجبر نماید و صفت رضا را طالب شد و تکمیل نماید اذعان بر بوبیت
خداوند و بعبودیت خویش را پس رضا باینکه مستقر شد در قلب او اینکه و نیز از صفات مطمئن میشود با یمان و محبت
خویش و تسلیم مینماید بمحبوب خود که پروردگار باشد در جمیع امور خود بلکه ترک هوای خود میکند بجهت هوای
او و فرا میگیرد خدائی دیگر سوای او در حالتی که ایمان کامل باو حاصل میکند و بحکمت او و تسلیم مر او را پس
کسی که غضبناک گردد در امر حکم الله تعالی و او اعتراض کند بر مولای خود بعینه مثل شخص کوری میماند که
داخل ضیافت یکی از بزرگان گردد در حالتیکه جمیع ضیافت بر قرار باشد و ترتیب مقرره آنها آماده
الات چیده شده باشد و منظم مثل اولی المحتاج اهل ضیافت هر یک در محل خود قرار گرفته باشد و این شخص
وارد شود لا یزال اسباب آنها بنحوی که در جلو او میباشد میشکند و لا ینقطع قدم او وارد بر یکی از آلات میشود
و فغانی میکرد بواسطه عمای او و با وجود اینکه ضرر زیادی بمیزبان زند معاعتراض مینماید بر او و اینکه بوضع بد
چیده شده پس تصور نما که ملامت بر این شخص است یا بر آنها شکر مجلس را باین وضع چیده اند پس ای برادر ایمانی
وای دوست روحانی وفقک الله تعالی لمرضاته چون شناختی طریق محبت و باب صفت رضا را پس بر تو باد از آنکه
بهمان طریق سلوک نمائی و از همان باب داخل شوی و واگذاری گمراهی و جهالت را و تسلیم کنی طریقه اولیاء الله
و ادار ارشاد و هدایت ایشان تا اینکه بیابی حقیقت و بوده باشی مصاحب ایشان و رفقای ایشان و
تدارک نمائی جهل و اعتراض خود را بگو و بوده تو باین طریق که تجدید عهد نمائی با محمد و آل محمد صلوات الله علیهم
و تسلیم کنی مر هدایت ایشان و صلوات فرستی بر آنها تا اینکه مورد رحمت خداوند گردی و توفیق توبه بیابی
زیرا که چون خود را بسته بآنها نمودی رحمتی که از دریا فیض آنها البته نازل شود و بسبب استعداد کامل ایشان
مورد رحمت شوند و مانعی هم در آنها نباشد تو هم بتبعیت آنها مورد رحمت شوی و رحمت نازل بر آنها شامل
تو گردد نیز چنانچه مشاهده شده که پیغمبران عالم مقدار او و سایر اولیاء عصر قرین کار همیشه اینطور بوده اند که

هرزمان

که بر نفسانی مبتلا می‌شدند بلیه بواسطه ترک اولائی که از ایشان صادر می‌شد یا آنکه محض صعود درجات اولی از ایشان
تدارک و تلافی می‌نمودند آنرا باستغفار و صلوات بر محمد و اهل بیت طاهرین او و دعا کردن در حق خود و خواندن
خداوند را در گذشتن از تقصیر خود بحق ایشان علیهم السلام و از مطلب یا اینکه بدرک لقای ایشان را نموده بودند
از نور ایشان بوده و بواسطه قبول کردن ولایت ائمه معصومین بوده یا اینکه بتعلیم خداوند عالم می‌شدند
چنانچه اخبار شریفه دلالت بر آن دارد پس پیغمبر ما حضرت خاتم النبیین و عترت طاهرین آنجناب کامل شدند
در جمیع مقامات عبودیت و ایمان بحیثیتی چه در اصول و چه در فروع و در گذشتند از مرادات و مقاصد خویشان
بلکه از نفوس مقدسه ایشان و فانی شده اند بالکلیه فی الله و برضای او پس کسی که کج شود قدم او در مقامی از
مقامات مذکوره پس نیست سبیلی از برای او مرتبه تدارک آنها و از برای تحصیل ثبات در طریق عبودیت
بطریق اولی نخواهد شد حاصل آنکه توسل بائمه طاهرین و طلب شفاعت و خضوع مر ایشان را و تجدید
عهد با ایشان و عزم بر ولایت و اقرار بافضلیت و صلوات فرستادن بر ایشان از اسبابی است که امید در ایشان
زیاده از امید است از اسباب پس بر تو باد باعمالیکه خشنودی ایشان در آنست فافهم ان شاء الله هدیتنا و الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و در روایت شده است که حضرت روح الله عیسی بن
مریم گرفتار شد روزی در بیابانی بباران شدیدی و پناهی از برای او نبود که خود را حفظ کند نزد یمین و
نزد شمال خود پس گردش نمود تا اینکه رسید بمکانی و در آن مکان دید مردی مشغول نماز است و باران
بر او نمی‌بارد و بر اطراف و نواحی او باران میبارد پس آنجناب توقف نمود در آن مکان و منتظر بود که از مرد فارغ
شود از نماز خود پس چون فارغ شد حضرت فرمود بیا تا دعا کنیم خدای تعالی را در قطع باران عابد عرض
کرد ای پیر چگونه دعا نمایم من در قطع باران و حال آنکه من در این موضع عبادت کرده‌ام حق تعالی را مدت چهل
سال تا اینکه قبول نماید توبه مرا و علم حاصل نشده از برای من که خداوند توبه مرا قبول نموده زیرا
از خداوند عه که من سؤال کرده‌ام که اگر قبول شود توبه من بفرستد پیغمبری از پیغمبرهای خود را در این موضع پس آنجناب
بشارت داد او را که خداوند قبول نمود توبه ترا زیرا که من عیسی بن مریم رسول خدا می‌باشم بعد از آن سؤال
نمود که ای عابد چه گناه از تو صادر شده که توبه کرده عرض کرد یا نبی الله روزی از روزهای تابستان
بیرون آمدم از منزل خود دیدم هوای بسیار گرمی میباشد شدت حرارت زاد آن روز مشاهده نمودم
پس بخود گفتم سبحان الله تعجب میکنم از شدت حرارت این روز پس ای برادر نظر کن و تامل نما خدا رحمت کند
ترا که چه قدر بوده نور ایمان این عابد و چه بسیار بوده دقت فکر او در این بحر عظیم و تامل نما در خضوع
حضرت روح الله که با آن همه جلالت قدری که در نزد خدا داشت که چگونه حقیر شمرد خود را و التماس نمود
از عابد شرکت با او در دعا کردن و اجتماع با او در دعا و از بعضی از اصحاب پیغمبر نقل شده که مدت ده سال
بشرف خدمت گذاری آنجناب مستفیض بودم و در این مدت هرگز نفرمود بمن که چرا چنین کردی و چرا

بلکه بو

این امر را کردی و چرا این کار را نکردی و نیز نفرمود با کسی که کاش فلانی امر چنین بود و چون یکی از اهل
بیت مؤاخذه از من می‌نمودند می‌فرمود وا گذارید او را اگر خداوند مقدر کرده بود واقع می‌شد
و در روایت شده است نیز که پیغمبر خدا حضرت آدم ابو البشر علیه السلام را عادت چنین بود که منتهای اطفال
صغار او قدمهای خود را بر پهلوی او و با الامر نشد تا سر او و پاهای مینامدند از قبیل زرد با کریان
بالامر و ند و از حضرت حرکت مینمود سر خود را و سخن نمیفرمود و لا بر آن چشمهای خود را بر زمین دوخته
نگاه میکرد یکی از اولاد بزرگ آنحضرت عرض کرد که ای پدر بزرگوار چرا منع نمیکنی ایشان را از خود فرمود
ای نور دیده من آنچه من دیده‌ام شما ندیده‌اید و آنچه من میدانم شما نمیدانید ای فرزندان آنکه من بهتر
از ملک بودم و در فردوس برین ماوی داشتم بواسطه حرکت جزئی و شغل بی فایده فرود آمدم از
خوان کرامت و شرف بسوی خوان ذلت و خواری و از محل نعمت و سرور بسوی منزل مشقت و بلاء و میترسم اگر
سر زند از من چیز دیگر مبتلا شوم ببلائی دیگر **فصل** از جمله علامات محبت شوق است بسوی لقای
محبوب و انس با او است و از آنجمله است قلق و اضطراب از آن با است انبساط و فرق ما بین شوق و
انس و انبساط معلوم گردید از آنچه سابقا مذکور شد از نقل کلام صاحب مسکن الفؤاد و اجمال آن
این بود که در صورت عدم وصول محبوب شوق حاصل و با وصول بان انس است و با افراط انس انبساط
است پس شوق بچیزیکه حاصل و حاضر است تعبیر از آن بشوق بمعنی است زیرا که معنای وصول همان
حصول و حضور است بلکه شوق بچیزی میباشد که از وجهی ادراک آن شده باشد و اجمالا ادراک او را
کند تا اینکه بر وجه تفصیل او را بیابد بمقتضای شوق یا آنکه بوجه خفی او را تصور کند تا اینکه بطریق
اوضح او را حاصل کند و افضل مراتب شوق بخدا و لقای اوست پس شوق بسوی خدا تعالی حاصلست
باین معنی بهر حال زیرا که آنچه از امور الهیه که از برای معرفت حاصل میشود هر قدر واضح شود با آمیخته
امتزاج از خیالات طبیعیه و موهومات معتاده انسان گویا در پس پرده ایست که از پس واضح تر مشاهده
نیست خصوصا هر گاه مشاغل دنیویه مخلوط ایشان گردد پس از مطلب در دنیا واضح نخواهد شد بلکه
محل وضوح آخرتست پس این سبب شوق او میگردد بخدا و کمال الوضوح در نشاء آخرت حاصل میشود
و هم چنین امور الهیه نهایتی از برای آن نخواهد بود پس هر چه معرفت حاصل میشود با موری از امور که
نهایتی از برای آنها نیست و غیر معلوم است باقی میماند که وجود اجمالی آنها را میداند ولی تفصیل آن
را علم ندارد پس علی الدوام بنده شایق است بسوی معرفت آنها میباشد بطریق وضوح آنها را میجوید و شوق
بکمال وضوح بعضی از معلومات ممکن است که بواسطه رسیدن بان در آخرت منتهی گردد اما شوق برسید
بآنچه اجمالا وجود آنرا دانسته و تفصیل آن مجهول است هرگز منتهی نمیشود و باو نمیرسد نه در دنیا و نه در آخرت
بجهت اینکه نهایت ندارد چنانکه است که از برای بنده کشف شود از عظمت و کبریا و جلال و جمال و صفات و افعال

او

و احکام الهی آنچه را که از برای خدا معلوم شد و این محال است پس بنده همیشه علم زاد و ذکر از معارف الهیه او غیر
معلوم بجهت او مانده پس هر که آتش شوق او فرو نمی نشیند چون زیاده چیزی می کنند میگویند سبحانک
اللهم پس عطا می کند خداوند با ایشان اما مولی ایشان را و حمد میکنند خدا را و درجات ایشان علی الدوام بر
ارتفاع است و نعم ایشان بر تزاید و هیچ بنده نیست مگر آنکه درجات غیر متناهیه بالا تر از درجه خود می
بیند و مشتاق وصول با ایشان است لکن آن شوق موجب بهجت و سرور و لذت است نه الم و محنت چون این
شوق باعث ترقی بنده است پس انا فانا درجات او در ترقی است و مرتبه اولی الامر در نه قطع میشود و نه
مانعی از برای ایشان هست و نه نقصانی از برای ایشان خواهد بود بلکه باقی و مستمر است و از شدت اشتغال
او بلذت درجات متعدده الم آتش شوق را احساس نمیکند و اینست و یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا و دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم ان الحمد لله
رب العالمین یعنی نور ایشان اطراف و جوانب ایشان را فرو گرفته و میگویند خدایا نور ما را زیاد کن و
دعاهای ایشان اینست که سبحانک اللهم و تحیات ایشان سلام بر همدیگر است و آخر دعاهای ایشان حمد خداوند
عالمیان است و زیادتی نمی کنند کسانی که شان ایشان زیاده از این طایفه است و لکن اشخاصی که اعلی شانا می
باشند مشاهده می کنند مرتبه دنیای خود را باین معنی که ممکن نیست از برای ایشان عروج بسوی درجه اعلی
از درجه ایشان بواسطه آنکه از برای هر کسی مقامی است معلوم و شانی است معین و لکن هر کس با آنچه
نزد او است شاد و فرحناک است این است مفاد آیه شریفه کل حزب بما لدیهم فرحون زیرا که این مطلب مشاهد
و محسوس است در دنیا با اینکه تمنی و تحاسد و غضب از برای ایشان هست پس در آخرت این مطلب بطریق اولی
خواهد بود تا اینکه مرتبه اولی زیارت میکنند اهل مراتب عالیه را و لکن ادراک نمی کنند مرتبه ایشان را
و درجات علما زیاده از درجات دیگران و عطاها با ایشان است چنانچه در دنیا نیز ادراک نمی توانند نمایند
عوام مرتبه ایشان را با آنکه عدم ادراک ایشان بواسطه زیادتی انس و اختلاط ایشان است پس کسی که عادت شد
باین مطلب و بحد یقین رسید معرفت و شوق او زیادتر می شود نسبت با آخرت بلکه ترک دنیا می کند
بجهت آخرت بلکه و تعب از برای جمع دنیا نخواهد بود در مقابل کمی از آخرت چه جای آنکه دنیا را مقابل
نماید با تمام آخرت و میداند که الطاف و کرامات الهیه مخصوص بندگانی است که نسبت خود را به پروردگار
شناخته اند و فهمیده اند که کمالی نیست مگر معرفت او و چون این مطلب محقق شد اخلاق ذمیمه را از خود
دور و صفات ذمیمه را از خود سلب نماید و باوصاف فاضله و صفات حسنه متصف گردد و مواظب طاعات
و عبادات لازم گشته از گناهان کبیره اجتناب نماید پس هر که چنین کند باصل هر سعادت و نور و بهجت
رسیده هم چنانچه اهل دنیا عظیم میشمارند دنیاهای ایشان را دنیا و اسباب آن و هواهای خود عمل نموده
و غافل از آخرت شده اند و خیر و آخرت را ضایع نموده و چون زائل شدنی که وصول ملذات ایشان که جمال الهی محال است

پس اگر

پس اگر صاحب این خشنود شده بآنچه واصل شده باو شوق اطلاع بر منتهای جمال از پس پرده غیب در دل او غالب
شود و بمقصود خود ملتفت گردد و نفس او متزلزل شود و آتش شوق او بهیجان آید زمانی بمقادیر الم خود
گردد زیرا که چون نظر بصفات جلال و عزت افکند بی نهایتی ذات ذو الجلال را ملتفت گردد بیم زوال او و
زوال از برای او حاصل میشود پس اگر غالب شود و از ملاحظه آنچه بآن نرسیده غافل گردد تا از شوق بالمره
خالی ماند و از خطر راندن ملتفت نشود در آن وقت لذت و بهجت او عظیم و طالب عزلت و خلوت و تنهائی
میگردد بلکه بدترین چیزها در نزد او چیزیست که او را از تنهائی باز دارد پس در دنیا اهل معرفت متصف
بصفت شوق و اضطراب اند در حالتی که ابتهاج و سرور در تمامی از برای ایشان حاصل است بلکه خلاف حالات
ایشان بحسب آنچه مذکور شد و این قلق و اضطراب در آخرت از برای ایشان نخواهد بود بواسطه اطمینان
بوصول بمحبوب و عدم منع و دوری از مطلوب خود و عطاهای الهی جلت عظمته از چیزیست که درک کرده اند
هنگامی عطا داده شده اند حاصل کلام آنکه نسبت الهی در آخرت و کسانی شوق که در دنیا از برای اهل
معرفت این مقام نیز ثابت است و لکن این طایفه مدام بر طریقه انس اند این مرتبه مخصوص عاشقی است که شک
در وصال نداشته باشد و از دوست خود بر حذر نباشد و از برای او انقطاع و ناخوشی نیست چنانچه
روایت شده از اینکه عرض شد خدمت سید المحبین و رئیس العاشقین مولینا امیر المؤمنین عم که یا علی
چه باعث است که نور از صورت مبارک تو بالا میرود و حال آنکه تو برای حسن و جمالی و غیر تو از اهل عبادت
و اهل محبت بر حال عظیمی هستند از اینکه رو و بدنهای ایشان زرد و بدنهای ایشان لاغر و قوه ایشان ضعیف
است فرمودند در جواب که بدرستی که اینگونه از عباد و احباب عبادت میکنند معبود خود و دوست میدارند
محبوب خود را و لکن نمی شناسند حال خود را نزد محبوب که آیا راضی است از ایشان یا راضی نیست و نمیدانند
خدمتشان مقبول شده یا نه و اما من پس بتحقیق که شناسا هستم بحال خود نزد او و من از او راضی
باشم و او نیز راضی است از من پس بواسطه خاطر من مطمئن است بر محبت او و از این جهت صورت من زرد نخواهد
شد و بدن من کاهیده نمیشود و از این قبیل است سرور و شادی سلسله مؤمنین نزد صلحا و طاعت و
عبادات او ایشان را نازل کرد خداوند علی اعلی مدح ایشان در خوابها و بدانکه صاحب مرتبه انس و رضا
از برای او است اینکه بر طرف کند هر چه بخواهد از این جهت بود که چون مولای ما امیر المؤمنین عم را
این مرتبه بود امر فرمود به تیر که بیرون رود از بدن مبارک رسول خدا و نور را بیرون رفت چنانچه پیغمبر
خدا ص امر فرمود بیرون رفتن مد از چشمهای آنجناب بواسطه آنکه عالم بودند باینکه تکالیف محبوب
بفعل ایشان هست و بمقتضای هوای نفس و میل طبیعت نیست و از این جهت بود که در نفس مقدس خود نمی
کردند آنچه در خود دیگران منکر نبودند از جهت تسلیم با امر محبوب و اطلاعات انقیاد او و بدانکه چون مرتبه
انس او در دلهای ایشان رسانده مستحکم شود انبساطی شود که باعث غنج و دلال و عشوه و ناز و انبساطی با محبوب

ر زا

خود که خداوند متعال ناخشنود نشود و گاه باشد که در عالم انبساط و ناز افعالی و اقوالی صادر میشود که
در ظاهر قبیح و مذموم باشد و از غیر او ناپسند باشد و لکن از آن کسی که بمقام انس رسیده باشد
متحمل میشوند از قبیل قول رسول خدا صلعم که فرمود ایموت اهل بیتی جوعا یعنی آیا اهل بیت من از
گرسنگی بمیرند و همچنین قول حضرت کلیم الله موسی بن عمران که بخداوند عرض کرد که الهی ان لم تنتقم
لی من هارون فلست بنبیک یعنی خداوندا اگر انتقام مرا از هارون نکشی پس من پیغمبر تو نیستم و این از کثرت انس
بوده و ناز و انبساط اذا عمی برای این کلام شده زمانیکه پیغمبری او توقف داشته باشد بر انتقام کشیدن از قارون
و همچنین کلامیکه از آنجناب صادر شده عرض کرده که ان هی الا فتنتک در زمانیکه سامری گوساله را
درست کرده و اذیتی از آن برآمد که تفصیلش در محل خود مرقوم است و از این قبیل است نیز آنچه عرض
کرده در وقتیکه مامور شد که بجانب فرعون رود و از راه شگفتگی و انبساط تعلل کرد و عذر آورد و گفت
اخاف ان یقتلون و یضیق صدری و لا ینطلق لسانی و این رفتار و گفتگو از غیر موسی خلاف ادب بود
زیرا که آنچه از مثل او شایسته است از دیگری شایسته نیست و از این قبیل است گفتگوی برخ سودان
جهت طلب باران کردن او از برای بنی اسرائیل تفصیلش آنکه منقول است که مدت هفت سال در بنی اسرائیل
قحط شد حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام با هفتاد هزار نفر بطلب باران بیرون رفتند و هر چه دعا
کردند اجابت نشد پس خداوند وحی فرستاد بسوی او که چگونه دعای ایشان را مستجاب کنم و حال آنکه
ظلمت گناهان ایشان را فرو گرفته و باطنهای ایشان خبیث شده مرا میخوانند در حالی که یقین ندارند
و ایمن هستند از مکر من رجوع کن بسوی یکی از بندگان من که او را برخ میگویند و بگو سؤال کند از من
تا او را اجابت نمایم موسی از احوال او جویا شد کسی او را نشان نداد تا اینکه روزی در راهی میرفت
دید که میاید خرقه پشمینه بخود پیچیده و پیشانی او از اثر سجود خاک آلوده است از جانب نور نبوت
او را شناخت و بر او سلام کرد و نام او را پرسید گفت نام من برخ است موسی فرمود مدتی است که ترا می
طلبیم بیا از برای ما طلب باران کن پس برخ بیرون رفت و با خدا آغاز تکلم نمود که الهی موافق کردار تو
نیست و مقتضای علم و حکمت تو نمیدانم این قسم از غضب در حق بندگان خود چه روی داده ترا آیا
ابرها از فرمان تو سر پیچیده اند یا بادها از اطاعت تو بیرون رفته اند یا بادهای تو تمام شده یا غضب
تو گناهکاران را فرو گرفته آیا تو آمرزنده نیستی پیش از خلق خطاکاران رحمت خود را خلق کردی
بعفو امر فرمودی حالا اینکه تو اول بعفو و بخششی آیا شتاب در عذاب میکنی میترسی بعد از آن
قدرت نداشته باشی هنوز دعای او تمام نشده بود که باران بر بنی اسرائیل فرو ریخت پس برخ بر
گشت و موسی برخورد و گفت چگونه با خدای خود مباحثه کردم پس موسی قصد او کرد که او را
بیازارد خطاب الهی رسید که یا موسی واگذار او را که برخ روزی چند مرتبه ما را میخنداند و منشا:

کلمات نبوده جز شوق پروردگار خود و رضای او پس آنچه از پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلعم و حضرت کلیم الله صادر
شد از آنچه مذکور شد شایسته بوده از دیگران نمیبینی که یونس پیغمبر یک ترک اولی از او صادر
شده بود که خلاف اولی از او سر زد او را در شکم ماهی محبوس فرمود بلکه خطاب بسید المرسلین رسید
که واصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت یعنی بحکم پروردگار صابر باش و مانند یونس نباش حاصل
آنکه این نوع از کلمات مستحسن است از کسی که مستغرق مقام انس باشد و محبوب گردد و محبوب او محب او باشد
نه هر که بآن مقام نرسیده باشد خود را شبیه بصاحب آن مقام کند هلاک و مشرف بکفر گردد و این اختلافات
بجهت اختلاف مقام و احوال است و بسبب تفاوت مراتب و درجات خواهد بود و چنانچه خلاق متعال میفرماید
که و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض یعنی بعضی از پیغمبران را تفضیل بر بعضی دیگر دادیم نمیبینی
که حضرت روح الله عیسی بن مریم در مقام ناز و انبساط بر خود سلام میفرستد و میگوید و السلام علی
یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا یعنی سلام خدا بر من روزیکه متولد شدم و روزیکه میمیرم و
روزیکه زنده خواهم شد و چون یحیی بمرتبه او نرسیده بود ساکت شد تا خداوند باو سلام فرستاد و
فرمود و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا و همچنین قول عیسی که عرض کرد یا رب جعلت
لکل احد ماوی و لیس لی ماوی یعنی ای پروردگار من قرار فرمودی از برای هر کسی محل قرار و منزلی و نیست
از برای من ماوائی پس جواب داده باو آنچه جواب داده شد و از این جهت بود که بعضی از پیغمبران که شکایت از
جوع میفرمودند عتاب کرده میشدند و هرگاه بخواهی بفهمی که کدام یک از پیغمبران هرگز در معرض عتاب
بر نیامدند پس بر تو باد برجوع کردن بحالات سید انبیاء و اوصیاء آنجناب صلوات الله علیهم تا اینکه
بر تو محقق شود مطلوب تو و در سایر اینها عتاب شد چنانچه فرمود بموسی که ای پسر لادی نباید
تکلم مکن با من لسنت بفرعون و هارون زیرا که اینها مخلوق تو نیستند و اگر بگوئی در حق خاتم انبیاء نیز
خطاب عتاب آمیز رسیده و از آن در قول خداوند است که فرمود عفی الله عنک لم اذنت لهم و این در معنی عدم
رضای خداوند بوده و همین معنی عتاب است میگوئیم که این بصورت عتاب و بلائی که در محل خود
مسطور است و در حقیقت لطف و شفقت در حق آنجناب و عتاب بر غیر آنجناب است چنانچه بر اهل بصیرت
پوشیده و مخفی نیست بهر حال پس مقام مشتاق محل گفتگوی بلند و محل ادعای وسیع و مصلحت از لسان
است بلکه کلید اسباب سعادت و سرمایه وصول بمقاصد است مولای ما صادق آل محمد صلعم میفرماید که مشتاق
میل بطعام ندارد و از شراب لذت نمی یابد و از خواب راحت نمیبرد و بخویشان انس نمیگیرد
در خانه ماوا نمیکند در آبادی ساکن نمیشود و جامههای نرم نمیپوشد و شب و روز خدا را عبادت میکند و از
شوق باو میگوید و در دل خود با او عرض میکند همچنانکه موسی بن عمران در وقتیکه بمیعاد پروردگار
رفت چهل شبانه روز چیزی نخورد و ننوشید و نخوابید و خواهش هیچ یک از اینها نداشت در رفتن و برگشتن.

بواسطه شوق بر گردد که از خود لیس چون مبتلا بشوق قدم الهی نفس خود را تکبیر کرد و از همه دنیا و از دل بر
عادت و رسوم را کنده و احرام از غیر خدا ببندد همه چیز را بر خود حرام کند و در همه ملتمسات و تمنیات خود با او
تسلیم بگشاید و بگوید لبیک اللهم لبیک و تعظیم بدان امر خود را از بیگانگی تعالی و مثلا مشتاق مثل شخص
غریبی است که همی از برای او نیست جز خلاصی از آن و همه چیز را فراموش میکند جز او سر کوی و هوش او در ی
هوای انیس یار او پی زن در این اندیشه بگرد شوق و غالم اقفا او لسان تا قرب میخواهد خود را الوداع کو
وصال دوست میخواهی بلا را مرحبا گوی آز و هست مثنیه منقولست که خداوند وحی نمود بسوی داود
که ای داود هر که دوست دارد حبیب خود را تصدیق میکند قول او را و هر که راضی باشد از حبیب خود
راضی است بفعل او و هر که وثوق دارد بحبیب خود اعتماد پیدا میکند براو و هر که مشتاق است بسوی حبیب
خود جد و جهد میکند در یافتن او ای داود هر که یاد کند مرا من یاد کنم او را و بهشت من از برای کسانی
است که اطاعت مرا میکنند دوستی من از برای اشخاصی است که مشتاق منند و من مخصوص هستم
بجهت خود را و در اختیار او دیگر است که خطاب فرمود با اینکه خلق کرده‌ام قلوب مشتاقین را از نور خود و
نیز وحی فرستاد بسوی داود آنچه مضمون این است که ای داود تا چند بهشت را یاد میکنی و شوق بمن را
مسئلت نمائی عرض کرد ای پروردگار از مشتاق بتو چه کسانند فرمود کسانی هستند که ایشان را از هر
کدورت و عنادی پاک نموده‌ام و درون نهاد در دلهای ایشان گشوده‌ام که از آنها بمن نظر میکنند من
دلهای ایشان را بدست خود بر میدارم و در آسمان میگذارم و ملائکه را میطلبم چون جمع شدند سجده
میکنند مرا من گویم شما را جمع نکرده‌ام که مرا سجده کنید خواستم که دلهای مشتاقان خود را بشما نمایم
و با آنها بر شما مباهات میکنم و دلهای ایشان در آسمان من از برای ملائکه من میدرخشد چنانچه آفتاب
از برای اهل زمین میدرخشد ای داود من دل مشتاقان خود را از رضوان خود خلق کرده‌ام و بنور جمال
خود پرورده‌ام و آنها را از برای حدیث خود فرا گرفته‌ام و بدنهای ایشان را در زمین محل نظر خود
قرار داده‌ام و راهی از دلهای ایشان بخود بریده‌ام که بآن نگاه بمن میکنند و هر روز شوق ایشان زیاد
میشود تا آخر حدیث و در این مقام سزاوار است اشاره بدو تنبیه **اول** آنکه غلو و اضطرابیکه در بعضها
انبیا و اولیا و از امور خوف و هجر و منع و شوق بچیزیکه چندان ندادند بواسطه نکته‌ایست که اشاره بآن
شد و از این بود که چون امور الهیه و صنایع سرمدیه را نهایتی نیست و عظمت او را پایانی نیست پس از اینجهت
غلو و اضطراب از برای آنها حاصل است و جهت دیگر حدیث کردن نهایت و اظهار درد دل خویش است
نزد او جهت فراق و هجران حبیب خود پس شکایت میکنند بسوی حبیب خود بعد از حصول نعمت وصول
آنچه با آنها نازل شده در مدت هجران و فراق و از جهت لذت یافتن بسبب تکلم کردن و حدیث گفتن و او را
مخاطب نمودن و طلب ... را از او تا آنکه بعد از آن نازل نشود با ایشان بعد از این مثل آنچه نازل گردید و قبل

ازان

ازان و از جهت جلب کردن ایشانست بخدمت محبوب خود بطریقیکه ابدا او را از این مثل است قول مؤمن آل
از آنکه رسولان عیسی وارد شدند در شهر انطاکیه بتفصیلی که در کتب تفاسیر و تواریخ مسطور است و
گفتند آنچه گفتند جواب شنیدند آنچه شنیدند تا آنکه بنا بر قولی حبیب نجار آمد که صاحب یس اثر
می‌نامیدند و گفت چه رسیده مرا که عبادت نکنم خدائی را که خلق کرده است مرا و بسوی او است محل
رجوع من و سایر مخلوق که مضمون آیه شریفه و مالی لا اعبد الذی فطرنی و الیه ترجعون است و
اظهار این کلام نه از جهت اظهار عبادت خویش بوده بلکه غرض تعلیم غیر بود بوجه الطف و اظهار
این بود که در این نشاة فانیه وصول تام بمحبوب حقیقی حاصل نخواهد شد پس در حقیقت ذلک محبوب
استکه سبب وصول بمحبوب است و از این جهت بود که دوستان خداوند مدام آرزوی مرگ مینمودند تا
اینکه بمقصود خود برسند و تشبیه نمودند این نشاه را بآب دریا که هر چه شخص انسانی مینوشد
بر عطش او افزوده میگردد **دویم** آنکه اشاره شد بسوی اینکه محبت مستلزم دوستی ملاقات
با محبوب و شوق باو است و چون ممکن نمیشود لقای خالص و وصل تام بدون مرگ در محبت حقیقیه و
توقف دارد بر مرگ پس لازم او این استکه محب حقیقی مشتاق بمرگ باشد و چنانچه محبت محبوب دارد محبت
بمرگ نیز باید داشته باشد و هوای مرگ را لا یزال بر سر داشته باشد از اینجهت است که از بعض اکابر منقول
استکه کراهت ندارد مرگ را مگر کسیکه شکی در قلب او باشد زیرا که دوست کراهت ندارد لقای دوست
خود را شاهد بر اینمدعا آنچه از جابر نقل شده بنا بقا از اینکه از جمله غرایبی که بحضرت ابا جعفر ع کرد این
بود که من مرگ را دوست دارم از زندگانی دنیا و لکن تحقیق این است که مرگ از چیزهائی است که شخص
بالطبع از آن کراهت دارد و باختیار از آن نخواهد گذشت زیرا که در آن الام زیاد و صدمات بسیار باشد
که از جمله آنها انفصال روح است از بدن با کمال انس و رابطه و علاقه که ما بین این دو حاصل تحقق یافته و
دیگری الم مفارقت احبه و اهل و عیال و اولاد و اموال و غیر اینها از الام که در مقام مناسب خود مرقوم
است و لکن اینگونه از الام ناشی از عدم معرفت بمحبوب حقیقی است پس کسیکه دوست بدارد محبوب حقیقی را محبت
حقیقیه و معرفت داشته باشد در خواهد و بداند که هر محبوبی سوای او فانی و از او جدا خواهد شد و نفعی
از آن متصور نخواهد شد لا غیر اختیار اخیار میکند او را بر سایر او و محبت پیدا میکند لقای او را و شتاب
میکند بسوی او و از زمان جنبوزا کراهت دارد و زندگی مکروه میشود نزد او و شتاب میکند بسوی مرگ
لکن واجب و لازم استکه اگر محبوب او اختیار محبوب نماید در خواو و نیز جنبوز اخواستبر باشد تا آنکه اختیار
کرده مراد محبوب را بر مقصود خود و از حالت چنانچه زاین شود در کسی بداند کو از ای مرتبه رضا است زیرا
که اراده نشده از رضا مگر همین معنا و دارای زیاده از این مرتبه کسی که ترقی کند از این هم چیز که سبک
استثنا کسی که مرگ را بالطبع نه میل است و دارد دوست میدارد بقسمی که اصلا کراهت از آن ندارد و لکن اراده

در هیچ امری ندارد و از جمیع مرادات و مقاصد خود درگذشته و محبوب او در حقیقت آنچیز است که محبوب او می
خواهد خواه مرگ اراده کرده و خواه حیوة و خواه غیر از اینها پس چنین کسی مثل میتی است که در دست
غسال باشد بهر طرف که اراده او باشد او را میگرداند و این مقام فوق مرتبه رضا است چنانچه حضرت باقر
علیه السلام بجابر فرموده و میل از ائمه معصومین صلوات الله علیهم دارای این صفت حمیده و این مرتبه
عالیه بوده اند از امیر مؤمنان و مولای متقیان منقولست که فرموده اند انس من بمرگ زیاده تر است از
انس طفل شیرخوار به پستان مادر خود و ابدا باک نداشت آنجناب از اینکه مرگ بر او واقع شود یا او بر
مرگ واقع شود چنانچه در وقتی که ضربت بآنجناب واقع شد و بهمان ضربت شهید شد فرمود فزت برب
الکعبة یعنی فایز شدم از صدمات زمانه قسم بپروردگار کعبه پس ای برادران دینی و اخلاء روحانی تامل
نمائید که چگونه آنجناب دوست داشته ملاقات محبوب حقیقی خود را و مرگ را او بر طرف شده بود ابدا در
زمان حیوة ظاهریه خود اختیار مرگ و حیوة نمی نمود بلکه سراپای وجود مقدسش تسلیم مراد محبو
و رضای او بوده بطریقیکه چون محبوب اراده لقای او را نمود تسلیم امر او را نموده و فرح و سرور
با و روی داد و بشارت داد برادران خود را باینکه رستگاری یافته شدم و پیش از این چون محبو
اراده و اختیار نموده حیوة او را او راضی بحیوة بود و طالب مرگ نبود پیغمبر خدا فرموده اند که کسی که
شناسد خدا را و جلال و عظمت او را منع میکند زبان خود را از تکلم کردن و شکم خود را از طعام و
قصد میکند نفس خود را بروزه گرفتن اصحاب عرض کردند پدران و مادران ما فدای تو یا رسول الله
این گروه که صفات اینها را بیان کردی اولیاء الله میباشند فرموده اند بدرستیکه اولیاء الله در وقتی
ساکت اند سکوت اینها تفکر در صنایع صفات خداوند علی اعلا است و در زمانی تکلم مینمایند لکن
کلام اینها ذکر پروردگار است و در آنی نظر میکنند نه باشیاء مهمه بلکه نظر بچیزهائیکه خداوند
مباح فرموده و ایشان نظر عبرت مینمایند و تنطق میکنند با مردم در حالتیکه نطق ایشان حکمت است
و راه میروند بطریقیکه راه رفتن ایشان مابین مردم بسبب برکت مردم مستلزم شود و اجلهائی که در
لوح محفوظ ثبت شده برای اینها ابدا استقراری پیدا نمیکرد روحهای ایشان در جسدهای ایشان بواسطه
خوف از عذاب و بسبب شوق بثواب پس تامل کن در مضمون کلام آنجناب که چگونه بیان فرموده شوق
اولیاء و محبین را بسوی لقاء خداوند و ثواب او و از نعمتهای آخرت و وصال محبوب و ترس اینها از
عذاب غیبتهای شدید خوف که اگر بواسطه آجال نبوده البته از شوق هلاک شده و میمردند پس
اولیاء و محبین در مراتب مذکوره در نهایت کمال و شوق میباشند بمعنی که نزدیک شود که مفارقت میکند
روح از اجسام اینها یا از شوق چنانچه یا خوف مفرط نیز همین حالت شاید حاصل شود با آنکه خوف اعم
است از منع وصال و هجر از محبوب و ارتکاب امری در دنیا که حاصل شود بسبب او حجب و عصیان زیرا که غذا

حقیقی

حقیقی همراست و در واقع چنانچه ثواب اعم است از وصال و لقا پس جمیع اولیاء خداوند شوق از برای ایشان ١٦٩
حاصل و خوف از برای ایشان موجود و مهیا است و هر دو از اینها از لوازم محبت میباشند چنانچه سابقا
مذکور شد ولکن مراتب مختلفه است بعضی از اینها بدرجه هستند که راضی میشوند و تسلیم مینمایند
صدمات و تلخیهای مرگ را و قسمی از اینها بمرتبه هستند که تسلیم مینمایند مرارت حیوة و تلخی از امیر او طا
از اینها اشخاصی میباشند که اختیار مینمایند حیوة را بواسطه آنکه در حیوة عبادت پروردگار حاصل
شود و تحصیل رضای محبوب با آن میشود و کراهت دارد از مرگ بسبب آنکه منافات دارد مرگ با عبادت
و معرفت پس دوست میدارد حیوة را بجهت تحصیل سعادات تامه در لقای محبوب از قبیل کسی که اخبار
کنند او را باینکه محبوب بسوی او و بزیارت او و پس از کرم و دوست میدارد در تاخیر آمدن او و زاد و رساعتی از
جهة تنظیف منزل خود و پاکیزه نمودن منزل و محفل خود و انداختن بهترین فرشهای خود و جاروب کردن
آن پس چنین کراهت ندارد لقاء محبوب را بلکه منتهای آمال او لقای محبوب است ولی دوست میدارد تاخیر را کسیه
از جهة جمیع اسباب و مقدماتی که اسباب راحت محبوب باشد و بر این وجه حمل شده کراهت بعضی از انبیاء
موت را مثل حضرت خلیل الله که حضرت عزرائیل چون شرفیاب حضور آنجناب گردید و اظهار مطلب
نمود از آنجناب کراهت ظاهر شد فرمود ای عزرائیل آیا دیدی که دوستی بمیراند دوست خود را عزرائیل
چون کراهت آنجناب را مشاهده نمود مراجعت کرد و مخاطب شد که ای عزرائیل چون قبض روح خلیل مرا
ننمودی عرض کرد الهی تو عالمی بآنچه او گفت خطاب شد که ای عزرائیل باو بگو که ای خلیل مرا آیا دیدی دوستی
را که کراهت داشته باشد از لقای دوست خود پس عزرائیل بعد از خدمت آنجناب رسید و این مطلب را
باو عرض داشت آن زمان آنجناب راضی شد بمرگ خویش و طالب شد لقای دوست خود را پس عزرائیل قبض
او را نموده و مراجعت نمود و جمعی از اینها بحالتی هستند که اختیار میکنند آنچه را که محبوب اراده نموده
و اختیار مینمایند مقدم میدارند مراد و مقصود او را بر مراد خویش و قومی چنانند که فانی میشوند در
محبوب خود و خالی میگردند از نفوس و مرادات خود و منتظر اختیار محبوب میشوند که در حق او چه اراده نموده
و اجمالا دوست میدارد قبل التعیین آنچه او دوست میدارد و تفصیلا آنچه معین نماید از برای او را دوست
میدارد پس در حقیقت محبوب او محبوب است و آنچه او دوست میدارد و مرادی ندارد بجز او و محبوب به
تعلق نمیگیرد بجز او بلکه ترک دنیا و آخرت مینماید با آنچه مابین اینهاست در دنیا و آخرتست پس بهشت
و نعمت در دنیا و آخرت او محبوبست چنانچه حضرت سید الساجدین زین العابدین علیه السلم عرض میکند
بخداوند که تا نعمای بهشتی و یاد دنیای و آخرتی پس در حقیقت حیوة اولیاء الله بسبب قضا و حکم خداوند آمد
والا هر آینه مفارقت مینمود ارواح اینها از اجساد ایشان یا بواسطه شوق یا از جهة خوف لکن با آجال در حیات
اینها در صبر و رضا و خلوص عبودیت و فنا فی الله و بعضی از اولیاء اهل دنیا چنان مستغرق محبت دنیای فانیه

بلکه

مختلف میباشند

باشند که دنیا هست اینقدر با تو مسلمانان غافل بیند جز از دنیا نبینند مع ذلک کراهت دارد از لقاء خداوند
پس هر یک از جمیع دنیا و آخرت ممکن است و اهل دنیا و آخرت و تمییز اهل اینها داده می‌شود چنانچه جمیع اعمال
مقرون بنیت خواهد بود ولی غالب این است که اهل دنیا دوست میدارند دنیا و تمیز دارند آخرت را ابر
واسطهٔ اینکه دنیا در چشمهای ایشان عظیم مینماید و آخرت در نظرشان حقیر بلکه چون مشاهده نکرده‌اند
آخرت را یقین بآن ندارند چنانچه غالب عوام را العقیده این است بواسطه کافر میشوند چون معتبر
بان ندارند یقین بنعیم آن نیز ندارند از این جهت تعمیر میکنند دنیای خود و خراب مینمایند دار آخرت را از این
جهت کراهت دارند انتقال از معموره بسوی مخروبه و دنیا هست که کراهت دارند دنیا را بجهة آلام و صدمات
آنچنانچه بند کور شد و اهل آخرت بعکس اینند بواسطهٔ آنکه اهل آخرت زاهدند در دنیا و نعمتهای دنیوی
و طالب نیستند و در تعمیر آن جد و جهد ندارند بلکه خراب میکنند بنای خود و معمور مینمایند
آخرت را و ترک میکنند دنیا را و منشاء این نیست جز معرفت و تدبر و تفکر زیرا که از معرفت و تدبر
میدانند که آخرت دار بقا و دنیا منزل فانی است و سزاوار نیست که کسی خراب کند ملک باقی را و آباد نماید
منزل فانی را علاوه بر اینکه آخرت محبوب خداوند است و دنیا مبغوض او است و البته محبوب محبوب ولی او
از مبغوض او و دنیا هست که کراهت داشته می‌شوند مرگ و انتقال از این نشأه بسوی نشأه آخرت بواسطهٔ
تحصیل کمال و استعداد در دنیا و بعضی بدرجه هستند که نقص میدانند اختیار زاد و مقام عبودیت
ولی میدانند که رضای محبوب در هر یک از دنیا و آخرت حاصل است پس اختیار میکنند رضای محبوب را بجای
مولای خود مشتاق الجنة سفر باید لا راحة للمؤمن علی الحقیقة الا عند لقاء الله و ما سوی ذلک للنفس
او بعبارت شیئا سمعت تعرف به حال قلبک و نفسک فیما بینک و بین ربک و خلوة تخلو لها و حلم تجوبها
من آفات الزمان ظاهرا و باطنا و جوع تمیت به الشهوات و الوساوس و سهر تنور به قلبک و تصفی به
طبیعتک و تزکی به روحک یعنی نیست راحتی از برای مؤمن بر سبیل حقیقت مگر نزد ملاقات با خداوند
و آنچه سوای این است پس راحت در چهار چیز است اول سکوت که بشناسی بان حالت قلب و نفس خود را
در اموری که فیما بین خود و خدای خود می‌باشد دوم خلوتی که نجات داده شوی بان سیم حلمی که نجات
داده شوی بان از آفات زمانه در ظاهر و در باطن چهارم گرسنگی که بسبب آن شهوات برطرف شود
و وساوس از میان برود و بیداری در شبها که بان منور می‌شود قلب تو و پاکیزه شود بان روح تو لیکن
اهل عرفان و اصحاب بصیرت تصور کنند اشارات خفیه و نکات دقیقه فرمایشات اجتناب که چگونه اشاره فرموده
اولا باینکه راحتی که خالص باشد از جمیع آلام و حقیقی از برای او نباشد یافت نخواهد شد از
عالم فانی بواسطهٔ آنکه لقاء خالص با خداوند علی اعلا در این عالم حاصل نخواهد شد و اغلب مخلوقات
دوستی اینکه بقاء در دنیا مختصر بان لا بد است اینکه نبوده باشد و داشته‌اند که وسیله او را با خداوند تبیز

اینها باین

اینها باین جهت بوده و در مقام دیگر آن حضرت فرموده‌اند که ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس و یقطع منابت
الغفلة و یقوی القلب بمواعد الله و یرق الطبع و یکسر اعلام الهوی و یطفی نار الحرص و یحقر الدنیا
و هو معنی ما قال النبی ص فکر ساعة خیر من عبادة سنة و ذلک عند ما تحل اطناب خیام الدنیا و تشدها
فی الآخرة و لا یشکن نزول الرحمة علی ذاکر الموت بهذه الصفة تا آخر حدیث شریف و مضمونش اینکه
شاید تمام آنکه فرمودند یاد مرگ خواهشهای باطل را از دل زایل میکند و بیخهای غفلت و غفلة
را میکند و دل را بوعدهای الهی قوی و مطمئن میگرداند و طبع را رقیق و نازک میکند و علمهای هوی و
هوس را میشکند و آتش حرص را فرو می‌نشاند و دنیا را نزد او حقیر و بیقدر میسازد و این معنی
کلامی است که پیغمبر فرمود که فکر کردن یکساعت بهتر است از عبادات یکسال و این در وقتی است که
طنابهای خیمه خود را از دنیا بکند و در زمین آخرت محکم ببندد و شک نداشته باشد که کسی که
چنین مرگ را یاد کند رحمت بر او نازل می‌شود و کسی که اعتنا نکند بمرگ و کم باشد حیلهٔ او در آن
و نسیان باشد صفتهای آخرت از طولانی باشد محل اقامت او در قبر و حیرت او در قیامت بسیار خیر کی
در او نخواهد بود پیغمبر فرموده‌اند بسیار یاد کنید شکننده لذتها را عرض شد که یا رسول الله چه
چیز است فرمود مرگ کسی یاد نمیکند او را هیچ بنده بحقیقت یاد کردن در وسعت وقت مگر آنکه تنگ میشود
بر او دنیا و طالب آخرت می‌شود و نیز درستست مگر آنکه اتساعی پیدا می‌شود او را مرگ اول منزلیست از
منزلهای آخرت و آخر منزلیست از منزلهای دنیا پس خوشا بحال کسی که در اول منزلها او را اکرام کنند و خوشا
بحال کسی که نیکو باشد مشایعت او در آخر پس عجب هزار عجب از کسانیکه مرگ را فراموش کرده و از آن
غافل گشته‌اند و حال آنکه مرگ نزدیکترین چیزهاست بسوی بنی آدم و امری از آن یقینی‌تر نیست و هیچ چیز
با انسان آشناتر از او نیست و انسان او را دورتر میشمارد در دخول او از همه چیزها مرگ سبب نجات
مخلصین و دلیل هلاکت مجرمین است و از اینجهت است که مشتاقین خداوند بسوی مرگ مشتاق میگردند
کراهت دارد هر گاه اگر کراهت دارد از مرگ چنانچه پیغمبر خدا فرموده هر که دوست بدارد لقای خداوند را دوست
میدارد خداوند لقای او را و کراهت دارد کسی که کراهت دارد مرگ را که لقای خداوند بان باشد
و از این بیانات حال کدورت فرمایشات بصحت اعاز معلوم میشود که موت نجات و رستگاری است
فائز شدن بلقای محبوب از او حاصل می‌شود و سبب بخاصیتی لذا از خیر لشکر او حاصل میشود
نجات و لقای محبوب و انتقال از خرابیها بسوی معموره آخرت و جهت کراهت مجرمین عکس این است زیرا
که دنیا نزد مرگ انتها دارد و ابتداء و غیب ابتدای اهانتها و نهایت از معموره خود بسوی خرابه انتقال مینماید
بواسطهٔ آنکه مقام انتهای دنیا و نعمتشان زیاده از آخرت است تصور نما که چگونه اجتناب بمعنی تحقیق
نموده و دوستی که کراهت دارد لقای دوست خود را و بدانکه اکثر مؤمنین که در ایمان خود بحد کمال نرسیده‌اند

کراهت دارند از مرگ بسبب ضعف ایمان خود و بواسطهٔ قلت محبت ایشان ولی چون کشف حجاب از برای ایشان
شود و مشاهده مینمایند درجات خود را در بهشت جمیعاً مشتاق موت میشوند و محبت با آن پیدا میکنند و
چون ملتفت میگردند با آنچه مهیا شده از برای ایشان از نعمتهای جنان دیگر کراهت ندارند سبحان الله اختیار
مینمایند موت را بر حیوة بلکه محبت با آن حاصل مینمایند و طالب لقای محبوب خود میشوند زیرا که بواسطهٔ
مرگ از تنگنای زندان دار بوار و مستراح دنیا رسته و بوسیع الفضای سرای قرار داخل میشود و از محل الم و درد
مرض و خوف و بیم و فقر و احتیاج فارغ و در منزل صحت و راحت و امن و غنا متمکن میگردد و از هم نشینی منافقین
و اشرار و ظالمان زمانه بوستان دور و بمرافقت سکان عالم قدس و محرمان خلوتخانهٔ انس متبهج و مسرور
میشوند بهم خانه خستهٔ او دست و پای بسته و شکسته از او میگیرند و زندگانی حقیقی و حیات ابدی
باو میدهند و چون باین مقدمات و نکات ملتفت شود البته شوق او بمرگ زیاده از حیات ظاهر
گردد و این منافاتی ندارد با اینکه هر بد و امر کراهت از موت داشته باشد زیرا که قبل از مشاهده این
نوع از کراهت ما بین خوف و رجا و اهتیت و اطمینان با عمال خود ندارد و باین تاویل تفسیر فرموده
پیغمبر صلعم حدیث حب لقا را پس هر مؤمنی در این هنگام دوست دارد لقای خداوند را و کراهت دارد
دنیا را در آخر عمر خود چون اطمینان دارد از خوف اینکه دار آخرت و محرومی باشد کشف میشود از برای او
از حب محبوب هر کافری میمیرد در حالتی که کراهت دارد از موت پیش از موت خود بجهت آنکه دنیا محبوب او است
چون مشاهده میکند و کشف میشود از برای بغض خداوند و حب مخلصین در دنیا لقا خداوند را بر او
شوقی است که از برای ایشان حاصل و ایمانی است که نسبت با ایشان کامل شده و عدم مبالات ایشان است بجهت
دوزخ و ثواب و عذاب با بواسطهٔ اطمینان ایشان است عشق بسوی محبوب از ایشان و اگر نه این بود هر آینه
جمیع مخلوقات هلاک میشدند جز مخلصین از ایشان و باقی تفصیل این مطلب در محل خود ذکر خواهد شد
انشاء الله تعالی یعنی یکی دیگر از ثمرات محبت و علامات آن وفای بوعده است بلکه استقامت نیز در امر
زیرا که وعده با محبوب همان استقامت و استقامت عین وفای بوعده است پس هر که ادعا کند محبت را کانه
ادعا نموده وفای بعهد را با محبوب باین بیان معلوم میشود که جمیع ثمرات تحت این ثمره مندرج و شامل
جمیع ثمرات است یعنی که اگر بخواهی همهٔ ایشان را موقوف دار و بگو ثمرهٔ محبت یکی میباشد و آن وفای بوعده
است حکایت شده است که مردی محبت ورزیده بود بیکی از اولاد سلاطین محبت شدید بمفرطی بقسمی که
آن محبت مانع بود از اشتغال او بامور خود و از تهیهٔ امور معاش مختل و مهمل مانده شغل خود را
سقائی قرار داده در خانهٔ سلطان تا اینکه مشاهده نماید او را زمانی بیرون آمد او و ماند در اینجا مدت
زمانی پس بعضی از خواص شاهزاده اخبار نمودند او را از حالت محبت این مرد نسبت با و و افراط او در عشق
پادشاهزاده گفت که گمان میکنم که دروغ بگوید در دعوای خود پس اخبار کنید او را در اعتقاد و ادعای او

تا اینکه

تا اینکه روزی سوار شد سلطانزاده و بیرون رفت بعزم شکار و امر کرد که این مرد را همراه بردارند [illegible]
بیرون رفتند چون سلطانزاده بشکارگاه رسید تیری انداخت و باین مرد گفت برو و از عقب تیر ببین
کجا واقع میشود چون پیدا کردی او را بنشین نزد آن تیر پس این مرد گذشت بر آن تیر چون رسید با آن بر
داشت آن را و بوسه داد و نشست نزد آن و مشغول شد بنظر کردن بسوی سلطانزاده تا اینکه سلطان
زاده مراجعت نمود با خواص خود بسوی شهر و اتفاقاً فراموش کرد این مرد را بعد تا آنکه چهل سال از آن
مقدمه گذشت بعد از آن مدت روزی بر سبیل اتفاق بیرون رفت بسوی آن صحرا دید مرد پیری که گویا
عارض او شده بود و بان حالت نشسته و تیر را در دست دارد پس شاهزاده سؤال نمود از حال او آن
مرد قصهٔ خود را باز گفت شاهزاده او را شناخت و باو گفت که مرا میشناسی پس نظر نمود بسوی او و
گفت بلی میشناسم ترا با آنکه من در این مکان مقیم بودم در این مدت بواسطهٔ آنچه تو امر نمودی مرا بآن
و تغییر یافت حال من بسوی مرگ بسبب حکم و امر تو چون دوست داشتم ترا پس شاهزاده از او طلب نمود
آمدن بسوی شهر را آن مرد قبول نکرد و در همان مکان باقی ماند و بهمان امر مشغول شد و مصنف جزائری علیه
الرحمه در انوار نعمانیه بعد از ذکر این حکایت نظیر آن ذکر کرده در عالم حقیقت آنچه روایت نموده
صدوق باسناد خود تا حضرت صادق علیه السلام که بدرستی که اسمعیل آنچنانکه خدای عز و جل در کتاب خود ذکر
فرموده بقول خود که واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیا اسمعیل پسر ابراهیم
نبود بلکه پیغمبری بود که خداوند او را مبعوث کرده بود بسوی قوم او پس فرا گرفتند او را و پوست سر و
روی او را کندند پس ملک الموت آمد بسوی او و گفت بدرستی که خدای عز و جل مبعوث کرده است مرا بسوی
تو پس امر کن با آنچه خواهی آنجناب فرمود ای عزرائیل مثل منست که تاسی بجویم بحسین بن علی بن ابیطالب
علیهما السلام و متحمل شوم نظیر آنچه آنجناب متحمل میشود و از جملهٔ وعدههای آنجناب آنکه روزی وعده داد بمردی
نزد سنگی و در آنجا نشست پس آفتاب بر او تابید در حالتی که تشنگی تمامی از حرارت آن داشت یکی از اصحاب
عرض کرد که یا رسول الله اگر در سایه بنشینی صدقا فرمود وعده کرده ام این مرد را در همین
مکان و اگر نیامد تا یوم حشر در اینجا خواهم ماند و در خبر دیگر است که وعده فرمود مردی را بامری
آن مرد وقت نیامد آنجناب مدت یکسال در مکان مقرر منتظر بود تا آنکه اتفاقاً آن مرد از آن مکان عبور
نمود و انتظار او نه بواسطهٔ تعظیم آن مرد بوده بلکه از جهت امتثال امر و اطاعت فرمان محبوب حقیقی بوده
پس در حقیقت تعظیم محبوب خود را نموده و در اینجا تمام شد بیانات صاحب انوار علیه الرحمة و حق و صواب
هم همین است و لکن میگویم من که عمدهٔ توصیف و نهایت تعریف آنجناب صدق وعده و وفای بآن بوده
بواسطهٔ خضوع مر اهل بیت عصمت و طهارت پس تاسی نمود بحضرت حسین علیه السلام و متابعت نمود مر فعل
او بقتل که شنیده بود و اقرار با فضلیت آنجناب کرد قولاً و فعلاً و وفا نمود وعدهٔ خود را امتثالا نمود

ابراهیم

ابرهیم بوعده خود و ثمره آنکه عشق خواهد شد با حضرت حسین ع و طلب خون آنجناب خواهد نمود پس چون
عالم شد افضلیت آنجناب را و معتقد شد او را و عزم کرد بر او و متابعت نمود او را در جمیع افعال او مدح
کرد خداوند علی اعلا او را باین آیه شریفه چنانچه حضرت خلیل را مدح کرده باین سبب و اگر بخواهی و
اراده نمائی زیاده از اینها در وفای بوعد خود و طالب فرد کامل از متصفین باین صفت کردی پس بر تو
باد بتتبع در حالات انصار صادقین و عباد الله المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون که محمد
و اهل بیت طاهرین و طیبین صلوات الله علیهم اجمعین باشند زیرا که آن بزرگواران اقرار کردند خدا را
ببندگی و بهواهای نفوس مطهره خود عمل ننموده بمقدار چشم بهم زدنی و وفا نمودند خدا را در جمیع
مواعید او و خارج نشدند از حد عبودیت بدانند در اقوال نه در افعال نه در حرکات و نه در سکنات
خود پس راضی بود خداوند از ایشان و راضی بودند ایشان از خداوند نکردند عملی را اخر آنچه
مامور بودند بان شغلشان چیزی نبود که محبوب خداوند بود و در رضایت و جل شانه در او بوده تا
آنکه ابتلای اینها زیاده از حد شد بمنزلت مقامشان خارج از آنچه بتوان ذکر نمود از اندازه بیرون
خواهد بود با کثرت معاشرت با ایشان و امر ایشان بمعاشرت و جهاد و با اختلاط با مردمان بد از اولین و آخرین
از ذکور و اناث ایشان پس صبر کردند در جمیع اینها بقدم ثابت و عزم راسخ بقسمی که مباهات کرد خدای تعالی
بسبب اینها بملائکه و انبیا و رسل خود پس ملاقات کردند پروردگار خود و محبوب خود را بر وجهی و کیفیتی
که ملاقات نکردند احدی از بندگان او نه از ملائکه و نه از انبیا و نه از روح نه از غیر اینها و این مطلب
بالعیان ثابت و محقق است و حاجتی ببیان نیست و الله المفضل المنان **فصل** و از جمله علامات محبت و آثار
این صفت اطاعت محبوب است در جمیع امور و داخل شدن در باب عبودیت و طاعت بر وجهی که مامور بان است و از
جمله اطاعت کسی است که امر با طاعت او مشغول است چنانچه شاعر بنظم آورده که و من لذة لا ان یری من غرامه
طوع الحبیب و ان الح العاذل یعنی و از جمله علامات آنکه سر او بر خط فرمان دوست باشد و در طلب
هوای او کوشد و از پند ملامت نپذیرد لیکن هر چند ملامت برا و تکالیف صعبه ماشدیده و الام کثیره باشد
در زبان حالش مترنم این مقال باشد که هاتف کرده از تو اید و ست تکسلم نشوند و در تیغم بزنند بند
از بند بیندانان دهند خلق انکاش که ز عشق تو مبند هندم پند تا آنکه میکوید و من اللذة ترک
انزاه منافرا بنحو الجهاد و کل فعل فاضل یعنی از جمله علامات آنکه از مهتب منازند و باعمال
فاضله و افعال حسنه و صفات مرضیه از جهاد و حج و سایر عبادات بپردازد و منافرت جانب اینها نماید
خلاق عالم و موجد نوع بنی آدم در قرآن مبارک شیم خود میفرماید مخاطبا للنبی الکریم قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی ای پیغمبر من بگو با امت خود که اگر دوست میدارید خداوند را باید متابعت
کنید مرا تا آنکه دوست بدارد خدا شما را و در مقامی دیگر فرموده که من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر که اطاعت

رسول

رسول خدا را نماید پس بتحقیق که اطاعت خدا را کرده و مفاد این است که کسی که اطاعت رسول خدا را نماید در
جمیع امور دیگر هر چند مواظبت تمامی داشته باشد در اطاعت اطاعت نکرده پس لا بد است از برای محب اینکه
سستی نکند در اطاعت محبوب تو اینکه توقف داشته باشد در اینکه تمام مال را صرف کند یا آنکه اولاد خود را
در راه خدا بدهد چنانچه پیغمبر ص و وصی او و سایر عترت طاهره تسلیم نمودند در راه خداوند و اطاعت
کردند او را و مال و جان و عیال و اولاد و زیاده بر اینها که در ذهن من و تو مرکوز است و محتاج بیان
نیست و هم چنین انبیا دیگر غالبا بهمین حالت بوده اند تصور نما حالت حضرت خلیل الرحمن ع را که در
مقام محبت چه امور غریبه از او ناشی شد و محب حقیقی آنجناب بوده که تن و مال و فرزند از او در راه خدا
دریغ نفرموده تن خود را با تش سوزان نمرود داده و هرگز استمدادی از کسی نکرد چنانچه در روایت است
که خداوند تعالی عطا کرده بود باو مال بسیاری حتی اینکه با گوسفندان وی چهار صد سگ بود که در
گردن هر یک قلاده از طلا بود ملائکه گفتند که حب ابرهیم بخدا ابتلا از جهت آنچیز است که خداوند عطا باو
نموده از اموال و اولاد و سایر نعمتهای او پس خداوند اراده فرمود بطلان ظن اینها را و نپسندید از اینها
این ظن را در حق خلیل خود امر نمود بجبرئیل که برو بر بالای بلندی که ابرهیم صدای تو را بشنود و اسم مرا
بر زبان خود جاری نما پس جبرئیل امین بفرموده رب العالمین شهپر زنان آمد تا در مکانی که ابرهیم منزل
داشت و در زمانی که آنجناب نزد گوسفندان خود بود و ایستاد بر مکان بلندی و آواز داد باواز خوشی
باین مقال که سبوح قدوس رب الملائکة و الروح چون این آواز بسمع شریف و رسید اسم حبیب خود
را شنید مضطرب شد اعضای او و بلرزه آمد اندام او و صیحه زد و نظر بهر طرف نمود و زبان
حالش مترنم این مقال گویا این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست
ناگهان چشمش بجبرئیل افتاد پس دوید بجانب او و گفت ای مرد تو بودی که اسم حبیب مرا بر زبان جاری
کردی گفت آری فرمود ای بنده خدا دفعه دیگر نیز اسم حبیب مرا بگو و از برای تست ثلث گوسفندان
من باز جبرئیل همین مضمون را ادا کرد فرمود ای مرد دفعه دیگر بگو و نصف گوسفندان از تو باشد باز جبرئیل
ادا کرد همین کلمات را پس ابرهیم از تبدیل کسی شد که واله و حیرانی و سر گردان باشد از شدت شوق و
فرمود ای مرد دفعه دیگر بگو و جمیع گوسفندان از آن تو باشد جبرئیل باز گفت آن کلمات را حضرت فرمود
که دیگر از برای من مالی نیست که بتو دهم ولی خود را بتو دادم که دفعه دیگر نام حبیب مرا بگوئی جبرئیل باز
گفت پس ابرهیم گفت بیا نزد ما گوسفندان من ضبط کن که از آن تست جبرئیل عرض کرد یا نبی الله مرا حاجت
بگوسفندان تو نیست من جبرئیلم و حقا که جای آن دارد که خدا ترا دوست خود گرداند که در عهد و وفا کامل
و در مرتبه دوستی صادقی و در شیوه اطاعت مخلص و ثابت قدمی و مرد بستگی و روزی اسمعیل از شکار
باز آمده بود و ابرهیم او را نظر کرد او را دید مثل ماه تابان و چون سرو خرامان ابرهیم را مهر پدری بجوش

آمده

امده و در دل او اثر محبت فرزند ظاهر گردید در همان شب خواب دید که امر حق چنانست که اسمعیل را قربان
کنی ابراهیم چون بیدار شد در اندیشه فرو رفت که آیا این امر ربانی است از رحمن یا وسوسه ایست از شیطان
چون شب دیگر در خواب شد همان خواب را دید دانست و یقین کرد که امر ربانی است از حق سبحانه و تعالی و در صدد
آن برآمد بتفصیلی که در قرآن مجید مذکور است و قصه آن در السنه و افواه و تواریخ مسطور و مشهور
است چون صدق و وفا ظاهر شد و وفای او بروز کرد خداوند علی اعلا فدا از برای او فرستاد و ولحنا
له الفداء **حاصل** کلام اقوای علامات اطاعت و اقدام بافعال خیر و خبائث تعبی از تلامذه صادق
آل محمد در ضمن هشت مسئله که مذکور داشت این یک مسئله را ذکر کرد که فی الحقیقه از اسباب تعلم کرده
بود و آن این است که دیدم هر محبوبی مفارقت حبیب خود را مینماید در حین مرگ و من تغییر دادم صرف
همت خود را از چیزی که مفارقت نماید بلکه مصروف داشتم همت خود را بچیزی که مونس من باشد در
حال وحدت من و آن فعل خیر و عمل حسن است و هر که عمل خیری از او صادر شود البته جزا داده خواهد شد حضرت
فرمودند نیکو تعلیم کردی و اخبار در این خصوص بسیار و ادله متعدد است و این رساله گنجایش ذکر آنها را
ندارد **فصل** دیگر از جمله علامات ترک دعوی و کتمان محبت و عدم اظهار نشاط است زیرا که مبنای
دار در هر یک از اینها با تعظیم محبوب و جلال و کبریائی اوست و پس محبت سریست مستور ما بین محب و محبوب و سزاوار
نیست اظهار سر زیرا که بسا می شود که بحد کذب میرسد و آن دو قسم است که افراط در دعوی میشود و فوق
حد آن ادعا می شود و کم اتفاق می افتد کسی که وفا کند بجمیع لوازم محبت و ثابت باشد در جمیع مقامات
پس صحیح نیست از برای غالب محبین دعوای آن بواسطه آنکه از محبت گذشته عنوان فریب محقق میشود بلکی
کسی که افراط نماید در محبت و از برای او قدمی راسخ باشد مدهوش و حیران و سرگردان باشد در آن بعضی
که آثار آن ظاهر شود لاغر اختیار پس چنین کسی معذور است چه بواسطه مقهوریت و مغلوبیت از تحت سلطان
محبت چنانچه حضرت صادق ع میفرماید که دعوای حقیقی مخصوص است بانبیا و صدیقین و ائمه طاهرین و مدعی
محبت بر وجهی شایانی از برای او حاصل و در مرتبه محبت صادق نیست مثل ابلیس لعین است که ادعای محبت نمود
ولی در حقیقت نزاع کننده با خداوند بوده و مخالف امر او بود بنا بر این کسی که ادعا کند کاذب خواهد
بود و کاذب ایمن نخواهد بود و کسی که ادعا کند مطلبی را که سزاوار و شایسته اهل آن نیست گشوده می
شود از برای او درهای تلف زیرا که مدعی ادعای بینه میکند از او از آثار و علامات لا محاله و فرض
این است که از برای او علامتی موجود نیست پس انفضاح رو میکند باو و صادق تمنا میشد او را امیر
المؤمنین میفرمودند که صادقی را نمیبینی بدانکه بدرستی که ثمرات محبت بسیار و علامات آن زیاد است و انحصار
ندارد در آنچه ما ذکر کردیم و دانستی بسیاری از آنها را از آنچه ما ذکر کردیم از برای تواتر اخبار نبویه و غیر
آن و اگر بخواهیم بشمریم آنها را و استیفا کنیم و شرح دهیم تمام آنها را رساله مطول و از وضع خود خارج

خواهد شد

خواهد شد و در آنچه ذکر شد کفایتی است از برای اهل اشاره و بی نیازیست از برای اینها والله العالم
فصل در بیان ذکر اسباب محبت و اموری که باعث بر محبت میشود و لازم قهری از محبت است پس بدانکه اسباب
از اسبابست از جمله اینها احسان کردنست که لازم قهری آن این است که بمجرد احسان محبت حاصل میشود و این
مطلب از مجربات و واضحات است زیرا که انسان بنده احسان خواهد بود چنانچه مولای ما حضرت رضا
علیه السلام میفرماید جبلت القلوب علی حب من احسن الیها یعنی قلوب بنوع انسان مجبول است بر محبت
کسی که احسان مینماید بسوی اینها و بغض کسی که بدی میکند با اینها و پیغمبر خدا ص میفرماید که احبوا الله
لما یغذوکم من نعمه واحبونی لحب الله یعنی دوستی کنید با خداوند بواسطه کثرت نعمتی که بشما ارزانی
فرموده و دوست بدارید مرا بواسطه دوستی خداوند و در حدیث قدسی است که خطاب شد بموسی
عمران یا موسی احبنی وحببنی الی خلقی قال یا رب هذا احبک فکیف احببک الی خلقک قال اذکر لهم آلائی ونعمائی
لیحبونی یعنی ای موسی دوست بدار مرا و ذکر کن سبب محبت مرا بسوی خلق من عرض کرد ای پروردگار من محبت من
نسبت بذات اقدس تو موجود است پس چگونه دوستی بنده از ما بین تو و مخلوق تو خطاب شد که ذکر کن از
برای اینها نعمتهای ظاهره و باطنه مرا تا آنکه محبت پیدا کنند در حق من و از این کلام معلوم میشود تلازم ذکر
نعم با محبت و تعبیر از جزو سیم کنز الفواید کراجکی منقولست که یافت شده در حکمتهای داود که ابدا و دوست
بدار بندگان مرا احسانهای مرا با اینها پس بدرستی که بندگان من محبت حاصل نمی کنند مگر بکسی که احسان میکند
در حق اینها و در قدسیات احمد است که یا ابن آدم ما تنصفنی اتحبب الیک بالنعم و تتمقت الی بالمعاصی الحدیث
و بدانکه مراد از دوستی بندگان بر پیغمبر بواسطه خداوند عز و جل یا بواسطه آنستکه آنجناب حبیب خداست
و هر که دوست شد دوستی را البته دوست دارد دوست او را و ذالک هر چه متعلق باو است از اهل و عیال او و اولاد
و خویش و سایر متعلقات او چنانچه سابقا ذکر شد یا بواسطه آنکه چون خداوند آنجناب را دوست میدارد
لابد باید متابعت کنند جمیع مخلوقات خدای خود را در دوستی آنجناب چنانچه صلوات فرستادن
بر آنجناب نیز همین کیفیت است زیرا که کسی که صلوات میفرستد بر آنجناب صلوات میفرستد خداوند بر او
چون خداوند صلوات بر او فرستاد جمیع مخلوقات نیز صلوات میفرستند چنانچه در اخبار بخصوص همه سابقا
وارد است و ما بیان نمودیم مطلب را بر وجه تفصیل و کیفیت صلوات جمیع مخلوقات در محلی که لایق بحال است نموده اهم
خلاصه مطلب اینکه این قاعده از جمله قواعدیست که در کمال استحکام و تفصیل است بخصوص در اخبار صلوات
و غیر آن یا بواسطه آنکه آنجناب ص از اعظم نعمتهائیست که خداوند به بندگان عطا فرموده و ما گفتیم که از
جمله اسباب محبت مقدمه این صفت نعم و احسانست و نعم و احسان محبوب بند هر همه کس را یا بواسطه آنکه حق
عز و جل بر این بنده است که عطا فرموده به بندگان نعمتهای کثیره وافره فرموده با اینها بجود و کرم بتوسط آن
جناب پس در حقیقت آنحضرت حامل آن نعم و رساننده بسوی ایشان است از خلق و هم بدادن این نعمتها پس جمیع

نعمتهای

نعمتهائی که از جانب خداوند متعال به بندگان میرسد نعمتی است از حضرت ختمی مآب بسوی ایشان زیرا که هر
از جناب او بواسطه رسانیدن آن نعمتهاست بسوی بندگان و منعم است بعد از خداوند بسوی اینها چنانچه ائمه طاهرین
علیهم السلام نیز همین حالت بوده اند بواسطه آنکه ایشان از جانب آن جناب به تبلیغ منصوب شده اند و آن جناب از جانب خداوند
و این است معنای آنچه در دعا وارد شده است که اللهم صل علی محمد و آله کما هدیتنا به و اکرمتنا به و هکذا علما
که ایشان وسائط انزال فیوض و اسباب کرامت و هدایت اند یا آنکه با قطع نظر از اینها خداوند علی اعلا که
محبوب بندگان است امر فرموده اینها را بمحبت داشتن با آن جناب و واجب فرموده اطاعت او را بر بندگان خود
پس حاصل معنی الحب فی الله این است که چون خداوند موجب میشود مر طاعت او را و از جمله طاعات محبت
است زیرا که خداوند امر بآن نموده و جمیع این وجوه در کمال العقبی و قوت خواهد بود ولی اقرب وجوه وجه
اول است و از جمله اسباب کمال است زیرا که هر ناقصی اراده ازاله نقصان خود و ملتفت شود بمرتبه کمال والا التبه دیته
مبدا و وصول بآن مرتبه لا محاله قرب بصفت کمالیه چون حاصل مرتبه پست از کمال را وا دار آن بمرتبه
بالاتر از آن سعی میکند در تحصیل آن مرتبه و دوست میدارد کسی را که بآن مرتبه رسیده و هکذا تا آنکه میرسد و
منتهی میشود بسوی کامل مطلق خداوند تعالی و این خارج است و جمیع موجودات و مخلوقات از آسمانها و زمین و آنچه
مابین اینهاست و آنچه بالای آنهاست ولی آنچه تعلق میگیرد باو علم تفصیلی و ثمر دادار از اسباب
سبب اول خواهد بود که احسان و انعام باشد و از اینجهت است که در اخبار الهیه است که همیشه ... و اما
غیر این سبب پس متفطن نمیشود بسوی آن مگر خواص و محبوبین که ترک دنیا را نموده بلکه ترک آخرت را نیز
کرده و خالص شده اند از برای مبدع و محبوب خود تا آنکه رسانیده اند این مرتبه را از اینها از بهترین نعمتها و اعظم آنها
خواهد بود پس در واقع این سبب هم راجع بسبب اول است پس جمیع اسباب راجع بیک سبب میشود و آن
سبب هم سبب اول است که بقای شوق که حاصل میشود محبت بسبب انس و تعارف در زمانی یا در عالم ذر یا در این
نشاه پس دوست میدارد مصاحب خود را هر گاه بعد از آن او را ببیند چنانچه بنای میشود که حاصل میشود
محبت بمحض مشارکت در دین یا مشارکت یا صفتی یا مشارکت در سن و امثال اینها و جمیع اینها سبب میشود
میشود و چون همه از مطلب دور است بر وجه اجمال بیان شد بدانکه تفصیل آن این است که انسان دوست میدارد نفس
وجود و بقای آن دو چیز مگر به سبب وجود یا سبب بقا منکر دد و آنچه کمال آن با حاصل شود پس اقسامی در این
مقام منصور و لابد است از بیان هر یک از آنها پس میگوییم که از جمله اقسام محبت وجود و بقای از است
و این قسم اشد از همه اقسام محبت و اقوای از همه است زیرا که محبت حاصل نمیشود مگر بچیزی که طبع مایل بآن
باشد و مکر ملائمه محبوب مر طبیعت محب خود و معرفت آن و اتحاد و مناسبت ما بین آنها و شبهه نیست
که او فوق اشد و اشد از ملائمه شخص است بنفس خود زیرا که انسان نفس خود را مقدم میدارد بر همه
چیزها چنانچه معرفت بنفس خود اقوای همه معارف است و اتحاد با نفس خود بقیمی است که مثلثی از برای امتقبو

نیست و چنانچه شخص انسانی دوست میدارد وجود و بقای خود را همچنین دوست میدارد کمال وجود خود را و فی
الحقیقه اینهم راجع بمحبت وجود است زیرا که فقد کمال در وجود شخص انسان یک نوع نقصی است از برای
آن و نقص عدم است پس فقد کمال نوعی است از عدم وجود بلکه جمیع صفات نقص راجع است بسوی عدم
و جمیع صفات کمال راجع بان است مثل اینکه از جمله اسباب محبت که محبت اولاد است نیز از جهت وجود خود است
بملاحظه اینکه اولاد جانشین هستند او را و قائم مقام او میباشند چون مایوس میشود از بقای
دوست میدارد کسانی را که قائم مقام او باشند و می پندارد بقای اینها را بمنزله بقای خود چنانچه
از همین قبیل است محبت اقارب و خویشان و اهل قبیله و عشایر زیرا که انسان کمال خود را دوست میدارد
و ایشان سبب کمال او و باعث قوت و عزت او میگردد و عشایر و قبایل بمنزله بال و پر اند از برای او و بعضی
از اسباب محبت محبت غیر است از برای تحصیل لذت جسمانیه حیوانیه مثل محبت هر یک از زن و شوهر دیگری
را از جهت مباشرت و جماع و محبت اطعمه لذیذه و البسه فاخره و بعضی از آنها محبت غیر است بجهت تحصیل لذت
عقلیه مثل محبت علم از برای کسی که طالب آنست و عکس آن از برای تحصیل منصب شیخوخیت و فضیلت و
مثوبت و زیادتی علم بسبب انفاق و تعلیم و حصول کمال از برای او و اجر از برای او و این قسم را چند قسم اول
و بعضی از اینها معتبر اوست بعنوان بواسطه احسانی که در سابق باو شده و این قسم نیز راجع بقسم اول است زیرا
که انسان دوست میدارد کمال خود را و معتقد است که دوست میدارد احسان را بواسطه آنکه موصل است بسوی لذات و آنرا
پس دوست میدارد محسن را بتفصیلی که بیان شد محبت باو در واقع محبت بکمال خویش است و این قسم از محبت قابل
زیاده و نقصان است بلکه قابل انتفا نیز میباشد زیرا که هر بار که احسان زیاد شود محبت زیاد و هر گاه آن کم میشود نقصان
از منتفی میشود و چون احسان زایل شود محبت نیز زایل خواهد شد زیرا که چنانچه مذکور شد انسان
بنده احسان است و طبع هر کسی بر این مجبول است که هر که احسان باو کند دوست داشته باشد او را و هر که
بدی کند دشمن داشته باشد او را و از اینجهت حضرت ختمی مآب فرمود اللهم لا تجعل لفاجر علی احسانا و
نعمة یعنی خداوندا مگردان از برای فاجر بر من احسان و نعمتی که باین سبب الهی از او راضی و او را دوست
داشته باشد چهارم آنکه کسی چیزی را دوست داشته باشد بجهت ذات آنچیز و خود آن از قبیل کمال و جمال
یا امثال اینها نبود و نه اینکه غیر ذات او منظور او نباشد از قبیل استیفای لذت بلکه منظور و مقصود
او همان خود او باشد و این را میگویند محبت حقیقیه که اعتماد بآن میشاید مثل محبت جمال
و حسن زیرا که این هر دو بخودی خود محبوبند و ادراک آنها عین لذت است چنانچه مذکور شد سابقا از
اینکه نه چنین است که دوستی صورتهای جمیله منحصر نمیشود مگر از روی شهوت و قصد مجامعت و مقدمات
آن زیرا که اگر چه گاهی آدمی صورتهای جمیله را بجهت قضاء شهوت دوست میدارد ولیکن نفس جمال الذات و لذیذ است و جمالی
که بخودی خود محبوب است و از اینجهت است که انسان محبت سبزه و آب روان دارد نه بجهت اینکه سبزه را بخورد و آب را

بناشامد و بجز محبت نبود و تماشا حظی دیگر از آن نخواهد برد چنانچه حضرت رسول صلعم فرمود که شکفتگی و
نشاط از دیدن آب جاری و سبزه روی میدهد و مرد قلب سلیم و طبع مستقیمی از تماشای گل و غنچه
و لاله و شکوفه و مرغان خوش زبان و آب لذتی نیابد و آنها را دوست ندارد بلکه بسا باشد که غمهای خود
را بآن تسلی میدهد بدون اینکه قصد حظی دیگر از آنها داشته باشد و همچنین است حال در کمال که او نیز
منحصر نیست در چیزی که بتحصیل کمال باز شود بلکه فی نفسه مطلوب و محبوب فی نفسه حاصل است و لکن می
توان گفت که چون ادراک جمال و کمال لذت و هر لذتی احسانی است از کسی که سبب آن لذت میگردد پس محبت او بواسطه
لذت و احسان خواهد بود پس راجع میشود بقسم مذکور در سابق که محبت بنفس و وجود خویش باشد و قسم علیحده
نخواهد بود بلی زمانی قسم علیحده میشود که قطع نظر از کمال و جمال محبت کمال حاصل کرده باشد در اوصاف
افراط نموده باشد از زمان چنانچه محبتی حاصل نماید پس معلوم میشود که از جهت بعض کمال یا جمال بوده
پنجم محبت بیانکه علت اصل وجود او شده اند و باعث این محبت آنست که چون هر معلول و مصنوعی
رشحه از علت و صانع و نمونه از ذات اوست پس مناسبت و رابطه میان آنها البته خواهد بود پس علت و صانع خود
را دوست دارد زیرا که او را اصل خود و بمنزله کل خود میداند و هر چه علیت بیشتر و اقوی باشد و محبت
اشد است و از این قبیل است سبب محبت انسان با آباء و امهات خود و یکی از اسباب محبت خداوند و نبی و
ائمه معصومین علیهم السلام و معلم هم همین خواهد بود زیرا که هر یک از اینها سبب حیات ظاهری و وجود
باشند بلکه بعضی از اینها باعث بر حیات دنیا و زندگانی ابدی میباشند و علی هذا میشود گفت که این قسم
هم راجع بقسم اول است و قسم خاصی نیست بواسطه آنکه انسان چون زنده و مستعد است خود را پس دوست میدارد
کسی را که توقف بر آن دارد و شخصی که وجود از او حاصل است **ششم** محبت دو نفر با یکدیگر که در علت
شرکت داشته باشند مثل دو برادر و دو متعلم که در نزد یک معلم تحصیل علم نموده باشند و امثال
آنها و از اینجا معلوم می شود که لازم میاید که هر که شناخت صانع تعالی را دوست بدارد
او را بواسطه همین علت **تنبیه** چون سابقا مذکور شد تلازم ما بین دو طرف از محب و محبوب بتفصیلی
که بیان شد پس بدانکه گاهی حاصل میشود بعضی از اسباب محبت از طرفی از غیر اینکه در طرف دیگر این سبب
حاصل باشد پس مختص است محبت بیک طرف و در این مقام ملازمت ثابت نیست و باین تصریح شده در معراج
السعاده و علت را همین ذکر کرده پس بنا علی هذا هر کسی دوست میدارد صاحب صورت حسنه را لازم
نمیاید از این که صاحب صورت حسنه دوست داشته باشد جمیع مردم را و بطریق اولی لازم نمیاید انسان
در مقدار محبت و آنچه مقدم شد از تلازم در محبت خداوند و محبت انبیا و اولیا و غیر از اینها تمام
اینکه اثبات ملازمت نمودیم از طرفین در آن و اقامه ادله نمودیم از اخبار و غیر اخبار از پس خصوص همان
مورد مقصود بود و زیاده بر آن اراده نشده بود بلکه در این مورد هم بواسطه همین نکته بود زیرا که اسباب محبت

در هر دو طرف از مذکورات حاصل بود مثل عبودیت و ربوبیت و اطاعت و انقیاد و مولویت و غیر اینها و لکن ترا
میرسد اینکه منع کنی کلام صاحب معراج السعاده را و ملتزم شوی بملازمت کلیه چنانچه مقتضای بعضی از
ادله است بلکه میتوانی که عموم قائل شوی و باک نکنی از آن و ملازمت را در واقع و نفس الامر ثابت بدانی
بدون اختیار و شعور بعضی محب از طرف دیگر بلکه استکشاف میشود با نچه در قلب است از آنچه در قلب دیگر
است و بعدی هم در این کلام نیست و چنانچه در موردی تخلف شود پس از بواسطه مانعی است که در طرف دیگر
موجود است نه بواسطه عدم اقتضای محبت از جهت تلازم و ممکن است اجماع کلام صاحب معراج السعاده با آنچه اعم
از آن است اگر چه این حمل بعید است بمقتضای ظاهر کلام او **وصل** بتحقیق که مقدم شد از اینکه فرط
محبت گاهی میرسد بمقامی که خیال میکند محبوب وجود ذات محسوس بلکه غیر محبوب را محبوب می بیند و گاه اینکه بسا
میشود که می بیند بر نفس خود صورت محبوب را و نیز مذکور شد این قسم از محبت که در معنی اتحاد است اتحاد
حقیقی نیست هم چنانچه فرقه صوفیه اعتقاد کرده اند بلکه اتحادی است خیالی و لکن در این است اینکه دانسته
شود که مرتبه فنا و بقای بمحبوب و طلب کسب کردن صفات محبوب و ظهور آن صفات در محب آنچه هست که انکار آن
مکابره است و سزاوار نیست نه در شاهد نه در غایب نه در عالم مجاز و حقیقت زیرا که از جمله بدیهیات است
که شخصی که مجاور است با چیزی متصف خواهد شد بصفات آن چیز در حالات و اخلاق و اطوار و غیر اینها
مثل حدیده محماه در نار که چون مجاور با آتش است در زمانی آنچه لازم طبیعت آتش است که سوزاندن باشد
در او نیز موجود میشود و فعل او از او نیز مرتکب میشود و بسوی این معنی و این تشبیه اشاره فرموده مولای
ما امیرالمؤمنین ع در آنچه سابقا ذکر شد از کلام او در تفسیر محبت بقوله حب الله نار لا یمر علی شیء الا احترق
و نور لا یطلع علی شیء الا اضاء الی آخر ما قال یعنی دوستی خداوند مثل آتشی است که نمیگذرد بر چیزی
مگر اینکه میسوزاند او را و نور است که ظهور و بروز نمیکند بر چیزی مگر اینکه روشنی میبخشد او را تا آخر
آنچه فرمودند و نیز اشاره باین مطلب و باین معنی و تشبیه است آنچه صادق آل محمد ص فرموده که حب الله اذا
اضاء علی سر عبد اخلاه عن کل شاغل الی آخر ما قال یعنی دوستی خداوند بمرتبه ایست که هر گاه کسی دارای
آن شد بنا میکند او را از هر شغلی پس اشاره فرمودند این بزرگواران علیهم السلام بسوی مرتبه فنا فی الله
و بقا بالله و نیز امیر مؤمنان ع فرمود علی ما حکی که فرنکندم در قلعه خیبر را بقوه جسمانیه بحرکت غذائیه
و لکن مؤید شدم بقوه ملکیه و نفس که بنور پروردگار روشن شده بود و در مضمون است آیه
شریفه و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی که بقسم ظاهر این است که بینداختی تو زمانی که انداختی بید
ظاهر خود و لکن توفیق الهی شامل حال تو شد در حقیقت خداوند انداخت و چنانچه در تفسیر دیگر در
حق عیسی بن مریم منقول است و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی خلاف عالم با وجود
اینکه از مرغ را از حضرت بدست خود خلق کرده در ظاهر معلوم میشود خلقت او را باذن خود حاصل کلام اینکه

بهیئتی که بانحمیه از برای او حاصل کرد البته مثل حدیده محماة در نار می شود یا معنی که صفات ذاتیه خود را سلب
نماید از نفس خود و متصف و ملبس بصفات نار و مثل آنکه محبوب است و خارج می شود از آوازها و نغمهای دیگر
دمیده شود یا معنی همه آوازی که بخوانند در میان آن از اثر پرورش میشد همچنین است بنده که خالص
بحقیقت خالی باشد سر او از جمیع مرادات و منظورات سوای محبوب حق تعالی و در زیارت امیر مؤمنان ع وارد است
کم السلام علیک یا عین الله الناظرة و یده الباسطة و اذنه الواعیة غرض اینکه آنجناب مستغرق دریای محبت
خداوند تعالی بوده و در نظر او منظوری جز ذات اقدسش نبوده از اینجهت تشبیه شده اعضای او باعضای
خداوند عز و جل ذو الجلال و در حدیث قدسی وارد است که در شب معراج از جمله کلماتیکه از مصدر
... علی الاطلاق نازل شده به پیغمبر خاتم ص این بود که یا احمد ما تقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی
مما افترضته علیه و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به
و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته یعنی ای احمد تقرب نمی جوید
بسوی من بنده از بندگان من بچیزی که محبوبتر باشد نزد من از اتیان بفرایض که من او را واجب کرده ام و بدرستی
که او البته تقرب میجوید بسوی من باقدام بنوافلی که او را امر کرده ام تا اینکه محبت باو پیدا میکنم چون محبت
باو تعلق گرفت می باشم من گوش او که با آن می شنود و چشم او که با آن می بیند و زبان او که با آن نطق میکند
و دست او که با آن بر می دارد اگر بخواند مرا اجابت میکنم او را و اگر سؤال از من نماید عطا میکنم او را و در مصباح
الشریعه از حضرت صادق ع نقل کرده که العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة فما فقد من العبودیة وجد فی الربوبیة
و ما خفی عن الربوبیة اصیب فی العبودیة حاصل مضمون آنکه از جمله معرفت خداوند نفس خویش است زیرا که هر
کسی چون یافت که بنده است و خالق نیست چون واسطه نیست البته میداند که خدائی دارد در بین از برای او
باشد چنانچه خود فرموده که سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق او لم یکف بربک انه علی
کل شیء شهید یعنی زود باشد که بنمائیم آیات و علامات خود را در اطراف و نواحی و در نفسهای ایشان
تا اینکه ظاهر شود از برای ایشان که خداوند حق است و خلافی در او نیست آیا کفایت نکرد ترا اینکه او حاضر است بر
همه چیز شاهد است و تفسیر شده است عبودیت بتفاسیر متکثره و اوضح آنها قال و عنال داوود ... علائق
است بالکلیه و داعی بر این منع کردن نفس است از آنچه مایل بآن است و وا داشتن او است بر آنچه اکراه دارد از عبادات
خداوند عز و جل و کلید آن ترک راحت و حب عزلت از خلق است و طریق او احتیاج بسوی خداوند تعالی است رسول
خدا فرموده اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی عبادت کن خدا را بقسمی که گویا او را
می بینی پس اگر تو نمی بینی او را او ترا می بیند و عبد نیست ... دلالت میکند بر مطلبی ...
پس معنی علامت این است که باید علم بخداوند داشته باشد و دلالت دارد بر اینکه باید تمام فانی در او
و مولای او باشد و منافات داشته باشد از آنچه سوای او است و ذلک از جهت این است که دنو و تقرب بجوید باو

بدون

۸۲ بدون کیفیة و مجاز الحدیث و حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه کنه عبودیت ربوبیت است نه الوهیت چنانچه بعضی
توهم کرده اند و بنا بر این مراد این است که کسی که خضوع نمود از برای خداوند خضوع می نماید از برای او هر
چیزی و کسی که اطاعت نماید خداوند را و عبادت نماید او را در حق عبادت مسخر گرداند او را خداوند مثل خودش که هر
زمان بچیزی بگوید کن اطاعت نماید و مقصودش حاصل آید پس نتیجه شده در عبودیت آثار ربوبیت ...
باشد عبد مظهر الهی و الله خالق بهر ... امثال حدیده محماة که ملبوس اند مثل آتش
حاصل کلام آنکه هر که انفاق نماید قوای خود را در اطاعت خداوند ... هر که کند اعضای خود را در اقسام
عبادات عطا می کند او را خداوند قوت ... چنانچه عطا فرموده اولیای خود را ... از برای
انها است تصرف در اشیاء هر چه اراده ... مثل اینکه زنده ...
هر که را میخواستند و مصلحت در آن بود بلکه زنده ... منکر ... و غیر اینها ... مکه ...
اقدس بود و کسی که مأذون از جانب او بود چنانچه در انبیا و اولیا و ائمه ...
است در روایات و حکایات ... چنانچه امور عجیبه ... از اینها حاصل می شد مثل آنکه ...
مشاهده منکر ... آسمانها و فوق آن تا برسد بعرش خداوند و عالم ...
مردم بوده تا اینکه ... مثلها بودند و هم چنین ... بنا بر ... مثل آنکه ...
مرض از برای ما حاصل است از برای اینها حاصل بود و هم چنین ... اکل و شرب و جماع و غیر اینها در
مقام تکلیف چنانچه ما مکلف میباشیم با اینکه در این ... وضو ... در زمان ...
باید تیمم ایشان هم بهمین طریق مکلف بودند و تکلیف خاصی از برای ایشان بوده ... پیغمبر خاتم ص در بعضی
امور ... و غیر اینها از سایر تکالیف و خیال نشود که بنا بر این لازم می آید اتحاد ... چنانچه از خبر
شریف هم اتحاد مستفاد می شود آن این است که فرمودند لنا مع الله حالات نحن فیها هو و هو فیها نحن
و نحن نحن و هو هو ... از اینها ... با اتحاد و منافاتی با عدم آن ندارد ...
از او اتحاد بلکه ... مؤول است باینکه ... در این حالات باشند ... بسوی خدا
دارند و این حالات زائد بر حالاتی است که از برای اینها بوده از قبیل ... که مأمور بودند ...
با مردم در مقام مناجات و خلوت با پروردگار خود و استغراق ایشان در مشاهده محبوب و توجه تام
ایشان بسوی او ... از برای اینها حالاتی حاصل ... بنا بر حالات و در حدیث قدسی وارد است
که بنده من اطاعت نما مرا تا اینکه بگردانم ترا مثل خود چنانچه از برای من ... هستی که هرگز مرگ زاد دران
زاهی نیست همچنین ... که ... مرگ نباشد و چنانچه من غنی هستم که هرگز محتاج نمی شوم
همچنین قرار میدهم ترا غنی که محتاج نشوی و چنانچه من هر زمان اراده کنم چیزی را واقع می شود همچنین
قرار میدهم از برای تو مرتبه که هر چه بخواهی واقع شود ... از برای خداوند ...

هست

مت که اطاعت مینمایند او را و انچه اراده او است و نتیجه آن اینست که اطاعت نمایند ایشان او را در انچه اراده نمایند
باین طریق که هرگاه بگویند کن پس اطاعت امر او شود و مقصد ایشان امر او واقع شود و نیز در همان حدیث است که
خطاب شد یا ابن ادم انا غنی لا افتقر اطعنی فیما امرتک اجعلک غنیا لا تفتقر یا ابن ادم انا حی لا اموت
اطعنی فیما امرتک اجعلک حیا لا تموت و انا اقول للشئ کن فیکون اطعنی فیما امرتک اجعلک تقول للشئ کن
فیکون یعنی ای پسر ادم من غنی مطلق هستم که هیچ احتیاجی از برای من نیست اطاعت نما در انچه امر کردم ترا
تا اینکه بگردانم تو را غنی که محتاج نباشی ای پسر ادم منم حی لا یموت اطاعت نما مرا در انچه بتو امر کردم تا اینکه
قرار دهم ترا حی لا یموت منم اینکه هر چه اراده ام تعلق بگیرد امر میکنم باو و فورا او قوع می یابد اطاعت
نما مرا در انچه مامور تا انکه قرار دهم ترا بحالتی که هر گاه چیزی را بخواهی امر کنی و فورا واقع شود و بدانکه
بعضی از اهل تصوف توهم نموده اند اتحاد باطل را در این مقام نظر بظاهر حدیث قدسی که ذکر کرده اند مذکور شد
و اختلاف کرده اند علمای حقه رضوان الله علیهم در توجیه و تاویل ان چنانچه اختلاف کرده اند در معنای
حدیثی که در مصباح الشریعه نقل شد اما حدیث قدسی مذکور پس از تاویلات ان اینست که از حدیث شریف دلالت
بر مطلوب مدعای ایشان ندارد بواسطه انکه معنای که مذکور شده در ان مخصوص است بجمعی که کامل باشند در محبت
و مواظب باشند بنوافل بعد از اداء فرایض تا اینکه محبوب خدا شوند پس از خداوند علی اعلا سمع و بصر
و دستهای ایشان می شود و اتحاد بکی غرض ایشان است و محال است عقلا انستکه عموم داشته باشد بجمیع اشیا
و هیچ جهت اختصاصی نداشته باشد بعضی از علما دارای تاویلی دیگر بنظر رسیده و ان اینست که معنای حدیث شریف
انستکه اعضای هر کسی محبوبست نزد او و غرض است بیش او و غرض از حدیث و لعل بجهت این است بسوی مقامی که اعضای
نماید بعد ای تجاربه نفس خود و اعضای خود و فانی کند و محکم کند ایشان را در راه خدا و لکن این تاویل که
استظهاری و غایت بعد دارد که مراد از حدیث شریف این باشد و بعضی گفته اند که معنا او این است که عبد
میرسد در مقام محبت بمقامی که نمی بیند بحواس خود غیر از آثار صنع خداوند و انچه رضای او در ان است و نیز ذات تشویش
از او مرادات و مقاصد خود و اختیار مینماید مراد و مقصود محبوب را بر اراده خود و این تاویل از علامه مجلسی
می باشد و نیز بر تو مخفی نیست بعد این تاویل از حدیث شریف و گفته شده است که معنای حدیث این است که هر گاه
واصل شد عبد بمقام محبت تا میرسد که صرف کند قوی و اعضای خود را در سبیل طاعت خداوند و نیز چنین
مال و عزت و جاه و اجتهاد کند بنده خود در تقرب بخداوند خالص نماید اعمال خود را از برای خداوند
پروردگار عالمیان نیز خدای تعالی عطای کند باو نوری در چشم و گوش و قلب و قوه می دهد زیاد او در عوض
انچه انفاق نموده در حالتیکه شباهت ندارد عوض بمعوض بقوتی که فوق قوه بشر است چنانچه اثر کرم که
بر از ما دارد و از این است که و ما انفقتم من شئ فهو یخلفه و مقاومت نمیکند این قوه را هیچ چیز و [illegible] است
که قدرت بهم میرساند عبد اینکه فرو نباید در آسمان از کثرت زمین بلکه محتاج نیست در فرود آوردن بحرکت اعضا

وجوارح چنانکه مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید که من نکندم در قلعه خیبر را بقوت جسمانیه بلکه بقوت ربانیه ملکوتیه
او را حرکت دادم و کندم و این زور این قوت زائل و مرتفع نمیگردد بموت چون اراده کرد عبد کردن کاری را
خلق میکند خداوند این قدرت را در قلب او در حالتیکه مقارنست با اراده او و میکند هر کاری را بان قوه
نه بقدرت و قوه خود و اشاره باین حدیث است اینکه قلب مؤمن ما بین انگشتان خداوند رحمن است و هم
چنین باین نور می بیند حقایق اشیاء و امور غیبیه را از اینجهت است که امام علیه السلام فرموده اتقوا فراسة المؤمن
فانه ینظر بنور الله [illegible] و این تاویل نیز از علامه مجلسی است و تحقیق در تاویل همین است و نسبت باهل
مرتبه کاملین کمال وضوح دارد و از برای غیر کاملین نیز واضح می شود بتامل در مثال متقدم که حدیده
محماة بنار باشد که جاهل گمان میکند او را اتش و حال انکه اتش نخواهد بود بلکه مظهر آثار ان است
پس انسان کامل خالص در محبت خداوند ایتی است از ایات خداوند و اثر نسبت از آثار ان که ظاهر میشود
قدرت حق تعالی در او بانچه خارق عادات است و تعقل این مطلب در نزد عقلا ابی از انست چون تعقل
کنند می فهمند که این بنده مصداق ایه شریفه است بل عباد مکرمون الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامره
یعملون می باشد و این بنده قابل ربوبیت نیست زیراکه رب تبارک و تعالی حلول نمیکند در مکانی و نمیشود
داشته باشد او را نشاید ره رفتن و نخواهد از برای او نخواهد بود و جهال از غلاة از عرفا این
استکه چنین کسی پروردگار است و نظر انها نظیر است و قدرت کامله موجوده در او است و نظر نکردن و عدم
تدبر و ادراک مرتفا مصولی است که در او می باشد از صنعت محدث مثل جاهلی که گمان دارد حدیده محماة را
اتش و حال انکه اتش نیست حضرت رضا علیه عرض میکند که الهی قد بدت قدرتک و لم تبد هیئة فجهلوک
و قدروک و التقدیر علی غیر ما به وصفوک و انی بری یا الهی من الذین بالتشبیه طلبوک لیس کمثلک
شئ الهی و لن یدرکوک فظاهر ما بهم من نعمتک دلیلهم علیک لو عرفوک و فی خلقک یا الهی مندوحة ان
یتناولوک بل سووک بخلقک فمن ثم لم یعرفوک و اتخذوا بعض ایاتک ربا فبذلک وصفوک تعالیت ربی
عما به المشبهون نعتوک و ما ذکر میکنیم در این مقام بعضی از روایات و حکایات از چیزهائیکه عالم شده اند
بنور خداوند جل جلاله و [illegible] کرده اند مردمان و انچه صادر شده از اولیاء خداوند و احباء او از
انبیاء و ائمه معصومین و کسی که خالص باشد و لایت او و کامل باشد از جمیع جهات را بغیر در حین و غا کرده
از ایشان حاصل شده و اعمالیکه از ایشان سرزده کرده اند بقدرت خداوند تعالی که او جعل اسمه خلق
کرده است در وجود ایشان تا اینکه باعث اطمینان قلوب مؤمنین و شیعیان و محبین گردد و الحمد لله رب
العالمین یکی از ایشان انکه روایت شده است در بحار الانوار در طایفه از طوایف عرب پیر زاد در زیاده بر دو
بودند و یک خواهر از برای ایشان بود روزی متفقا با او گفتند که بخواهیم ترا از حمیر عرب به مانع است که بر
ببینیم تو را در تحت تصرف دیگری باشی در خانهای ما هر چه خداوند روزی نماید بما از انجو و بلکه در تصرف تو باشد

در معجزات امیر المؤمنین علیه السلام است

رهبر بخوبی که تو طالب باشی ما بر وجه دلخواه تو بجای آوردیم که تو از لعب بهره نباشی پس انجناب بر او فقه
نمود تا انها در انجناب راضی شدند و زخدمتگذاری ایشان مشغول بودند و ایشان هم کمال احترام او را می
داشتند و او را اکرام تمام می‌نمودند تا اینکه بمقتضای عادت زنان زخانه شد چون از حیض فارغ شد اراده
غسل کردن نمود پس بیرون رفت در کنار چشمه آبی نازل شد که نزدیک منزل خود بود چون وارد در آب شد
ناگهانی علقه از آن بخار جست و داخل شکم او گردید و در میان همان آب حامله شد چون چندی از این
گذشت آن علقه بزرگ شد در میان شکم او و بعضی که ظاهر شد از بیرون و معلوم گردید حمل او برادران
او اعتقاد کردند که خیانتی از او سر زده و از این جهت حامله گردیده چون خیال ایشان قوت گرفت اراده
نمودند قتل او را بعضی از انها گفتند که این امر چون معلوم نیست که از چه طریق است خدمت جلال
مشکلات بریم تا او حکم کند پس او را آوردند و خدمت انجناب کردند چون بعضی حضور
را درک نمودند حقیقت مطلب و اعتقاد خود را بان حضرت عرض کردند پس انحلال مشکلات امیر حضار را
طشتی نمود که مملو از آب باشد امر کردند که بنشانند دختر را در میان ان چون نشست در میان ان
و احساس کرد علقه بوی آب را بیرون افتاد از شکم او چون برادران آن را مشاهده نمودند عرض کردند
یا علی تو بی‌چون و چرا که علی عالی هستی تو عالم بغیوب میباشی پس انجناب فرمودند که من
بنده خداوند علی اعلای باشم و علم من بواسطه این است که رسول خدا خبر داده مرا از جانب خدا
باینکه این حادثه واقع خواهد شد در این ماه و در این روز و در این ساعت و از جمله انها انکه نیز
در بحار روایت شده است که زنی طفل شیرخواره خود را در بالای بام گذاشته از پی کاری رفته پس
ان طفل بطریق متعارف پایین رفت تا اینکه خواست بیفتد از بام و بر سر ناودان آن بام نشست چون مادر
او آمد و از حال او مشاهده نمود خواست او را از سر ناودان بر دارد قدرت نداشت نزدیک او رود و
بر پشته بوار نهادند که بان سبب او را بر دارند ممکن نشد چون طول انجامید و بعد از بام بو نهاد
صیحه زد و اهل کوچه منکر شدند و این واقعه در زمان عمر بن الخطاب بود نزد او آمدند و مطلب را
با او گفتند عمر برخواست با قوم آمد چون نظر کرد متحیر ماند و چاره ندید پس گفت ای قوم مطلب شما
بر نخواهد آمد مگر بدست علی بن ابی طالب علیه السلام پس رفتند و انجناب را حاضر کردند پس صیحه کشید
مادر آن طفل و در روی انجناب افتاد پس نظر کرد امیر المؤمنین ع بروی طفل ناگهان آن طفل بکلام آمد
بکلامی که حاضرین نفهمیدند انجناب فرمودند حاضر کنید طفلی دیگر را مثل او چون حاضر کردند
او را اند و طفل نگاه بهمدیگر کردند و با هم سخنی گفتند بکلام اطفال آن طفل بیرون آمد از ناودان
و بر بام آمد پس شادی عجیبی در اهل مدینه واقع شد که کسی مثل او را ندیده بود بعد از آن سوال
کردند از انجناب که یا علی آیا دانستی کلام انها را فرمود بلی آن طفل پس سلام کرد بر من یا امیر المؤمنین یعنی

در معجزات انجناب است

مرا امیر المؤمنین خواند و من جواب سلام او را کردم و نخواستم خطاب کنم کسی را او بواسطه انکه بحد خطاب
تکلیف نرسیده بود پس امر کردم با حضار طفلی که مثل او بود تا اینکه بگوید بان طفل از خود شما کرای
برادر برگرد بسوی بام و بسوزان ... و امثال در عشیره خود را بموت خود آن طفل چون این را شنید جواب داد
که ای برادر واگذار مرا که مرا در نا ... پیش از آنکه بالغ شوم پس مستولی شود بر من شیطان آن طفل با
گفت برگرد بسوی بام شاید بالغ شوی و از صلب تو اولادی بوجود بیاید که دوستدار خدا و رسول باشند و
ولایت داشته باشند این پسر را پس برگشت بسوی بام بسبب کرامتی که خدا بانحضرت داده بود در دست امیر
المؤمنین ع ... بیان کرد در ضمن این حدیث چند مطلب ... و معلوم میگردد یکی علم انجناب
بزبان اطفال و پیش از انکه سخن ایند دیگر انکه اطفال نیز شعوری دارند برای ایشان هست و معرفت دارند
بولایت و شیطان و اعدای اهل بیت ع و باعمال صالحه و نیات صادقه دیگر عدم تسلط شیطان بر ایشان پیش از
خود را و از این جهت بود که امر نکرد برجوع بواسطه انکه بحد خطاب نرسیده بود و غیر اینها او نباید دانست
که عمده سبب در وقوع این امر اتمام حجت بود بر کسی که در آن واقعه حاضر بود تا اینکه در روز قیامت از آن
مطلب غافل بوده‌ایم و از جمله انها انکه در بعضی از کتاب مستطاب روایت شده که مردی با زنی منازعه داشتند
شتری و انجناب نهی فرمود آن مرد را از ظلم کردن در خوانین و امر فرمود بان مرد که شتر را بان زن رد کند پس
ان مرد انکار کرد و طلب شاهد نمود انجناب امر کرد به آن شتر که شهادت دهد بر حقیقت پس آن شتر سلام کرد
با انجناب بزبان فصیح و بعد شهادت داد و بانکه من مدت نوزده سال است که مال این زن میباشم پس انجناب شتر
را تسلیم زن نمود و مرد را بقتل رسانید و دیگر انکه زنی را شوهری بود و پسری از او داشت چون شوهر او را
دنیا رحلت نمود آن زن انکار کرد ولد خود را و بصفت شاهد بر شوهر دادن آن زن از برای طلب خود مهیا نمود
مر بکر اراده دنیا عطا نمود واقعه را نزد عمر دفتر بیان نمودند و شهود شهادت دادند ببکارت آن زن و شوهر نکردن او
عمر را تحیری روی داد پس برخواستند با انها و نزد خدمت مولای متقیان گردیدند و کیفیت را با انجناب عرض نمودند
انجناب علم ربانی و خلیفه رسول نبی انکار کرد بر ادعای خود را و از آن زن که مانی انسان بود ادعا میکرد بکارت
و عدم تزویج خود را انجناب امر فرمود بحاضر کردن قابله ان زن پس تفتیش کرد در خلوت او و نیز بر شوهر داده قابله
نیز شهادت داد ببکارت او و مثل سایر شهود انحضرت تکذیب نمود او را امر نمود بقنبر که نیز زن بیارد از کتف قابله
درشوه که از این زن گرفته بعد از ان امر فرمود آن زن را با سنگ شوهر کند یا پسر خود که منکر او بود آن زن ابا
نمود و مرتکب این عمل شنیع نشد اقرار نمود باینکه این دعوی فاسد و این پسر فرزند من است و عرض کرد یا
علی انکار من از جهت این بود که او محروم باشد از ارث پدر خود پس انجناب امر فرمود او را باستغفار و توبه
بعد از ان اصلاح نمود مابین انها و از جمله انها انکه در بحار الانوار حکایت کرده قصه جوانی صالح و متقی
است که نزدیک مکه معظمه مشرف شده بود و در بین راه زنی از انصار تعشوق نمود و علاقه نبیای ما و مکه

در معجزات امیر مؤمنان است

نموده روزی او را دید که امر زنا بر او فاش شده و آن جوان نابالغ را امیرالمؤمنین علیه السلام اگر را از آنجهت نسبت دزدی با و داده بهم رسانیده
سایر حالات در میان اسبابهای او گردش کردند و ندیدند متاع او را در میان رحل او میبرد زنا دادی با و داد و دیدند
و صدمه نسبت با او رسانیدند بعد از آن او را بعید در بخریسید نموده او را بند او را میدید و دران حال
این زن حامله گردیده بود از زنا کردن با مردیکه همراه او و مواظب خدمات او بود و نسبت حمل و زنا را بآن
جوان صالح متقی داده بودند چون عمر از اهل جونان حال آن جوان کردید تصرف او برای او نه از کفتند
این زن فاجره بعمر گفت که این جوان مال مرا بسرقت برده و با من زنا کرده و برا بنه غاشهودی از برای عمر است
چون شهود بی ایمان شهادت دادند مولای متقیان علیه السلام تکذیب نمودند این زن را و جمیع شهود را و فرمودند که
که این جوان مقطوع الذکر است و الثی از برای او نیست که زنا کند و زن از او حامله شود بلکه آلت رجولیت
او در میان حقه ایست از چوب علاج و آنرا بامانت این جوان نزد تو سپرده پس عمر احضار کرد آن حقه را چون گشودند
نقل او را دیدند دارا حلیل او را پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام برهنه کردند این جوان را بواسطه آنکه زناده
بر آن اطمینان حاصل نمایند حاضران دیدند که این جوان آلتی ندارد هم چنانکه آنجناب فرموده بود بعد
از تفحص از مطلب آنجناب بیان نمودند از برای عمر و سایرین واقعه این زن را از تعشق او با این جوان و تکلیف
کردن او را بزنا و ابا کردن او از زنا کردن و زنا او و حامله شدن از او از اینها چنانچه وقوع یافته بود پس
فرموده آنجناب این ملعونه را سنگسار کردند و مقابر شهود و این جوان از برکت آن ذات مبین و عفتی که داشت
نجات یافت و مدت العمر خود لازم ملازم مسجد رسول خدا و مشغول عبادت بود تا زمانیکه از دار دنیا
رحلت نمود و در این قصه عمر سه مرتبه گفت لولا علی لهلک عمر **و در دیگر** آنکه در ابتدای ایت در همان
کتاب از میثم تمار قصه حکایتی که طول آن زیاده و ملخص آن اینستکه روزی از روزها امیر مؤمنان در
مسجد جامع کوفه تشریف شریف داشتند و جمعی از اصحاب خود و اصحاب خاص حضرت خاتم انبیا در خدمت
آنجناب بودند ناگهان مردی از در مسجد داخل شد در کمال بلندی قامت بود و قبای خزی در بر و عمامه زردی
بر سر داشت و دو شمشیر بر کمر بسته پس سوال کردند مردم از او و چون شناختند او را گفت من رسولی هستم
از جانب شصت هزار مرد که میخواهند او را عقبه و بار کرده اند اجماع بنام مرتبه که مکه مدینه بسته مرده
را اگر در مسجد مینا شد پس اگر زنده کردی او را تا اینکه خبر دهد قاتل خود را و رفع اختلاف شود از میان
اینها معلوم میشود برما که تو رسول خدا میباشی و الا تو بر غیر صواب بوده و عمی خلافت میباشی پس آنجناب پیش
از آنکه زنده کند او را اخبار کردند او را باینکه قاتل او عم او میباشد از جهت اینکه خواستگاری نموده
بود دختر او را و او را مهمل گذاشته تا اینکه تزویج نمود بغیر او از مرد قناعت نکرده بعض این خبر و طالب
حیات او شد پس آنجناب حمد خداوند و ثنای او را بجا آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاد و فرمود بدانکه
بقره بنی اسرائیل فروتر از من نبود نزد خداوند که یک جزء او را بیک میت مالیدند و صلوات بر محمد و آل محمد

در معجزات آنجناب است

فرستادند زنده شد پس برزن بعضی از اجزاء آن بیکم مست خود تا اینکه زنده شود پس که یک جزء از یک من کمتر
است از تمام گاو بنی اسرائیل پس طالب شدند از مشتبی بنای مبارک آنجناب پس آنکه پای مبارک خود را با
زدند و فرمودند قم باذن الله یا مدرکة بن حنظلة بن غسان بن بحیر بن فهر بن سلامة بن الطیب الاشعث
یعنی برخیز باذن خداوند ای فلان بن فلان الخ پس بدرستی که زنده کرد و ایستاد و گفت تراخدای تعالی بدست
علی بن ابی طالب میثم تمار میگوید که برخاست آنجوان در حالتیکه روشن تر از آفتاب بود با صفحات
مضاعف و از ماه با صفا او و معروض کرد لبیک لبیک ای حجت خداوند بر جمیع خلق و آنکه یکتا و بی
مثل میباشی در فضل و انعام پس از آنجناب سوال نمودند از قاتل او آنجوان جواب داد او را همان
طریقی که خود آنجناب فرموده بود موافقت نمود از خدمت آنجناب تا آنکه در غزوه صفین بدرجه
رفیعه شهادت رسید و در دیگر آنکه در بعض از کتاب و احادیث از عمار یاسر روایت کرده که بود در خدمت
امیرالمؤمنین علیه السلام در روز دو شنبه هفدهم شهر صفر المظفر ناگهان صوتهای عظیم و فغان شد که
کر مسموع را بلرزه و انداخت بلند شد و آنجناب در کثرة القضا مشغول قضاوت بودند پس فرمود
ای عمار بیا و در انقضا ادراک و زلزله و هفت و در طاق مکی میباشد پس او قدم من از برای آنجناب
پس کشید او را از غلاف بر روی زمین خود گذاشت و فرمود ای عمار بزودی در روز است که ظاهر کنم از برای
اهل کوفه تعجبات تا اینکه زیاده شود مؤمن را ایمان و منافق را نفاق پس او نزد من کسی که در خوانه
میباشد ای عمار میگوید که بیرون آمدیم ناگهان نیز دیدیم که مردی که دو منجاره بر روی
شتر نشسته و شکایت میکند و صیحه میزند و میگوید یا غیاث المستغیثین و یا
غیاث الطالبین و یا کنز الراغبین و یا ذا القوة المتین و یا مطعم المساکین و یا رازق العدیم و یا محیی کل
عظام رمیم و یا قدیم سبق قدمه کل قدیم یا عون من لا عون له و یا من لا ملجأ له و یا طود من لا طود له یا کنز
من لا کنز له الیک توجهت و بولیک توسلت ... و رسول الله ... و فرج عنی کربتی
و اطراف و هم از رسول و با شتر ها میرسند و استاده همه بر اغاثت و تو میرسانند پس گفتیم با اینها
که امیرالمؤمنین شما را طلب نموده اند ... علی اعلی ... در میان
را پس فرود آمد این زن از شتر خود و باقی همه در مسجد شدند و آنزن نالید از نزد آنجناب
و شکایت نمود بسوی او از ... و طلب فرج از او مینمود پس آنجناب بر خواست و فرمود سوال
کنید از من مطلبی که از برای شما ظاهر شد ... آنجناب پرسید از مردی خم
شد و سلام نمود بر آنجناب و عرض کرد یا علی ... دختر ... خطبه نمودند او را با آن
عرب من مردی هستم ... شکستم نموده ... امیر
و رسوا نموده مرا در میان اهل ... حقیقت امر را بر طرف کن از من

190 این هم و غم را از این که امام خبیر بجمیع سؤالات آنجناب فرمودند چه منکوبی ایجاد به عرض کردند یا علی دانست
گفت که من بها تو هیبا شم و اما گفتگوی اینکه چه آدم در پی هستم بگو تو ای مولای من که ندانستم از نفس خود
خیانتی هرگز و بلیه هستی که من میدانم که تو عالم هستی باشی از حال من از خودم پس فرمودند و کار من تمام
مولا هم این منادی امام علیه السلام برخاستند و العفو از او بمنزله لا رفته گفتند الله اکبر الله اکبر جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا پس امر فرمودند بقابله زنهای اهل کوفه که او را البته بیایند و حجابی
ما بین خود و آن زن قرار داد پس از آن نظر کردند او را غلام نوزاد دیدند پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند
بسوی پدر جاری فرمودند با وگر این پسر از قریه فلان و فلان از عمام مشو که اسم تو سعد است عرض
کرد بلی یا مولای فرمودند ابا کیسی از شما مادر دانسته که قطعه زر بدر این ملعقه حاضر گشت عرض کرد یا مولای
من بر وی دیار ما بسیار است و لکن ما قدرتی نداریم بر آن از حضرت فرمودند این ما و شما دو تسخیر
فرسخ مسافت است عرض کرد بلی فرمودند ایها الناس نظر کنید بسوی ابوخونه او ندیده عطا فرموده ملعی
از علم نبوی و اخبار که ما امانت نهاده شده از خدا و رسول از علم ربانی پس کشیده دست مبارک خود
را از بالای منبر کوفه و بر کردانیده دست خود را ناگهان در دست آنجناب دیدند قطعه زری که همه
قطرهای آب از آن میچکید پس صیحه کشیدند مردم و از حمیت هم برآمدند آنجناب فرمودند ایها الناس
ساکت شوید زیرا که اگر بخواهم گویم که معدن این قطعه زر نیست میدادم پس فرمودند ایها بکیر این زر
را ببر دن بنا و را بنده خبر را از مسجد و او را بنشاند در مکانی و طشتی را در زیر پای او بگذارد و
این قطعه زر فرا بدر مبارک مشت در خانه که زر یک موضع فرج باشد بگذارد چون چنین کنی خواهی دید
علقه که بیرون میآید از اندرون زن او در خانه است که زن او هفتصد و پنجاه درم و دو دانگ میباشد
را بیر فرموده امام را بجا آورده دید علقه را از اندرون زن اندر خاک چنانچه آنجناب فرموده بود افتاد چون
وزن او را مشخص نمودند همان وزنی که حضرت فرموده بودند بود پس فرمودند بسعد دختر که بکیر دختر را
خود را قسم بخداوند که زنانی از او سر زده بلکه در سن دوم مبالکی را حامل شده و موضعی که آب در آن بود
پس داخل شد این کرم در اندرون او و بزرگ شده تاکنون در میان شکم او و پس از پدر مرحوم شد از جهت
تعظیم آنجناب عرض کرد شهادت میدهم که تو مسیحا آنچه در ارحام است و آنچه در ضمایر است و توئی
باب بن دو سؤال عمار منکوب کرد را بحال بفغان آمدند مردم بعد از تمام این مطلب عرض کردند یا
علی و یا امیر المؤمنین مدت عجبا میباشد که تا با ما از نیما آمده و از شما ظاهر شده و اهل کوفه
با این واسطه متفرق شدند و قد مسنا و اهلنا الضر پس طلب باران نما از برای ما ای وارث علم پیغمبر چون این
کلمات را از مردم شنیدند فی الفور برخواستند و اشاره کردند بدست مبارک خود بجانب آسمان پس جاری شد
باران تا اینکه مردم چون بکوفه رسیدند همگی ترشدند پس عرض کردند یا امیر المؤمنین کفایت کرد ما را و

191 سیراب شدیم آنجناب تکلم فرمود بکلامی باران منقطع شد و آفتاب ظاهر گردید و بتحقیق که ملخص کردیم قال
قصه را بنوعی از تلخیص و در بحار بعد از ذکر اینحکایت ذکر شده که لعنت خدا بر شک کننده در فضل
علی بن ابی طالب علیه السلام باد و من بعد از دیدن ان مسکوم این و در دیگر آنکه روایت شده است همانا که
غلامی دزدی کرده بود او را نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند آنجناب فرمودند باو که دزدی کرده عرض
کرد بلی تا سه مرتبه بعد از اقرار او سه مرتبه آنجناب فرمودند دست او را ببرید دست غلام را بریدند خود را
بدست گرفته و در کوچه و بازار مدح آنجناب را مینمود شخصی باو گفت که چگونه مدح امیر المؤمنین را می
نمائی و حال آنکه دست ترا قطع کرده جواب داد که کسی مهربانتر از او نسبت بمن که ترا از عذاب آخرت فارغ
نموده و نصیبه خرج دنیا انداخت و از فرط مبالغه مینمود در مدح و ثنا کردن آنجناب چون این خبر بسمع
شریف مولای متقیان رسید امر فرمود بحضرت امام حسن ع که حاضر نماید او را چون آنجناب حاضر نمود
او را نزد پدر بزرگوار خود باز آن غلام ثنای آنجناب را گفت و ذکر نمود که قطع دست من بجو شده در
نجات از عذاب آخرت کردید از معدن لطف و کرم چون آنجناب آن از آن غلام مشاهده نمود دست قطع
شده را برداشت و در موضع خود نهاد فی الفور چنان شد که در اول بود و در دیگر آنکه در کتاب مرقوم و
غیر آن مسطور است که عمار را قرضی بود از یهودی که مقدار آن سیصد بود چون مطالبه نمود امیر مؤمنان
امر فرمود بعمار که سنگی را بردار چون برداشت و باو داد طلای خالص شد پس عمار مقدار دین را باو داد
کرد و ما بقی را پس گرفت چون پس گرفت دوباره باز بحالت اول برگشت و سنگ شد و این بعد از آن بود که
عمار از خداوند سؤال نموده بود بجاه و مرتبه آنجناب که ادا نماید قرض او را از یهودی و برگشتن ما بقی
بحالت اول بواسطه خوف طغیان بود و اینحکایت چنانچه دلالت دارد بر معجزه آنجناب دلالت دارد بر
منقبت عمار و حاصل کلام آنکه مناقب آنجناب زیاده از حد و عدد است که از آنحضرت ظاهر گردیده از حصر
بیرون است چه آنچه در غزوات ظاهر گردید و چه آنچه در غیر غزوات هویدا شد و چه با رسول خدا و چه بعد از
آنجناب و اگر بخواهم بعد تمام آنها را مقام طول کلامی میکردد و از وضع رساله خارج میشود مثل قضیه
بئر ذات العلم در غزوه حدیبیه و آنچه در آن زمان ظاهر شد از عجایب و غرایب و قضیه شهر عمان و قتل
جندی بن کر کوه و فرستادن غلام او کندی نام با سی نفر فیل و اطاعت نمودن جمیع فیلها آنجناب
را مگر فیل سفید بزرگی که کندی بر آن سوار بود و کشتن بیست نفر فیلها لعسکر مشرکین را و کشتن
آنجناب فیل سفید را که کندی بر آن سوار بود و فرار گرفتن کندی را از پشت آن و رها کردن او را بسبب
شفاعت پیغمبر ص و عرض کردن کندی با آنجناب که یا ابا الحسن چه چیز باعث شد بر رها کردن من فرمود
و یلک ای کندی نظر کن ببین چه می بینی چون نظر کرد دید کشیده پرده و چشمهای خود را خداوند جبار از نظر او
برداشته نگاهش به پیغمبر ص افتاد که بر روی منبر ایستاده عرض کرد یا ابا الحسن کیست این مرد فرمود این سید مولای

در معجزات مولای متقیان علیه السلام است

مانند شود امام عرض کرد هر چه قدرت مسافت است ما و آنجناب فرمود مسافت راه رفتن چهل روز پس اسلام آورد
کندی بدست آنجناب و مقبل او در دانسته صبنک و خلق کثیر و جمع عفیری و هم چنین کندی و اسلام آورد
ما بقی ایشان و سالم شدند تا قلعه ملک کندی برای آنجناب قلعه را تسلیم او نموده و دختر صبنک را نکاح او در آورد
و دنشا نیز از ایشان قومی از مسلمین را که تعلیم نمایند بایشان آداب فرایض و سنن را اما عجایب غرایبی که در
غزوه خیبر از آنجناب ظاهر گردید مثل ضرب دستی که از آنجناب بر وی کرد از فرود آورد و در زره و القفا در
هر جنبوع زد که بزمین رسید بود زمین متزلزل شد و نمایان شد ملکی بود و چنین بود اگر نه بهمدادی
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و هم چنین کندن در خیبر و سر دست گرفتن و عبور کردن اهل اسلام از
روی آن و انداختن او را تا آخر عسکر و غیر اینها از معجزات حیرت بخش هر کس را نشنید آفتاب از محل خود
بکردید مرات از جمله مرتبه که کلام کرد با کل و سید و انبیا تا اینکه غایب شد آفتاب وقت فضیلت نماز
عصر پس تکلم نمود آنجناب با آفتاب به حرفی از حروف بعضی لغت تا اینکه نفهمند لغات بکلمات
آنجناب را عرض کرد که به نه کرده در غروب کرد اگر به نیاکر و ده خواند ندای غروب جل آن پس و دو کرد خدا
لبیگو او سعد تمام او سلمان با مقداد ایشان ندای را از دین جون رسیدند او سعد هنا از کرد
او نهاده و کشیدند بروی خود تا اینکه برکشته دمالتی کرد نمایان و شام او پا گذر که بود تا اینکه
نماز عصر را ادا نمود آنجناب بعد از فراغ از نماز فرو رفت مثل فرو رفتن شمشیر در غلاف و دیگر در غزوه
حنین تا اینکه رسول خدا انجناب را استغنا نمی جست و در بعضی از جوامع بود تا اینکه وقت نماز
عصر رسید پیغمبر با اصحاب نماز عصر را بجا آوردند پس امیر المؤمنین امد نشست پهلوی پیغمبر
زمان وحی امد از جانب خدا بر پیغمبر در همین نزول وحی پیغمبر سر مبارک خود را گذاشت بر زانوی علی
ابن ابی طالب تا اینکه غروب کرد آفتاب بغروب حقیقی که اثری از او معلوم نبود در روی زمین و نه در
بلندی کوهها پس برخواست رسول خدا و فرمود یا علی آیا نماز عصر را ادا کردی عرض کرد نه پس برگشت
آفتاب از برای او تا اینکه نماز کرد و تکلم نمود آفتاب با آنجناب بحقیقت که شنیدند جماعت بعد از فتح مکه چون
رسیدند مسلمانان بر منزل دیگر پیغمبر فرمود با علی که برخیز و نظر کن که آیا متحد شده در بعضی اعمال تکلم با
با آفتاب تا اینکه طلوع میکند چون آفتاب طلوع کرد آنجناب برخواست و فرمود با آفتاب که السلام علیک
ایها العبد الدائب فی طاعة الله پس جواب داد آفتاب آنجناب را با این طریق که علیک السلام یا اخا
رسول الله و وصیه و حجة الله علی خلقه چون آنجناب را شاهد بود برود دانست او سجده کرد حق تعالی
قیام نمود پس پیغمبر برخواست و گرفت سر امیر المؤمنین را و برداشت دست مبارک خود را بر روی آنحضرت کشید
و فرمود خبر ده بجلیت پس آن زیرا که بکر بدرو جاه بزرگی از کریمه تو و فخر و مباهات نموده خداوند به
تو جبرئیل عرش خود و از جمله اینکه ذاتش ذات الجبار الانوار از ابی ذر غفاری که گفت ملازم شبی پیغمبر را

که میفرمود با امیر المؤمنین که یا علی چون فردا شود قصد کن بسوی کوههای بقیع با ایستی بر زمین بلندی که چون آفتاب
طالع شود سلام کن بر او بدرستی که خداوند امر کرده او را با اینکه جواب دهد ترا با آنچه در تو می باشد چون
فردا شد بیرون آمد امیر المؤمنین علیه السلام و با او بودند ابوبکر و عمر و جماعتی از مهاجرین و انصار تا اینکه رسیدند
ببقیع نشستند بر زمین هموار چون آفتاب طالع گردید حضرت فرمود السلام علیک یا خلق الله الجدید
المطیع له پس همراهان شنیدند که آوازی از جانب آسمان که میگوید و علیک السلام یا اول یا آخر و یا ظاهر
و یا باطن یا من هو بکل شیء علیم چون ابوبکر و عمر و مهاجرین و انصار شنیدند کلام آفتاب را مدهوش
افتادند بعد از مدتی چون بهوش آمدند دیدند که امیر المؤمنین علیه السلام از آن مکان تشریف برده پس بر
خواستند باجماع آمدند خدمت پیغمبر و عرض کردند یا رسول الله تو میفرمائی علی بن ابی طالب بشری
است مثل ما و حال آنکه مخاطب نمود آفتاب او را بخطابی که خدای عالم نسبت بذات واجب الوجود خود داده
آنحضرت فرمودند مگر چه شنیدید عرض کردند شنیدیم از آفتاب که میگفت السلام علیک یا اول فرمود
راست گفته علی اول کسی است که ایمان آورده بمن عرض کردند شنیدیم که آفتاب میگفت السلام علیک یا آخر فرمود
راست گفته زیرا که علی آخر کسی است که عهد مرا تمام میکند بواسطه آنکه او مرا غسل میدهد و کفن مینماید
و داخل مینماید مرا در قبر عرض کردند شنیدیم که میگفت یا ظاهر فرمود راست گفته بواسطه آنکه تمام علم
من را او ظاهر گردانیده گفتند شنیدیم که میگفت یا باطن فرمود راست گفته زیرا که جمیع اسرار من در او
منطوی است عرض کردند که شنیدیم از آفتاب که میگفت یا من هو بکل شیء علیم فرمود مقصود آفتاب این بوده
که او است عالم بحلال و حرام و فرایض و سنن و امثال اینها پس جمیعا برخواستند و گفتند هر آینه محمد واقع
ساخت ما را در شب ظلمانی و بیرون رفتند از در مسجد انشاد نمود محمد صلی الله علیه و آله این کلام را آیا میکلیم الشمس
راجع نورها فهل یکلیم الشمس فی القوم نو مثله یعنی آیا من کسی است که با آفتاب سخن گفته و نور او را
برگردانیده پس آیا از برای سخن گوینده در قوم مثل من میباشد **میگویم** من که شناختن پیغمبر کیانی
مینمود بسیاری از فضایل او را از ترس اینکه مبادا غلو در حق آنحضرت نمایند بواسطه آنکه کسانیکه متوانستند
متحمل شوند کلام آفتاب را با آنجناب محتاج بتفسیر پیغمبر شدند چگونه مطالب بلندتر از اینها را طاقت
داشتند متحمل شوند **و از جمله** آنچه نیز در همان کتاب روایت شده است بسند متصل از جابر بن عبد الله
انصاری که گفت ملاقات نمودم عمار را و بعضی از اهل مدینه پس سؤال نمودم او را از پیغمبر صلی الله علیه و آله
که آنجناب در مسجد با جمع کثیری از قوم خود می باشد چون نماز صبح را بجا آورد رو کرد بما و ما هم در برگرد
آنجناب بودیم و آفتاب قریب بطلوع بود ناگهان نور داخل شد بمرتضی علی بن ابی طالب ع ظاهر شد پیغمبر
چون او را دید برخواست و او را در آغوش کشید پس بوسید میان هر دو چشمهای آنجناب را و نشانید او را
بر پهلوی خود بطوریکه زانوهای علی بن ابی طالب بالا نصوت زانوهای آنجناب شد پس فرمود یا علی برخیز برو بسوی

در معجزات امیر مؤمنان علیه السلام است

آفتاب را او سخن بگو پس بدستی که آفتاب نیز با تو تکلم خواهد کرد چون اینکلام را آنجناب فرمود اهل مسجد که حاضر بودند
دلگفتند ببینیم این مطلب وقوع می یابد یا نه بعضی از آنها گفتند همیشه پیغمبر بلندی می کند مقام او جمیع
از برای پسر عم خود تا اینکه آسمان و در اطراف و اکناف بلند شد پس امیر المؤمنین ع برخواست بیرون آمد
و با آفتاب فرمود که کیف اصبحت یا خلق الله یعنی چگونه صبح کردی ای مخلوق خدا عرض کرد در جواب که
بخیر یا اخا رسول الله یا اول یا آخر یا ظاهر یا باطن یا من هو بکل شئ علیم بعد از بیان این سؤال و جواب
مراجعت نمود و داخل خدمت رسول خدا آنجناب تبسم نمود و فرمود یا علی تو خبر میدهی مرا یا اینکه من خبر دهم ترا
عرض کرد یا رسول الله تو بفرما پیغمبر فرمود اما مقصود آفتاب از اینکه بتو گفت یا اول از آنست که تو اول کسی
هستی که ایمان بخدا آوردی و مقصود او از اینکه بتو گفت یا آخر این بود که تو آخر کسی خواهی بود که اقدام
نمائی بر تغسیل و تکفین من و مراد از یا ظاهر این بود که تو آخر کسی خواهی بود که ظاهر میشود از برای تو
مخزون سر من و یا باطن مراد آنستکه توئی که علم مرا در قلب بطن خود قرار میدهی و اما غرض از اینکه ترا
خطاب کرد باینکه تو عالم بهر چیز میباشی آنستکه خداوند علمی را نازل نکرده از حلال و حرام و فرایض و احکام
و تنزیل و تاویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مشکلات مگر اینکه تو عالم با و میباشی و اگر نبود ترس
اینکه طایفه از امت من بگویند در حق تو آنچه نصاری گفتند در حق عیسی بن مریم هر آینه میگفتم در حق تو
کلامی که فراگیرند مردم خاک زیر قدمهای ترا از جهة استشفاء پس در هنگام اینجا بر میگوید چون عمار از
شد از حدیث خود سلمان آمد پس عمار گفت که آنجناب اینک سلمان آمد و او نیز از اشخاصی بود که در مجلس
حاضر بود و اینوقایع را مشاهده نمود پس سلمان نیز همه حدیث را ذکر کرد از برای من حاصل آنکه خارق
عادات و ظهور معجزات از برای پیغمبر و وصی او و اوصیای از وصی ایشان است بقسمی که ذکر آنها بتمامه میسر
و مقدور نیست بعضی از آنها مشهور و معروف است مثل شق القمر و تسبیح کردن سنگریزه ها در دست او و
نزول ملائکه از برای او و تکلم حیوانات با آنها و اطاعت زمین او را و ذکر زلزله بامر علی بن ابی طالب ع و تکلم
کردن زلزله با او و التماس آفتاب بجهة از گفتن بلاد سود شکاف باز شدن درها و سر زدن عوالم و قلب کردن
سنگ ها را بطلا و جواهر بلکه قلب کردن زر را هم را بد بینا و تغییر دادن صورتها از زنان و زنان را
چنانچه از برای حضرت مجتبی حسن بن علی علیهما السلام واقع شد و قلب کردن درخت را اژدها و چوبرا شمشیر
حکم کردن بصورت شیر پرده که شیر شد و خوردن مناقبی را بحکم آنجناب چنانچه اتفاق افتاد از برای حضرت موسی
ابن جعفر و علی بن موسی علیهما السلام و زنده کردن مردها از انسان و سایر حیوانات و عروج کردن
بسوی آسمانها و سیر کردن در روی آب و بعضی از غزوات و فرو رفتن پای مرکوب شد آب بامر علی بن
ابی طالب ع نزد مصلحت با هو خیبر و کشتن آب بسبب امر آنجناب و غیر اینها از معجزات و خوارق عادات
از خبرهائیکه اکثر آنها در دستهای سایر انبیا و اوصیا ایشان در مقام دست کرانها زائد است بلکه

ممکن

در معجزات ائمه ماست

ممکن نیست استقصای آنها و ما در این مقام ذکر میکنیم بعضی را که شهابست که رد شمس کرده اند تا اینکه در نوع برادران
برادر تشیع پس از آن ذکر کنیم بعضی از خوارق عادات که از پیغمبر و امیر و اصحاب و احباب آنجناب ظاهر شد و آنچه خداوند
با آنها عطا نموده از قدرت بانیت و انوار الهیه پس میگوئیم که در بحار الانوار نقل شده و اسناد طرا بنبه
که روایت نموده ابن مغازلی در کتاب مناقب با سناد خود اینکه خبر رد شمس این است که پیغمبر ص در زمانیکه وحی
با او نازل شده و سر مبارک او بر دامن امیر المؤمنین ع بود و نماز عصر را بجا نیاورده بود تا زمانیکه فوت شد
وقت فضیلت بقولی یا آنکه آفتاب غروب کرد پس رسول خدا ص عرض کرد که بار الها پس و در کار او بدرستی
که علی ع در طاعت تو مشغول بود و طاعت رسول تو پس برگردان از برای او آفتاب را پس آفتاب بعد از غروب
طالع شد و نیز در حدیث ابن مغازلی مذکور است با سناد خود از ابی رافع که برگشت آفتاب بر علی بن ابی طالب ع
بعد از آنکه غایب شد تا آنکه آنجناب فریضه عصر خود را در وقت ادا نمود چون فارغ شد باز آفتاب غروب کرد و
این برگشتن آفتاب ممکن است از طرق نسبای **از جمله** آنها آنکه خداوند خلق کند مثل آفتاب آفتابی را در
همان وضعی که برگشته و آفتاب اصلیه بحالت خود باقی باشد یا آنکه تغییر داده شده بود بعضی از زمین تا اینکه
ظاهر شود آفتاب یا آنکه خلق کند مثل آفتاب در صورت و هیئت قرار دهد حکم او را در نماز کردن امیر مؤمنان
مثل حکم آفتاب اصلیه و غیر اینها از چیزها که خداوند قدرت بآن دارد و علم او تعلق بآنها دارد و عجیب
که بوده باشد است نیز آنکه آفتاب حبس شد از برای بعضی از انبیا سلف چنانچه صاحب بحار الانوار علیه الرحمه
گفته بعد از آنچه مذکور نموده که میگویم من که سید مرتضی عهد در شرح بائیه سید حمیری ذکر کرده در شرح
ردت علیه الشمس لما فاته وقت الصلوة وقد دنت للمغرب و در بعضی اخبار مسطور است که حبس نمودن کرار این خبر
رد شمس از برای امیر المؤمنین ع مشهور است در حال حیات پیغمبر خدا ص بواسطه آنکه و اینکه است که رسول
خدا در خواب بود و سر مبارک آنجناب بر دامن امیر المؤمنین ع بود چون وقت نماز عصر در گذشت کراهت
داشت که بیدار کند آنجناب را از جهة ادا کردن نماز خود چون وقت گذشت رسول خدا ص بیدار شد دعا کرد
خدا را بر گردانیدن آفتاب بخلاف عالم دعای او را مستجاب کرد و آفتاب برگشت پس امیر المؤمنین نماز را در
وقت خود بخواند و اگر کسی در مقام ایراد بر آید و بخواهد مناقشه در خبر نماید و بگوید این خبر اقتضا می کند که
آنحضرت عاصی باشد بترک نماز و این خلاف عصمت آنجناب است پس از برای دفع این ایراد دو جواب است یکی از آنها
اینکه عصیان در وقتی محقق است که ترک نماز خالی از عذر نباشد و از علاج رسول خدا منکری ندارد که عذر است
در ترک نماز و اگر ایراد شود بر این جواب که این عذر حسن است نیز برای ترک نماز بلکه در حال اختیار ملتفت نیز
اینکه عذر نباشد از برای اینکه نماز بالمرة ترک شود زیرا که عذر در ترک نماز بالمرة آنستکه مکلف یا عقل او از میان
رفته باشد یا تمیز از برای او نباشد مثل اینکه خواب باشد یا آنکه مغمی علیه باشد و آنچه مشابه اینها است و
آنجناب در آن حین معذور بود بواسطه از علاج پیغمبر از اینکه استیفای تمام افعال صلوة نماید نیز اینکه صلوة را

بالمره ترک نماید مگر کسی که با آن عدم عقل و تمیز ثابت نباشد مثل زمین گیر و مقید و زندان و مرض شدید بوده و مقا
قتال شده باید ترک نماز بالمره نشاید چنانچه در محل خود معنون است بلکه نماز را باید استیفا نماید بهر
طریق که بتواند و باید نماز گذارد بر حسب طاقت و قوه هر چند با ایما و اشاره باشد و آنجناب در آن حین قادر
بوده بر اینکه نماز گذارد بمقتضای تکلیف خود ولو با اشاره میگوییم از جمله مسلمات و منکری ندارد
که آنجناب نماز را در آن زمان بجا آورده با ایما و اشاره در حالتیکه نشسته بود بواسطه متعذر بودن از قیام
و مهربانی بر سول خدا صلعم و فائده رد شمس بواسطه آن بود که نماز را بجا آورده در حالتیکه استیفا
بجمیع افعال الصلوة نموده باشد و فضیلت او زیاده نماید تا اینکه عظمت شأن او نیز بر کوار ظاهر شود
بر مردم **وجواب** دیگر از اصل ایراد آنکه خبر مذکور در رد شمس دلالت ندارد بر اینکه تمام وقت نماز
گذشته بود و زمانی از برای نماز کردن باقی نمانده بود و محتمل است که وقت فضیلت و نیز در اول وقت
از میان رفته باشد و فوت نمیشد هد این جواب را و چیز یکی از انهار و روایات اخبار است که چنین تفوه نباشد
زیرا که صریح نیست در اینکه غروب بالکلیه حاصل نشده و فوات تحقق نکردیده بود و دیگری قول او و قد فات
للمغرب که مراد آفتاب است و نیز اقتضا می کند که غروب محقق نشده و نزدیک غروب بود پس اگر گفته شود که
چنانچه آفتاب غروب نکرده و وقت نماز نگذشته باشد پس چه فایده و چه معنا از برای دعا کردن بر رد شمس
است تا اینکه آنجناب نماز کند در وقت و حال آنکه نماز را در وقت کرده بمقتضای تکلیف خود **میگوییم**
که فایده در رد آن بواسطه این بود که درک کند فضیلت صلوة زیاده را در اصل وقت فضیلت و تا اینکه دلالتی
باشد بر شرافت محل و جلالت قدر آنجناب که خرق عادت ملتبس بواسطه خاطر او **و** اگر گفته شود که خرق
عادت بواسطه دعای پیغمبر بوده نه بواسطه امیر المؤمنین ع تا اینکه شرافت او را باشد پس شرافت از جهت
رسول خدا خواهد بود **میگوییم** در جواب که دعای آنجناب بواسطه رد شمس بود از جهت امیر المؤمنین
تا اینکه درک کند آنچه از او فوت شده از فضیلت نماز پس شرافت خرق عادت و فضیلت از این جهت منتقل میشود
ما بین هر دو و از این کواد از کوه معنی متحدند **و** اگر گفته شود که چگونه ملتزم شد رد شمس و حال آنکه اصحاب
هیئت و نجوم و فلک از محال میدانند و قدرت باو تعلق ندارد شاهد بر این آنکه چنانچه بر مسکت آفتاب
از وقت غروب تا وقت زوال بر این واجب بود اینکه اهل مشرق و مغرب بدانند و ملتفت شوند آنچه خرق
عادت را بواسطه آنکه طلوع اهل مشرق بطول می انجامید شب ایشان طولانی میشد بر وجه خرق عادت و طول
میکشید نیز روز اهل مغرب بطولی که زیاده از قدر معتاد متضاعف باشد و ممکن نبود خفای این امر را چه بی
که غروب آفتاب باشد و بعد از آن طلوع نماید و اگر چنین اتفاقی روی داده بود اخبار منتشر میشد و این باب و تاریخ
مینمودند این حدیث عظیم را در تواریخ مسطوره زیرا که این نوع خرق عادت عظیمتر بود از امر زنان از تفسیر طوفان نوح
جواب آنکه ادله منجمین صحیح و دلالت ندارد بر اینکه فلک و آنچه متعلق باوست از آفتاب و ماه و ستارگان متحرک بنفسه باشند

یعنی که از تحت قدرت خداوند خارج باشد و نه بواسطه طبیعی متحرک بوده باشد که مادامی که از طبیعت مفارقت
تحرک نیز ثابت باشد و تفکیک جایز نباشد بلکه بسبب تحریک خداوند علی الاعلا خواهد بود و محرک او است خود
ثابت شده این مطلب با دلیل برهان و شواهد واضحه ظاهر پس اختیار تحریک با خداوند خواهد بود هرگاه اراده اش
تعلق بگیرد بر اینکه از حرکت باز ایستد واقع خواهد شد و ما در بسیاری از کتب خود حجج زیاد و ادله بسیار بر این مطلب
اقامه نموده ایم و این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و اما علم اهل مشرق و مغرب که وجه بیان از جانب و بعضی
طرق دیگر در ایراد مرقوم کردید پس لازم از معلوم نیست زیرا که ما را احتیاجی نیست با اینکه بگوییم آفتاب هر
مقدار زمان اول زوال تا غروب طول کشیده برگشتن آن با کمتر از آن تا اینکه همه مردم ملتفت شوند و بفهمند
از اینکه میگوییم که وقت فضیلت صلوة عصر آن وقتی است که نزدیک غروب باشد بعد و فضل زمانی که اذا
کند مصلی نماز ظهر را بمقدار چهار رکعت عقب زوال و هر زمانی هر چند قامتی کم باشد که از این وقت یکقدر در
این فصل را درک می کند و جایز است اینکه این قدر زمان مخفی باشد بر اهل شرق و غرب بلکه جایز است که بر
اشخاصی که حاضر و مشاهد بوده اند نیز مخفی باشد اگر مشغول بعملی باشند نظر ایشان با آفتاب نباشد لکن
ایراد با ملاحظه میشود بنابر جواب اخیر مذکور **وجواب** دیگر که مبنی است بر اینکه نماز عصر آنجناب فوت شد بسبب
غروب آفتاب از جهت عدد دیگر که ذکر کردیم پس ایراد نیز با ملاحظه میشود از او زیرا که مدت ما بین غایت جمیع قرص و ما بین
دو زمانی و ما بین بعض آن و ظاهر شدن بعضی در زمان دیگر که درک کمال قرص یسیر باشد فرق واضحی که ملازم با
باشد علم اهل شرق و غرب با آن بلکه بنا هست که تا غروب جمیع قرص و ظهور آن نیز ملتفت نمیشوند در وقتی که ملتفت
نباشند که همچو آن خرق عادتی است زیرا که ایشان ملتفت می شوند بغروب با اینکه اگر ملتفت نشدند که ثبت المطلوب و
اگر ملتفت شدند با اینکه بعضی از آفتاب با تمام از نظر ایشان غایب شده بعضی از آن عبور کرده احتمال میدهند که بواسطه ابر
یا غائلی بوده نور او را از میان برده و بعد از رفع مانع ثانیا ظاهر شده **ودیگر** از مقاماتی که آفتاب
برای امیر مؤمنان ع برگشته زمانی بود که آنجناب در شهر بابل فرستاده بود بتفصیلی که در محل خود مسطور است در
روایات و مشهور و معروف است در این باب اشعاری نظم آورده اند و اجمال آن این است که چون قریب عصر آن روز
آنجناب در شهر بابل فوت شد برگشت آفتاب از برای او تا اینکه نماز را در وقت خود ادا نمود و خرق عادت در آنجا
ظاهر شد و فرقیکه این مقام داشت با آن مقام این است که در قسم اول محتمل بود خرق عادت و برگشتن آفتاب از جهت
پیغمبر ص باشد چون آنجناب دعا کرد در رد شمس را و در این مقام این احتمال راهی نداشت و نسبت بغیر آنجناب ممکن
نبود چنانچه در زمان پیغمبر ممکن بود و تاویل صحیح در فوت نماز از آنجناب و فراغت از ایراد آنکه در آن موقع
مذکور شد که بعینه در این مقام هم جاریست همان دو وجهی است که در مقام اول ذکر شد که رد شمس باشد بر
امیر المؤمنین ع در عهد پیغمبر ص و ممکن است بگوییم ما که بعید ندارد اینکه بوده باشد آنجناب در هر دو مقام
مامور بترک نماز بواسطه ظاهر شدن فضیلت و شرافت او و یا اینکه بگوییم کسی که قدرت دارد بر رد شمس جایز است از

از برای او ترک نماز تا غروب آفتاب لکن وجوهی که سابقا ذکر شد اولی است بقواعد که اصحاب ما بهمه سلک یا بهما
هستند و محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم در کتاب علل ذکر کرده که علت تسمیه امیرالمؤمنین این است که آفتاب ظاهر
امیر است بر همه جمیع روی زمین آنست که عالم فرموده و آن این است که خداوند سبحانه پرده کشید از ابر در جمیع سماء
و ابر حایل نمود ما بین تمام روی زمین و آفتاب مگر موضعی که امیرالمؤمنین و اصحاب آنجناب در آن بودند
پس خداوند دفع ابر را از آن موضع نمود تا آنکه آفتاب بر ایشان طالع شود و در این مقام مناسب است ذکر خبری که
دلالت بر زیادتی شرافت آنجناب نماید از رد شمس بر خود آنجناب و آن این است که علامه مرحوم قدس سره
در کتاب کشف الیقین ذکر کرده که در زمانی یکی از زهاد موعظه مینمود مردم را روزی در ضمن موعظه
شروع نمود بمدح کردن علی بن ابی طالب تا آنکه نزدیک شد آفتاب غروب نماید بلکه افق تیره گردید از اهل
مخاطب نمود آفتاب را باین اشعار لا تغربی یا شمس حتی ینقضی مدحی لصنو المصطفی و نجله واثنی عنانک ان
اردت ثنائه انسیت یومک اذ رددت لاجله ان کان للمولی وقوفک فلیکن هذا الوقوف لخیله و لرجله
اجمال مضمون تمام آن اینکه ای آفتاب غروب مکن تا اینکه تمام شود این مدح از مدحهای داماد پیغمبر مکرم و امر
نمودی روز دیگر برگشتی از برای او و آیا میگوید که آفتاب ایشان را فورا روشن شد و همین حالت بود تا
زمانیکه مدح تمام شد این واقعه بحضور جماعت بسیاری بود که باخبار ایشان تواتر محقق شد و شهرت یافت
این واقعه میان عوام و خواص و در این مقام تمام شد کلام مناسب بجا و لیکن با سقاط خبر از آن و در مقام
دیگر از همان کتاب مسطور است که مردی با زنی مخاصمه کنان وارد خدمت امیرالمؤمنین شدند چون نشستند
در حضور آنجناب آن مرد صدا را بلند نمود بر روی زن آنجناب فرمود با او که اخسأ که خطاب بکلب باشد آن مرد از
خوارج بود پس سر آن مرد گردید مثل سر سگ یکی از اصحاب در خدمت آنجناب بود آن واقعه را مشاهده نمود
عرض کرد یا امیرالمؤمنین بیک صیحه این خارجی را گردانیدید مثل سگ پس با این قدرت چه مانع است از دفع
معویه فرمود وای بر تو اگر بخواهم معویه را بیاورم در اینجا با تخت خود هر آینه میتوانم خداوند را با اینکه چنانچه
شود ولکن ما خزینه دار خدا نمی باشیم نه خزینه طلا و نقره و نه منکریم تدبیر خداوند را و امر او را آیا نخوانده
این شعر را بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون یعنی از برای خداوند بندگانی است که
گرامی هستند نزد او و سبقت در قول او نمیگیرند و عمل میکنند بمقتضای امر او و در روایت دیگر فرمودند
که می خوانیم ما ایشان را و همراهی میکنیم با ایشان بواسطه اتمام حجت و ثبوت آن و در سبیل بمقام محبت و اگر ما ذکر
بودیم بدعا کردن بر هلاکت معویه هر آینه بی تاخیر می افتاد و در همان کتاب از حضرت صادق مروی
است که قومی از بنی مخزوم را خاله بود از امیرالمؤمنین روزی جوانی از ایشان آمد خدمت آنجناب عرض
کرد ای خال گرامی برادر من از دنیا رحلت نمود و من از مرگ او بسیار محزون شدم آنحضرت فرمودند آیا دوست
میداری او را ببینی عرض کرد بلی فرمودند ببر ما را بر قبر او چون به قبر او رسیدند آنجناب دعا کرد و خواند خدا را

و فرمود

و فرمود با زمین که قم یا فلان باذن الله یعنی برخیز ای فلان باذن خداوند ناگهان دیدم که مردی از قبر در
قبر نشست و تکلم مینمود بانیکلام که دین دین شا یعنی لبیک لبیک لبیک و آقای ما آنجناب فرمودند
با وی که چه زبان است که تکلم مینمائی با آن مگر تو نمردی در حالتی که زبان تو عربی بود عرض کرد بلی و لکن
یا علی مردم در حالتی که دولت فلان و فلان را داشتم از اینجهة منقلب شد زبان من بزبان اهل آتش و در
همان کتاب از حضرت باقر مروی است که علی بن ابی طالب روزی در کوچههای کوفه عبور مینمود رسید بمردی
که بر دوش کشیده بود چرمی را آنحضرت فرمودند نظر کنید باین مرد که بر دوش کشیده اسرائیلی را پس آن مرد منکر
شد و عرض کرد یا علی چه زمان چرم اسرائیلی خواهد شد آنحضرت فرمودند که آگاه باش که چون روز
پنجم از این روز شود منخسف گردد دری از مسند امیر پس منبر او چون روز پنجم رسید بهمان طریق که آنجناب
فرموده بود واقع شد و مردم پس برداشتند او را و بردند او را بقبر سپردند چون دفن کردند او را امیرالمؤمنین
با جماعتی آمدند بسوی قبر او پس دعا کرد آنجناب چند وقتی و بعد از آن پای خود را بر قبر زده فرمودند خبر ده
ناگهان آن مرد ایستاد ما بین [illegible] آنجناب در این کلام را ذکر میکرد که الراد علی علی کالراد علی الله
و علی رسوله آنجناب فرمودند برگرد بسوی قبر خود پس برگردید بسوی قبر و سر قبر هم بر آمد و نیز در همان
کتاب روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام امر کردند در کوچه و بازار که ایها الناس هر که از برای او دینی
است بر رسول خدا پس بیاید نزد من تا ادا نمایم دین آنجناب را پس هر که طلب داشت خدمت آنجناب میرسید
آنجناب دست مبارک خود را در زیر [illegible] ملای خود می کردند [illegible] عدد آنکه صاحب طلب ادعا مینمود می
یافت در باو تر دست مینمود چون عمر این معنی را از آنجناب مشاهده نمود از مطلب و کرامات ابابکر گفت که این
امر از غیرا است که شرافت از ما [illegible] و بعلی بن ابی طالب برسد در این باب باید فکری نمود ابابکر
در جواب گفت ای عمر پس حیله نما عمر گفت حیله چنانست که اگر تو نیز امر کنی که ندا کنند مردم را بان طریق که او
کرده شاید مقصود بعمل آید پس ابو بکر باستیصال امر نمود که ندا کنند مردم را باین طریق چون امیرالمؤمنان
با خبر شدند از این ندا فرمودند که آگاه باشید بزودی کسی که در ده باشد که پشیمان شود ابابکر از این عمل و در آن کر
شخص اعرابی آمد به مدینه طیبه در حالتی که ابابکر در میان جماعت مهاجرین نشسته بود و انصار دور او را گرفته
پس سوال کرد از وصی رسول خدا یکی از ایشان اشاره کرد بسوی ابی بکر یعنی این است خلیفه رسول خدا آن
عرب گفت با ابابکر که توئی وصی رسول الله و خلیفه او گفت بلی چه میخواهی گفت کجا است آن هشتاد شتر سرخ موی
که ضامن شده است رسول خدا از برای من ابابکر متحیر شد و عمر گفت در این باب حیله نما عمر گفت که اعراب را عقل نمی
نیست و از جهال میباشند طلب بینه و گواه از او نما پس ابابکر با آن عرب گفت که آیا در این ادعا شاهدی
داری گفت از مثل من طلب شهادت مینمائی بر رسول الله والله تو خلیفه رسول خدا نخواهی بود و نه وصی او
پس حضرت سلمان برخواست بسوی او رو دلالت نمود او را بر وصی حقیقی چون خدمت آنجناب رسید سوال نمود

از

از او شعرهای موعوده را انجناب فرمودند ای اسلام او در نزد تو و اهل تو نیز اجتناب اسلام کرده اند پس اعرابی
بر روی در قدم انجناب افتاده و سر و دستهای او را بوسید و عرض کرد شهادت میدهم که خدائی نیست
بغیر ذات یگانه حق تعالی و اینکه تو رسول خدای باشی و همین شرط تا این فردو رسول خدا واقع شد پس
انجناب امر فرمود بحضرت مجتبی و سلمان که بروند با اعرابی بسوی فلان وادی و واد زکند با مصالح جوخو
دهد و بیاید بگو شد که امیرالمؤمنین سلام میرساند و میفرماید تو که بیاور هشتاد ناقه که ضمانت نموده
از رسول خدا از برای این اعرابی حضرت مجتبی بفرموده انجناب باتفاق سلمان و اعرابی امدند بهمان
وادی که انجناب فرموده بود رسیدند و بدستور العمل فرمایش کردند ناگهان زمام ناقه ظاهر شد از زمین
پس اعرابی گرفت مهار را تا آنکه هشتاد ناقه تمام شد بهمان صفتی که قرار شده بود و در تلف شده است از
سعد خفاف گفت که گفتم بزاذان که تو قرائت میفرمائی قرآن را پس نیکو قرائت مینمائی و نیکو کن بعلم را از
خواندن قرآن پس تبسم نمود و گفت که امیرالمؤمنین ع روزی گذشت بمن در حالتی که من انشاد شعر مینمودم
و آواز من خلق حسن و آواز نیکوئی بود انجناب تعجب نمود از آواز من و فرمودند ای زاذان هستی قرائت نمائی قرآن را
عرض کردم یا امیرالمؤمنین والله نمیخوانم قرآن را مگر بقدر یکه نماز بان میخوانم و قدرت بر زیاده از آن ندارم
فرمود نزدیک بیا چون نزدیک رفتم سخنی در گوش من فرمود که نفهمیدم پس فرمودند باز کن دهان خود
را چون دهن باز کردم چیزی انداخت در دهان من پس قسم بخدا دندم که قدم خود را برنداشتم از نزد انجناب
مگر آنکه حفظ داشتم تمام قرآن را با اعرابش و همزات آن و احتیاج نبود مرا از اینکه سؤال نمایم از احدی
سعد میگوید که این قصه را بحضرت ابی جعفر ع عرض کردم فرمودند راست گفته زاذان بدرستیکه امیرالمؤمنین
خواند از برای او اسم اعظم را که رد نمیشود از برای او و نیست در بحار الانوار مذکور است از عمرو بن شمر از حضرت
ابی عبدالله ع که اشتر داخل شد در مجلس امیرالمؤمنین ع و سلام نمود انجناب جواب سلام او را داد و
فرمودند ای اشتر چه باعث شده ترا باینکه درین ساعت نزد ما آمدی عرض کرد محبت تو یا امیرالمؤمنین فرمودند
آیا دیدی در خانه ما کسی را عرض کرد بلی چهار نفر پس انجناب برخواستند با اشتر آمدند بیرون دیدند که
چهار نفر میباشند یکی از آنها اکمه و دیگری ابرص و دیگری مکفوف و دیگری زمین گیر پس انجناب سؤال
نمود از حالات آنها عرض کردند یا علی آمده ایم در نزد تو تا اینکه چاره دردهای ما نمائی و از تو شفا میخواهیم
انجناب گشودند حقه را و بیرون آوردند معجونی و دو بخور اینها دادند بر آنها ناگهان جملگی برخواستند
در حالتی که علتی از برای آنها نبود و در همان کتاب مرویست بسندهای چند از حضرت ابی عبدالله ع که فرمودند
امیرالمؤمنین علیه السلام را خاله بود از طایفه بنی مخزوم روزی جوانی از آنها آمد خدمت انجناب و عرض
کرد ای خال [illegible] بدرستیکه برادر و [illegible] مادر من [illegible] عوده و با مطرح شد [illegible]
روی داده فرمودند [illegible] عرض کرد بلی پس انجناب بیرون آمد و با او بود برد رسول خدا

که از سحاب

که از سحاب بود چون منبر او رسید بر جناب [illegible] خود را بهم زد پس پای خود را بقبر زد ناگاه بیرون آمد
میت از قبر خود و می گفت [illegible] انجناب فرمود با او که آیا بمردی تو در حالتی که از عرب بودی
و زبان تو زبان عرب بود عرض کرد بلی و لکن مردم در حالتی که بر سنت فلان و فلان بودم از این جهت منقلب
شد زبان من باین زبان و در همان کتاب مرویست از جمیع بن عمیر که متهم نمودند امیرالمؤمنین مردی را که
اسم او عیزار بود باینکه خبر میدهد معویه را از گفتگوهای که در مجلس [illegible] شود چون انجناب از
او جویا شد منکر شد انجناب فرمودند که قسم میخوری بر انکار خود عرض کرد بلی و پیش آمد قسم خورد
انحضرت فرمود اگر دروغ گفته باشی خداوند کور کند چشمهای ترا پس جمعه دیگر نشد که دیدند اعمی و کور شده
و عصا کشی بر داشته او را رهنمائی میکنند و خداوند دیده او را کور کرده و نیز در همان کتاب از منبع
نبانه مرویست که روزی در عقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام میرفتیم و با ما مردی از قریش بود آمد عرض
کرد با انجناب که یا علی کشتی مردان را و یتیم کردی اولاد ایشان را و کردی آنچه کردی پس انحضرت ملتفت او
شدند و فرمودند با او اخساء یعنی دور شو ای سگ ناگهان دیدیم آمد سگ سیاهی شد پس آمد و پای
انجناب افتاده دم خود را حرکت میداد گویا که التماس او مینمود پس رحمت انجناب شامل حال او شد و
لبهای خود را حرکت دادند ناگهان مرد شد چنانچه سابق بود پس مردی از قوم عرض کرد یا امیرالمؤمنین
تو که قدرت داری بر امثال اینگونه امور چگونه دفع نمیکنی معویه را حضرت این آیه را تلاوت نمودند که
بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون و در همان کتاب از حضرت سلمان فارسی ره
مرویست که زنی از انصار که اسم او ام فروه بود ابا و امتناع داشت از بیعت نمودن برای ابابکر و مردم را ترغیب
و تحریص مینمود بر بیعت کردن با امیرالمؤمنین ع چون این خبر با بی بکر رسید احضار نمود او را و با او اظهار
توبه نمودن را کرد ام فروه ابا نمود ابابکر گفت ای دشمن خدا آیا دور میگردانی بمخالفت مینمائی جماعت
مسلمانان را که اجتماع نموده اند بر امری چه اعتقاد داری بر امامت من ام فروه گفت که اعتقاد من اینست
که تو امام نیستی ابابکر گفت که چه کسم من جواب داد که تو امیر قوم خود میباشی و بزرگ ظاهر خود میشی
پس باید قوم تو ترا اکرام نمایند و امامی که از جانب خداوند مخصوص باشد ظلم و جور بر او روا نیست
وان امام علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد که مخصوص است از جانب خداوند و مسند امامت در ظاهر
و باطن میباشد و عالم است بانچه حادث میشود در مشرق و انچه حادث میشود در مغرب از خیر و شر و
سایر وقایع هر گاه بایستد بر آفتاب یا ماهی روشنائی از برای آنها نخواهد بود و همچنین نیست امامت
از برای کسی که شهادت مینماید نیست و نه از برای کسی که ایمانی از برای او نیست در باطن و در ظاهر
دعوی ایمان مینماید پس ملتفت باش ای [illegible] کرتو از کدام یک از آنها میباشی و خود انصاف
بده که در مرتبه کی باشی ابابکر گفت ای ام فروه من از ائمه هستم که خداوند انتخاب نموده مرا از برای بندگان

خود

خود امر فرموده جواب داد که دروغ گفتی ای ابا بکر زیرا که اگر ادعای تو صدق بود هر آینه خدای تعالی ترا در کتاب
مجید خود ذکر میفرمود چنانچه غیر ترا ذکر کرده و فرموده در حق ایشان که وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما
صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون وای بر تو ای ابا بکر اگر بوده باشی تو امام بر مردم در حقیقت پس بگو
به بینم چه چیز است اسم آسمان دنیا و اسم آسمان دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم پس ابا بکر متحیر ماند
و جوابی نداشت جز اینکه گفت اسما آنها را بجز خداوند نمی‌باشد که آنها را خلق نموده و باز از علی با آنها
نیست آنحضرت فرموده گفت اگر جایز بودی که زنان تعلیم کنند مردان را هر آینه تعلیم میکردم ترا ابا بکر گفت ای
دشمن خدا البته باید ذکر کنی اسما آنها را والا بقتل میرسانم ترا گفت ای ابا بکر آیا مرا از کشتن میترسانی
و از قتل مرا تهدید مینمائی قسم بخداوند که باک ندارم از اینکه جاری شود کشتن من در دست مثل تو
ولکن خبر میدهم ترا باسما آنها اما آسمان اول پس ایلول است و آسمان دوم ربعون و آسمان سیم محقوم
و آسمان چهارم ذبلول و آسمان پنجم ماین و آسمان ششم ماجر و آسمان هفتم ایوث می‌باشد پس ابا بکر و کسانی
که در نزد او حاضر بودند تعجب کردند بعد از آن گفتند جماعت که ای ام فروه چه میگوئی در حق علی بن ابی
طالب جواب داد که چه بگویم در حق امامی که او است امام و وصی اوصیا میباشد در حالتی که بنور او آسمان و زمین
روشن است و تمام نمیشود توحید خداوند مگر بحقیقت معرفت او ولکن تو تغییر و تبدیل دادی مقام ظاهر
او را و دین خود را بدنیا فروختی ای ملعون متغیر شد و حکم کرد که بکشند او را زیرا که مرتد شده این زن پس بحکم
او کشتند او را و آنزمان امیر مؤمنان ع در وادی القری تشریف داشتند چون آمدند در مدینه و این خبر را باو
دادند و از واقعه با خبر شد برخواسته آمد بسوی قبر ام فروه دید بر روی قبر او چهار مرغ سفید که منقارهای آنها
سرخ است در منقار هر یک دانه اناری می‌باشد و داخل میشوند در میان قبر ام فروه و بیرون می‌آیند چون
نظر مرغان بآنجناب افتاد و بزبان خود تکلم نمودند پس آنجناب جواب داد با آنها بکلامی که شبیه کلام آنها بود
بعد از آن فرمود میکنم انشاء الله پس ایستاد آنجناب بر قبر او و کشید دستهای خود را بسوی آسمان و عرض
کرد یا محیی النفوس بعد الموت و یا منشی العظام الدارسات احی لنا ام فروه واجعلها عبرة لمن عصانا پس
ناگاه هاتفی ندا کرد که ممضی است قول تو یا امیر المؤمنین و در این ضمن بیرون آمد ام فروه از قبر و با وی چادر
بود که گفتی از سندس سبز و عرض کرد ای مولای من اراده داشت پسر ابی قحافه اینکه خاموش نماید نور ترا پس
ابا کرد خداوند مگر تمام نمودن نور ترا و دشمنان را چون این خبر با ابا بکر رسید گمان از این امر عجیب تعجب نمودند
حضرت سلمان با آنها فرمود که اگر حضرت ابی الحسن قسم دهد خداوند را که زنده کند هر آینه خلق اولین و
آخرین را هر آینه زنده میکند پس آنجناب برگرداند او را بسوی زوجش و بعد از آن دو پسر از او بعمل آمدند
و زندگانی کرد بعد از مولای متقیان مدت شش ماه و در همان کتاب از حضرت رضا ع باسنادش از امیر المؤمنین
مرویست که روزی آنجناب در مجلس خود تشریف داشتند مردم از اطراف او را گرفته بودند ناگهان مردی عربی داخل

مجلس

مجلس آنجناب شد و سلام کرد و بآنجناب عرض کرد یا علی من از رسول خدا ص طلبی دارم تمسکنا بدعا خواه عماد
و بعضی گفتند الی خوردم از مردم که گفت ادا کننده بوعده آنجناب پس او شاد نمود تا زانکه تو دفع نمائی
در این سفر همین خواهد بود و آن صد شتر سرخ میباشد و رسول خدا ص در آن حین فرموده بودند که ای عرب
اگر من از دنیا رحلت نموده ام بیا نزد قضا کننده دیون من و وصی و خلیفه من بعد از من پس او مرا خواهد
که صد شتر را بسوی تو البته دروغ نفرموده پس یا علی اگر در دعوای وصایت و خلافت صادقی و در این
مدعی حقی ادای آن تعجیل نما و مسامحه روا مدار آنجناب فرموده بود و فرمود حضرت امام حسن ع که برخیز
ای حسن و چوب دستی رسول خدا ص که فلان اسم دارد بردار و با این عرب برو در بقیع و با آن چوب بزن
بفلان سنگ سه دفعه نگاه کن و آنچه بیرون آید از آن در کف این عرب بده بگو با دیگران که کتمان نماید
آنچه دیده پس حضرت حسن علیه السلام بفرموده آنجناب روانه بقیع شد و قضیب رسول خدا ص با او بود
پس آنچه مامور بود از جانب پدر بزرگوار خود بعمل آورد ناگهان ظاهر شد مهار شتری و سر او از عقب آن
بیرون آمدند تا صد شتر تمام شد پس آنحضرت گرفت مهار شتران را و داد بدست آن مرد عرب و امر کرد او را
که کتمان آنچه دیده پس اعرابی عرض کرد صدق رسول الله و صدق ابوک وهذا همان کتاب مسطور است که غلام
سیاهی داخل شد بر علی بن ابی طالب علیه السلام و عرض کرد یا امیر المؤمنین بدرستی که از من دزدی سر زده پس
تطهیر نما مرا با جرای حد آنجناب خواستند شبهه نمایند و حمل کنند قول او را فرمودند ای غلام شاید
تو از غیر حرز و جای محفوظی دزدیده باشی عرض کرد یا امیر المؤمنین دزدی من در حرز واقع شده پس
تطهیر نما مرا آنجناب فرمودند شاید دزدی تو بحد نصاب اجرای حد نرسیده باشد پس غلام سر خود را حرکت
داد و عرض کرد یا امیر المؤمنین بحد نصاب رسیده چون سه مرتبه اقرار نمود امیر مؤمنان ع حکم کرد دست
او را قطع نمودند پس آن غلام دست بریده خود را برداشته و در راه ذکر میکرد که قطع کرد دست مرا امیر المؤمنین
و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین و سید الوصیین و مدح میکرد آنجناب را چون شنیدند
اینکلام را از آن غلام حضرت حسنین علیهما السلام استقبال نمودند او را و داخل شدند بر امیر المؤمنین و عرض
کردند دیدیم ما آن غلام سیاه را که مدح می‌نمود ترا در مسافت راه آنجناب کسی را مبعوث کرد که برگردانند او را
نزد آنجناب چون او را برگرداندند نزد آنجناب فرمود با آن غلام که قطع کردم دست ترا و تو مدح میکنی
مرا عرض کرد یا امیر المؤمنین بدرستی که تو تطهیر نمودی مرا و آزاد کردی مرا از آتش جهنم بدرستی که
دوستی تو در قلب من بمرتبه‌ای است که مخلوط شده با گوشت و استخوان من پس اگر قطع کنی جمیع اعضای مرا
و پاره پاره نمائی مرا هر آینه نمیرود محبت تو از قلب من پس امیر المؤمنین ع دعا نمود در حق او و دست
قطع شده او را در موضع خود نهاد صحیح یافت و اصلاح گرفت چنانچه سابقا بود میگویم مؤلف که این
معجزه از آنجناب سابقا نقل شد ظاهر این است که تکرار بدر نوشتن شده باشد احتمال هم میرود که اصل

۳ واقعه مکرر شده باشد چنانچه قصه بخروی نیز مکرر شده همین احتمال نیز در او میرود الا اینکه تکرار در واقعه در قصه
بخروی ظاهر تر است بواسطه اختلاف کلام مثبت در هر دو قسم و در همان کتاب از سعد ابی خالد باهلی مرویست
که رسول خدا م شکایت مینمود از شدت تب پس امیر المؤمنین ع بخدمت آنحضرت مشرف می شد منهم با آنحضرت
رفتم چون داخل شدیم رسول خدا م فرمود الم شدید مرا نمی شناسید و مرا اندام ملدم پس کرفت علی بن
ابی طالب دست راست رسول خدا را و کرفت آنجناب دست راست علی را پس امیر المؤمنین دست خود را بر سینه
پیغمبر کذاشت و فرمود ای ام ملدم بیرون رو و از جسد رسول خدا زیرا که این بزرکوار رسول خدا و بنده او است
ملدم میکوید ناکهان دیدم پیغمبر برخواست و با ستون نشست و فرمود از ام ملدم آزاد و دفع شد فرمود
یا علی بدرستی که خداوند فضیلت داده ترا بچند خصلت و از جمله فضیلتهای تو آنست که خداوند قرار داده
درد ها را اطاعت تو و در نیز مثل در همان کتاب وارد شده که شخص خارجی مخاصمه مینمود با کسی نزد امیر المؤمنین
آنجناب بقصد تکلیف حکم کرد ما بین ایشان آنخارجی زبان حساب بیرون آورده و عرض کرد یا علی حکم بحق
نکردی و بعدالت رفتار ننمودی پس آنجناب فرمودند باو که اخسأ یا عدو الله یعنی دور شو ای سگ پس
آنمرد مستحیل شد بسگ و بر اهالی آنجا مینهاد و در هوا پریده خود را می جنبانید و اشک از چشمهای او
جاری بود آن بزرکوار رقت کرده برا او دعا نمود پس خداوند او را بصورت اولی بر کردانید که صورت
انسانی باشد لباسهای او از هوا بزیر آمده بر او پوشید پس امیر المؤمنین ع فرمود بدرستیکه خداوند
بیان کند حال وصی سلیمان را بقول خود و الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک یا کدام
دمی بلند مرتبه تر بوده پیغمبر شما یا سلیمان شخصی عرض کرد یا علی بلی کدام یک کرامت بیشتر نزد خداوند
پس چرا جنگ نکردی با معویه فرمود که من ایشانرا از جهت ثبوت حجت و کمال حجت
مهلت دادم و چنانچه بخواهم دعا کنم در هلاک او بدرستی قبول شد پیغمبر گفت آنچه را نیز مسطور است که قصه
در راه نزکوشتی بود بکنیزی و از کنیزکی متبسید که خواستند او را با او نزاع کنند داد او را ادبی و ساکن نمود
در جائی نشستن که مبکر در پس دیدم امیر المؤمنین را برخواسته تا از جناب او نزدیک شده صورت حال را
با آنجناب عرض کرد پس فرمودند قصاب را دید دست و جمع آورده از کنیزک نتا در دکان قصاب را داد لازم نمود
خواندند او را با نصادر خواست تو با نظر تو کرا به کفایت میکند او را هم انکه باید اطاعت و مولی را
نماید انصاف کن بر خود دارد کوشتی بهتر از این باو بده که مورد منت از دست خواهد تو باشد وعظه
مینمود او را و منع میفرمود باو که ابر دیدار او را از آنکه در نزد تو ضعیف و قوی و فقیر و غنی یکسان باشند
پس ظلم مکن کنیز را و لکن قصاب امتثال امر آنجنابرا از آنجهت بلند نمود دست خود را و عرض کرد که بیرون
رو از دکان من امیر دو زیاده بر این تکلم مکن پس آنجناب بیرون رفته و دیگر تکلم نفرمود با او و چون آنجناب
بیرون رفت شخصی بر قصاب گفت که امیر را این کسی که حساب نمودی با او دست خود را بروی او ملبند

ادر

۲۵ کرد مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بود از همان چون این را شنید دست خود را بر زمین
نهاد و با دست دیگر دست خود را قطع نمود و با دست دیگر آن دست مقطوع را برداشته روانه خدمت امیر
المؤمنین علیه السلام کردید و از آنجناب عذر میخواست پس آنجناب درخواست او دعا کرده دست او را بجای خود
کذارده اصلاح یافت و مثل اول کردید و نیز مسطور است که چون خبر دادند آنجنابرا بعملی که از بشر بن
ارطاة در یمن واقع شده بود دست خود را بدعا برداشته عرض کرد بار الها بدرستیکه بشر دین خود
را بدنیا فروخته پس عقل او را از او سلب نما و باقی مگذار از برای او از دین او چیزی که مستوجب رحمت
تو کردد پس باقی نماند بشر تا اینکه مخبوط کردید و شمشیر میخواست شمشیری از چوب از برای او ساختند
آن شمشیر را بر زمین میزد تا آنکه خورد می شد چون تمام می شد فریاد میکرد السیف السیف پس شمشیر
دیکر از چوب نیز از برای او میساختند باو میدادند با همان طریق میزد تا آنکه می شکست و علی الدوام
این شغل از برای او بود تا وقتی که مرد و در کتاب بحار مسطور است از طلحة بن عمیره که استشهاد می نمود
علی بن ابی طالب ع در قول پیغمبر من کنت مولاه فهذا علی مولاه پس شهادت دادند برای او دوازده نفر
از انصار و انس بن مالک در میان آن قوم شهادت نداد پس امیر المؤمنین ع باو فرمود یا انس عرض کرد لبیک
فرمود چه چیز مانع شد ترا از اینکه شهادت بدهی و حال آنکه شنیدی آنچه دیکران شنیدند عرض
کرد یا امیر المؤمنین پیر شدم و فراموش کردم آنجناب فرمودند بار خدایا اکر این دروغ میکوید پس
مبتلا کن او را به مرض برص که نتواند عمامه بر سر کذارد طلحه میکوید که اشهد بالله هر آینه دیدم او را که میان
چشمهای او سفید شده بود و نیز مسطور است از زید بن ارقم که آنجناب انشاد نمود از مطلب این دوازده
نفر برخواستند که شش نفر ایشان از جانب راست و شش نفر دیکر از جانب چپ بودند و شهادت باین
مطلب دادند زید بن ارقم میکوید منهم یکی از ایشان بودم که شنیده بودم این کلام را و لکن از زبان کتمان
نمودم پس خداوند بآن واسطه دیده مرا پوشانید و کوری عارض من شد بعد از آن نادم و پشیمان
بودم از عمل خود و لا یزال استغفار مینمودم و در همان کتاب از حکیم بن جبیر مرویست که ما حاضر بودیم
وقتیکه علی بن ابی طالب ع امیر المؤمنین بر بالای منبر فرمود من بنده خدا و برادر رسول خدا می باشم و
وارث پیغمبر رحمت و نکاح کننده سیده زنان اهل بهشت و منم سید الوصیین و آخر اوصیاء پیغمبر این
دعوی را ادعا نماید احدی غیر از من مکر آنکه خداوند مبتلا مینماید او را ببلائی و مرضی پس مردی
از اهل عبس که در آن مجلس نشسته بود بمیان قوم کفت کیست که نتواند بکوید انا عبد الله و اخو رسوله
چون اینکلام از دهان او بیرون آمد بر نخواست از مکان الا آنکه شیطانی بر او مسلط شد و مخبوط
کردید و رجت بسوی در مسجد پس ما سؤال نمودیم از قوم او که سابقا این حالت از برای او بود یا نه
کفتند این حالت تازه عارض او شده و سابقا اثری از او نبوده و نیز مرویست از عبد الله که پیغمبر فرمود

منبر

متعرض نشوید مرا دعائیکه علی ع می کند زیرا که دعای او رد نمیشود و در کتاب بحار منقولست از تاریخ بلاذری
و حلیة الاولیاء و کتب اصحاب ما از جابر انصاری روایتست که استشهاد نمود امیر المؤمنین از انس بن
مالک و براء بن عازب و اشعث و خالد بن یزید از قول پیغمبر ص که فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه
پس کتمان نمودند ایشان پس آنجناب فرمود با انس که بمیراند ترا خداوند تا آنکه مبتلا کند ترا بلخو
برصی که قادر نباشی بسر گذاشتن عمامه و با اشعث فرمود که خدا بمیراند ترا تا آنکه بر طرف کند از
تو چشمهای ترا و بخالد فرمود که بمیراند ترا خداوند مگر بمردن جاهلیت و به براء فرمود که بمیراند ترا خدا
مگر در وقتی که هجرت نمائی جائیکه بر میگوید قسم بخدا که دیدم انس را که مبتلا بود ببرصی که قادر نبود بر اینکه
عمامه را بر سر گذارد و سر او با بنواسطه برهنه بود و دیدم اشعث را که چشمهای او نابینا گردیده بود
و مکرر می گفت الحمد لله الذی جعل دعاء امیر المؤمنین ع علی بالعمی فی الدنیا و لم یدع علی فی الاخرة
فاعذب یعنی حمد مختص است بخدا اینکه قرار داد دعاء امیر المؤمنین ع را بر من بکوری در دنیا و دعا
ننمود بر من در آخرت تا اینکه معذب باشم و اما خالد پس به درستی که چون مرد دفن کردند او را در منزل
خود پس کنده در انجا کندند و اخبار از منزل او بیشتر نمودند پس مرد بمردن اهل جاهلیت و اما براء
پس همراه پیش کشید از جهه معویه رفت به یمن و در انجا مرد و نیز روایت کرده علیه مرد برادر غراء بنی اسد بود
در صورت و خالی پس انحال پوشید صورت او را تا انکه تمام صورت او سیاه شده و با ان مرد فرمود که اگر
دروغ بگوئی خداوند مسلط کند بر تو غلام ثقفی را عرض کرد یا علی غلام ثقیف کدام است فرمود
غلامی است که نمیگذارد از برای خداوند حرمتی مگر آنکه او را هتک نماید و نمرد تا ادراک کرد حجاج بن
یوسف ثقفی را پس گرفت او را و کشت و نیز دعای آنجناب حکمی کرده از برای شخصی که حکم میکرد علیه عرض کرد
یا علی و الله در این حکم ظلم کردی آنجناب در جواب فرمود که اگر دروغ بگوئی خداوند تغییر دهد صورت
ترا پس گردید صورت او مثل صورت خنزیر و ذکر کرده صاحب در رسالة الغراء از ابی عبد الله که ملامات و
حدای عنا امیر المؤمنین علیه السلم را او با آنجناب بی ادبانه تکلم نمود آنجناب دعا کرد از برای او و اولاد
او کور زائیدن اولاد او جمیعا متولد می شدند باین صفت و صحت نسب و عدم صحت نسب ایشان را از کوری
ایشان تشخص میکردند باین معنی که هر کدام کور بودند میدانستند که صحیح النسبند و هر کدام کور
نبودند میگفتند نسب او معیوب خواهد بود و نیز در بحار ضد کور است از کتاب علوی مصری است که
جماعتی از اهل یمن آمدند خدمت پیغمبر ص و عرض کردند ما از بقایای ملتهای متقدمه هستیم و ما
از آل نوح و از برای پیغمبر ما وصیی بود اسم او سام و خبر داده در کتاب خود که از برای هر پیغمبری معجزه
خواهد بود و قائم مقامی پس یا رسول الله کیست وصی تو آنجناب اشاره نمود بدست مبارک خود
بسوی امیر المؤمنین ع عرض کردند یا محمد اگر سؤال نمائیم از او که بنماید با سام بن نوح را از قوه او

مستانیز بکواز فرمود بلی میتواند باذن خداوند تعالی پس فرمود یا علی برخیز با ایشان برو در مسجد و با پای خود
در نزد محراب بر زمین بزن پس امیر المؤمنین ع با آنجماعت داخل مسجد شدند و در دستهای ایشان صحف
ابرهیم بود تا اینکه داخل شدند بسوی محراب رسول خدا که در میان مسجد بود پس آنحضرت دو رکعت
نماز گذارد و بعد از آن برخواست و با پای خود بر زمین زد ناگهان زمین شکافته شد و منشق شد لحدی
ظاهر شد تابوتی نمایان گردید پس مردی برخواست که نور از صورت او تتق می کشید و مثل ماه شب
چهارده تلؤلؤ داشت و از سر خود خاک را میفشاند و ریش او تا سینه اش بود و صلوات میفرستاد بر علی ع
و می گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله سید المرسلین و انک علی سید الوصیین و انا سام
ابن نوح پس ایشان گشودند آنجماعت صحف خود را پس یافتند او را بهمان طریق که در صحف مذکور بود بعد از آن
گفتند غرض ما اینست که بخوانند از صحف یک سوره پس شروع نمود در خواندن سوره از صحف تا آنکه تمام
شد پس سلام کرد بر علی بن ابیطالب علیه السلم و بخفت بجای او در لحد آنجناب را و خوابید چنانچه سابقا بود
و زمین بهم برامد پس جمیعا گفتند ان الدین عند الله الاسلام و ایمان آوردند باعتقاد تمام خلاق عالم
در آن زمان این آیه را نازل کرد که ام اتخذوا من دونه اولیاء فالله هو الولی و هو یحیی الموتی الی آخره و نیز
روایت از عمار ساباطی که امیر المؤمنین ع در مداین تشریف برده بودند پس نازل شدند با یوان کسری و با او
بود دلف بن بحیر چون نماز کرد برخواست فرمود بدلف که برخیز با من و دلف بود مردی از اهل ساباط
چون نازل در منازل کسری شدند طواف نموده و گردش کردند بعد از آن فرمود بدلف که بود از برای
کسری در این مکان چنین و چنان دلف عرض میکرد که بخدا قسم که کسری همچنانکه بود و لاینزال همچنین هستم می
فرمود که این چه مکانست و آن یک چه مکان و دلف در جواب تصدیق تو مینمود تا آنکه جمیع مواضع کسری
را طواف نمودند با جمیع کسانی که همراه او بودند دلف عرض کرد که ای سید مولای ما گویا تو این چیزها
را در این مواضع گذاشته بعد از آن نظر مبارک آن حضرت بکله پوسیده افتاد بعضی از اصحاب خود
فرمود که بردار این سر را و بیاورید در میان ایوان چون بایوان رسیدند و نشستند از طشتی خواست
چون طشت را حاضر نمودند آب در میان آن ریختند پس بعد فرمودند که این سر را بگذار در میان طشت
چون چنین کرد فرمود قسم میدهم ترا ای سر که خبر دهی مرا از اینکه من کیستم و تو کیستی پس آنکله بزبان
فصیح عرض کرد اما تو پس امیر المؤمنین و سید الوصیین و امام المتقین میباشی و اما من پس بنده خدا
و پسر کنیز خدا کسری انوشیروان می باشم آنحضرت فرمودند چگونه است حال تو عرض کرد یا امیر المؤمنین
بدرستیکه من پادشاهی بودم عادل و مهربان بر رعیت و بسیار صاحب رحم بودم که بد از راضی نشدم بظلم و
لکن بر دین مجوسی بودم و خاتم پیغمبران محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله متولد شد در زمان سلطنت من
و سر کنگره قصر من در شب تولد شکست و خراب شد پس هم خود را بر آن داشتم که ایمان با آنحضرت آورم از کثرت آنچه شنیدم

۱۰۶ از زیادتی انواع شرافت و کرامت و فضیلت و مرتبه و عزت او دور افتاده‌ام و از منهای همچنین از شرافت اهل بیت او و لکن غفلت مرا گرفت از این فیض عظمی محروم شدم و از بهشت محروم می‌باشم بواسطهٔ انکار نمودن آنجناب و لکن با وجود این خداوند مرا خلاص نموده از عذاب جهنم ببرکت عدل او انصاف نمودن رعیت و من در آتش نمی‌باشم و آتش حرام است بر من لیکن حسرت ما اگر ایمان می‌آوردم من با پیغمبر تو می‌بودم از اهل بیت محمد وای امیر چون مردم این گفتگو را از آن سر شنیدند جمیعاً تکبیر در آمدند و برگشتند

امیرالمؤمنین طایفه که از اهل مداین بودند بسوی اهالی خود و خبر دادند ایشان را با آنچه مشاهده نموده بودند و آنچه از زبان انسر خواندند پس مضطرب شدند مردم و اختلاف کردند در معنی امیرالمؤمنین بعضی گفتند امیرالمؤمنین بنده خداوند و ولی خداوند و وصی رسول خدا خواهد بود و بعضی از ایشان گفتند امیرالمؤمنین یعنی پروردگار از پیش عبدالله سبا و اصحاب او و باز اعتقاد که این بزرگوار اگر پروردگار نبود چگونه مرده را زنده می‌کرد چون این مطلب را از آنجناب شنیدند تنگ شد سینهٔ او و فرمودای قوم غالب شده است بر شما شیطان نیستم من مگر بندهٔ خدا که تفضل نموده و انعام کرده بر من امامت و ولایت و وصایت رسول خود را پس برگردید از اعتقاد خود که کفر است زیرا که من بندهٔ خدا پسر بندهٔ خدا می‌باشم و محمد بهتر است از من با وجود اینکه بهتر است و نیز بندهٔ ایشانی بندگان خدا و نیستیم ما مگر بشر مثل شما پس بعضی از ایشان از کفر خارج شدند و برخی باقی ماندند و رجوع نکردند پس اصرار نمود آنجناب بر ایشان بر رجوع کردن از کفر اثری بر آن مترتب نشد آنحضرت ایشان را در میان آتش انداخت و سوختند و قومی از ایشان در بلاد فرار نمودند و گفتند اگر خدا او رب ما نبودی ما را با آتش نمی‌سوزانید نعوذ بالله من الخذلان و باین معجزه تمام شد آنچه از بحار الانوار نقلشده **و میگویم** مترجم کم آنچه در عیون المعجزات از کتاب الانوار که از تالیفات ابی علی الحسن بن همام است و عباس بن فضل از موسی بن عطیه انصاری از حسان بن احمد ازرق از ابی الاحوص از پدرش از عمار مثل آنچه مذکور شد لکن در آخر روایت عیون المعجزات مسطور است که خداوند بعد از سه روز زنده کرد ایشان اشخاصی را که آنجناب سوزانید و هلاک شدند و برگشتند بخانه‌های خود **و نیز** در همان کتاب از ابی داود از عمار ساباطی مغربی مرویست که بودم من با امیرالمؤمنین در وقتی که اراده حرب معویه را داشت پس نظر فرمود آن جناب بسوی کله که افتاده بود در جانب فرات و مدتی بر آن گذشته بود چون گذشت آنجناب بر آن از خدا خواست حیات او را نمود اجابت شد پس آن کله بر زمین مدفن برد و دست آنجناب تکلم نمود بکلام فصیح پس امر نمود آنجناب او را برجوع کردن پس برگشت بسوی منزل خود چون آنحضرت فارغ شد از حرب هزوان دیدیم ما کله پوسیده فرمودند بیا و بده این کله را چون او را بردند او را خدمت آنجناب حرکت داد و از زبان خود فرمود خبر ده مرا از حال خود که فقیری یا غنی شقی هستی یا سعید پادشاهیا

۱۰۵ یا رعیت انگاه بزبان فصیح عرض کرد السلام علیک یا امیرالمؤمنین فرمود یا شاه ملی بودم منم پرویز پسر هرمز سلطان سلاطین که جمیع مشارق و مغارب کوه و بیابان و دریاها در تصرف من بود منم آنکه گرفتم بضرب شمشیر هزار شهر در دنیا و کشتم هزار پادشاه از پادشاهان دنیا یا امیرالمؤمنین منم آنکسی که بنا کردم در دنیا پنجاه هزار شهر و بتصرف در آوردم پانصد هزار کنیز را که تزویج کردم هزار بنده ترکی و هزار بنده ارمنی و هزار بنده رومی و هزار بنده زنگی را تزویج کردم هفتاد دختر از دختران پادشاهان و نماند در روی زمین پادشاهی مگر آنکه غالب شدم بر او و ظلم کردم بر اهل او چون ملک الموت نزد من آمد بسوی من از جهت قبض روح فرمود بمن ای ظالم و ای طاغی مخالفت کردی حق تعالی را پس نازل شد اعضای من و بلرزه آمد اندام من و در آنوقت هفتاد هزار نفر از اولاد سلاطین در زیر امر بودند و این مطلب را که فهمیدند خلاصی نیابند از آن چون قبض کرد ملک الموت روح مرا اهل زمین فارغ شدند از ظلم من پس فرموده ناشم در آتش ابد الابد بر من خداوند موکل نموده بمن هفتاد هزار ملک که در دست هر یک از ایشان عمودی است از آتش بطریقی که اگر بزنند آن عمود را بکوههای زمین هر آینه جمیعاً ملتفت شوند و ذره ذره می‌شوند و هر زمانی که ملائکه میزنند بمن یکی از آن عمودها را آتش شعله می‌کشد بمن و میسوزانند مرا بعد از آن زنده می‌کنند مرا نیز و عذاب میکنند مرا بسبب ظلم من بر بندگان او و از جمله عذابهای من اینست که موکل نموده خدای تعالی بعدد هر موئی که در بدن من است مار دیگر بمیکزد مرا و عقربی که نیش میزند بمن و میگویند بمن از مارها و عقربها که این جزای ظلمی است که بر بندگان خدا کردی و آدمی میگوید که در آن کله سخنی نگفت چون عسکر حضرت این امر عجیب را دیدند جمیعاً گریه کردند و بر سرهای خود زدند و عرض کردند یا امیرالمؤمنین ما جاهل بودیم حق ترا بعد از آنکه اعلام کرد ما را رسول خدا و خبر دادند بیم ما در حق تو حق خود و نصیب خود را و الا از تو نقص نشده از حق تو چیزی و ما بر خلاف خود راضی شدیم بغیر تو و قرار دادیم غیر ترا در مقام تو پس ما یا امیرالمؤمنین نادم و پشیمانیم از عمل خود پس امر کرد آنجناب باینکه آن کله را پوشیدند و در آن حین آبها روان از زدن ایستاد و هر ماهی و حیوانی که در نهر بود در بر روی آب افتادند پس تکلم نمودند هر یک از ایشان با آنجناب و شهادت دادند بامامت آن بزرگوار و بعضی از ایشان مضمون این اشعار را ادا نموده که سلامی علی زمزم والصفا سلامی علی سدرة المنتهى لقد کلمتك لدى النهروان نهارا جماجم اهل الثرى وقد بدات للحيتان تناديك مذعنة بالولا **و نیز** در کتاب بحار الانوار مرقوم است که امیرالمؤمنین در زمانیکه بطلب قومی از خوارج بیرون رفتند چون رسیدند بموضعی که الان معروف است بابا طاش مردی آمد خدمت آنجناب و عرض کرد یا علی من مردی هستم از شیعیان تو و برادری

در معجزات امیر المؤمنین است

داشتم که کمال شفقت و مهربانی با و داشتم عمر بن الخطاب او را بسر کردگی سعد ابی وقاص بقتال اهل مداین
در آنجا کشته شد و اینزمان اشتیاق دارم که او را زنده نمائی از برای من آنجناب فرمودند نشان بده قبر او
و محل کشته شدن او را چون نشان داد آنحضرت کشید نیزه خود را بهمان حالتی که سوار بود بواسطه
غلبه و ازدحام مردم و کوبید بقبر او و سوراخ نمود آن قبر را با نیزه خود دیدند مردی بیرون آمد از قبر
طویل القامه و سرخ رو و تکلم مینمود بلغت عجمی امیر المؤمنین ع باو فرمودند که ای ... چه باعث است که تو بلغت
اهل عجم تکلم مینمائی و حال آنکه از عرب میباشی عرض کرد یا علی من مردی بودم که دشمن میداشتم
ترا و دوست میداشتم دشمنان ترا از اینجهت منقلب شد زبان من در ذاتش اینچنین که خواهش حیات او را
از آنحضرت نموده بود عرض کرد یا علی برگردان او را بمکانش که بوده زیرا که مرا حاجتی باو نیست آن
جناب فرمود باو که برگرد بسوی قبر چون برگشت قبر بحال اول شد و هم در همان کتاب از ابی جعفر
مروی است که حاضر شدم روزی در مجلس انس بن مالک در بصره در حالتی که مشغول بحدیث گفتن بود
پس مردی برخواست از میان قوم و گفت باو ای مصاحب رسول خدا چه چیز است این شبه که میبینم او را
بتو و حال آنکه حدیث کرد مرا پدرم از رسول خدا که مؤمن مبتلا بناخوشی جذام و برص نمیشود
راوی میگوید که انس چون این کلام را شنید سر خود را پائین نموده و بزمین نظر میکرد و اشک چشمهای
او جاری بود بعد از آن سر خود را بلند نمود و گفت دعای بنده صالح علی بن ابیطالب در
حق من مستجاب شد پس در آنوقت برخواستند مردم و گرفتند اطراف او را و قصد نمودند باو و
گفتند چه بوده است سبب آن بیان نما از برای ما انس گفت باینها که واگذارید مرا از این مطلب گفتند
حاشا که دست از تو برداریم تا آنکه بیان کنی از برای ما سبب آنرا چون زیاده ابرام کردند گفت بنشینید
بر جاهای خود و گوش کنید از من حدیثی که سبب دعای آنحضرت گردید در حق من باید دانست که در زمان
از قریه از قریهای مشرق زمین بساطی از برای پیغمبر آوردند که او را عبقری میگفتند از جناب
فرستاده شد بسوی ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف زهری و
انصار آوردم چون خدمت رسول خدا آمدیم دیدیم امیر المؤمنین ع در خدمت آنجناب بود پس پیغمبر ص
بمن فرمود ای انس پهن کن بساط و بنشان اینها را بر روی آن پس از آن فرمود ای انس در خاطر خود بدار
آنچه را مشاهده میکنی یا انس بعد از آن فرمود با امیر المؤمنین ع که یا علی بگو بباد که بردارد ما را چون آن
حضرت امر نمود باد را ناگهان دیدیم که ما در هوا میباشیم پس فرمود ما که سیر کنید بر برکت خداوند علی
انس میگوید که سیر کردیم در هوا و نشستیم الی ماشاء الله پس امیر مؤمنان فرمود باد فرود بیا و ما را
باد گذاشت ما را در مکانی آنگاه فرمود بما که آیا میدانید که این مکان کجاست و شما در کجا میباشید عرض
کردیم که خدا و رسول او و علی بن ابیطالب بهتر میدانند فرمود اینجا منزل اصحاب کهف و رقیم میباشد پس

در معجزات آنجناب است

ای اصحاب رسول خدا برخیزید بروید نزد اینها و سلام کنید بر ایشان تا جواب دهند ابوبکر و عمر چون آن
را شنیدند برخواستند و نزد اینها رفتند گفتند السلام علیکم یا اصحاب الکهف و الرقیم جوابی از
اینها نیامد انس میگوید که من و عبد الرحمن بن عوف برخواستیم و گفتیم السلام علیکم یا اصحاب الکهف
و الرقیم بعد من سیم که فاشی خادم رسول خدا ص کسی جواب بما ندادند آنگاه امام علیه السلام برخواستند و فرمودند
السلام علیکم یا اصحاب الکهف و الرقیم الذین کانوا من آیاتنا عجبا ناگهان شنیدیم که در جواب آن
جناب گفتند و علیک السلام یا وصی رسول الله و رحمة الله و برکاته آنجناب فرمود ای اصحاب کهف
رقیم چرا جواب ندادید سلام اصحاب رسول خدا را عرض کردند ای خلیفه رسول خدا ما جوانانی هستیم
که ایمان آورده ایم بپروردگار خود و خداوند ما را یاد کرده اند هدایت در باره ما و ما اذن نداشتیم از
جانب خداوند در رد سلام بر کسی مگر باذن پیغمبر یا وصی او و توئی وصی و خلیفه خاتم النبیین و سید
المرسلین و توئی خاتم اوصیاء آنگاه آنجناب فرمود بما که شنیدید ای اصحاب رسول خدا کلمات اینها
را گفتیم بلی یا امیر المؤمنین فرمود پس بنشینید در بساط در مقامهای خود چون برقرار شدیم ما
در مقام خود بباد گفت ثانیا که بردار ما را تا باد ما را بلند نمود و سیر میکردیم ما آنچه خداوند میخواست
تا اینکه آفتاب غروب کرد پس خطاب کرد بباد که واگذار ما را چون فرود آمدیم دیدیم بزمینی میباشیم
که گویا جمیع آن زعفران است و گیاهی در آن زمین نیست و انیسی در آن مشاهده نمیشد و آبهم نمیرسید
عرض کردیم یا امیر المؤمنین وقت نماز نزدیک شده و نیست آبیکه وضو بگیریم ما با آن چون این کلام را
گفتیم آنجناب برخواست و آمد بسوی موضعی از آن زمین و پاک نمود خاک آنرا ناگاه بیرون آمد
چشمه آبی فرمود نزدیک بیائید و بردارید آنچه را طلب کرده اید و اگر طلب نکرده بودید از من ابر آمده
جبرئیل امین از برای ما آب از بهشت میآورد انس میگوید که وضو ساختیم ما و نماز گذاردیم تا آنکه
نصف شب شد بعد از آن فرمود بنشینید بر جاهای خود که بزودی ادراک کنید نماز جماعت را با
رسول خدا ص یا ادراک بعضی از نماز را بکنید چون هر یک بر محل خود قرار گرفتیم خطاب کرد بباد که
بردار ما را چون باد ما را بلند کرد طولی نکشید دیدیم ما در خدمت رسول خدا حاضریم و آنجناب
یک رکعت از نماز صبح را خوانده اند ما هم نماز را با او دریافتیم آنگاه پیغمبر ملتفت شد بسوی ما و فرمود ای
انس آیا شهادت و تصدیق برای پسر عمم باین شهادت میدهی اینکه اسلمتیها نمایند ترا عرض کردم بلی یا
رسول الله چون آنجناب رحلت کرد از دنیا و ابوبکر متولی خلافت گردید امیر المؤمنین علیه السلام آمد نزد
او و من هم حاضر بودم نزد ابی بکر و مردم بر دور او جمع بودند ناگاه علی بن ابیطالب ع رو کرد بمن و
فرمود ای انس آیا تو شاهد نیستی بر من از آنچه مشاهده نمودی و میدانی از فضیلت من که در آنچه بساط
در روز ظاهر شد چشمه آب از برای من روز الجمعه عرض کردم یا علی فراموش شده بواسطه کبر سن من آنچه بساط

میدانستم چون کتمان کردم فرمود ای انس اگر کتمان نمائی آنچه مشاهده دیدی بواسطه دشمنی بعد از وصیت رسول
خدا مبتلا کند ترا خداوند علی اعلا به پیسی و درد حرارت قلب و کوری چشم پس برخواستم از جای خود
تا اینکه دیدم برص را در صورت خود و کوری را در چشم خود و الان از شدت حرارت طاقت ندارم بر روزه
گرفتن در ماه مبارک رمضان و نزد غیر این ماه از روزهای دیگر راوی میگوید که لا یزال انس بر همین
حالت بود تا وقتی که مرد در بصره و نیز در همان کتاب از کتاب بصائر که از تالیفات سعد بن عبد الله
است نقل کرده بسندهای چند از معویة بن عمار که روزی ابوبکر داخل شد بر امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب علیه السلام و عرض کرد با امیر المؤمنین که یا علی آیا کراهت داری از بیعت کردن بر من والله که این امر به
اراده من نبود و من در اینباب جرأت و رغبت ننمودم الا آنکه مسلمانان اجماع کردند بر خلافت من و
مرا مخالفت مسلمانان ممکن نبود زیرا که از پیغمبر خدا ص شنیدم که فرمود جمع نمیشوند امت من بر ضلالت
و گواهی و رسول خدا ص حدیث ننمود از برای خلافت امر تو چیزی بعد از ایام ولایت در خم غدیر و من شهادت
میدهم که تو مولای من هستی و اقرار میکنم و من در عهد رسول خدا بتو سلام کردم ترا با امرة المؤمنین
و خبر داد ما را پیغمبر ص باینکه تو وصی او و وارث و خلیفه او میباشی نسبت باهل و عیال او در زمان او و تو
وارث میراث او میباشی که بتو رسیده و خبر داد ما را باینکه تو خلیفه او میباشی نسبت بجمیع امت او بعد از
او پس هرچه از برای من نخواهد بود در آنچه ما بین من و تو میباشد و نیست گناهی از برای من در آنچه ما بین
ما و خداوند است و عرض کرد یا علی بخدا قسم اگر نزد من شهادت دهد کسی که اعتماد من بقول او باشد که
تو سزاوارتری بامر خلافت و امامت خوشست مرا اینکه تسلیم نمایم و راضی شوم باین و دشمن شوم با کسیکه
نخواهد این را امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای ابابکر کسی را از رسول خدا معتبرتر از نبی و حال آنکه آن
حضرت در چهار موضع بیعت گرفت از مردم از برای من و از جماعتی که با تو نیز بودند در آن موضع عمر
و عثمان بودند یکی در خانه رسول خدا ص و یکی در بیعت رضوان در زیر شجره و یکی در خانه ام سلمه و یکی
در روز غدیر بعد از آنکه از حجة الوداع مراجعت نموده بود پس همه گفتند که سمعنا و اطعنا رسول
خدا ص فرمود که خدا و رسول بر شما گواه باد پس گفت شما را است که گواهی دهید بعضی از شما بعضی
دیگر را برسانید باین جماعتی که غایبند و شما گفتید بلی یا رسول الله بعد از آن برخواستید متفق
اللفظ گفتید مبارک باد تو را ای پسر ابوطالب و عمر نزد یک من آمد و دست بر کتف من زد و در حضور
شما گفت مبارک باد ترا مبارک باد ترا یا بن ابی طالب مولای منی و مولای هر مؤمن و مؤمنه ای ابابکر
چنین بود یا نه ابابکر گفت بلی یا ابا الحسن یاد دادی مرا چیزی که اگر رسول خدا ص حاضر میشد و میدید
او را و میشنیدم از او این ها را از برای اینها طاعت میکردم امیر المؤمنین ع فرمود ای ابابکر اگر به بینی
رسول خدا را و خبر دهد ترا باینکه منم ولی الامر و بگوید بتو که ظالمی در فراگرفتن حق من خلافت را و حق

خلیفه

خلیفه نمود بعضی از مسلمین تو را مسلم میداری ابابکر گفت که اگر بعضی از این کلمات را این بگوید اکتفا
کنم و عهد میکنم که تسلیم نمایم خلافت را او در عهد خود صادق و از قول خود برنمیگردم حضرت دست
مبارک را بر هم زد و فرمود با من بیا بمسجد قبا تا آنحضرت رسول را بتو بنمایم چون بدر مسجد میرسیدند
امیر المؤمنین ع پیشتر بمسجد داخل شد و ابوبکر از عقب آنحضرت بدرون مسجد آمد دید که رسول خدا ص
در مسجد رو بروی قبله نشسته ابوبکر بیتاب شد غش کرد و بر روی در افتاد پس حضرت رسول ص آواز
داد که سر بردار ای گمراه فتنه انگیز پس ابوبکر سر برداشت عرض کرد لبیک یا رسول الله آیا حیوة یافته
بعد از ممات حضرت فرمود که وای بر تو ای ابابکر من حیوة دهنده همه اموات بدرستی که خدا قادر است
بر همه چیز پس ابوبکر ساکت شده حیران نماند آنگاه آنحضرت خطاب کرد با و گرد وای بر تو ای ابابکر آیا
فراموش کردی عهدی را که با خدا و رسول او بسته بودی و نشستی جای مولای خود امیر مؤمنان ع که
مجلس نبوت است و مستحق نیست کسی دیگر نشستن در آن مجلس غیر او و زیرا که او امت و منی و خلیفه من و مرتکب
شده در امر من ای ابابکر چرا مخالفت نمودی آنچه بتو گفتم نسبت بعلی بن ابی طالب و متعرض شدی امری
را که غضب خداوند جبار در آن است و مستوجب غضب خدا است پس بردار این طریقه فاسده و بدعتی
که چیده زیرا که تو اهل آن نخواهی بود و الا مهیا باش آتش جهنم را راوی میگوید که ابابکر فورا از
میان مسجد بیرون رفت تا اینکه تسلیم نماید امر را با میر المؤمنین ع آنجناب نیز بیرون آمده و در راه
سلمان خدمت آنجناب رسید از واقعه با خبر شد عرض کرد یا علی این خبر را بروز خواهد داد از
برای رفیق خود و این حدیث را البته اظهار میکند از برای او این خنده آنجناب فرمود ای سلمان
آگاه باش که اخبار میکند رفیق خود را و البته مانع میشود او را بعد از آن فرمود ای سلمان قسم بخدا
که هر آینه مخفی و پوشیده میکنند هر دو نفر اینها این امر را تا زمانیکه میمیرند پس ابابکر روانه شد
تا اینکه در راه ملاقات نمود رفیق خود عمر بن الخطاب را و واقعه را بتفصیل از برای او بیان نمود عمر
با و گفت ای ابابکر چه قدر ضعیف است عقل تو و چه بسیار سست است رای تو و چه بسیار کم است قلب تو
آیا نمیدانی که این بعضی از سحرهای این کذاب است آیا فراموش کرده سحرهای بنی هاشم را ای ابابکر برو
از پی کار خود و ثابت بر قرار باش بر امریکه با آن مشغول میباشی و نیز در همان کتاب بسندهای
چند از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که چون تخلف کرد ابابکر از قول خود عمر آمد نزد امیر المؤمنین
ع عرض کرد یا علی آیا ندانستی که ابابکر تخلف میکند آنجناب فرمودند ای عمر پس کی اینکار را کرده و حاضر
کرده جماعت مسلمانان را منی شدند باین مطلب آنجناب فرمود ای عمر قسم بخدا اگر شتاب کردند بر چیزی
که مخالفت رسول خدا در آنست و اسباب نقض عهد آنجناب خواهد بود در تحقیق که نامیده اند او را
بغیر اسم و عمر گفت یا علی همیشه دروغ میگوئی بر رسول خدا چه در زمان حیوة آنجناب و چه هنگام وفاتش

بجانب آسمان انداخت دست خود را دراز کرده کرفت اژدها را پس کرد بجانب آسمان اول عمر بجانب خود نظر کرده
نمود سلمان میکوید که چون بیعت شد امیر المؤمنین ع خواست مرا چون بخدمت آنجناب مشرف شدم
فرمود ای سلمان برو نزد عمر مالی از سمت مشرق از برای او اورده اند و کسی نمیداند و قصد کرده که
حبس نماید و بکسی ندهد پس بکو باو که علی میکوید بتو که مالی که از نواحی مشرق از برای تو اورده اند
تقسیم نما بر مستحقین و حبس نما زیرا که هرکاه بخواهی حبس نمائی رسوا میکنم ترا سلمان میکوید رفتم
نزد عمر و رسالت آنجناب را ادا نمودم در جواب من کفت ای سلمان خبر بده مرا از امر رفیق تو که از کجا
فهمید این مطلب را من کفتم ای عمر میکرده در عالم امری بر او پوشیده و مخفی نمیماند بعد از ان کفت
ای سلمان قبول کن از من انچه بتو میکویم بدرستی که علی نیست مکر ساحری و من مشفق و مهربانم ترا
بر تو از او و صواب انستکه دست از او بکشی و از جمله نیا کردی سلمان میکوید که کفتم ای عمر بد فهمیدی
و بد کفتی زیرا که علی ساحر نیست لکن ارشاد و سید از اسرار نبوت چیزهائیکه زیاده بر آن
استکه تو مشاهده کردی و علی بزرکتر است از انچه بخیال من و تو میرسد بعد از ان کفت بر کرد
بسوی علی و بکو سمعا و طاعة لامرک سلمان میکوید که خدمت انجناب رسیدم و بیان نمودم از برای او انچه
میان من و عمر کذشته بود و عرض کردم یا علی تو خود بهتر از ضمایر و کفتکوهای مردم مطلع میباشی
پس انجناب جمیع تکلماتیکه من نکفتم بیان نمود و فرمود ای سلمان ترس اژدها در قلب عمر خواهد بود
تا وقتی که بمیرد و بنیرم و بسته در کتاب مرقوم از حضرت صادق علیه السلم که امری از عمر رسید بسوی
امیر المؤمنین ع سلمان را طلبید و او را برسالت فرستاد نزد عمر که برو نزد او و بکو که خبر بمن رسید
باب فلان مطلب و فلان مطلب من کراهت داشتم از اینکه اظهار کنم این قسم از کفتکوها را بر روی تو پس
سزاوار استکه اینکه کفته نشود اینکونه مطالب بر اکر حق مرا غصب کردی و بروجه تعدی متصرف شدی
و من صبر کردم تا اینکه فرمانیکه مقدر شده برسد پس سلمان برخواسته و رسانید بعمر فرمایشات انجناب را
و عتاب و خطاب نمود با او که این چه نوع اطوار استی بعمر با امیر المؤمنین ع بعد از ان ذکر کرد از برای عمر
فضایل و مناقب انجناب را عمر کفت ای سلمان نزد من بسیار است از فضیلت و منقبت علی و من منکر نیستم فضل
او را الا انکه اظهار دشمنی میکند با من سلمان کفت حدیث کن از برای من بچیزی از فضایلی که از انجناب
دیده عمر کفت یا ابا عبد الله بدانکه روزی از روزها خلوت نمودم در باب علی در خصوص امر عسکر ناکاه
کلام مرا قطع نمود و برخواست از نزد من و کفت ای عمر بنشین در مکان خود تا زمانیکه من بر میکردم زیرا
که الان حاجتی از برای من عارض شد پس بعد از زمانی کم دیدم رجوع کرد و بر جامه‌ها و عمامه و عبا
ی او غبار بود کفتم یا علی چه بود شغل تو فرمود رفتم سلام کنم بر رسول خدا ص در حالتیکه با جماعتی از
ملائکه اراده داشتند بشهری از مشرق که در ان شهر جیحون واقع است و ابتغاء از شدت فتنه عارض

شد بر من مرا ان کفتکوی او خنده کرفت و از سخنان او متعجب شدم و تبسمی کرده بر پشت افتادم و کفتم یا علی پیغمبر که
رحلت نموده تو میکوئی رفتم با و سلام کنم در این ساعت در ملاقات نمودم این از عجایب امور و غرایب
روزکار است و از چیزهائی استکه نخواهد شد دیدم نظر کرد بر من و غضب در او مستولی شده کفت آیا تکذیب
مینمائی مرا ای پسر خطاب کفتم یا علی غضب مکن و بنشین تا اینکه مشغول شویم باموریکه بان مشغول بودیم
زیرا که این مطلب که تو کفتی از محالات است و از امور بستکه تحقیق از برای ان نخواهد شد کفت اکر به بینی
تو او را یقین کنی که هیچ وجه منکر او نباشی استغفار میکنی خدا را از انچه کفتی و در قلب خود اعتقاد کردی
و توبه میکنی از انچه تو بر آن هستی و وامیکذاری حق را بمنزله اهل حق کفتم بلی کفت برخیز چون برخواستم
بیرون رفتیم بسمتی از مدینه کفت چشمهای خود را بهم کذار من هم چنان کردم بعد از ان کفت بکشا چشمهای
خود را کشودم ناکاه دیدم رسول خدا را که با او بودند چند نفر از ملائکه چون نظر کردم با نها کفت
ایا دیدی او را کفتم بلی کفت بهم کذار چشمهای خود را بهم کذاشتم پس کفت بکشا چون کشودم اثری
از پیغمبر ص ندیدم سلمان میکوید که کفتم ایا دیدی از علی چیزی دیکر را کفت بلی ای سلمان بدانکه روزی
علی استقبال کرد مرا و دست مرا کرفت و کشید بسوی جبانه و در راه ما حدیث میکردیم و در دست علی بن
ابی طالب علیه السلم کمانی بود چون وارد جبانه شدیم کمان را از دست خود انداخت ناکاه اژدهائی
شد بسیار عظیم مثل اژدهای موسی که دهن را باز کرده و روبروی من میامد که فرو دهد مرا چون
دیدم دلم نزدیک بود که طیران نماید و خوف عظیمی بر من ظاهر شد از ترس خندیدم برروی علی ع و کفتم الامان
یا علی بن ابی طالب یاد بیاور انچه میان من و تو است از چیزهای نیکو چون اینکلام را از من شنید کفت
لطیف سخنی کفتی زیرا که ما اهل بیتی هستیم که شکر میکنیم بچیز کمی پس دست خود را زد بسوی اژدها و کرفت
او را با دست خود ناکاه همان کمانی شد که در دست داشت پس عمر کفت ای سلمان من کتمان کردم و میکنم از
هر کسی و خبر دادم ترا ای سلمان اینها اهل بیتی هستند که بارث میبرند کوچکان اینها از بزرکان اینها
اینکونه عجایب را و ابرهیم خلیل الله نیز همین اطوار از او ناشی شده چنانچه ابو طالب و عبد الله نیز اعمال
عجیبه و اطوار غریبه از اینها سر زده در زمان جاهلیت و ما منکر نیستیم فضیلت علی را و سابق بودن و نزدیکی
و کثرت علم او را و غدر خواهی ما از جانب ما از او و ثنای جمیل رسانیدن از من باو و نیز در همان کتاب نقل کرده
از کتاب اربعین محمد بن مسلم ابی الفوارس باسناد چند از عبد الله بن خالد بن سعید بن ابی عاص که روزی در
خدمت امیر المؤمنین علیه السلم بودم که از کوفه بیرون رفتیم تا انکه عبور نمودیم بمکانیکه مشهور بنخله بود در دو
فرسخی کوفه ناکاه بیرون امدند از ان نخله پنجاه نفر از جماعت یهود و عرض کردند توئی علی بن ابی طالب امام
فرمود بلی عرض کردند یا علی در کتب ما مذکور است که سنکی میباشد که اسم شش نفر از انبیا و اوصیای انها در ان نوشته
ما هر چه تفحص میکنیم نمی یابیم او را اکر در حقیقت تو امامی و در این دعوی صادقی ظاهر نما از برای ما ان سنک را

در بیست معجزه که از انجناب ظاهر شد

را انحضرت فرمودند از عقب من بیائید تا اینکه نشان دهم بشما انسنگ را عبدالله بن خالد میگوید که
انجماعت از عقب انبزرگوار میرفتند تا آنکه ظاهر شد از برای ایشان کوهی که ریگ بسیاری در آن بود
پس فرمود ای باد دور کن این ریگها را از روی سنگ بحق اسم الله الاعظم پس ساعتی طول نکشید که
آن ریگها برطرف شده سنگ ظاهر شد انجناب فرمود بانها که این است آن سنگی که در صدد آن هستید
عرض کردند یا علی آن سنگ اسم شش نفر از انبیاء در آن ثبت است از قراریکه شنیده ایم و خوانده ایم در
کتب خود و آن اسما را نمی بینیم فرمود سنگ همان است و اسمائیکه در آن نقش است در طرفیست که بر
روی زمین است پس برگردانید او را از سمت دیگر قرار دهید تا آنکه ظاهر شود مقصود شما پس صد نفر
از حضرت هزار نفر از انجماعت که حاضر بودند هرچه سعی کردند سنگ از جای خود حرکت نکرد چون
حضرت چنان دید فرمود دور شوید از اطراف آن و کشید دست خود را بسوی آن بقوة اسد اللهی
سنگ را بگردانید دیدند اسمائیکه مذکور میکردند در انها بود و از ثبت بود و آن شش اسم انبیائی بودند که
صاحب شریعت بودند و ایشان آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد بودند چون واضح شد
مطلب ایشان بیکبار گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک امیر المؤمنین و سید
الوصیین و حجة الله فی ارضه من عرفک سعد و نجی و من خالفک ضل و غوی و الی الجحیم هوی جلت
مناقبک عن التحدید و کثرت اثار نعتک عن التعدید یعنی شهادت میدهیم که خدائی بجز خدای
واحد نخواهد بود و محمد رسول او است و توئی امیر مؤمنان و سید اوصیا و حجت خداوند بر روی زمین
هرکه شناخت ترا سعادت و نجات یافت و هرکه مخالفت نمود ترا گمراه است و میل او بسوی جهنم خواهد بود
مناقب و فضایل تو زیاده از آن است که بتوان تحدید نمود و اثار صفات تو بیشتر از آنستکه میسر شود تعداد
ان و نیز در کتاب مسطور مرقوم است که روزی امیر المؤمنین علیه السلام از خلوتسرای خود و بضعه
کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود طعامی غذائی داری که من بان مشتهی ام عرض کرد یا علی
از ما که لا تحیری بهم نمی شود و منبهم دو روز است که با حسنین مساعد هستم و غذائی نخورده اند
انجناب عبائی که در خانه داشت برداشته برد نزد یهودی گذاشته یک صاع جو گرفت و در استین مبارک
ریخت و روانه شد چون چند قدمی رفت یهودی صدا زد که یا امیر المؤمنین قسم میدهم ترا که اندکی
صبر کنی که من بخدمت تو برسم انجناب در همانجا نشستند یهودی رسید عرض کرد که پیغمبر تو اعتقاد از
استکه او حبیب خدا و برگزیده او است و اشرف مرسلین است نزد پروردگار عالمیان پس چرا سؤال
نکردی از خدا که شما را ازین فقر و فاقه برهاند انحضرت اندکی صبر کرده بعد از آن فرمود ای یهودی بخدا
سوگند که خدا را بندگانی هستند که اگر قسم دهند او را که این دیوار را طلا کند می کند فی الحال آن
دیوار طلا شد فرمودند من که قصد نکردم و نخواستم بلکه از بابت مثال گفتم دیوار بحالت اول برگشت خود

در معجزات انجناب است

یهودی این معجزه را از انجناب ملاحظه نمود اسلام اختیار کرد و نیز مرویست از حضرت ابی جعفر که اصحاب امیر المؤمنین
عرض کردند باو که یا امیر المؤمنین چه می شود که بنمائی بما چیزی که اطمینان بهم رسد از آنچه رسول
خدا نسبت بتو داده فرمودند ای اصحاب من اگر بنمایم بشما بابی از غیبی از عجایب خود را هر اینه کافر خواهید
شد و خواهید گفت که علی ساحر است و کذاب و کاهن بلکه اینگونه تکلم بهترین کلمات شما است عرض کردند
یا علی نیست در میان ما کسی مگر اینکه میداند که تو وارث رسول خدا می باشی و علم پیغمبر بتو انتقال یافته
فرمود علم عالم محکم است و متحمل آن نمی توان شود مگر مؤمنی که امتحان نماید خداوند قلب او را از برای
ایمان و مؤید نماید او را بروح خود بعد از آن فرمود خالی کرا اراده دارید که بنمایم بشما بعضی از عجایب
آنچه خداوند علی اعلا بمن عنایت نموده پس متابعت من نمائید هفتاد نفر از مردان قوم که بهتر از همه ها
بودند و از شیعیان خاص بودند در ظاهر متابعت انجناب را نموده پس فرمود بانها ایها الناس بیائید
که من بنمایم بشما آنچه را که تعلیم کرده مرا رسول خدا انها نیز قبول کردند پس محکم نمود بر ایشان عهد و پیمان
را محکم تر از میثاقی که خداوند از پیغمبرهای خود گرفته بعد از آن فرمودند برگردانید صورتهای خود
را از من تا آنکه دعا کنم آنچه شما اراده دارید چون چنین کردند شنیدند که انجناب دعائی میخواند که
هرگز نشنیده بودند مثل آن پس فرمودند برگردانید صورت خود را چون گردانیدند دیدند بهشتهائی که
نهرها در آن جاری و قصرها در آن میباشد از یکجانب و از جانب دیگر آتش جهنم زبانه می کشد این بود
این بود که شک نکنند در معاینه بهشت و دوزخ چون این معجزه را مشاهده نمودند بجز دو نفر از انها از
حسن گفتگو گفتند هر اینه این امر سحر عظیمی است که علی ظاهر نمود و جمیعا کافر شدند بجز دو نفر از مردهای
انها پس انجناب با اندو مرد مراجعت نمودند فرمودند بانها که شنیدید گفتگوی انها را که چگونه کفر
خود را ظاهر نمودند با وجود آنکه من عهد و میثاق گرفتم از انها اگاه باشید قسم بخدای واحد احد که
اظهار این معجزه هر اینه حجتی است بر انها از جانب من در فردای قیامت نزد مالک دوزخ زیرا که خداوند
میداند که نیستم من کاهن و نه ساحر و ابدا سلسله بنی هاشم معروف بساحر و کاهن نبودند از اباء و اجداد
من بلکه علمی است از خزانه خدا که برسول خود عطا نموده و رسول خدا بمن رسانیده و من بشما رسانیدم چون
رد کردید کانه بخداوند علی اعلا رد نموده اید تا اینکه رسیدند بمسجد کوفه و در آنجا انجناب مشغول
شد بخواندن دعوات چند ناگاه جمیع سنگریزه های مسجد در و یاقوت گردیدند که دیده مثال آن خو
را باندو نفر کرده فرمود که چه چیز است مشاهده مینمائید عرض کردند در و یاقوتست فرمود اگر قسم دهم
خداوند را در آنچه عظیمتر از این امر است هر اینه مستجاب میشود پس یکی از آندو نفر نیز کافر گردید و دیگری
بر ایمان خود ثابت و برقرار ماند انجناب فرمودند باو که اگر برداری چیزی از انها از ایشان پشیمان میشوی
و اگر واگذاری و برنداری پشیمان می شوی حرص او مانع شد از برنداشتن و داعی شد بر اینکه یکی از

آن دانها را برداشته روانه منزل خود شد تا اینکه صبح کردید چون نظر کرد دانها دید در سفید است که هر کدام
از اکسیر بدید بعرض کرد یا امیرالمؤمنین من یکدانه از این در را برداشته‌ام فرمود چه طلب شد ترا در
برداشتن آن عرض کرد یا علی خواستم که بهر وجه یقین بدانم که آیا خواب تو یا باطل آن حضرت فرمودند
اگر از موضعی که برداشته رد کنی خداوند عالی اعلا عوض از بهشت بتو خواهد داد و اگر رد ننمائی از
خداوند آتش بتو خواهد داد عوض از آن مرد چون این را شنید برخواست و رد کرد او را بموضعی که او
را برداشته بود پس خداوند تغییر داد او را بهمان حالتی که اول بود و در این مرد محل کلام است که چه کس
بوده بعضی را اعتقاد این است که میثم تمار بوده و برخی را علم این است که عمرو بن حمق خزاعی بوده **و نیز**
مروی است که آمد مردی خدمت امیرالمؤمنین ع و طلب مهمانی نمود از آنجناب پس آن بزرگوار حضرت و ها
قرص جوی که در کمال خشکی بود او بر دست داد و ظرف آبی را نیز حاضر کرد بعد از آن شکست قطعه از آن
نان را و در میان ظرف آب انداخت و باز مرد میهمان فرمود که نان را بگیر و با آب تناول نما چون بدست گرفت
دید که قطعه از حلوا است عرض کرد ای مولای من تو تکه از نان را شکسته در میان آب انداختی و
الان انواع طعام در آن ملاحظه میکنم آنحضرت فرمود بلی ظاهرش بود و در باطن از انواع اطعمه
خواهد بود و قسم بخدا که جمیع امور ما همین قسم خواهد بود **و نیز** مرویست که زمانیکه نقره
آمد بخوانند نقد تقریر کرده که بدید در میان خوان آنجناب چیزی نیست جز شمشیر و زره و تیری و نقره چیزی
پادشاه هند بوده و در نزد او ذخیره بوده از اکسیر پس گرفت قطعه از مس چیزی بکرد قرار داد او را بر
هیئت طلای بی سکه و او را زیر زر و طلا ساخت چون امیرالمؤمنین آمد نقره طلا را بدست او داد
چون نگاه کرد فرمود احسنت ای نقره بنکو طلائی ساخته و لکن اگر ضم میکردی به این طلا زر را او را رنگ
از بهتر و قیمتش بیشتر میشد نقره عرض کرد ای آقای من مگر میدانی این علم را فرمود بلی میدانم من
بلکه این طفل هم میداند و اشاره فرمود بنور دیده اش حضرت ابی عبدالله ع چون آمد آنجناب نیز
همانطور که پدر بزرگوارش فرموده بود بیان کرد بعد از آن امیرمؤمنان فرمود ای نقره بدانکه ما
میدانیم مطالبی که اعظم از این خواهد بود پس اشاره کرد بدست مبارک خود ناگاه ظرفی از طلا نمایان
و دکمهای از مینا هویدا گردید فرمود ای نقره طلای خود را نیز یکبار بروی اینها قصه چنین کرد
و روان شد **و نیز** خود دید کتاب مشتاق الانوار بیب دیدم که مولای متقیان روزی با یهودی از
اهل خیبر اتفاقا در راه رفیق شدند و با هم میرفتند آن یهودی عرض کرد ای امیر ترا طاقت و استطاعت
از نیست که مصاحبت نمائی با من و مکرر این عرض را می کرد تا آنکه رسیدند بدجله عظیمی ناگاه آن یهودی
چیزی خواند بهوا از روی آب عبور کرد بعضی که چیزی از او تر نشد و آنجناب را بجا ماند یهودی چون در
آن طرف آب رسید پس نگریست دید آنجناب را در همان مکان توقف دارد خنده نمود بر آنحضرت و عرض کرد ای امیر گفتم

حکایت حضرت عیسی با رفیق خود

میتوانی که قدرت ندای بر مصاحبت آنجناب فی الفور اشاره نمود بسوی آب که چیز شد و زمین پیدا شد بلکه
خشک گردید از دجله گذشت آن یهودی متحیر گردید و عرض کرد توچه خواندی که چنین شد فرمودند
اسم وصی خاتم انبیا را بزبان جاری کردم عرض کرد من هم او را یاد کردم ما حاصل آنکه خارق عادات
که از آنجناب حضرت امیر شده زیاده از حد است و ذکر کرده بسیار است بعضی کرد در کتب مفصله ذکر آنها آنکه و از رساله زیاده
بر این مناسبت ندارد از جهة آنکه وضع این بر اختصار شده و امهات مطالب **و در** مجموعه شیخ ورّام
مذکور است که مردی مصاحبت کرد با حضرت روح الله عیسی بن مریم و عرض کرد یا نبی الله میل دارم که
در خدمت تو باشم و از صحبت تو مستفیض گردم آنحضرت قبول نمود پس روانه راه شده و میرفتند
تا اینکه رسیدند لب آبی از زمانی نشستند که غذا بخورند و با ایشان سه گرده نان بود دو گرده از
آن نان را صرف نمودند و یک گرده دیگر باقی ماند حضرت عیسی برخواست و رفت کنار نهر آب بیاشامد
چون مراجعت نمود نان نبود بآن مرد فرمود که گرده نان را که برداشت عرض کرد نمیدانم راوی میگوید که
از آنجا برخواستند و روانه شدند دیدند آهوئی که دو بره با او بود حضرت خواندند یکی از آنها
را چون آمد گرفت او را ذبح نموده بریان کرد و خود تناول نمود و بآن مرد نیز عطا فرمود پس فرمود
بآن بره که قم باذن الله ناگاه زنده شده برخواست و رفت حضرت روح الله بآن مرد فرمود سؤال
میکنم بحق آنچنان کسی که نمود بتو این علامت را که گرده نان را کی برداشت عرض کرد نمیدانم پس روانه
شدند تا اینکه رسیدند بمغاره و در آنجا نشستند آنجناب جمع کرد خاک و خاکسترهای آنجا را
بعد از آن فرمود طلا شو باذن خداوند جلیل ناگاه گردید طلای مغشی پس برداشت و سه قسمت
نمود و فرمود یک قسمت از من و یک قسمت از تو و یک قسمت از آنکه نان را برداشت آن مرد عرض کرد
که گرده نان را من برداشتم فرمود حالا که ذات گفتی همه آن مال از تست و برداشت و از حضرت عیسی
جدا شد و روانه راه شد ناگهان دو مرد باو رسیدند دیدند با او زر دیدند که با او مال است با هم متفق شدند
قصد کردند که مال را از او بگیرند و او را بکشند آن مرد گفت که این مال را باید در میان ما سه قسمت شود
و لکن یکی از شما برود بده رفته و طعامی خریده بیاورد در صرف کنیم آن زمان مال را قسمت نمائیم پس یکی
از آنها رفت که طعام بخرد در بین راه با خود خیال کرد که از چه جهت این مال را ایشان نیز بند بهتر
این است که در میان طعامی که میخرم قدری سم بریزم و با آنها بخورانم تا هلاک شوند و همه مال را
من تنهائی متصرف شوم پس بمقتضای خیال خود عمل نمود و از آن طرف آن دو نفر نیز با هم گفتند
که چرا ما ثلث مال را بآن دهیم و بهتر آنستکه چون بیاید او را بقتل رسانیم و مال را ما دو قسمت
نمائیم چون آن مرد برگشت آمد نزد آنها گرفتند او را و بقتلش رسانیدند و مشغول خوردن طعام شدند
اثر سم بر آنها ظاهر شده هر دو نفر مردند پس آن مال باقی ماند در میان آن زمان الله و از سه نفر کشته

در معجزات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که بعد از شهادت ظاهر شد

شده افتاده بودند نزد آن دیوار همین حضرت عیسی عبور کرد و بر ایشان دعا کرد ایشان را بحال اول با صاحبان خود نمود
حال نیز بعینها همین است که ذکر میکنند و روایت شده است بسند معتبر از علی بن یقطین
که هرون الرشید طلبید مردی را که باطل نماید امر حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام را و خجل سازد
او را نزد مردم در میان مجلس چون سفره حاضر کردند آن ملعون در نان تدبیری کرد که هر چه حضرت بر
میداشت نان از دست او بیرون میامد و هرون نیز از دست آنجناب میربود و مردم نظر میکردند
و خلیفه نیز نگاه میکرد و میخندید بواسطه این عمل آنجناب اشاره بصورت شیری نمود که در بعضی
از دیوار خانه نقش بود که بگیر این دشمن خدا را راوی میگوید که ناگاه برجست آن صورت مثل شیر عظیمی
و گرفت آن ملعون را و بلعید هرون و ندیمان او برو افتادند و غش کردند از ترس چون بحال
آمدند هرون عرض کرد یا ابا الحسن سؤال میکنم از تو بحقی که من بر تو دارم که برگردان صورت این مرد
را فرمود اگر عصای موسی بن عمران برگرداند آنچه را بلعیده بود از معصیتکاران بنی اسرائیل
صورت هم نیز بر میگرداند آنچه بلعیده از این مرد و در بسیاری از کتابهای معتبر در باب طلب باران ذکر کرده‌اند
از حضرت امام رضا مسطور است که چون در آن زمان مدتی باران نیامد و مردم در
اضطراب بودند مامون خواهش نمود از آنجناب که تشریف ببرند در صحرا با جمعی از مردم و طلب باران
بنمایند از خداوند آنجناب از خداوند مسئلت نمودند باران فرستادی بایشان عطا فرمود بقدری
که بی‌نیاز شدند از باران و این واقعه در وقتی بود که مامون اراده داشت آنجناب را ولیعهد خود کرداند
تا آنکه گردانیده بود و از مردم اشخاصی بودند که بر آنجناب حسد میبردند در این باب و حاضر شدند
نزد مامون و گفتند بعضی از ایشان یا امیر المؤمنین آیا اراده فرموده که این شرافت عظیم و فخر عظیم از
اولاد عباس بیرون رود و خلافت منتقل شود باولاد علی بعد از آنکه تدبیرات بسیار و تمهیدات
بیشمار این نوع شرافت بایشان مختص نمائیم و تو بواسطه این اراده که کرده خیال هلاکت خود را
نموده میخواهی که این ساحر پسر ساحر که آبا و اجداد او جمیعا ساحر بودند و کسی او را نمی‌شناسد ظاهر
نمائی و معروف گردانی ضعیفی است میخواهی بلند نمائی او را مردم فراموش کرده‌اند ظاهر نمائی
و تو قصد داری که تمام مردم بیادی ایشان را بواسطه تزویج تو ایشان او در دنیا پر شد اسم او
بواسطه باران که همیشه می‌آمده فخر میکنند از اسباب کرامت خود گردانیده و چه قدر بترسم و واهمه
اندازم از اینکه عاقبت بیرون کند امر خلافت را از بنی عباس و منتقل نماید باولاد علی بلکه
ترسم سحر او سبب شود از برای اینکه نعمت تو را از دست داده بر مملکت تو بشوراند و سلطنت را از دست تو
بیرون کند آیا کسی چنین جنایتی میکند که تو کرده‌ای امیر المؤمنین مامون در جواب و گفت که این مرد
در پنهانی میخواند مردم را بسوی خود و من از او خوف داشتم لاعلاج او را ولیعهد خود گردانیدم تا آنکه

بخواند

در گفتگوی حضرت رضا با حمید بن مهران

بخواند مردم را بسوی ما و اقرار و اعتراف نماید بسلطنت و خلافت ما و تا اینکه اعتقاد نمایند اشخاصی که فریفته
و شیفته او می‌باشند که خود قابل نیست آنچه را ادعا میکند و قلیل و نزد ما کثیر و این امر از ما است
باو واگذاشتم و من ترسیدم از اینکه او را بحال خود واگذارم زیرا که اطمینان نداشتم از اینکه فتنه برپا کند
که من نتوانم او را متحمل شوم و امری ظاهر کند که مرا طاقت تحمل آن نباشد و الان که مدتم از اینکه امر او
مستقیم او تماشا کنم زیرا که کردم در حق او آنچه کردم و خطا نمودم در امر او با آنچه خطا کردم و خود را
مشرف بر هلاکت نمودم از جهت این امر پس بعد از این جایز نیست که فتنه را این امر و لیکن خیال
نماید او را مدارا کنیم و بتدریج بر رعیت ظاهر کنیم که او مستحق این امر و قابل آن نیست بعد از آن در
صدد علاج آن برآئیم بطریقی که مبتلا کنیم او را بابتلائی حمید گفت یا امیر المؤمنین محول کن بمن مجادله
کردن با او را زیرا که البته منکر ذاتم او و اصحاب او را از این مقام پست تر و اگر هیبت و شوکت تو نبود
من او را نازل میکردم او را بمکانی که ابتدا در نزد مردم باو رسانیدند مامون گفت این مرد نزد من از هر چیزی
محبوبتر از این نیست که چنین کنی گفت خیال گر چنین است بفرما جمع نمایند اعیان اهل مملکت و رؤسای
بلاد و قضات و فقها را تا آنکه در حضور ایشان ظاهر کنم نقص او را از محل خود او را فرود بیاورم برطبق
صواب مامون این رای را پسندید حکم در داد که جمیع اعیان و قضات و فقها و رؤسا را در مجلسی حاضر
نمودند و آنجناب هم تشریف آوردند در آن مجلس و قرار گرفتند در جائیکه خداوند علی اعلی از برای او
قرار داده بود پس ابتدا امر شروع نمود بتکلم در مطالبی که مقدمات مطلب بود عرض کرد یا بن
جناب که مردم حکایات کثیره از تو نقل میکنند و اسراف مینمایند در وصف تو بطریقی که اگر تو مطلع
شوی بر آنها بیزاری میجوئی از آنها یکی از آنها اینکه تو دعا کردی و خواندی خدا را که باران بیاید
و باران هم بحسب عادت آمده و بسبیل اتفاق مقارن شد با دعای شما این را آیتی از برای تو قرار
داده و معجزه خواندند و این را سبب گردانیدند از برای اینکه در این میان نظیری از برای تو نخواهد
بود در دنیا و این است امیر المؤمنین ادام الله بقائه و ملکه که برابری نمیکند با او کسی مگر اینکه ترجیح داد
باو و او ترا در محل بزرگی قرار داده و از حق او بر تو این نیست که روا داشته باشی که دروغگویان بر او د
بر تو بگویند آنچه میخواهند پس آنجناب در جواب فرمودند که چه مانع است از اینکه بندگان خدا
حدیث کنند نعمتهائی که خداوند بما کرامت کرده هر چند من طالب این نباشم و اما آنچه ذکر کردی
از اینکه مرا در فلان مقام نشانیدند پس بدانکه نشاند مرا بمجلسی که از محلی که عزیز مصر یوسف صدیق
را نشاند در حالتی که بود او تو میدانی از مرد از شنیدن این فرمایشات بغضب آمد پس عرض کرد ای پسر
موسی تعدی کردی از مقام خود و در گذشتی از قدر خود بواسطه باران که خداوند مقدر کرده
بود در آن زمان وقت تقدیر بوده نه تأخیر میشد نه تقدیم و تو آن را آیت خود قرار داده و از اشلع برکه

در معجزهٔ حضرت رضا علیه السلام

داده قصه را طولانی کرده و بخیال او چنان میرسید که گویا معجزه ظاهر کرده مثل معجزه حضرت ابراهیم خلیل که
سرهای مرغان را کند بدست خود و آنها را مخلوط نمود و چهار قسمت نمود و هر قسمتی را بر بالای کوهی
قرار داد و بعد از آن آنها را آواز داد بسرعت آمدند نزد او بتفصیلی که من و تو میدانیم پس اگر تو در حقیقت
راست میگوئی و باران از اثر دعای تو بوده اینها بگو با این دو صورت شیر که مرا بدرند و اگر چنین کردی
البته معجزه خواهد بود و اما با دانی که همیشه بر مسند نهاده میآمده و جمعی که بعد دعا نموده تو بودند
تهنیتی از آنها اگر عقوبا شد امکان از اثر دعای تو و شاید از اثر دعای غیر تو باشد از همه آنها
و حقیقت معجزه همین است که بیان نمودم و اشاره کرد بدو صورت شیر مکبر بر متکای مأمون بودند چون
این سخنان از آن ملعون ظاهر شد بغضب آمد آنجناب و صیحه زد بآنها که بگیرید این فاسق فاجر را و باید
بگذارید بر عین او و نه اثر از او ناگاه آن دو صورت بر جستند و افتادند بر روی آن ملعون و خورد
کردند استخوانهای او را و طعمه خود نمودند و آغاز غرید نکردند و مردم نظر میکردند بآنها در
حالتی که در کمال تحیر بودند از آنچه مشاهده مینمودند چون از آن ملعون فارغ شدند آمدند و از آنچه هم واصل
کردند عرض کردند بآنجناب یا ولی الله فی ارضه اذن بده تا اینمرد را هم برفیقش ملحق کنیم و اشاره کردند
بمأمون چون مأمون این را شنید بیهوش شد و غشی بر او عارض شد آنجناب فرمود بایستید بایستید تا
و امر فرمود گلاب بر روی مأمون بپاشند و خرقهای عطرآمیز بدماغ او کشیدند چون چنین کردند
آن ملعون بهوش آمد ناگاه آن دو شیر مرتبه ثانیه عرض کردند آیا اذن میدهی او را برفیقش ملحق نمائیم و
فانی کنیم او را فرمود نه زیرا که در کارهای خداوند تدبیری هست که امر او را در وقتی قرار داده عرض
کردند پس بچه چیز امر میکنی ما را فرمود بر گردید بمقام خود چنانچه اول بودید پس برگشتند بسوی
مسند و دو صورت شدند چنانچه بودند پس مأمون گفت الحمد لله الذی کفانی شر حمید بن مهران یعنی مقصود
از حمید بن مهران همان معترض است پس عرض کرد بآنجناب یا بن رسول الله این امر مخصوص است بجد شما
و بعد از آن بتو اختصاص دارد آنجناب فرمود که چنانچه می خواستم مناظره نمیکردم با تو و سؤال
نمیکردم از تو زیرا که خداوند عز و جل عطا کرده مرا اطاعت که در جمیع مخلوق و مثل آنچه بدیدی که
چگونه اطاعت کردند این دو صورت مگر اشخاصی که جهلی در دل اند از بنی آدم و آنها اگرچه در ظاهر محظوظ شدند و
در امر خود لذت یابند الا آنکه از برای خداوند در حق آنها تدبیری است که اظهارها از مقتضای وقت خاص است
و من مأمورم از جانب خداوند که با تو اعتراض نکنم و اظهار نمایم با تو آنچه اظهار میکنم با زیردستان تو چنانچه یوسف
مأمور بود که در ظاهر اطاعت کند فرعون مصر را تا اینکه میگوید که از زمان مأمون کینه آنجناب را در دل گرفته
و منتظر بهانه و فرصت بود تا آنکه فرصت یافت و کرد آنچه کرد در حق آنحضرت و در تفسیر امام عم مذکور است که
سلمان فارسی رضی الله عنه گذشت بقومی از یهود آنجماعت سؤال نمودند از او که رفاقت نماید با آنها و بیان کند از برای

بیان کرامات سلمان علیه الرحمه

در کرامات سلمان علیه الرحمه

آنها آنچه از پیغمبر صلعم شنیده در این وقت سلمان بخیال اینکه شاید صحبت با آنها وسیله و سبب اسلام ایشان شود فرمود
شنیدم از محمد صلعم که فرمود خداوند عز و جل میفرماید ای بندگان من هرگاه کسی که از برای او صاحب شفاعت شما
باشد و حاجتهای شما را بر آورد مگر اینکه متوسل شوید بهترین خلق من پس بهترینی که آنها باشند که دارای
مقامات و شایسته این کرامات میباشند آگاه باشید بدانید که گرامی ترین خلق من و فاضل ترین آنها نزد من محمد
است و برادر او علی بن ابی طالب و ائمه که بعد از او میباشند سلام الله علیهم که آنها هستند وسیلههای خیر و
نزد من آگاه باشید که هر که بخواند مرا از جهة حاجتی که اراده دارد [illegible] از نفع و یا آنکه رسیده باشد او را مصیبتی
و بخواند مرا از جهة دفع ضرر از مصیبت بمحمد و آل او که طیبین طاهرین و افضل از جمیع مخلوقند بر میآورم حاجت او را
زیاده بر [illegible] کرده جماعت یهود عرض کردند سلمان را بطریق تمسخر و استهزاء که ای بندهٔ خدا با وجود
آنچه بیان می کنی این چگونه است که تو از خدا سؤال نکردی و متوسل نشدی بمحمد و آل او که ترا مال زیادی دهد
که غنی ترین اهل مدینه گردی فرمود من سؤال کرده ام از خدای عز و جل و قسم داده ام خدا را بمحمد و آل محمد که بمن عطا
نماید چیزی که افضل و انفع و اجل باشد از تمام مملکت دنیا و سؤال نموده ام از خداوند با آنها که ببخشد عطا نماید
بمن زبانی که ثنای او را بنمایم و او را تمجید کنم و قلبی که متذکر نعمتهای او باشد و شکر نعمتهای او را بجا آورم
و بر مصیبتهای که بر من وارد میشود صابر باشم و خدای عز و جل اجابت فرمود آنچه خواستم و التماس کردم
و این بهتر است از ملک تمام دنیا نزد من و آنچه در دنیا حاصل است از خیرات زیادتر هزار هزار مرتبه آری میگوید
که آن جماعت بر سبیل استهزاء گفتند ای سلمان ادعای بسیار بزرگی کردی و مرتبهٔ عظیمی را مدعی شدی و ما باید
امتحان کنیم که تو در دعوای خود راست میگوئی یا آنکه مجرد دعواست و ما اولا بر میخیزیم و بلند میکنیم تازیانها
خود را بسوی تو و تو سؤال نما از پروردگار خود که باز دارد دست ما را از تو حضرت سلمان عرض کرد بجناب
عز و جل که الهی بگردان مرا صبرکننده بر بلیات آن جماعت این قدر زدند او را که خسته شدند و نشستند سلمان
زیاده بر این نمیگفت که خدایا مرا صبر ده بر بلاها پس گفتند ای سلمان ما گمان نداریم که روح تو در عمل خود برقرار
بماند تا مثل این عذاب که بر تو وارد آمد پس چه مانع است چرا نخواستی از خدای خود که شر ما را از تو کفایت کند فرمود
سؤال نکردن من از جهة آنستکه اگر سؤال کنم از پروردگار خود خلاف صبر خواهد بود بلکه من تسلیم این نوع زندگانی
را می کنم که خدا اجر صابرین را بمن کرامت فرماید چون آن جماعت بر احتیاط افتادند ثانیاً برخواستند و گفتند ای سلمان
ملحق [illegible] نمیکنیم ترا تا آنکه روح از بدنت مفارقت کند یا آنکه کافر گردی بمحمد صلعم و خدای او فرمود از برای ملت
محالست که خواهد شد زیرا که خداوند نازل کرده بر محمد صلعم آیه الذین یؤمنون بالغیب را و امیدوارم که خداوند
مرا داخل نماید در زمره آنها بلکه احتمال میدهم از مخادم شما که شما نیز داخل شوید در آنها [illegible] زدند
بر سلمان تا خسته شدند و نشستند و گفتند ای سلمان اگر در حقیقت از برای تو قدری باشد نزد خدا بسبب
بواسطه ایمان و ورود بمحمد صلعم هر آینه مستجاب میشود دعای تو پس دعا کن که خدا ما را از تو کفایت کند فرمود

در کرامت حضرت سلمان

ای قوم چه قدر جهالت دارید شما چگونه مستجاب می‌شود دعای من در وقتی که از خداوند سؤال کنم خلاف آنچه اراده کرده‌ام
از او زیرا که من از خداوند صبر بر بلا را خواسته‌ام و مستجاب نموده و صبر بمن کرامت فرموده است پس سؤال
نمیکنم باز داشتن شما را از من تا آنکه خلاف خواهش من باشد چنانچه پیغمبر شما را که زدید پس باز خواستند دعا کنیم
و تازیانه‌های خود را بیرون آوردند و زدند سلمان را و او سخنی نمیگفت جز اینکه یا الها مگردان مرا صابر بر بلا
در محبت صفی و خلیل خود محمد صلی الله علیه و آله گفتند سلمان وای بر تو آیا محمد ترا ماذون و مرخص ننموده که تقیه کلمه کفر را
بر زبان جاری نمائی و حال آنکه قصد کفر نداشته باشی سلمان فرمود به درستی که خدای عز و علا امر رخصت نموده
از برای این مطلب و لی واجب نکرده بلکه جایز کرده از برای من اینکه عطا نکنم شما را آنچه اراده کرده اید و من غیر
او را اراده نکرده‌ام پس مجدداً خواستند زدند او را و زدن بسیاری زیاده بر سابق به حیثیتی که خون از بدن
او جاری گردید تا آنکه خسته شدند آنگاه عرض کردند به سلمان حال که سؤال نمیکنی از خدا که نماید از خود
وظاهر نمیشود از برای ما آنچه مقصود ما است از تو تا آنکه بزنیم خود را از تو لیس بخوان خدا را که ما را هلاک کند
اگر راست گو میباشی که خدای عز و جل رد نمی‌کند دعا ... سلمان فرمود که من از این سؤال نیز کراهت
دارم و طالب نیستم هلاکت شما را از جهت آنکه شاید در میان شما کسی باشد که بعد از این مؤمن شود و در علم
خداوند ثابت باشد و من از کسانی باشم که سؤال کنم باز داشتن او را از ایمان گفتند سلمان دعا کن که خداوند
هلاک کند هر که را داند که ایمان نخواهد آورد ابداً زیرا که اگر چنین دعائی بکنی نمی‌رسد به تو چیزی از آنچه می‌ترسی
راوی میگوید که آن زمان دیوار خانه که حضرت سلمان با جماعت یهود نشسته بودند شکافته شد ناگاه سلمان
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده نمود که میفرمود سلمان بخواه از خداوند هلاکت اینها را زیرا که نیست در میان اینها
کسی که قابل ارشاد باشد و دعای تو در حق اینها مستجاب است چنانچه دعا کرد نوح نبی الله بر قوم خود زمانی که
شناخت اینها را که ایمان نخواهند آورد مگر کسی که سابقاً ایمان آورده بود آن زمان سلمان فرمود ای جماعت
بچه طریق اراده دارید که من از خداوند بخواهم هلاکت شما را گفتند بخواه از خدای خود که تازیانه‌های ما
از ما را افعی نماید و ما را ببلعد حضرت سلمان دعا کرد بدین مطلب ناگاه نماند تازیانه مگر آنکه جمیع آنها را که در آن
افعی که از برای آنها دو سر بود پس بلعیدند و فرو بردند آنها را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجلس خود فرمود آنگروه
مؤمنین بدانید که خداوند یاری کرد و نصرت داد برادر شما سلمان را در این ساعت بر بیست نفر از فرقه یهود
و منافقین با این طریق که تغییر داد تازیانه‌های آنها را افعیها که دو سر دارند و در هم شکستند استخوانهای آنها را
و فرو بردند ایشان را بدهنهای خود پس برخیزید و با من بیائید و نظر کنید آن افعیها را که بنصرت سلمان
برخواستند پس آنجناب برخواست و اصحاب در خدمت آنجناب بودند تا اینکه رسیدند بخانه که آن قضیه
در آن واقع شده بود و اجتماع نموده بودند همسایگان آن جماعت یهود و منافقین که در آن مکان
جمع بودند و همگی چون افعیها را دیدند از راه فرار پیش گرفتند تا که آنها از رسول خدا رسیدند با اصحاب چون

مردم آنجا بر او دیدند از خانه به سرعت بیرون آمدند و شارع مدینه را فرا گرفتند و شارع بسیار تنگ بود و خدای تعالی
وسعت داد او را زیاده مقابل از جمعیت آنگاه آن افعیها بزبان در آمده عرض کردند السلام علیک یا محمد یا سید
الاولین و الاخرین السلام علیک یا علی یا سید الوصیین السلام علی ذریتک الطیبین الطاهرین الذین جعلوا
علی الخلق قوامین ها نحن سیاط هؤلاء المنافقین قلبنا الله تعالی افاعی بدعاء هذا المؤمن سلمان یعنی یا رسول
الله و یا علی ما تازیانه‌های این منافقین که خداوند تغییر داده ما را باین شکل افعی بسبب دعای این مؤمن
سلمان آنجناب فرمودند حمد مخصوص خدائی است که قرار داد از امت من کسی که شباهت دارد بنوح نبی در گف
و انبیاء او و بعد از آن فریاد کردند آن افعیها که یا رسول الله به درستی که شدت یافت غضب ما بر اینگروه کافرین
و احکام تو و وصی تو بر ما واجب و لازم است در مملکتهای پروردگار عالمیان و ما سؤال میکنیم از تو که سؤال
کنی از خداوند که بگرداند ما را از افعیهای جهنم که منزل و ماوای اینگونه از منافقین میباشد و در آن مکان
معذب شوند چنانچه در دنیا اینها را بلعیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که اجابت کردم شما را در این مطلب پس ملحق کردند
اینها را بطبقه زیرین جهنم بعد از آنکه قی کردند آنچه در شکمهای اینها بود از اجزاء جسمهای کفار و این خود نوعی
شد از عذابی که عارض گردید بر اینها که در آخرت معذب باشند به تازیانه‌های خود و در دنیا نیز از جهت آنکه از اینها
عبرت مؤمنین گردیده که کند و منکر شدند بر قبرهای اینها و بگویند که منکر شده اینها ملعونها که هلاک
شدند بدعای دوست محمد سلمان فارسی پس قی کردند آن افعیها که سبب هلاک اینها شدند اجزاء اجسام
اینها را که در شکمهای ایشان جای گرفته بود و اهل و قبیله ایشان آمده و آنها را دفن کرده اند و بظهور این امر
غریب بسیاری از کفار ایمان آوردند و خالص گردیدند بسیاری از مسلمانان که نفاق داشتند و غالب شد
شقاوت بر بسیاری از کفار و منافقین و گفتند این مرد در حقیقت سحر عظیمی بود و بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله رو
کرد به سلمان و فرمود ای بنده خدا تو از خواص برادران ایمانی ما خواهی بود و از دوستان ملائکه خداوند می
باشی و تو مشهورتری در فضل نزد ملکوت آسمانها و حجب و کرسی و عرش و غیر اینها از آفتاب که ظاهر شود
در روز مگر ابری و غباری نباشد و تو از افضل اشخاصی هستی که خداوند در قرآن اینها را مدح کرده که
میفرماید الذین یؤمنون بالغیب **مؤلف** گوید که از تفسیر بعضی دلالت دارد بر شرافت و فضیلت و
کرامت بزرگواری حضرت سلمان که مخفی و پوشیده نیست تامل نما در آخر حدیث شریف که رسول خدا صلی الله علیه و آله
و این حضرت رب العالمین چگونه فرمود یاد کرای بنده خدا زیرا که این عبارت سزاوار نیست مگر از برای
کسی که در بندگی ثابت قدم باشد و نیز چنین قول آنجناب که فرمود الحمد لله تا آخر **و نیز** در این مقام
نکته ایست که مناسبت ذکر از نظر تو اجمال این و سبیل کلیه و آن اینست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و عترت طاهرین
آن بزرگوار صلوات الله علیهم اجمعین بعضی فانی فی الله بودند که ابدا تکلم نمیکردند مگر آنچه رضای خدا
در آن بوده و بندگان مکرمی بودند که سبقت در قولی نمیگرفتند بامر خداوند جلیل عمل مینمودند و آنچه از

ایشان هلاک شدند و نیافتند از جناب خداوند بوده و بعد ... لیکن خدای تعالی الهام ... استغفار کنند از شاهد بر این
مقاله مذکور است این بود که پیش از این بسیار نقل کرده اند که شد از اینکه از قول امیر المؤمنین و مولای متقیان علی بن ابی طالب
در زمانیکه آن جناب به عرض کردند او چون دیدند که مرحوم علیه ابو واسطه سؤالی که از او ظاهر
شد که بواسطه فرمایش آن جناب سؤال کرده که یا علی با این قدرت ترا چه حاجت است با نصاکر یاری کنند
ترا در قتال با معاویه جواب فرمود که میخواهم اتمام حجت بر اینها نمایم و الا چنانچه مأذون بودم در دعا
کردن به هلاک او انی تأخیر نمی افتاد پس باید آنکه تأخیر اینها اختیار آن جناب عاری بواسطه عجز بوده بلکه از
جهت متابعت کردن امر مولای جلیل و خالق و حید خود بوده و ولی خدای ذو المنن حضرت سلمان نیز
چون کسب اخلاق از آن بزرگواران نموده و در خدمت ایشان تربیت یافته و ادب را از اینها آموخته از این
جهت با وجود قدرت او بر دعا کردن بر هلاکت اینها چون مأذون نبود دعا نکرد تا اینکه از جانب خداوند رسول
اذن یافت دعا کرد و نیز هم چنانکه این بزرگواران در مقام رحمت بر عامه بندگان خداوند بودند و مراعات
میکردند در قتال در زمانیکه اینها از امر کردن ممکن نشده دعا نمایند در حق کسی که در صلب او مؤمنی باشد یا
آنکه بداند بعد از این ایمان میآورد بواسطه خوف از اینکه منقطع شود نسل مؤمنی و نمی کشتند کسی را
مگر کسی که در صلب او مؤمنی نبوده یا آنکه بعد از این ایمان نمی آورد سلمان هم چون متادب بآداب ایشان بوده
دعا بر ایشان نکرد تا رسید از اینکه دعا نماید در حق اینها مگر بعد از آنکه علم حاصل نمود باینکه در صلب اینها مؤمنی
نخواهد بود بسبب قول پیغمبر هم چنانکه نوح پیغمبر چنین کرد زیرا که آن جناب نیز دعا نکرد و نفرین ننمود در حق
قوم مگر بعد از آنکه علم حاصل نمود که قوم ایمان نخواهند آورد و از صلب اینها نیز مؤمنی بوجود نخواهد آمد
از زمان نفرین کرد که خدایا باقی مگذار در روی زمین از قوم دیار چنانچه خدا تعالی خبر داده پیغمبر خود
را در کتاب مجید خود **و نیز** شرافت دیگر آنکه حضرت سلمان متادب بود از آن بزرگواران بصبر در مصائب
و بلاها و تحمل در مشقتها و هر پیغمبری تحمل میکرد باینچه رضای الهی در آن بوده ولی در مقامی صبر نمیکردند
بلاها را از اینجهت خداوند علی اعلا عتاب مینمود او را و این ترک اولائی بود از او چنانچه در حق یونس پیغمبر
واقع گردید بخلاف نوح که بعد از آنکه نهصد سال از قوم دید که در تحمل خود مر قوم امت خواست نفرین
کند خداوند شفاعت کرد او قبول نمود و در تحمل آن زیانهای اینها کوشید تا آنکه از زیانهای ایشان شکت
یافت خواست نفرین نماید ملائکه آسمانها شفاعت نمودند قبول کرد و صبر نمود و نفرین نکرد تا زمانی
که خداوند با و اذن داد دیگر آنکه هر پیغمبری چنان نبود که دعا بکند اصلاح او و همه دعا نمودن ترک
اولای او بوده چنانچه در حق حضرت خلیل الرحمن نقل میکنند که تا بمقام خلت چون مشاهده نمود
ملکوت آسمانها و زمین را که چگونه عبادت میکنند بعد از آن مشاهده کرد در روی زمین دید دو نفر
مشغول زنا هستند نفرین کرد بر اینها هلاک شدند دو مرتبه مشاهده نمود دو نفر دیگر دید که مشغول

زنا کردن میباشند باز در حق اینها نفرین کرد هلاک شدند و همکذا مرتبه سیم چهارم تا آنکه خداوند وحی فرستاد
بسوی او که ای خلیل من نفرین مکن در حق بندگان زیرا شاید در میان اینها کسی باشد که بعد از این ایمان
بیاورد و یا آنکه در صلب او مؤمنی باشد و اگر چنین هم نباشد خدای تو قدرت دارد بر اینکه انتقام از
اینها بکشد در آخرت و فوت نمیشود انتقام از اهل معصیت **مؤلف** گوید که غرض فقیر از این بیان ترجیح
سلمان نیست بر انبیاء خداوند متعال و زیادتی او بر اینها بلکه مقصود تفضیل پیغمبر ما محمد بن عبد الله و
ائمه معصومین علیهم السلام بر انبیا شد حتی اینکه برگزیدگان از اصحاب آن بزرگواران علم دارند ببرکت اینها
بدرجاتی که بعضی از انبیا مبتلا گشتند بعد از وقوع مجبور در تادیب کردن خداوند علی اعلا اینها
را و از اینجهت بود که یوسف صدیق بعد از آنکه زنهای مصر خواهش نمودند از او عمل ناشایست ...
کرد در کتب مفصله و تواریخ مسطور است جواب داد که پروردگارا زندان یعنی آنکه مرا بزندان فرستاده که
زلیخا باشد اولی و الحبست بسوی آنچه مرا میخوانند بسوی او تا آنکه روزی در میان زندان از خدای خود
سؤال نمود که بار پروردگارا چه باعث است مرا بزندان مبتلا نمودی خداوند متعال وحی فرستاد باو که بواسطه آنکه
تو اختیار نمودی او را از برای نفس خود رسول خدا فرمودند خدا رحمت کند برادرم یوسف را اگر طلب
نمود از خداوند خیر دنیا و آخرت را و ما الآن میدانیم از برکت پیغمبر و عترت آن جناب که دعا کنیم و بخوانیم
خدا را باینکه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و اعطنا خیر الدنیا و الآخرة و ادفع عنا بلاء الدنیا
و الآخرة و صدیق نبی این مطلب را دانست بعد از آنکه واقع شد با او آنچه واقع شد و بعد از آن نیز خداوند تعلیم
نمود او را فافهم الغرض و لا تقع فی مهاوی الهلاک و الله ولی الصواب و النجاة و کل خیر و هذا حاصل
آنکه سلمان چون متادب بود بتادیب محمد و آل محمد و متخلق بود باخلاق اینها نفرین ننمود بان جماعت
و صبر نمود بر اذیتهای اینها چنانچه رسول خدا با آن اذیتهای بی اندازه که از قوم بوجود شریفش میرسید
جز این را نمیفرمود که بار الها هدایت نما قوم مرا پس بدرستی که اینها نمی فهمند ... و لهو در ما
که طلب میکردند از آن جناب معجزه را نمیفرمود که بنده امتحان نمیشود بامری که از پروردگار است چون خلاق
عالم باو اذن میداد در موضعی از مواضع اظهار معجزه مینمود باذن خدای تعالی و همچنین حالت بود وصی آن
بزرگوار زیرا که او نیز صبر کرد بر اذیتهای بسیار مردم بعد از رحلت رسول خدا چون مأمور بصبر بود و
هم چنین مراعات کردن آن جناب اصلابی که علم داشتند ایمان اینها را در زمان قتال با اینها و هم چنین است
حال حسنین علیهما السلام و سایر ائمه هدی در صبر کردن اینها بر بلیات و شفقت ایشان نسبت بشیعیان
و بندگان خدا اگر در حجت تاملی داری نظر کن در وقعه کربلا و تفصیلات آن و اتمام حجت نمودن جناب
خامس آل عبا ... عرصه کربلا بیان کردن نسب شریف خود و غیر آن و صبر بر بلاها مخصوص در زمانیکه
طلب آب نمود از برای طفل صغیر خود علی اصغر و غیر آن از مصیبتها که نه قلم را یارای تحریر و نه زبان را توانائی تقریر

است نیز روزانکه مصیبت تازه‌ای بان نیز کواو میرسید زیاده بر این متغیر میشد که لا حول و لا قوة الا بالله عونا
الله توفیق البکاء علیه و زیاده تر **و بدان** ای برادر ایمانی که مرتبه حضرت سلمان رضی الله عنه در کمال جلالت و
رفعت خواهد بود زیرا که او از علمای ثقات می باشد که بمنزله مقام او را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا
بنده مؤمنی که امتحان شده باشد و او عالم بود بعلوم اولین و اخرین و میدانست اسم اعظم را و او از اوصیاء
حضرت روح الله بوده و از اشخاصی بود که دانه بهشتی داده در دنیا خورده و حال انکه این صفتی است که
مختص بائمه معصومین علیهم السلام بوده و غیر ایشانها از مقامات عالیشان و اصحاب خاص پیغمبر بلکه مقام
عالی و شان رفیع داشتند و سلمان اشرف از همه ایشانها بود **و مناسبت** در این مقام بیان احوال
از حالات اصحابی که در مرتبه از سلمان پست تر بوده اند پس بدانکه از جمله ایشانها عمار بود و از اخبار
ظاهر میشود که او بعد از سلمان و ابی ذر و مقداد بوده و او رحمة الله علیه در دنیا عمر طولانی نمود و
یقین است که در اخر عمر اکمل بوده از اول عمر و ما بیان میکنیم از برای تو قصه از اول عمر او تا اینکه بدانی
مقام او را در اخر عمر و ان این است که در تفسیر امام علیه السلام مذکور است که جماعت مسلمانان چون رسید بایشانها
در روز احد از مصیبت و بلا و محنت انچه بایشانها رسید چون چندی بر این گذشت قومی از یهود ملاقات
نمودند عمار یاسر و چند نفر از جماعت یهود گفتند بایشانها ایا ندیدید انچه بشما رسید در روز احد از محنت
و بلا پس بدانید که محمد حرب میکند با مردم مثل یکی از سلاطین دنیا در بعضی از حربها غالب میشود و در
بعضی دیگر مغلوب پس برگردید از دین خود چون ایشانها این نوع سخنان را گفتند چند نفر بایشانها فرمودند
که خداوند لعنت کند شما را نمی نشینیم در میان شما و نمی شنویم گفتگوهای شما را زیرا که می ترسیم از اینکه دین خود
را از دست بدهیم پس بتعجیل برخواسته روانه شدند اما عمار بن یاسر برنخواست از میان ایشانها و لکن فرمود بایشانها
که ای معاشر یهود بدرستی که محمد وعده داد اصحاب خود را بنصرت و ظفر در روز بدر بشرط اینکه صبر کنند
و متفرق نشوند پس صبر کردند و ظفر یافتند و نیز در روز احد اصحاب را وعده داد بنصرت و ظفر بشرط
مذکور و ایشانها بشرط عمل نکرده و متفرق شدند و مخالفت امر انجناب نمودند از این جهت رسید بایشانها
انچه رسید از محنت و الم و اگر اطاعت میکردند مردم و صبر میکردند و مخالفت نمی نمودند هر اینه مغلوب نمی
شدند و غالب میشدند یهود گفتند بعمار چون تو ظاهر شدی بر محمد و مدد کردی او را از این جهت
غالب شد بر بزرگان قریش یا ان یار دیگری بساقهای تو عمار گفت بلی قسم بخداوند انجنابی که بنشست خدائی
مکر او و مبعوث کرد اینید محمد را بپیغمبری که هر اینه وعده داده مرا محمد از فضل و حکمت انچه سبب معرفت من
باشد از نبوت او و فهمانید مرا از فضیلت برادر و وصی و صفی و بهترین کسی که خلیفه و جانشین او می
باشد و تسلیم مرا در بیت طیبین طاهرین منتجبین و امر کرد مرا باینکه در وقت شدائد و مهمات بخوانم ایشانها را و
در حاجات خود متوسل بایشانها شوم و وعده داده مرا که امر نکند مرا بچیزی که اعتقاد کنم در اطاعت او مگر اینکه

رسیدم

رسیدم بان حتی اینکه اگر امر نماید بانکه اسمان را پائین بیاورم بسوی زمین یا انکه بلند کنم هفت طبقه زمین را
بسوی اسمان ایشانها هر اینه قدرت دارم تا این دو ساقهای نازک خودم جماعت یهود گفتند حاشا و کلا
والله ای عمار و کرامت محمد کوچکتر است نزد خداوند از انچه ادعا کردی تو در حق خود و تو در نزد خداوند و نزد
محمد البته ازان کوچکتر خواهی بود عمار برخواست از میان ایشانها و گفت ای جماعت رسانیدم من بشما حجت پروردگار
خود را و نصیحت کردم از برای شما و لکن شما کراهت از نصیحت دارید و امد خدمت رسول خدا انجناب فرمود
ای عمار بتحقیق که رسید بسوی من خبر شما اما چند نفر پس فرار کردند بسبب حفظ دین خود از شیطان و اولیای
او زیرا که چند نفر از بندگان صالح خداوند علی اعلا امت و اما تو ای عمار پس بدرستی که محکم کردی دین خود
را و نصیحت کردی یهود را از برای محمد که رسول خداست پس تو از مجاهدین در راه خدا هستی که فضل مر
ترا هست در زمانیکه رسول خدا با عمار این حکایت را میفرمودند جماعت یهود که بکلام منکر دین یا عمار حاضر
شدند و عرض کردند یا محمد اینک رفیق تو که عمار باشد ادعا کرده که اگر تو یا او امر نمائی فرود میاورد
اسمان را بسوی زمین یا انکه بلند میکند زمین را بسوی اسمان زیرا که او اعتقاد کرده اطاعت ترا و جزم کرده بر
اینکه هرچه تو یا او امر نمائی خداوند اعانت مینماید او را و ما اکتفا میکنیم از تو و از او بچیزیکه پست تر از
همه باشد اگر در حقیقت تو پیغمبری ما قناعت مینمائیم باینکه عمار بردارد از زمین یا بازکی ساقهای
خود این سنگ را و انسنگی بود که این هر دو دست پیغمبر صلعم بود در پشت مدینه که جوانهای قوی هیکل د
لاور از جهت امتحان و اختبار میرفتند در انجا جمع میشدند که او را حرکت دهند نمیتوانستند جماعت یهود
عرض کردند یا محمد اگر عمار علی الدوام مواظبت نماید در برداشتن این سنگ البته متمکن نخواهد بود و اگر
فی الجمله حرکتی دهد ساقهای او می شکند و خورد میشود جسم او رسول خدا فرمود ای جماعت یهود کوچک میشمارید
ساقهای عمار را زیرا که ساقهای او سنگین تر است در ترازوی اعمال حسنه او از کاوه و کوه ابو قبیس بلکه
سنگین تر است از تمام زمین و انچه بر روی انست و خداوند قادر بر هر چیز است بر دوش کشیده شده
بسبب صلوة بر محمد و ال محمد که طیب و طاهرند انچه سنگین تر از این سنگ است زیرا که خداوند عرش عظیم
خود را بر شانهای هشت نفر از ملائکه خود نهاده بعد از انکه طاقت نداشتند دوش کشیدن او را الجمع
کثیر و جم غفیری از انها بعد از ان فرمودند بعمار اعتقاد نما طاعت مرا و بگو اللهم بجاه محمد و اله الطیبین
قوتنی لیسهل الله لک ما امرک به کما سهل علی کالب بن یوحنا عبور البحر علی متن الماء و هو علی فرس یرکض
لسؤال الله بجاهنا اهل البیت عمار این کلمات را بر زبان جاری کرد و باعتقاد تمام ان سنگ را بلند نمود
و بر بالای سر خود گذاشت و عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله قسم بانکه ترا بحق پیغمبر
مبعوث کردانید ترا انجو بمقام پیغمبری که این سنگ سبکتر است در دست من از خلالی که امساک شود بان بر
جناب فرمود او را بر زکن او را در هوا ... تا باشد که خود را برساند بقله انکوه و اشاره کرد انجناب بسوی

که

کوه روند و درازی که بعقل در نمی‌آید عمار زنده کرد اما اگر این سنگ را که افتاد بر دامن کوه رسول خدا فرمودند
با جماعت یهود که مشاهده کردید عرض کردند بلی فرمود بعمار که برخیز برو بدامن کوه زیرا که چون بدانجا
رسیدی خواهی دید آن سنگ را با صفات آنچه بود پس بردار و بیاور و داد او را بر تو بغیر پس عمار چون قدم برداشت
زمین در زیر پای او پیچیده شد چون قدم ثانی را برداشت خود را در قله کوه دید و مشاهده نمود که
آن سنگ چه و چند از شده که بود چنانچه رسول خدا فرموده بود پس برداشت و برگشت و بیک قدم رسید
خدمت پیغمبر آنجناب فرمودند یاد کن ای عمار بزبان این سنگ را بزمین بزن تا جماعت یهود چون اینکلام
را شنیدند بر خود لرزیده و خوف بر ایشان غلبه نمود فرار کردند و قدری راه بعقب ایستادند تا گاه عمار
آن سنگ را محکم بر روی زمین زد دیدند آن سنگ از هم متلاشی شد و ریزه ریزه گردید پیغمبر خدا فرمودند
ایمان بیاورید ای جماعت یهود زیرا که مشاهده نمودید آیات و علامات خداوند را آن جماعت بعضی
ایمان آوردند و برخی را شقاوت زیاد شد بعد از آن رسول خدا فرمود اینگروه مسلمانان بدانید مثل
این سنگ چه می باشد عرض کردند ای رسول الله فرمود قسم بآنخدائی که مبعوث کرده است مرا بپیغمبری
که مردی از شیعیان ما اگر از برای او گناهانی و خطاهائی باشد عظیم تر از کوه احد و از تمام زمین و آسمان
با صنعاف مضاعف پس توبه کند و تمام نماید از گناهان و دوستی ما اهل بیت را داشته باشد مگر آنکه
می شود گناهان او در زمین محکم تر از آنکه عمار این سنگ را بر روی زمین زد چنانچه مردی که بوده باشد از
برای او طاعات و عبادات بیرون کی آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و دوستی ما را نداشته باشد انقیاد
و طاعات زده می شوند انبها زمین محکمتر از آنچه عمار این سنگ را در روی زمین زد و از هم متلاشی شد و پراکنده
می شود مثل پراکندگی این سنگ پس در آخرت طاعات او ردّ می شود و نفعی از برای او نخواهد داشت و
گناهان او و چند کوهها و زمین و آسمان است پس محکم می شود حساب او و دوام پیدا می کند عذاب او
راوی میگوید که عمار چون این قوت را در خود مشاهده نمود بر خود بالید و عرض کرد یا رسول الله آیا اذن
میدهی که بزنم این جماعت کفار و منافقین را بر روی زمین و همه را فانی کنم بقوتی که سنگ را بر زمین زدم
فرمود ای عمار بدرستی که خداوند در قرآن مجید میفرماید فاعفوا واصفحوا حتی یأتی الله بامره الی آخره
و سنانچه وعده داده پس مسلمانان تنگ شد بر ایشان سینه های ایشان از آنچه یهود وسوسه کردند ایشان را
و منافقان سخریه می کردند و شبهه می نمودند در دین رسول خدا فرمودند ایها الناس آیا میخواهید
تعلیم کنم بشما مطلبی که سینه های شما از وسوسه ایشان تنگ نشود عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود
رسول خدا امر میکند بشما که چند روزی در شعب و بید و در آنجا توقف نمائید تا اینکه قریش ملجا
شوند و بنا بشد نزد شما چون چنین کردند سینه های ایشان تنگ شده و جامهای ایشان چرکین گردیده آمدند خدمت
رسول خدا آنجناب فرمود هم چنانکه جامه ها در بدن شما می باشد ... صلوات بر محمد و آل

طیبین و طاهرین او بفرستید زیرا که اگر چنین کنید بعون پاکیزه خواهد شد لباسهای شما بلکه سفید تر نیکو
می شود و تنگی سینه های شما نیز برطرف خواهد شد چون چنین کردند جامهای ایشان همانطور گردید که آنجناب
فرموده بود عرض کردند یا رسول الله تعجب میکنیم که از صلوات فرستادن بر تو و بر آل تو که چگونه
پاکیزه می شود جامه ها با بهترواسطه آنجناب فرمود که تطهیر کردن صلوات بر محمد و آل محمد قلبهای شما را از
مرض و تنگی و از بدنهای شما از گناهان محکم تر است از تطهیر کردن صلوات جامه های شما را و شستن
آن گناهان را از صحیفه های اعمال شما نیکوتر است از شستن آن چرک را از جامه های شما و نورانی کردن
آن مرکب حسنات شما را احسن است از نورانی کردن جامه های شما را این مختصری بود از صنایع و بنا
خداوند و کرامات ایشان از آنچه کردند با خداوند و باعانت او و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم **واگر** بخواهیم بیان نمائیم عجایبی که از ایشان صادر شده هر آینه طول از حد زیاد می شود و از وضع
رساله خارج می شود پس جمیع اینها صادر شده و می شود از ایشان باذن خداوند و قوه او و آنچه میدیدند
چشمهای ایشان کانه میدیدند از چشم خداوند باین معنی که چشمهای ایشان باز نبود از برای آنچه
نفسهای ایشان و شهوات ایشان اراده داشت بلکه نظر میکردند بسوی آنچه رضای خدا در آن بوده و از نصب
چشمهای ایشان بوده از برای مشاهده آثار جمال و جلال و ملکوت قدس باری جل اسمه چنانچه مشاهده
میکنند بنور خداوند متعال و نیز بود دیدهای خود پس کانه چشم خدا می باشند و هکذا پس نیست از
برای اینها مراد و مقصودی سوای او و نه رضائی جز رضای او و هر چه می کنند کانه خدا کرده چنانچه از چیزی هر گاه
راضی باشند کانه خداوند از او راضی میباشد پس هر که اهانت نماید اینها را خدا را اهانت کرده و هر
که گرامی داشت ایشان را خدا را اکرام کرده و هر که زیارت نماید ایشان را کانه خدا را زیارت کرده زیرا که نمیکند
بخدا تعالی در خداوند نیز نزد یکیست با اینها فانی هستند در او و باقی هستند نزد او و مثل مثوی که در دست
غسال باشد و بعضی ما قبل این هم اوراقی از شیر بود که حین از حلقوم عبدالله بود از قضایا آنکه خان
مرحوم امین الدوله علیه سلطان مغفور مبرور فتحعلی شاه دو روز عازم سفر زیارت کرد با بعضی از
شاهزادگان در نوع سلوکی از او ناشی شد ابناء سلطان اعتراض کردند امین الدوله این بیت آخوند
اشاره باینکه این سلوک من از خودم نیست بلکه بامر سلطان است حاصل آنکه وزیر که مطیع سلطان
است و اختیار کرده رضای او را بر رضای خود و مصالح او را و مصالح ملک او را بر مصلحت کار خود
کرده در جمیع وجوه تابع امر سلطان است چنانچه از حرکات و کمال وضوح دارد هر کس این معنی را میداند که
هر چه میکند بامر سلطان است و هر چه میگوید قول او است و از آنچه ذکر شد معلوم می شود غرض از بیان
از احادیث شد تیره که بیان نماید کو گردید که احتمال آن این بود که بنده از برای او حاصل می شود مرتبه
ربوبیت و تصرف در اشیاء زمانی که فانی فی الله گردید و جمیع مخلوقات مطیع منقاد میگردند کسی که اطاعت

خدای تعالی را پس عبودیت جوهره نفیسه ثمینه که کنه آن ربوبیت است که هر که قوای خود را که اسباب عبودیت است فانی نمود در طاعت و
عبادت حضرت پروردگار جل شانه خود جزای او میباشد باین معنی که آثار ربوبیت در او پیدا و جاری
میگرداند و قرب بجوی میجوید و عطا مینماید خدای تعالی باو بسیاری از آنچه از برای خود حاصل است از
قوت و قدرت و نور و ضیاء و سایر امور و تصرف می کند در اشیا باذن خدای تعالی و بقوت و قدرت او
و از این جهت ظاهر می شود در دست او امور عجیبه و اطوار غریبه و چیزها که قدرت ندارند بر آنها مخلوق ضعیف
خداوند پس زنده می کند باذن او و میمیراند باذن او و متحمل می شود بر مشکل ترین چیزها که عظمت از بسیار
است حتی اینکه متحمل عرش تا آنچه در آن موجودات میگردد در زمین و آسمان در دست او بمنزله لشکر است و ظهور
قدرت خود را ظاهر و هویدا میگرداند بقسمی که هر گاه اراده او بچیزی تعلق گیرد بلفظ کن از برای او حاصل
ابد و این است معنای العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة پس کنه بمعنی غایت و نهایت و ثمره است و ثمره عبودیت
عطا کردن خلاق متعال است بنده خود ملک سلطنت و تصرف در اشیا و ربوبیت خود را باو و در ولایت او
و این تصرف بقدرت خداوند و قوت و نور او خواهد بود بسبب اینکه قوت خود را بعوض آنچه بنده فانی
کرده در راه خدا پس میرسد بهر قوت و صفتی متجلی میشود بمثل او بمنزله حدیده محماة در نار که هر چیز زیاده
در آتش میماند صفت آتش در او جاری میگردد تا بجائیکه از وصف خود خالی و بصفت آتش متصف میگردد
که میسوزاند و کذا اخته میکند پس انسان کامل هر چه کسب کمال می کند بهتر او زیاد می شود تا اینکه فانی
فی الله می شود و باقی بالله شود پس ظاهر می شود بدو دستهای او افعال خداوند و چون خالی شد از نفس
خود و از مرادات و اغراض خود در گذشت و غرضی در خود ندید سوای پروردگار خود و مراد او پس میکند
هر چه خواهد لله و بالله و التفاتی ندارد بسوی ما سوی الله پس در حقیقت عین الله خواهد بود که نظر کند
بسوی رضای پروردگار خود بسوی او پس او عین خدا و خدا عین او خواهد بود پس لهذا عبودیت و سلب او صفات
ممکن اتصاف بصفات پروردگار است و این معنی هرد و صحیح است در حدیث و با آنچه ذکر شد شناخته
شود معنای تتمه حدیث که ما تقدنی العبودیة الی آخره باشد که صفات رب تعالی و قدرت او یافت می شود
مثل او در ربوبیت که در حقیقت حالت نکرامت از برای عبد از قوه ملکوتیه و نور رحمانیه پس زمانیکه
نجات یافت نبی و وصی از کید اعدا نه بواسطه خود بود بلکه خداوند نجات داد او را و ظاهر می شود این
مطلب در قول خلاق عالم که و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و از این معلوم می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام
نکند در قلعه خیبر را بلکه خداوند کند او را زیرا که فعل او بسبب قوه ربانیت بوده و قوه ملکوتیه داد
حاصل گردیده چنانچه حدیده محماة نمیسوزاند بقدرت خود بلکه آتش در حقیقت می سوزاند از این مقامات
آنچه ذکر شد که اگر اند لبری دلبر کدامی و گر دلبر دلی دل را چه نامی دل و دلبر بهم آمیخته بینم ندانم دل که و
دلبر کدامی پس از برای بنده حالتی است مثل حالت حدیده محماة که ظاهر می شود در او قدرت خداوند متعال و این

مطلب

مطلب با اختلاف عالم و جاهل مشتبه می شود باین معنی که عالم میداند این مطلب را و میگوید که مراد از این حالت بنده
کانه خداوند است نه اینکه او باشد و جاهل را اختلال میرسد و میگوید که زمانیکه این حالت از برای عبد
میسر شود در حقیقت خدا همان است چنانچه طایفه غلات همین طریق را میگویند و از کلام حضرت رضا علیه
الاف التحیة و الثنا استفاده کردید پس پیغمبر و اوصیا و عترت انجاب صلوات الله علیهم بندگان خدا هستند
که بمقربین درگاه حضرت احدیت میباشند جمیع افعال و اعمال ایشان بامر او می باشد هرگز سبقت بقولی نگرفته‌اند
تا آنکه از جانب خدا ایشان مامور شوند و اطاعت و عبادت نمودند خدا را در جمیع عوالم و طرفة العینی بمقتضای
هوا و هوس عمل نکردند و غفلت نورزیدند از او ابدا از اینجهت خداوند ملبس گردانید آنها را بلباس
کرامت و پوشانید ایشان را از بودهای انوار خود و مفوض گردانید بسوی آنها امر بندگان خود را و محول
نمود با ایشان مناسبات و ارشاد آنها را پس ایشان اولیاء خداوند می باشند در جمیع اشیا بسبب سلطنت
ملکیت و ربوبیت و چنانچه دشمنان ایشان از جهت اظهار شقاوت و دشمنی با ایشان در حال حیات از نور
هدایت و از دیدهای ایشان برداشته شده و مثل بهایم گردیده بلکه بدتر از آنها و ملتفت بسوی مبدء
نیستند و شعوری از برای آنها نیست در خیرات همچنین اولیاء خداوند فانی گردانیده‌اند نفسهای
خود را در راه خداوند و او جل شانه عطا فرموده با آنها نوری در دیدهای ایشان و در قلبهای ایشان
نیز نوری قرار داده که بآن مشاهده می کنند نور خدا و عین خدا را و بقدرت او می کنند جمیع افعال را و
التفاتی ندارند بسوی غیر مبدء اصلا و احساس نمی‌کنند بشری غیر مبدء و رضای خالق خود غرضی ندارند
پس ایشان مثل آینه صافی هستند که صورت می بندد در قلبهای ایشان جمیع کائنات و میشود محدثات مثل آهن گداخته
شده که تصرف می کنند در مخلوقات از آسمان و زمین بقدرت خداوند و قوت او و غرض از این بیان این مطلب
اعلی و مقصد اقصی حدیث شکر نعمت خداوند و اظهار آنچه نسبت که انعام فرموده خداوند بایشان کسی که
فضیلت داده او را برادران بمعنی حدیث شریفه الا چه قدر نسبت او چه نسبت است از عبد ضعیف
تا بیان اسرار عبودیت سر در مقامات عالیه نی سوار از کجا و استباق نعل مرزد در راه نبوده
براق و قول خلاق عالم در آیه شریفه سنریهم آیاتنا فی الآفاق الی آخره منافاتی ندارد با آنچه مذکور شد
بلکه مناسب و ملایم او است **تنبیه** شیخ بهائی علیه الرحمه در اربعین خود در شرح حدیث قدسی فاذا احببته
کنت سمعه الذی یسمع به ذکر کرده که از برای اصحاب قلوب در این مقام کلمات محکمه و اشارات لطیفه و مطالب دقیقه
است که بالتفات با آنها معطر میشود دماغهای ارواح و زنده می شود بتامل در آنها صورتهای اشباح و هذا
نمی یابد بسوی معانی آنها و مطلع نمیشود با آنها مگر کسی که بدن خود را در تعب انداخته و بریاضات کامل شده
باشد و نفس خود را اموختن مجاهدات نموده باشد بقسمیکه مشربهای آنها را چشیده و معرفت بمطالب ایشان
حاصل نموده باشد و من از کسانی هستم که نهم من بر مذاق آنها میرسد و بخفایای آنها اطلاعی ندارم بواسطه تعلق که

بلندیهای منوبر و صنایع کردن از آن خود و بلند امید بعید و چیزی کسب و وقت شنیدن اینکلمات بر خطر عظیم است از ملاحظه اعتبار الحاد و داعتقاد در چنین مهالک حلول و اتحاد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و مناد در این مقام تکلم می کنیم بطریقی که سنان ناشد بر سبیل فهم خواص بازد و تامل در آن خوف فتنه و فساد نباشد لیکن میکوم که اینکلام از باب مبالغه در قربت و بیان استیلاء سلطان محبت بر ظاهر بنده و باطن او در پنهان بوده اشکال از این بر اخلاق عالم از این کلام این است که مرد فانی کرد و دست بدارم بنده از بندگان خود را جذبه کنم او را در محل انس و منکر دانم او را بسوی عالم قدس و قرار میدهم فکر او را مستغرق در اسرار ملکوت در حواس او را منحصر میکنم در تامل بانوار جبروت پس ثابت میماند در مقام قرب قدم او و ممزوج می شود با محبت گوشت و خون او تا بحدیکه فراموش میکند خود را و غفلت میکند از حس خود و اغیار از نظر او پوشیده می شود و از زمان می باشم من بمنزله گوش و چشم او چنانچه گفته هر که گفته جنونی بلیلی لا یخفی و ناری صنک لا یخبو فانت السمع و الابصار و الارکان و القلب و تفصیل حال این مطلب مقتضی بسط کلام است که بر خلاف وضع رساله است علاوه بر آنکه بیان اصل مطلب مناسبتی با فهم عوام ندارد و هر که میل زیاده بر این دارد رجوع بلمعه اصل نماید و توهم نشود که این معنی اتحاد باطل است زیرا که در رساله تو مذکور شد همیشه بطلان او را داد که ذات بیک دو شیء است شیء واحد

فصل در مراتب فضل اولیاء الله و ائمه اطهار است که کدام یک افضلند بدانکه آنچه از براهین عقلیه و ادله سمعیه ثابت و محقق شده این است که پیغمبر ما محمد بن عبد الله افضل است از جمیع مخلوق خداوند و بعد از آن ائمه اطهار علیهم السلام افضلند از جمیع پیغمبران حتی از ملائکه و انبیاء حتی اینکه در زمان ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه نماز میکند او در حضرت روح الله عقب جناب مجاهده میکند با دشمنان ما بین هر دو دستهای او و هم چنین است افضلیت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر سایر ائمه هدی و روایت شده که هر امامی افضل است از امام بعد از او سوای حضرت قائم عجل الله فرجه که افضل است از جمیع تا اینجا چنانچه سید مرتضی علیه الرحمة ذکر کرده در جواب مسائلی که از او سؤال شده از جمله آنها اینکه سؤال شده که ائمه هدی در فضیلت مساوی میباشند بعد از امیرالمؤمنین یا اینکه بعضی از آنها فضیلت دارند بر دیگری جواب داده که فضیلت در دین ثابت نمیشود بر سبیل قطع و جزم مگر بشنیدن خبری که معتمد قطع باشد و آنچه روایت شده و شنیده شده این است که ائمه جمیعا مساوی هستند در فضیلت و روایت شده که هر امامی افضل است از امام بعد از او سوای قائم آل محمد که او افضل است از جمیع ائمه که سابق بر او بوده اند و چون اخبار در مقام مختلف است اولی توقف در این مسئله است زیرا که دلیل قاطع خالی از معارض در این باب نیست بعد از آن ذکر کرده در مسئله بیستم که آیا ما بین سبطین امامین همامین حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرقی هست در فضیلت یا آنکه هر دو در فضیلت مساوی هستند جواب داده که قول صحیح تساوی آنها است در فضیلت و احدهما ترجیح بر دیگری ندارند زیرا که دلیل وافی بر ترجیح

فصل در مراتب فضل اولیاء الله و ائمه ...

جنت بعد از امام این مطلب ذکر کرده در مسئله بیست و چهارم که آیا انبیاء افضل اند از ملائکه یا ملائکه افضلند اند جواب داده باینکه انبیاء افضلند از ملائکه و دلیل بر این اجماع شیعه امامیه است بر او و اجماع ایشان حجت است بواسطه آنکه در هر عصری خالی نبوده از امام معصومی که داخل در اجماع نباشد انتهی و لکن علامه مجلسی علیه الرحمة بیان نموده که اکثر شیعه به افضلیت علی و سایر ائمه طاهرین می باشند بر سایر انبیاء و روایت کرده اند در این باب احادیث مستفیضه بلکه متواتره از ائمه هدی و نیز فرموده که اتفاق امامیه است بر اینکه پیغمبر ما و ائمه معصومین افضلند از جمیع ملائکه و بر این دعوی اخبار کثیره می باشد علاوه بر آنکه ذکر کرده اند در این باب ادله عقلیه بسیاری و نزد مخالفین اختلاف بسیاریست در آن و در مقام دیگر فرموده که پیغمبر ما اشرف است از جمیع مخلوق خداوند از ملائکه و جن و انس و افضل است از امیرالمؤمنین و سایر ائمه و آنچه از بعضی اخبار ناشی شده از افضلیت امیرالمؤمنین بر آنجناب کفر است و در مقام دیگر افضلیت پیغمبر ما از سایر انبیاء از ضروریات دین شمرده و شیخ ابو جعفر صدوق علیه الرحمة در اعتقادات خود ذکر کرده که اعتقاد ما در انبیاء و رسل و حجج خدا این است که ایشان افضلند از ملائکه **دلیل** بر آنکه ایشان افضلند از ملائکه آنست که ملائکه در روز خلقت آدم چنانچه خدا از عالم خبر میدهد از قول ایشان به پیغمبر ما در وقتی که با ایشان فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک و همین آرزو دلالت دارد بر اینکه آدم افضل از آنها بود زیرا که ایشان آرزو نمیکنند مگر مقامی که فوق مقام و مرتبه ایشان باشد **دلیل** دیگر آنکه ملائکه اعلم نبودند و آدم عالم بود چنانچه خداوند در این شریفه خبر داده که و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون و هر که علم او زیادتر است البته افضل است و ابید و دلیل بر این مستقلند در فضیلت آدم بر ملائکه و چون ثابت بود فضیلت آدم بر ملائکه از اینجهت امر فرمود خلاق عالم بسجده کردن ملائکه بر او و معلوم است که خداوند امر نمیکند سجده کردن ملائکه را مگر بکسی که افضل از آنها باشد اگرچه در واقع و نفس الامر سجده آنها از برای خدا بوده و اطاعت آدم لازم آنها بوده و از جهت کرامت مر چیزی بود که خداوند آنها را نهاده بود در صلب آدم از ارواح پیغمبر و آل طاهرین او و از پیغمبر مرویست که فرمودند من افضلم از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و از جمیع ملائکه مقربین و من بهترین جن و انس و سید اولاد آدم می باشم و اما قول خداوند مجید لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله و لا الملائکة المقربون پس دلالت بر فضیلت حضرت روح الله ندارد زیرا که جهت ذکر خداوند این آیه را این بوده که مردم چند قسم بودند و از آن زمان بعضی از آنها کسانی بودند که اعتقاد بر بوبیت عیسی داشتند معتقد الهیت و بودند

۲۳۰ واینها یک صنفی بودند از فرق بسیار و بعضی دیگر عبادت مینمودند ملائکه را و اینها از اصنام بتون میساختند
و فرقه دیگر هم بودند که ذکر اینها گنجایش این رساله ندارد و خداوند در حق اینها فرموده که بمن میرسد
عبادت کسانیکه عبادت مینمایند مرا و بندگان من میباشند ملائکه و جانیان و معبود میشوند که معتقد
مینمایند در اوامر خداوند و ایشان مینمایند اوامر او را بعمل در خوردن و آشامیدن و الم و مرض از برای اینها
نخواهد بود طعام و شراب اینها تسبیح و تقدیس و عیش ایشان از نسیم عرش خواهد بود و لذات ایشان بسبب
انواع علوم خواهد بود خلق فرموده خداوند اینها را بقدرت در حالتیکه انواع چند و ازواجی
هستند که بمشیت حضرت حق موجود شده هر صنفی از اینها سبب حفظ نوعی از انواع مخلوق خداوند
جلیل میباشند و جهت اینکه فضیلت داده ایم ما کسانی را که فضیلت داده ایم ایشان را بر ملائکه است که حال
ایشان که بر مجبورند افضل است از حالی که ملائکه با آن صبر کردند و در مقامی دیگر شیخ مرحوم در باب
اعتقاد ما در عدد انبیا این است که ایشان صد و بیست و چهار هزار پیغمبرند و صد و بیست و چهار هزار
وصی از برای اینها هست و از برای هر وصیی وصیی هست که بامر خدا اینها را وصی کرده اند و نیز اعتقاد
ما در اینها این است که جمیعا واسطه خداوند علی اعلا و خلق او میباشند و بر حق و حقیقت اند و قول
اینها قول خداوند و امر ایشان امر او و طاعتشان طاعت او و معصیت اینها معصیت خداوند میباشد و
ایشان صلی الله علیهم تنطق نمیکردند مگر از جانب خداوند و وحی او و سادات ایشان پنج نفر بودند
که دایره وحی و اصحاب شرایع بودند و اینها اولوا العزم میباشند که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و
محمد ص باشند و اعتقاد ما این است که محمد سید ایشان و افضل از ایشان میباشد و بدرستی که آن
جناب مبعوث بود بحق از جانب خداوند و تصدیق نمود جمیع پیغمبران را و اشخاصی که تکذیب نمودند
او را البته میچشانند باینها عذاب دردناک را و کسانیکه ایمان باو آورده و یاری نمودند او را و
متابعت کردند نوری را که نازل کرده بود با او ایشانند رستکار در دنیا و آخرت این است که خداوند
در کتاب مجید فرموده و هو اصدق القائلین یخاطب النبی ص والذین آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا
النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون و واجب است اینکه اعتقاد نمائیم که خداوند خلق نفرموده
خلقی را افضل از محمد و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و ایشان احب خلایق هستند بسوی خدای
تعالی و اکرم از همه خلایق نزد او جل شانه و خداوند اقرار گرفت از جمیع خلایق وقتیکه اخذ میثاق
شد از انبیا و غیرهم در عالم ذر و شهادت گرفت اینها را بر نفسهای خود بتفصیلی که در محل خود مسطور
است و خداوند جلیل عطا فرمود هر پیغمبری را بقدری که معرفت در حق خود و معرفت پیغمبر ما داشته و سبقت
گرفت از اینها بسوی اقرار باو و اعتقاد ما این است که خداوند خلق فرمود جمیع آنچه خلق فرمود بواسطه پیغمبر
وال برگزیده او و اگر بواسطه اینها نبود این خلق نمینمود آسمانها و زمینها و نه بهشتی و نه دوزخی و نه آدم و

ونه حوائی

ونه حوائی و نه ملائکه و نه مخلوقی دیگر از آنچه خلق کرده و زیاده بر این تا آخر آنچه در اعتقادات خود بیان ۲۳۹
نموده و بدانکه فضل پیغمبر و آل پیغمبر بر انبیا و ملائکه از مطالب خفیه و امور پنهانی نیست که مخفی باشد
بر احدی از مسلمانان بعد از آنچه شنیده شده از آیات و اخبار و تفاسیر اینها و اخبار وارده بر فضیلت
ایشان از طریق عامه و خاصه زیاده از حد تواتر است و جمیع پیغمبران ناصر یکدیگر بر اینکه جمیع انبیا رسیدند بمرتبه
نبوت و خلافت و امامت و تکلم و رسالت و عارف شدند بسایر معالم عبودیت بسبب توسل با ایشان و انوار
ایشان و بوفای بوعده که در حق اینها نموده بودند و بخضوع مر اینها و عزم بر ولایت ایشان و ملائکه هر اینه
خادم ایشان بوده اند بلکه خدام دوستان ایشان خواهند بود در بهشت کاری از اینها ظاهر نشد مگر
باذن ایشان و ترک نکردند مگر باذن ایشان و نافرمانی نکردند آنچه را ایشان امر نمودند و اما فضیلت
پیغمبر ما بر ائمه هدی پس این امریست که پوشیده بر احدی نیست و محتاج بذکر نیست و اما افضلیت امیر
المؤمنین علیه السلام بر سایر ائمه از جهت کتاب مجید است در آیه مباهله و غیر آن و در آیات دیگر که زیاده
از حد تواتر است بمضمون اینها معلوم و مشخص میشود و از سؤال سائل که از سید مرحوم قدس سره
سؤال نمود از تساوی ائمه بعد از امیر المؤمنین ع یا تفاضل دیگری بر دیگری ظاهر میشود که افضلیت
امیر المؤمنین ع را بر سایر ائمه مسلم داشته و ظاهر جواب سید مرحوم را تسلیم این مطلب است و توقف
در ما سوای آنجناب دارد و از نصوص نیز دلالت بر افضلیت آنجناب دارد و از قبیل اینکه او است خیر البشر
و ظاهر آن شامل انبیا و ملائکه و ائمه و دیگر میشود مگر کسی که خارج از تحت عموم است حضرت پیغمبر هر یک
البشر پیغمبر ما است از جهت دلالت ادله قطعیه و از جمله اینها آنجناب احب خلق الله است چنانچه صریح حدیث میباشد
شریف نبوی در باب مرغ بتفصیلی که سابقا مذکور شد و از آنجمله است قول رسول خدا ص که فرمودند بر اینست
ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین و از جمله اینها حدیث لواء است و اینکه آنجناب صاحب
لواء است در دنیا و آخرت و از آنجمله است حدیث اخوت که بتفصیل آن مذکور شد و دیگر خبر یکه دلالت
دارد بر اینکه اتفاق اهل قبله است که حسنین علیهما السلام که سید از اهل بهشت میباشند از اولین و
آخرین و پدران بزرگوار آن افضل از اینها است و همین خبر دلالت دارد بر افضلیت ایشان و بزرگوار از سایر
ائمه نیز و دیگر حدیث نبوی است که چون خداوند خلق کرد آدم ابو البشر را و روح باو دمید عطسه کرد
آدم ناگاه گفت الحمد لله خلاق عالم فرمود که حمد کردی بنده من بعزت و جلال خودم قسم اگر بواسطه
دو بنده من نبود که اراده دارم اینها را خلق نمایم در دار دنیا خلق نمیکردم ترا عرض کرد ای پروردگار
مرا آیا اینها از صلب من میباشند خطاب رسید ای آدم بالای سر خود نگاه و نظر نما ببین چه مشاهده
میکنی چون آدم مشاهده نمود دید بر عرش نوشته است که لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی مقیم الحجة
من عرف حق علی زکی و طاب و من انکر حقه لعن و خاب الحدیث و دیگر از اینها اخبار کثیره است که دلالت دارد بر اینکه

علی بن ابی طالب سید المتقین و امام الهدی و منادی ایمان و پیشوای اولیاء الله و نور جمیع کسانی است که اطاعت
او را نموده اند و از جمله آنها اخبار بسیاری است که دلالت دارد بر اینکه خداوند مخصوص داد آنجناب را بسیار اسمهائی
که مخصوص نداد بآنها احدی از اولیاء خود را و از جمله آنها قتل ولد او حسین است و ظلم بر سایر ائمه هدی
و از جمله آنها قول حضرت مجتبی است در شب قتل آن بزرگوار که رفت در این شب از دار دنیا کسی که دیده
نشده مثل او از متقدمین و دیده نخواهد شد مثل او از متأخرین و از جمله آنکه روایت شده است در
کافی بسندهای چند از محمد بن مسلم که داخل شدم روزی خدمت حضرت ابا جعفر ع دیدم آنجناب را
که مشغول غذا خوردن بود در حالتی که تکیه نموده بود و ما شنیده بودیم که غذا خوردن در حالت
تکیه کراهت دارد پس نگاه میکردم بآنجناب دیدم آنجناب خواند مرا بسوی طعام چون فارغ
گردید فرمود ای ابا محمد شاید تو خیال نمائی و اعتقاد کنی که رسول خدا ص دیده شده باشد که در
حال طعام خوردن تکیه نموده باشد از زمانیکه مبعوث شده تا روزیکه قبض روح مطهر او شده باشد
بعد از آن فرمودند بخدا قسم که ندید چشمی که آنجناب در حال غذا خوردن تکیه نموده باشد از زمانی
که مبعوث گردیده تا وقتیکه از دنیا رحلت فرمود پس فرمود ای ابا محمد شاید تو خیال نمائی که آنجناب
سیر شده باشد از نان گندم سه روز متوالی از زمان بعثت آنجناب تا زمان رحلتش بعد از آن رد کرده
بنفس خود و فرمود بخدا قسم که سیر نشد از نان گندم سه روز متوالی از زمانیکه مبعوث گردید تا
روزیکه قبض روح شد آری ابا محمد بدانکه نمیگویم که آنجناب متمکن نبود از تحصیل غذا بقدر کفایت
زیرا که بمردی می بخشید آنجناب صد نفر از شتر که اگر میل داشت بخوردن آنها هر آینه میخورد و بتحقیق
جبرئیل امین آمد نزد آنجناب سه مرتبه کلیدهای خزینه‌های زمین را و برد نزد آنجناب و مخیر کرد او را
در تصرف آنها و سلطنت آنها بدون اینکه ناقص شود از جانب خداوند آنچه مهیا نموده از برای او در روز
قیامت آنجناب اختیار نمود تواضع مر پروردگار خود را و سؤال ننمود از او چیزی از خزینه‌های دنیوی را

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

٥١٨